لمحات من نفحات القدس

نگاشته

شیخ محمد عالم صدیقی علوی

پیشگفتار و فهارس

محمد نذیر رانجها

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

مؤسسهٔ انتشارات اسلامی ○ لاهور





لمحات من نفحات القدس

لمحات من نفحات القدس

نگاشته

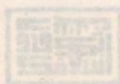
شیخ محمد عالم صدیقی علوی

پیشگفتار و فهارس

محمد نذیر رانجها



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



موسسه انتشارات اسلامی ○ لاهور



لمحات من نفحات القدس

بنگاشته

شیخ محمّد عالم صدّیقی علوی

پیشگفتار و فهارس

محمّد نذیر رانجها



مرکزِ تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



موسّسه انتشاراتِ اسلامی ○ لاهور

شناسنامۂ این کتاب

نام : لمحات من نفحات القدس

نگارنده : شیخ محمد عالم صدیقی علویؒ

پیشگفتار و فهارس : محمد نذیر رانجها

ناشران (۱) : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان۔ اسلام آباد

(۲) : موسسہ انتشارات اسلامی

۲۴۹ - این، سمن آباد - لاهور (پاکستان)

تعداد : ۱۰۰۰

چاپ : مکتبة العلمیه. لیک روڈ. لاهور

صفحات : ۴۴+۴۶۴+۱۵۸ = ۶۶۶

تاریخ انتشار : ۱۴۰۶ھ. ق./۱۳۶۵ھ.ش./۱۹۸۶م.

بها : یکص

Rs 650

انتشاراتِ مرکزِ تحقیقاتِ فارسی ایران و پاکستان



شمارهٔ ردیف

۸۲

تأسیس بر مبنای موافقتنامهٔ مورخ آبان ماه ۱۳۵۰ مصوب دولتین ایران و پاکستان

فہرستِ مطالب لمحات من نفحات القدس

※ ※ ※

فهرست های هشتگانهٔ لمحات





پیشگفتار

زندگینامهٔ نگارندهٔ کتابی که در دست شما است، یعنی نگارندهٔ "لمحات من نفحات القدس" در پردهٔ ابهام است. جز آنکه استوری در بارهٔ وی نام و زایش و مرگ او تنها می نویسد شیخ محمّد عالم صدیقی[1] علوی، زاده در ۹۷۲ھ.ق/۱۵۶۴م و درگذشته ۱۰۴۱ھ.ق./۱۶۳۲م. می باشد.[2]

این ناچیز می کوشد تا زندگینامهٔ نامبرده و خاندان ایشان را تا آنجا که ممکن است از متن کتاب بدست آورد. پس "هنر" این بی هنر این بوده که آنچه در بارهٔ این خاندان در کتاب آمده اینجا، یکجا گرد آورم.

---

[1]: در "لمحات" (چاپ حاضر) "الصدیق" آمده است. و این حتماً سهو القلم کاتب است زیرا که در "استوری" و "لمحات" چاپ تاشکند اسم نگارندهٔ "محمّد عالم الصدیقی العلوی" مذکور است که کاملاً درست می باشد.

[2]: استوری ۱: ۹۸۳.

نام و نسب پدری:

شیخ محمد عالم صدیقی علوی[1] پسر محمد مؤمن شیخ[2] ابن درویش شیخ[3] (خلیفهٔ شیخ خداداد) (م ۹۳۹ ه.ق./۱۵۳۲م.) ابن شیخ خاوند شاه[4] الملقب بسرمست ابن فتح اللّٰه شیخ ابن هبة اللّٰه شیخ ابن فتح اللّٰه شیخ ابن شیخ تاج الدین ابن شیخ علاء الدین ابن قطب الاقطاب زین الدین ابن شیخ الاسلام قدوة الانام ابی حفص شیخ شهاب الدین السهروردی. و حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی بسیزده واسطه بحضرت امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی اللّٰه عنه می رسند.[5]

نسب مادری:

از سوی مادر نیز نسب مؤلف به امیر المؤمنین ابوبکر صدیق (رض) می رسد که خود در صفحهٔ ۳۴۷ لمحات می نگارد:

---

[1] لمحات (چاپ حاضر): ۳۴۵.

[2] لمحات (چ ح): ۱۹۷، ۲۸۶، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۶۲.

[3] لمحات (چ ح): ۳۱۳.

[4] لمحات (چ ح): ۳۳۱، ۳۳۳.

[5] لمحات (چ ح): ۳۴۲.

[6] لمحات: ۳۴۲.

"چنانچه خدمت خواجه شاه کلاآبادی رحمه الله که از فرزندان حضرت صوفی دانشمند قدس سره بود و بدان سبب به این مخلص نسبت خویشی خود را می گفت چونکه جدّ مادری این مخلص که حضرت استاذ العلماء و ملاذ الفضلاء سلطان المفسّرین حافظ سلطان محمّد، نورّ مرقده الی الابد که مشهور به حافظ تاشکندی بحضرت صوفی دانشمند قدس سره که ایشان نیز صدیقی اند، می پیوندند."[1]

واین نسبت مادری با حافظ تاشکندیؒ را بار دوم در صفحه ۳۶۰ "لمحات" درحکایتی که از شیخ خدادادؒ نقل می کند، می آرد:

"وهم حضرت عزیزان ما (شیخ خدادادؒ) می فرمودند که روزی حضرت والد ما قنبر شیخ به پیش حضرت سلطان العلماء برهان الفضلاء حافظ تاشکندی قدس سره که جدّ مادری واستاد و مخدوم این مخلص اند، رسیدند. یک از پادشاهان خوارزم خواست که بحضرت ایشان تعیین والد ما قدس سره بکنند. حضرت ایشان فرمودند که ای سلطان: شما متن شیخ را می دانید و ما شرح ایشان را می دانیم."[2]

کیفیت روحانی پدر و مادر مؤلّف:

پدر نگارنده، یعنی محمّد مؤمن شیخؒ، پسر دوم درویش شیخؒ (م ۹۵۸ه.ق.) بوده است. مؤلّف درباره پدرش می گوید:

---

[1]: لمحات: ۳۴۴.

[2]: لمحات: ۳۶۰.

"ایشان نیز چون برادر خود طاهر محمّد شیخ از جملۀ خلفای حضرت عزیزان شیخ قاسم شیخ[1] اند. صاحب ریاضات شاقه بودند. سعی می نمودند که اکثر شب بل تمام شب بیدار باشند اکثر اوقات مراقب بودند. کثرت مراقبت ایشان را خم ساخته بود.

و والدۀ این مخلص که به حضرت عزیزان ما ارادت داشتند و مکاشفات قبور داشتند. می فرمودند که والد شما بیشتر شب نشسته حبس نفس کرده کلمۀ طیبه "لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه" را بطریق خواجگان قدس الله اسرارهم می گفتند[2]".

نیای نگارنده:

راجع به جدّ بزرگوار خود درویش شیخ می نویسد که در مجلسی پیر محمّد خان (از امرای بخارا) بخارا را بایشان نیاز کرده بود[3].

ازین روی بدست می آید که نیاکان او در آن ولایت نفوذ روحانی داشتم از لحاظ این جهانی معزّز بودند. ولی آنان هموارۀ آخرت را بهتر از دنیا می شمردند. چنانچه از واقعۀ زیر معلوم می گردد:

"و حضرت خواجه عبدالشهید قدس سرّه از فرزندان حضرت خواجه

---

[1]: برای شرح حال ایشان ر.ک. لمحات: ۳۹۵-۴۴۵.

[2]: لمحات: ۳۴۵.

[3]: لمحات: ۳۲۵.

احرار[1] (م ۸۹۵ھ.ق.) قدس سرہ به طاهر شیخ (عمّ مؤلف لمحات) گفته اند که از حضرت والد شما پرسیدیم که شما زراعت می کنید؟ گفتند: نی. ما گفتیم که در حدیث است که هرکرا زمینی باشد و در آن زراعت نکند وی مغبون است. ایشان فرموده اند که مراد از زمین، زمین دل باشد که هرکه در وی دانهٔ محبّت نکارد، وی مغبون است"[2].

شیخ درویش در علیا باد (سمرقند) روی مسند ارشاد متمکن بوده است وهمین جا درسال ۹۵۸ھ.ق (: شیخ اولیا) فوت کرده و مدفون گشت.[3]

جای دیگر می نگارد که جدّ بزرگوارش در ساختن مسجد سهم داشته:

"و این مخلص نیز استماع دارد که حضرت ایشان (درویش شیخ) به بنای مسجد بحکم آیهٔ کریمه "اِنَّمَا یَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللّٰهِ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَاٰتَی الزَّكٰوةَ وَلَمْ یَخْشَ اِلَّا اللّٰهَ فَعَسٰٓی اُولٰٓئِكَ اَنْ یَّكُوْنُوْا مِنَ الْمُهْتَدِیْنَ"[4] میل وسعی تمام داشته اند. در زمان که مسجد جامع تاشکند که مسجد عظیم بود، بنا می کرده اند. در زمان کندن زمین آن مسجد میان گرد و خاک نشسته بوده اند و حضرت آخون (آخوند) کلان مولانا محمّد تاشکندی

---

[1]: خواجه عبیدالله احرار جانشین و خلیفهٔ حضرت مولانا یعقوب چرخی (م ۸۵۱ھ).

[2]: همان.

[3]: لمحات: ۳۳۱.

[4]: التوبة: ۱۸.

که اعلم العلماء وقت بوده اند به ملاقات حضرت ایشان رسیده. بخاطر مولانا آمده که چه شود که حضرت ایشان درکناره بنشینند که گرد به ایشان نرسد. چون این خطور بخاطر ایشان راه یافته حضرت ایشان قدس سره فرموده اند: آخون شما در قبر گرد نمی شوید[1]"

نیز شیخ محمد عالم عزیزان می گوید که (برمزار شیخ خداداد قریب صفه ای (که آنجا بیشتر اهل الله مدفونند) حضرت عزیزان مولانا ولی[2] قدس سره خانقاهی بنا کرده اند." و جد این مخلص حضرت عزیزان درویش شیخ قدس سره نیز حوضی بنا کرده و درختان ناج (کاج) براطراف آن حوض در نواحی مزار فایض الانوار آن حضرت کشته اند[3]"

خانوادهٔ شیخ محمد عالم عزیزان از لحاظ روحانی مقام بلند داشته و درکارهای خیر و صدقات جاریه سهمی زیاد دارا بوده اند و مبالغه نیست که گفته شود زنان این خانواده هم صاحب حال و مقام بوده اند. مثلاً دربارهٔ جدهٔ پدری خود می نگارد:

"و والد این مخلص (شیخ مؤمن) می فرمودند که آثار ولایت درحضرت والدهٔ ما که زوجهٔ بزرگ ترین حضرت ایشان (درویش شیخ) بودند، هویدا بوده. وصاحب ذوق وشوق بودند. وگاه نیم شب ایشان را وجد غلبه می کرده و به میدان حوالی خود

---

[1]: لمحات: ۳۲۰.

[2]: برای شرح حال ایشان ر.ک. لمحات: ۳۷۹-۳۹۵.

[3]: لمحات: ۳۶۲.

برآمده در سماع می شده اند."

"و این مخلص استماع دارد که ایشان نیز چون حضرت جدّ بزرگوار (درویش شیخ) به حضرت عزیزان شیخ خدای داد قدس سرّه مرید بوده اند. و حضرت عزیزان قدس سرّه چون در موضع سیّد آهو که موطن حضرت عزیزان ماست خلوت نشسته اند. والدهٔ والا این مخلص روز و شب در خانهٔ خود در گریه بوده اند. بالآخر حضرت عزیزان به حضرت ایشان گفته اند که فقیرهٔ شما همیشه در خانه در گریه است. وی را درین خلوت حاضر سازید...

چون ایشان آمده اند. حضرت عزیزان بدر خانقاه آمده اند و حضرت والدهٔ کلان در زیر قدم ایشان افتاده اند و حضرت عزیزان قدس سرّه یک انگشت خود را بر پشت ایشان نهاده اند و در آن حین ایشان را خواب ربوده. حضرت عزیزان فرموده اند که این فقیره به جهت ما خواب نکرده. چون به پیش ما حاضر شد او را خواب در ربود. و ایشان باز در گریه شده اند و می گفته اند چون انگشت مبارک آن حضرت به پشت من رسید و آن موضع سال ها بود که درد می کرد و آن درد زایل شد."[1]

عمّ نگارندهٔ "لمحات":

شیخ محمّد عالم عزیزان خیلی جای ها از عمّ خود طاهر محمّد شیخ روایت می کند.[2]

۱ـ لمحات: ۳۴۵ الی ۳۴۷.

۲ـ لمحات: ۳۱۴ و ۳۱۶.

در جائی می نگارد:

طاهر محمّد شیخ قدس سرّه فرزند کبیر حضرت ایشان (درویش شیخ) قدس سرّه اند و بعد از ایشان برخصت ایشان قائم مقام ایشان در مقام ارشاد خلایق بوده اند و حضرت ایشان در زمان انتقال فرموده اند که طاهر محمّد شیخ را رخصت دادیم و اگر مکمّلی پیدا شود درظلّ تربیت وی باشد. همانا که بهمین نفس شریف حضرت ایشان بالآخر منظور نظر حضرت ارشاد پناهی عزیزان قاسم شیخ قدس سرّه شده اند".[1]

گویا طاهر محمّد شیخ هم مقامی بلند و عالی در ارشاد داشته و منظور نظر عارفان معروف روزگار خود بوده است. شیخ محمّد عالم جای دیگر آورده است که طاهر محمّد شیخ بعد از وصال پدرش مرید حضرت عزیزان قاسم شیخ شد.[2] و نیز می گوید: "حضرت طاهر محمّد شیخ مقبول حضرت مولانا ولی عزیزان قدّس سرّه نیز بوده اند".[3]

وصال اهل الله:

شیخ محمّد عالم صدیقی مؤلّف "لمحات" خود یک صوفی و عارف روزگار بود و در همین "لمحات" به رویدادهائی برمی خوریم که نشان می دهد، وی چاشنی عرفان و تصوّف را کاملاً چشیده بود. مثلاً در جائی می نگارد:

---

[1]: لمحات: ۳۴۲.

[2]: لمحات: ۱۴۳.

[3]: لمحات: ۳۴۴.

"و این مخلص بر سر بالین بیشتر از اہل این سلسله (صوفیۂ جہریّہ زکیّہ) رسیدم. دیدم که ذکر گویان جان دادند رزقنا اللّٰه و ایّاکم.

واز جمله حاجی کبه (؟) بیگ قدس سرّہ که از جمله مریدان و یاران قدیم حضرت عزیزان ما قدس سرہ بود واز ایشان مجاز بود و ریاضات شاقه می کشید و در هر سه روز ختم قرآن می کرد و هر روز چهار صد رکعات نماز، دو بیست قضای نمازها که در زمان طالب علمی گزارده بود و دو بیست دیگر نفل می گزارد. چون زمان ارتحال رسید تا زمان که جان بحنجرۂ حلق وی رسیده، ذکر اره کشیده جان بداد. فی الحدیث "تموتون کما تعیشون".[1]

برادر مؤلف:

"و برادر این فقیر "فاضل شیخ" که وی نیز مرید حضرت عزیزان ما قدس سرہ بود و منظور نظر ایشان بود در زمان ارتحال بذوق وشوق تمام ذکر گویان انتقال نمود." و نیز می گوید: "و برادر و پدر و اصل و نسل و نسب من عشق است الٰہی امیدواران را در زمان ارتحال نومید نگردانی و بعنایت ازلی و لطف لم یزلی ما دوران از گرداب ہجران به ساحل وصال بیکران بفضل خویش برسانی ... آمین ربّ العالمین".[2]

---

[1]: لمحات: ۳۷۳-۳۷۴.

[2]: لمحات: ۳۷۴.

آموزش ظاهری و روحانی مؤلّف "لمحات"

از بررسی این متن نام چند تن از استادان و مربیان نگارندهٔ "لمحات" بدست می آید که از دانشمندان و عارفان معروف آن روزگار بوده اند از آن میان از مولانا عصمت الله[1] ابن مولانا محمود شرح[2] ابن نعمت الله[3] چند جا نام می برد و او را از استادان خود می خواند.

۱- مولانا عصمت الله رحمة الله علیه

الف - "حضرت استاذی و استاذ العلماء مولانا عصمة الله قدس سره می فرمودند که یکی از اکابر طریقت را در زمان گفتن کلمهٔ "لَا اِلٰهَ اِلَّا الله" دریک مدّ آن بسط زمان شده بروجهی که پنجاه هزار سال در بندگی خدا بوده است."[2]

ب - "وحضرت استاذی مفخری و مخدومی سیادت پناهی استاذ العلماء ملاذ الفضلاء زبدة المفسّرین قدوة المحدّثین المولی الالمعی الذکی النقی التقی الصفی کاشف اسرار الله مولانا عصمت الله می فرمودند که چون حضرت عزیزان شیخ خادم[3] بسمرقند

---

[1]: لمحات: ۲۰۷.

[2]: لمحات: ۳۱.

[3]: برای شرح ایشان ر.ک. لمحات: ۱۵۸-۱۸۷.

تشریف نموده اند. مولانا امامی نام شخصی از اکابر سمرقند که منکر طریق ایشان بوده، محتسبان را فرستاده که حضرت شیخ قدس سرّه را منع نمایند از ذکر بلند، چنانچه طریقهٔ شریفهٔ ایشان است. و حضرت عزیزان قدس سرّه به رئیس آن محتسبان پیش از آنکه سخن گوید خطاب کرده گفته اند که تو آمده ای که ما را از ذکر منع کنی حالا آنکه خود نماز با مداد نگزارده ای؟ آن محتسب گفته که با تفاق محتسبان در مسجد ما جماعت نماز با مداد گزارده ایم.

حضرت عزیزان شیخ خادم قدس سرّه فرموده اند که ازار خود را نیک احتیاط کن که به خون حیض آغشته است. چون آن شخص توجّه به ازار کرده دیده که ازار زنش را که به خون حیض آغشته بوده پوشیده بوده است... چون محتسبان این کرامت را از ایشان دیده اند، شرمنده گشته به پیش ملا امامی آمده...»[۱]

ج- در شرح حال مولانا لطف الله رحمة الله علیه که داماد شیخ خادم بوده آورده است:

«از خدمت مولانا (لطف الله) از دختر حضرت عزیزان (شیخ خادم) علیه الرحمة دختری تولد کرده که آن دختر را به خدمت امیر رز بُرکه دانشمند روزگار بوده، داده. و از آن دختر، دختر دیگر (تولد) شده که از آن حضرت زبدة العلماء و قدوة الفقهاکه استاد المتبحرین ملاذ المتاخرین الجامع بین علمی الظاهر والباطن العارف باسرار الله مولانا عصمت الله قدس سرّه تولد کرده اند.

---

[۱]: لمحات: ۱۵۹-۱۶۰.

از جانب والده حضرت مخدومی و استادی و سندی و سیدی مولانا عصمت الله بحضرت عزیزان شیخ خادم قدس سره می رسند و از جانب پدر بحضرت خواجه عارف ریوگروی (م ۶۱۶ ھ.ق.) قدس سره که در سلسلهٔ خواجگان قدس الله اسرارہم مشهورند، می رسند و حضرت مخدومی قدس سره منظور نظر اولیاء گرامی بوده اند.[1]

آقای سعید نفیسی تاریخ درگذشت مولانا عصمت الله را ۱۰۰۰ ھ.ق./۱۵۹۲-۱م یاد کرده است.[2] ولی بگفته ابو طاہر سمرقندی "قبر مولانا معلم صاحب تصانیف مولانا عصمت الله در حظیرهٔ حضرت ایشان (خواجه احرارؒ) است. انتقال ایشان (مولانا عصمت الله) در یک ہزار و نه (۱۰۰۹ ھ.ق.) بوده است".[3]

۲۔ حافظ سلطان محمدؒ تاشکندی رحمۃ اللہ علیہ

چند جا از حافظ سلطان محمد تاشکندیؒ نام می برد و او را در زمرهٔ استادان خود می شمرد.

الف۔ در شرح و تفسیر آیهٔ ۶۳ سورة الانعام می نویسد: "وہم در تفسیر این آیت استادی و جدّی العلامة المعروف بالحافظ التاشکندی قدس سره فرموده اند که مراد از تضرّع اعلان است".[4]

---

[1]: لمحات: ۱۷۹ و نیز ر.ک (ہمین کتاب): ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۲۳، ۴۲۹ که در آنجا هم از ہمین استاد یاد کرده است.

[2]: نفیسی ۱: ۷۰. [3]: سمریه: ۹۶.

---

[4]: لمحات: ۱۲.

ب۔ "جدّ مادری این مخلص که حضرت استاذ العلماء و ملاذ الفضلاء سلطان المفسّرین برهان المحدّثین زبدة المحققین قدوة المدققین حافظ سلطان محمّد نوّر المرقده الی الابد که مشهور بحافظ تاشکندی، بحضرت صوفی دانشمند[1] قدس سرّه که ایشان نیز صدیقی اند، می پیوندند...[2]"

ج۔ "حضرت عزیزانِ ما (شیخ خداداد) قدس سرّه می فرمودند که روزی حضرت والد ما قنبر شیخ به پیش حضرت سلطان العلماء برهان الفضلاء حافظ تاشکندی قدس سرّه که جدّ مادری و استاد و مخدوم این مخلص اند، رسیدند، یک از پادشاهان خوارزم خواست که بحضرت ایشان تعیین حضرت والد ما قدس سرّه بکند حضرت ایشان فرمودند که ای سلطان شما متن حضرت شیخ را می دانید و ما شرح ایشان را می دانیم[3]."

د۔ "و خدمت مولانا شهرتی که از جمله فضلاء و ظرفا و شاگرد جدّی و استادی و استاد العلماء حافظ التاشکندی قدس سرّه بود، می گفت که چون حضرت مولانا عصام الدین[4] بجهت رنجیدن حضرت قاضی عزیزان قدس سرّه از بخارا بسمرقند آمده در محلهٔ خواجه کفشیر[5] که منزل حضرت مخزن اسرار خواجهٔ احرار است قدس سرّه نزول کردند

---

[1]: برای شرح حال ایشان ر.ک. لمحات: ۱۲۹-۱۳۰.

[2]: لمحات: ۳۴۴.

[3]: لمحات: ۳۶۰.

[4]: گویا ملا عصام الدین ابراهیم (م ۹۴۳ھ. ق) بن عربشاه اسفراینی که در هرات می زیسته و از آنجا بسمرقند رفته و پس از اندک مدّتی در آنجا در گذشته و وی را در جوار مزار عبیدالله احرار[رح] بخاک سپرده اند. (نفیسی ۱: ۷، ۶۲۳).

[5]: برای آگاهی بیشتر ر.ک. سمریه: ۹۵.

هم در آن شب بیمار شدند و حضرت حافظ قدس سرہ نیز بیمار شدند و ایشان را بمدرسۂ شاہ بیگ خان آوردیم و حضرت مولانا عصام الدین در روز ششم از بیماری از عالم انتقال نمودند و از بیماری حضرت حافظ قدس سرہ چہاردہ روز گذشتہ بود کہ ایشان فرمودند کہ حضرت مولانا عصام الدین از عالم رفتہ اند و ما و سایر یاران کہ در خدمت ایشان بودیم انکار کردیم . ایشان فرمودند کہ الآن واقعہ دیدم کہ حضرت عزیزان قاضی قدس سرہ بر سر ما حاضر شدہ فرمودند کہ چون ما را پر تافتہ بمولانا عصام الدین رفتہ مولانا عصام الدین را کشتہ بر سر تو آمدہ ام عہد کردی کہ الآن برخاستہ پیش ما آیی و ہمان ساعت ایشان را صحت تام شدہ و بالفور بر سر تربت حضرت مولانا عصام الدین رسیدہ از آن جا بہ بخارا رسیدہ بہ ملازمت حضرت عزیزان قاضی قدس سرہ مشرف گشتہ۔"[1]

ھ۔ "و حضرت جدّی و مخدومی استادی و استاد العلماء حضرت حافظ الّنا شکندی قدس سرہ می فرمودہ اند، بزرگی پیر را از بزرگی مرید می دانند . چون حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سرہ کہ بزرگی ایشان دلیل واضح و لایح است بر بزرگی حضرت مولانا ولی عزیزان . و بزرگی شاگرد دال است بر بزرگی استاد۔"[2]

۳۔ مولانا محمّد صادق رحمۃ اللہ علیہ

مؤلّف، ہمچنین از این مرد کہ مفتی شہر کرمینہ[3] و معاصر عبداللہ خان (سدۂ ۱۰ھ)

۱: لمحات: ۳۶۶.   ۲: لمحات: ۳۹۵.   ۳: نفیسی: ۱. ۸۰.

و مصاحب شیخ خداداد (م ۹۳۹ھ.ق) بوده نام می برد و ایشان را استاد خود میخواند:

الف: "وحضرت زبدة المحققین قدوة المدققین استاذ العلماء استاذی و مخدومی وسندی مولانا محمد صادق نور مرقده می فرمودند که چون حضرت مولانا عصام الدین قدس سره بمزار فایض الانوار حضرت خواجۂ احرار قدس سره تشریف آورده اند، همگی اکابر و علماء و فضلاء از برای ملازمت ایشان رفته اند وحضرت سلطان العلماء مولانا احمد قدس سره بدیدن ایشان نرفتند و ایشان را بدان سبب از حضرت مولانا احمد باری پیدا شده. فرموده اند که "جمیع شرکای ما در درس خدمت مولانا مسعود از ما مستفید می شدند، چون است که خدمت مولانا احمد بدیدن ما نه آمده اند." "وحضرت مولانا احمد شریک ایشان بوده اند"[1]

بعداً در شرح احوال این استاد ارادت خود نسبت به ایشان را بیان داشته و چند صفحه در احوالات ایشان سخن می گوید. و می نویسد:

"و این مخلص می خواهد که بعضی از اوصاف حمیده خصال حضرت مولانا محمد الصادق قدس سره را بیان کند. چون می خواهد که این مجموعه که در بیان اوصاف اکابر دین است خالی از ایشان نباشد ایشان در جمیع علوم یگانۂ زمان بودند و در غایت تمکین و وقار بودند و در غایت نیستی و شکستگی و وارستگی بودند و باین طایفۂ علیه ایشان را ارتباط تمام بود و بحضرت عزیزان ما (شیخ خداداد) قدس سره اخلاص و

---

[1] لمحات: ۳۶۷.

مصاحبت تمام داشتند و بصحبت ایشان بسیار می رسیدند و حضرت عزیزان را برایشان التفات بسیار بود."[1]

ب- در تفسیر آیهٔ "اُدْعُوْا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَّخُفْيَةً"[2] از مولانا محمد صادق رحمة الله علیه بدین گونه یاد می کند:

"استاذی و استاذ العلماء وحید العصر فرید الدهر مولوی محمّد صادق نور مرقده می فرمودند که مراد از امر مذکور درین آیت اباحت است زیرا که آیت کریمهٔ "فَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَذِكْرِكُمْ اٰبَآءَكُمْ اَوْ اَشَدَّ ذِكْرًا"[3] دلالت بر جواز ذکر جهر کرده است..."[4]

ج- جای دیگر در شرح احوال مولانا ولی محمّد قدس سرّه می آورد:

"حضرت استاذی و استاذ العلماء مولانا صادق قدس سرّه می فرمودند که در سمرقند در مسجدی در ملازمت و صحبت حضرت عزیزان ولی قدس سرّه بودیم وطریقهٔ ایشان این بود که بعد از خواندن قرآن از اهل علم می پرسیدند که این جمله از قرآن بحسب ترکیب چیست؟ بعد از آن خود درسخن می شدند.

وهم در آن مجلس بعد از خواندن قرآن پرسیدند که این جمله بحسب ترکیب

---

[1]: لمحات: ۳۶۸.

[2]: الاعراف: ۵۵.

[3]: البقرة: ۲۰۰.

[4]: لمحات: ۱۳.

چیست؟ شخصی گفت فلان کلمه ازین جمله مبتدا است. و دیگری گفت که مبتدا بی خبر باشد. و ازین سخن وی حالِ حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره دگرگون گشته. فرمودند که مبتدا بی خبر نمی باشد، مبتدی بی خبر است. حی گفته بذکر اره مشغول شدند و بعد از آن در آن حلقهٔ ذکر چشمان آنحضرت سرخ شده و بر هر که چشم می افتاد از جای می رفت و آن مسجد از اهل علم و صوفیه وغیر ایشان پر بودند، همگی مستغرق شده سر از پا نمی دانستند و مجلسی عظیم را گرفت." [1]

د۔ واقعه ای روحانی دیگر از همین استاد نقل می کند:

"روزی حضرت عزیزان (پیرم شیخ) قدس سره بحضرت اعلم العلماء استاذی و مخدومی مولانا صادق قدس سره گفتند که ما روزی در خانقاه در ذکر بودیم. چون چشم گشادیم، دیدیم که خانقاه از مردم پرند که ما این مردم را هرگز ندیده بودیم. و حضرت مخدومی فرمودند که ملائکهٔ گرامی باشند که درصورت آدمیان ظاهر شده باشند. چون در حدیث است که ملائکه در زمان ذکر به مجلس ذکر حاضر می شوند." [2]

ه۔ در شرح حال حضرت افتخار شیخ ذکر مرشد ایشان حضرت شیخ محمد بکری می آرد و چند واقعه در شرح حال ایشان می نویسد منجمله:

"و حضرت استاذی و مخدومی اعلم العلماء مولانا صادق قدس سره نیز در علم حدیث از حضرت شیخ محمد بکری مرخص بودند. می فرمودند که حضرت شیخ محمد قدس سره در جمیع

---

[1]: لمحات: ۳۸۳.

[2]: لمحات: ۴۵۶.

علوم متبحر بودند و علم ایشان بی تَعَلُّم و تعلیم بوده. والد شریف ایشان شیخ حسن بکری قدس سرّه چون اواخر عمر به مدینهٔ شریفه رسیده اند، عرض کردند که یا رسول اللّٰه، محمّد عامی است وچیزی نخوانده و عمر حسن به اخیر رسیده، محمّد را بشما می سپارم. آوازی از روضهٔ شریفه بر آمده که محمّد را ما اقبال نمودیم.

چون شیخ حسن به مصر که موطن ایشان است تشریف نموده اند از عالم ارتحال نموده اند و همان شب که ایشان انتقال نموده اند، چون فردا شده شیخ محمّد قدس سرّه دانشمند روزگار ظاهر شده اند."[1]

آموزش قرآن و عنایت شیخ قاسم رحمة اللّٰه علیه

ضمن احوالات حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سرّه می نویسد:

"و این مخلص روزی در مجلس شریف آنحضرت بود و عمّ فقیر خدمت طاهر شیخ در پهلوی آنحضرت نشسته بودند، به فقیر عنایت نموده فرمودند که چه می خوانی؟ خدمت طاهر شیخ عرض کردند که "شمسیه"[2] می خواند و قرآن یاد گرفته است. بر زبان آنحضرت سه کرت جاری شد که "او علوم ملا لوب سان"[3]

---

[1]: لمحات: ۴۶۲.

[2]: "الشمسیه" در منطق از نجم الدّین عمر قزوینی معروف به کاتبی، از کتاب های درسی (کشف الظنون ۲ : ۱۰۶۳).

[3]: یعنی پسر من حتماً ملّا خواهد شد.

بعد از آن در خاطر من آمد که آشی که تناول می نمایند آن را به من عنایت نمایند
بمجرد این خاطر چمچه را از دست مبارک خود نهاده به خادم فرمودند که این آش
را به این خورد (= بچه) بده. و از آن آش خوردم. همانا که این عنایت آنحضرت
سرمایهٔ محبت این محب به این طایفهٔ علیه گشت و هر روز محبت این مخلص بحضرت
ایشان و محبان ایشان زیاده می گردد. امیدوارم که در محبت این طایفهٔ علیه بمیرم و
از جملهٔ محبان ایشان محشور گردم. "وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيْدِ"[1]

گوشهٔ چشمی که مستثنا شوم ز ابنای جنس
سگ که شد منظور نجم الدین، سگان را سرور است[2]

زیارت رسول مقبول صلّی اللہ علیہ وآلہ وسلّم و حفظ کردن قرآن مجید در هژده روز

و در آن وقت این مخلص سیزده ساله بود و در مقام یاد گرفتن قرآن شده بود، و
لیکن بجهت ضعفی تا زمان بیست و یک سالگی تأخیر یافت.
و اثر نفس شریف آنحضرت (شیخ قاسم) بود که شبی عنایت الٰهی از خزانهٔ
نامتناهی در رسید و این بنده اشارتی دید که حضرت محمد مصطفیٰ صلّی اللہ علیہ وسلّم
نشسته اند و در پهلوی چپ آنحضرت صلّی اللہ علیہ وسلّم حضرت امیر المؤمنین عمر رضی اللہ
عنه نشسته اند و حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنه دست این مخلص را گرفته به آنحضرت
(ص) سپردند و آنحضرت صلّی اللہ علیہ وسلّم به حضرت عمر رضی اللہ عنه خطاب کرده فرمودند

---

[1] الکهف: ۱۸. [2] لمحات: ۱۸ الف - ۱۹ الف.

که این فرزند ابوبکر است. بعد از آن فرمودند که قرآن خوان و بفرمودهٔ آنحضرت صلّی الله علیه وسلّم چند آیات قراءت کردم وچون از آن واقعه باز آمدم به عنایت والتفات حضرت مصطفی صلّی الله علیه وسلّم قرآن عظیم در مدّت هژده روز یاد شد. الٰهی از شفاعت قرآن این بندهٔ عاصی غرق در بحار عصیان را محروم نگردانی وجرم ما را باعث دوری ما نگردانی. بیت:

تو به علم ازل مرا دیدی
عیب من دیدی و تو بخریدی
تو به علم آن، ومن به عیب همان
ردّ مکن چونکه دیده بخریدی"[1]

سال نگارش کتاب:

از مطالب پیشگفته، ونکتهٔ زیر، سال نگارش "لمحات"، بدست می آید:

"ای عزیز من بدانکه از زمان این واقعه مدّت چهل سال گذشته بود که این مخلص در زمان جمع مجموعهٔ شریفه که در بیان مشایخ صفیّه است، اشارتی دید که به عنایت آنحضرت صلّی الله علیه وسلّم مصافحه کردم. اللّهم تقبل"[2]

پیش ازین گفته بود "بجهت ضعف تا زمان ۲۱ سالگی در یاد گرفتن قرآن تأخیر شد."

---

[1]: لمحات: ۴۱۹.

[2]: لمحات: ۴۲۰.

چون زایش نگارنده ۹۷۲ هجری است پس در سال ۹۹۳ هجری ۲۱ ساله بوده است، و اکنون می گوید که از زمان این واقعه ۴۰ سال گذشته بود که در روزگار تألیف "لمحات" با آنحضرت (ص) مصافحه کردم. ازین روی ۴۰ سال بر ۹۹۳ هجری می افزائیم و ۱۰۳۳ هجری/ ۱۶۲۴ میلادی سال تألیف "لمحات" بدست می آید و شیخ محمّد عالم صدیقیؒ دراین روز ۶۱ ساله بوده است.

شیخ محمد عالم صدیقیؒ در علوم ظاهری و باطنی از دانشمندان و عارفان بسیار، استفاده نموده و کتاب "لمحات" پُر از واقعاتی در رابطه با این گونه استفاده ها است که یاد کردن آن ها به درازا می کشد.

سخنوری:

ما نه بیت در "لمحات" خواندیم که هشت بیت آن عنوان "لمؤلفه" داشت و یکی بعنوان "لمحرره" در آن آمده است. و ازین معلوم می شود که شیخ محمّد عالم صدیقیؒ شعر هم می سروده است. برای شناسائی بیشتر آن نه بیت را اینجا می آوریم:

۱- گر دلت با ذکر تو همرنگ نیست
ذکر تو بر قلب تو جز زنگ نیست
(ص ۲۰۸)

۲- عشق آمد علم تو مجهول شد
عشق آمد عقل تو معقول شد (ص ۳۷)

۳- زهر فراق یار به هر دم کشیده اند
زان زهر زهره های شیاطین دریده اند

(ص ۲۵۸)

٤- چو منصب تعلّق بود ای پسر
تعلّق حجابت بود سر بسر

(ص ۲۰۷)

۵- واجب آمد ترک* لایعنی آز
آنکه لایعنی بود آنرا گداز

("المحرره" ص ۲۶۱)

۶- زِ احوال غریب خود نپرسی
اسیر بند و زندان، با که گویم

۷- غریب و ناتوان در کوی هجران
همه واصل به تو، ما غرق حرمان

(ص ۲۵۷)

۸- جهل و عشقش به بود از علم تو
حسرت آرد عقل تو، هم علم تو

(ص ۳۵۷)

۹- تعلّق حجابست و بیحاصلی
چو پیوندها بگسلی، واصلی
(ص ۲۰۷)

همسران و فرزندان:

از "لمحات" برمی آید که شیخ محمّد عالم صدیقیؒ دو دختر امیر صنع الله[1] قدس سرّه که مرید و خلیفهٔ مجاز حضرت شیخ قاسم بود، را به همسری خود در آورده است (گویا بعد از مرگ یکی دیگری را گرفته است) مادرِ این امیر صنع الله حضرت بی بی مخدومه دختر شیخ خداداد (م ۹۳۹ هـ.ق) بود.[2] شیخ محمّد عالم صدیقیؒ ازین دو زن دو پسر داشت خواجه عبدالرشیدؒ و امیر بهاء الدّینؒ. خودش می نگارد:

"از خدمت بی بی مخدومه رحمها الله خدمت امیر صنع الله قدس سرّه مرید و مخلص و مجاز و منظور حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سرّه اند و بعد از ایشان به حضرت عزیزان ما (خواجه خداداد) قدس سرّه مرید شده، از ایشان نیز مرخص بوده اند. و از ایشان یک پسر و دو صبیه که در عقد نکاح این مخلص بودند. وازین دو صبیه دو فرزند ارجمند است، خواجه عبدالرّشید و امیر بهاء الدّین علمهما الله تعالیٰ بفضله و ابقاهما بعنایته وجعلهما الله من الصّالحین الرّاشدین. آمین".[3]

وفات:

بنوشتهٔ دستوری شیخ محمد عالم صدیقیؒ در سال ۹۷۲ هـ.ق/۱۵۶۴م.

---

[1]: امیر صنع الله ابن امیر شاه از اولاد حضرت امیر واشی قدس سرّه. (لمحات: ۲۳۷).

[2]: لمحات: ۲۳۷.

[3]: لمحات: ۲۴۰.

تولد یافت و در سال ۱۰٤۱ ه.ق./۱۶۳۲م. وفات یافت.[۱] ولی بر صفحۀ آخرین "لمحات" چاپ تاشکند (در سال ۱۳۲۷ ه.ق) آمده است:

"مؤلف هذا الکتاب... عالم شیخ الصدیقی العلوی المتوفی ۱۰۵۲ ه.ق. فی علیا باد..."[۲]

پس سال وفات مؤلف "لمحات" در استوری ۱۰٤۱ ه.ق. و در انجام "لمحات" چاپ تاشکند ۱۰۵۲ ه.ق. (۱۶٤۲م.) آمده است. این نکته را در خدمت خوانندگان گرامی بگوییم که استوری تاریخ مذکور را بدون استناد به هیچ مأخذی نقل کرده و تاریخی که در آخر لمحات (چاپ تاشکند) آمده از مصححین و چاپ کنندگان کتاب مذکور می باشد که از سرزمین نگارنده هستند. لهذا می توانیم بگوییم که ۱۰۵۲ ه.ق. برای تاریخ مرگ آن بزرگوار درست تر است.

مزار:

شیخ ابو طاهر سمرقندی[۳] "نگارندۀ سمریه" که بسیار از "لمحات" شیخ محمد عالم صدیقی بهره مند شده است، دربارۀ "مزار فیض آثار حضرت عالم شیخ عزیزان" می نگارد:

---

[۱]: استوری ۱: ۹۸۳.

[۲]: لمحات (چاپ تاشکند): ۲۸۵.

[۳]: ابو طاهر سمرقندی در سال ۱۲۵۱ ه.ق. زنده بوده است (سمریه: ۵۸).

"در موضع علی آباد از تومان شیراز که آن را تومان کابدنیز گویند واقع است. ولد ارجمندِ حضرت مؤمن شیخ عزیزانؒ و ایشان ولد ارجمند حضرت درویش شیخ عزیزان بوده اند، علیه الرحمة".

※ ※ ※

"لمحات من نفحات القدس"

سبب تألیف:

گذشته از "قندیه"[1] و "سمریه"[1] اسماعیل پاشا در "ایضاح المکنون ۲: ۴۰۸" از این کتاب بنام "لمحات الانسیة فی شرح النفحات القدسیة" یاد کرده است. بدون ذکر نام نگارنده و موضوع. پس از آن ها استوری از آن یاد کرده است. و "نسخه های فارسی"[2] نیز نسخه ای از آن را در مدینهٔ منوره نشان داده است. و این ناچیز آگاهی های بدست آمده از آن منابع و آنچه را از متن کتاب بدست آورده ام در اینجا می آورم.

---

[1]: سمریه: ۱۱۶.

[2]: نسخه ها: ۲: ۱۳۴۵.

سبب تألیف:

پیش از این گفتیم که شیخ محمد عالم صدیقیؒ در سال ۱۰۳۳ھ.ق. "لمحات" را تألیف کرده است. او در ذکر سبب نگارش آن می گوید:

"بارها در خاطر این مخلص می گذشت که به مضمون حدیث صحیح "تنزل الرحمة عند ذکر الصالحین" عمل نموده احوال و اطوار پیشوایان و محبان این سلسلهٔ معظمهٔ مکرمه را که کبراء دین و عظماء اهل یقین اند، باوجود عدم استطاعت اعانت از ارواح مقدسهٔ ایشان جسته بیان کند تا آن زمانی که اشارت پُر بشارت از حضرت سلطان الطریقه و برهان الحقیقه قطب العرفاء غوث الکبراء شمس العارفین بدر الکاملین مسند العوارف سند الطوایف الفانی فی الله الباقی بالله العالم بالعلوم البرهانیة العارف للرموز السبحانیة خواجه احمد[1] العلوی الیسوی رحمه الله به این بنده رسید.

---

[1]: وی در قصبه یسی از توابع ترکستان تولد یافته است و خلیفهٔ سوم خواجه ابو یوسف همدانیؒ (م ۵۳۵ھ.ق) بوده و گفته اند که "ایشان را نود و نه هزار مرید کامل مکمّل بوده" در سال ۵۶۲ھ.ق فوت کرده، برای شرح حال او بنگرید به: لمحات (چاپ حاضر) از ص ۱۲۳-۱۳۸ و نفحات الانس و تحفة الزائرین و کنوز الاتقیا و رشحات (قندیه: ۱۰۶). شیخ شمس الدین ترکؒ (م ۷۱۹ھ.ق) از اولاد خواجه احمد یسویؒ بود که از ترکستان به هند آمد و مرید شیخ علاء الدین احمد صابرؒ (سده ۷ھ.ق) شد و برخی گفته اند که مدتی در ارتش سلطان غیاث الدین بلبن (۶۶۴ھ.ق/۱۲۶۵م) می بوده و بگفتهٔ مرشد در پانی پت (هند) قیام و همان جا فوت کرد. (تاریخ مشایخ چشت: ۲۱۶).

شبی این مخلص اشارتی دید که برپشت مبارک حضرت سلطان الطریقه قدس سره این بنده نشسته از معارف الهی سخن می کرده، بناگاه قطب وقت ظاهر گشته فریاد برآورد که هی بی ادب! حضرت سلطان الطریقه قدس سره فرمودند که ما برآنیم که برپشت ما نشنید واز ما سخن گوید و آن اشارت باعث اقدام این کمینه شد بر جمع وتألیف خوارق عادات وواردات حضرت ایشان، ادامهم الله الی یوم القیام.

بیت:

بدین امیدهای شاخ در شاخ
بدرگاه تو ما گشتیم گستاخ"[1]

اهداء:

مؤلف این کتاب را بنام "الخاقان ابن الخاقان ابوالفتح امام قلی محمد بهادر خان (م ۱۰۴۵ھ.ق) نواده عبدالله خان[2] کرده واین مطلب را در دیباچه آورده:

"محب علماء ودرویشان بل محبوب قلوب ایشان پادشاه جهان شهنشاه زمان بحر جود وکرم الدنیا فی نظره کالعدم دادخواه مظلومان دادستان ظالمان الخاقان ابن الخاقان ابوالفتح امام قلی محمد بهادرخان دام ظلال رافته علی دوران الزمان آنکه همت مشایخ کرام واولیاء عظام توفیق رفیقش کنی وباعث ترویج شریعت غرّا وطریقت

---

[1]: لمحات: ۳.

[2]: لمحات (چاپ تاشکند): ۲۸۵.

حضرت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلّم گردانی بدولت در دنیا وعصمت در عقبیٰ نگاه داری. آمین ربّ العالمین.»[1]

نام کتاب:

سپس می نویسد:

«واین مؤلّف مسمّیٰ شد بلمحات من نفحات القدس ومرتب گشت بر دو مقصد.»[2]

نسخه های خطّی «لمحات»

از لمحات نسخه های خطّی زیر را می شناسیم:

۱- نسخه ای در مدینه منوّره در کتابخانهٔ عارف حکمت، به شماره ۳۵ ف که در نسخه ها ۲: ۱۳۷۵ بدون ذکری از تاریخ کتابت آن ذکرشده است.

۲- نسخه ای[3] در کتابخانهٔ گنج بخش (مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان) به شمارهٔ ۸۷۲۸ که بخط نستعلیق خوش در ماه جمادی الثانی ۱۲۵۱ ه.ق. کتابت شده، ۴۶۴ ص. (چاپ حاضر).

علاوه بر این از نسخهٔ چاپی «لمحات» (چاپ تاشکند در سال ۱۳۲۷ ه.ق) بر می آید که آن چاپ با مقابلهٔ چند نسخهٔ خطّی انجام گرفته واین می رساند که نسخه های دیگری

---

[1]: لمحات: ۶. [2]: لمحات: ۷. [3]: نسخهٔ سوم در کتابخانهٔ صولت - هند است که خبراً از وجود آن باخبر شده ایم.

از این کتاب در آن منطقه وجود داشته است که شاید هنوز نیز بعضی از آنها باشد که ما هیچ اطلاعی در مورد آنها نداریم.

ابو طاهر سمرقندی نیز در "سمریه"[1] چند بار از "لمحات"[2] یاد کرده و در تألیف "سمریه" از کتاب مذکور بسیار استفاده کرده است.[3]

و این نشان می دهد که "لمحات" در میان صوفیان و دانشمندان روزگار وی متداول بوده و کسان زیادی از آن مستفید گردیده اند.

نخستین چاپ "لمحات"

"لمحات" بار اول به تصحیح "قاری تاشفولاد و ملا شاه احمد الشاشی" و با مقابلهٔ چند نسخهٔ خطی در سال ۱۳۲۷ هـ.ق. به وسیلهٔ مطبع علام الحسنی تاشکندیی" در ۲۸۵ صفحه چاپ گردید (اصل کتاب در ۲۶٤ صفحه و از ص ۲۶۵ تا ۲۸۵ نیز چند رسالهٔ مختصر و نوشته هائی دیگر است که مطالب آن با موضوع همین کتاب بی ارتباط نیست) و در صفحهٔ ۲۸۵ نیز مصححین سطری چند راجع به مؤلف نوشته اند که عیناً نقل می کنیم:

"مؤلف هذا الکتاب العالم الربانی والعامل الصمدانی عالم شیخ الصدیقی

---

[1]: رسالهٔ سمریه احتمالاً در سال ۱۲۵۱ هـ.ق. نگاشته شده است (سمریه: ۸).

[2]: سمریه: ۸۶، ۱۱۱، ۱۰۵.

[3]: ر.ک: "چند یادداشت و فهرست اعلام..." سمریه: ۱۱۹-۱۴۲.

العلوي المتوفی ۱۰۵۲ھ.ق. فی علیاباد قریة کبیرة من قری سمرقند فی عصر السلطان ابی الفتح امام قلی محمّد بهادرخان حفید عبد الله خان المشهور المتوفی ۱۰۴۵ھ.ق. قدس الله اسرارهم ...".[1]

مرکز تحقیقات خیلی کوشید که نسخه‌ای از این چاپ را به دست آرد و برای به دست دادن چاپ بهتری مورد استفاده قرار دهد ولی نشد. ناچار همان نسخهٔ خطّی متعلق به مرکز تحقیقات برای استفادهٔ دانشمندان به صورت افست تکثیر گردید این حقیر نیز کار تهیهٔ فهرست اعلام و پیشگفتار را عهده دار شد. با مطالعهٔ "سمریه" از چاپ "لمحات" در تاشکند آگاه گشتم. از آقای استاد احمد منزوی که آن روزها عازم ایران بودند، درخواست کردم که "قندیه" و نسخه چاپ تاشکند از "لمحات" را برای این کار تهیه کنند که "سمریه" و فتوی "قندیه" را آوردند ولی نشانی از لمحات نیافتند.

در سفر لاهور از جناب آقای محمّد اقبال مجددی اطلاعاتی دربارهٔ "لمحات" خواستیم و ایشان در نامهٔ مؤرخهٔ ۸ر۸ر۱۹۸۴م اطلاعاتی چند فراهم نمودند که از ایشان و اولیای مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و همهٔ نیک مردانی که مرا در این کار یاری کرده اند سپاسگزارم.

با پوزش از این که چون نسخهٔ خطّی لمحات متعلّق به مرکز تحقیقات از سهوالقلم‌های کاتب عاری نیست و نسخهٔ دیگری هم برای تصحیح آن یافت نشد، ناچار چاپ حاضر که از روی آن افست گردیده سهوالقلم‌هائی هم دارد و ما فقط در ضمن فهارس توانستیم آنچه را در متن به صورت غلط آمده به شکل صحیح ضبط کنیم.

---

[1]: نامهٔ آقای محمّد اقبال مجددی مؤرخه ۸ر۸ر۱۹۸۴م.

موضوعِ "لمحات"

موضوعِ "لمحات"، علاوه از توضیح در مورد ذکر جهر، شرح احوال و کرامات و اشتغالات و روابط بزرگان و عارفان سلسلۂ زکیۂ جهریۂ سمرقند و بخارا و منطقۂ ترکستان است. مؤلف آن در دیباچه می نویسد:

"و این مؤلف مسمّیٰ شد به "لمحات من نفحات القدس" و مرتب گشت بر دو مقصد. مقصد اوّل (ص ۷ ـ ۳۸) در بیان آیات و احادیث و روایات دالّه بر جواز و سنّت (بودن) و استحباب ذکر بر سبیل جهر.[1] مقصد دوم (ص ۳۸ ـ ۶۶۳) در بیان خوارق عادات و واردات و الهامات مشایخ کرام این سلسلۂ شریفۂ جهریه قدس الله اسرارهم".[2]

نگارنده در بسیار جای های "لمحات" از "صوفیۂ زکیّه" و سلسلۂ شریفۂ علیۂ زکیّه" نام برده است.[3] و نیز می نویسد: "مقصدِ ثانی که در بیان مشایخِ گرامی قدس الله اسرارهم ـ سلسلۂ علیۂ زکیۂ صفیۂ فقیریّه ست".

---

[1]: نگارندۂ "لمحات"، و صوفیانی که ذکر ایشان در "لمحات" مذکور است تعلق به شاخه ای از سلسلۂ خواجگان ترکستان دارند که به ذکر جهری معتقد اند و صوفیان سلسلۂ زکیۂ جهریّه" ذکر جهری را به حضرت خواجه یوسف همدانی (م ۵۳۵ ھ.ق.) مرشد خواجه احمد یسوی نسبت می دهند که ذکر جهری را ترویج می کرده اند (لمحات: ۴۱). و عارفان دیگر سلسلۂ خواجگان به پیروی خواجه عبدالخالق غجدوانی (م ۵۷۵ ھ.ق) مرید خواجه یوسف همدانی مریدان خود را به ذکر خفی ترغیب می کرده اند (لمحات: ۳۸).

[2]: لمحات: ۷. [3]: ر.ک: "لمحات" ص ۳، ۶ ـ ۷، ۱۶، ۴۵، ۳۲۸، ۳۸۵، ۴۵۴ وغیره.

سلسلۂ صوفیۂ زکیۂ جہریہ

نکتۂ دیگر کہ می بایست در این جا بدان اشارہ کرد، این است کہ این سلسلۂ صوفیۂ زکیۂ جہریہ در اصل ہمان سلسلۂ خواجگان است کہ بعداً بہ نام خواجہ بہاء الدین نقشبندؒ بہ "سلسلۂ نقشبندیہ" معروف گشت. برای اثبات این مطلب بہ اشارات زیر توجہ کنید:

خواجہ احمد یسویؒ (م ۵۶۲ ھ.ق/ ۱۱۶۶م) خلیفۂ سوم خواجہ ابو یوسف ہمدانی درگذشتہ ۵۳۵ ھ.ق. (یکی از نامی ترین عارفان سلسلۂ خواجگان بودہ. زنجیرۂ طریقتِ صوفیانِ زکیۂ جہریہ تا خواجہ یسویؒ بدین قرار است:

"شیخ خدا داد خرسنگی (م ۹۳۹ھ.ق.) مرید شیخ جمال الدین مرید شیخ خادم مرید شیخ مودود مرید شیخ علی مرید شیخ ال اتا مرید صدر اتا مرید زنگی اتا مرید حکیم اتا مرید خواجہ احمد یسوی قدس اللہ اسرارہم بودہ اند."[۱]

و شرح حال ہمۂ بزرگان مذکور و خلفای شیخ خداداد و آبا و اجداد نگارندۂ "لمحات" در "لمحات" موجود است.

سلسلۂ خواجگان

نگارندہ "تاریخ مشایخ چشت" می نویسد:

۱: نفیسی ۱: ۶۰۴.

"سلسلهٔ خواجگان از همهٔ سلسله های صوفیه قدیمی تر است. این سلسله در ترکستان بنیاد نهاده شده، مشهور تر و بزرگ تر از تمام مشایخ این سلسله خواجه محمد اتا یسوی[1] (۵۶۲ھ. ق./۱۱۶۶م.) است و بعد از ایشان خواجه عبدالخالق غجدوانی (م ۵۷۵ھ. ق./۱۱۷۹م.) بوده است.

در این سلسله اصطلاحات زیر وضع گردید و مفاهیم مربوط به آن ها جزء لازم نظام روحانی آن شناخته شد.

هوش در دم - نظر بر قدم - سفر در وطن - خلوت در انجمن - یاد کرد - باز گشت - نگاه داشت - یاد داشت.

خواجه اتا (یسوی) و خواجه عبدالخالق غجدوانی کوششهای زیادی برای ترویج این سلسله نمودند. ولی مقبولیت عام دادن به آن نصیب خواجه بهاءالدین نقشبند (۷۹۱ھ. ق./۱۳۸۸م.) بود و بعد از ایشان این سلسله به نام "نقشبندیه" مشهور گشت".[2]

مؤلف "لمحات" هر جا که خواجه احمد یسوی را نام می برد ایشان را با عنوان "سلطان الطریقة" یاد می کند. نیز در آغاز مقصد دوم (که در بیان مشایخ گرامی سلسلهٔ علیهٔ زکیهٔ صفیهٔ فقیریه است) می نویسد:

"ای عزیز من بدانکه معلم این سلسلهٔ شریفه و سلسلهٔ شریفهٔ خواجگان قدس الله

---

[1]: خواجه احمد یسوی.

[2]: تاریخ مشایخ چشت: ۱۳۰.

اسرار ہم حضرت خضر است علیہ السّلام. چنانچہ صوفی دانشمند رحمۃ اللہ علیہ در مناقب سلطان الطریقۃ (احمد یسوی) قدس سرّہ فرمودہ اند کہ استاد ایشان حضرت خضر علیہ السّلام. و در "نفحات الانس" مذکور است کہ تعلیم ذکر را بر سبیل خفیۃ بہ حضرت خواجۂ جہان (عبدالخالق غجدوانی[1]) قدس سرّہ حضرت خضر علیہ السّلام کردہ اند.[2]

ذوالحجہ ۱۴۰۵ھ.ق
شہریور ۱۳۶۴ھ.ش
سپتامبر ۱۹۸۵م

محمّد نذیر رانجھا غفر ذنوبہ و ستر عیوبہ
۱۳۱- محلہ غازی آباد- نزد ڈھوک سیّداں- راولپنڈی

---

[1]: خواجہ عبدالخالق غجدوانی مُرید خواجہ ابو یعقوب یوسف ہمدانی (م ۵۳۵ھ.ق).
[2]: لمحات: ۳۸.



لمحات من نفحات القدس

بنگاشته

شیخ محمّد عالم صدّیقی علوی

پیشگفتار و فهارس

محمّد نذیر رانجها



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

اسلام آباد



بسم اللہ الرحمن الرحیم

حمد و سپاس بی قیاس مر خداوندی را که عارفان درگاه احدیت از ادراک کمال او قاصر کاشفان بارگاه صمدیت از افهام مقال او فاتر و واصفان معجز بیان محمدت از تبیان محامد او کاسر فلاکران بوستان معرفت از ذکران مقاصد او حاسر درود نامتناهی بر حضرت مصطفوی که محمد بتوصیف: ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی فاستوی و هو بالافق الاعلی ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی ما کذب الفؤاد ما رای بدر الدجا شمس الضحی نور الهدی مبشر به بشارت انا ارسلناک بالحق بشیراً و نذیراً و سراجاً منیراً و بر آل کرامی و اصحاب عظامی حضرت نبوی که محمود و حمید و تمجید

وبعثک ربک مقاماً محموداً صلی الله علیه وعلی آله واصحابه الطیبین
الطاهرین اجمعین اما بعد یقول العبد الفقیر الی الله الغنی
محمد العالم الصدیقی العلوی ثبته الله سبحانه علی
محبته چون تراکم سیلاب هوا و هوس و تلاطم وسوسهٔ
شیطانی در بحر نفس مشاهدهٔ این آلوده قیل قال که مآل کلال
و باله است می باشد ناگاه عنایت ازلی دستگیری کرده
توفیق رفیق گشته در ظل حمایت باریافتگان سلسله
شریفهٔ علیهٔ سنیهٔ زکیهٔ فقریهٔ قدسیه شده در سلک خادمان
و بندگان ایشان گردید. وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید
رباعی تو بعلم ازل مرا دیدی ٭ عیب من دیدی و تو نخریدی
تو بعلم آن من بعیب همان ٭ رد مکن چونکه دیده بخریدی
بارها در خاطر این مخلص میگذشت که بمضمون حدیث صحیح
تنزل الرحمة عند ذکر الصالحین عمل نموده احوال و اطوار مشایان
و محبان این سلسلهٔ معظمهٔ مکرمه را که کبراء دین و عظماء اهل
یقین اند با وجود عدم استطاعت عانت ازار و اج مقدسه

ایشان جسته جسته بیان کند تا آن زمانکه بشارت پر بشارت از
حضرت سلطان الطریقه و برهان الحقیقه قطب العرفا غوث الکبرا
شمس العارفین بدر الکاملین سند العوارف سند الطوایف
الفانی فی الله الباقی بالله العالم بالعلوم البرهانیه العارف
للرموز السبحانیه خواجه احمد العلوی الیسوی رحمة الله باین
بنده رسید شبی این مخلص اشارتی دید که بر پشت مبارک
حضرت سلطان الطریقه قدس سره این بنده نشسته از معارف
الٰهی سخن میکرده بناگاه قطب وقت ظاهر گشته فرمایند برو که
بی ادب حضرت سلطان الطریقه قدس سره فرمودند که ما برانیم که
بر پشت ما نشیند و از ما سخن گوید و آن بشارت باعث اقدام
این کمینه شد بر جمع و تالیف خوارق عادات و واردات
حضرت ایشان و اصحاب و احباب ایشان ادامهم الله الی یوم القیام
بیت بدین امید ها شاخ در شاخ ٭ بدرگاه تو ما گشتیم گستاخ
ای عزیز من بدانکه بهترین سعادت آنست که محب درویشان
و عالمان شوی که عقاید صافیه ایشان بنا بر اصول صحیحه صریحست

از کتاب و سنت و اجماع امت و موید است بدلائل نقلیه و شواهد عقلیه
و با این همه ذوق و وجدان و صاحب کشف و عیان اند قد قبل
الله سبحانه و جذبهم الیه لعطفه سبقت لهم منه الحسنی والزمهم
کلمة التقوی فهموا عن الله و ساروا الی الله و اعرضوا عن
ماسوی الله خرق الحجب انوارهم و جالت حول العرش اسرارهم
و ارباب عزایم و خواص مومنانند و موئیدان مذهب و عقاید
اهل سنت و جماعت اند و از بدعتها و ضلالتها دور دور
نجوم آسمان هدایت و رجوم شیاطین غوایت اند نور السالکین
فضیحة المدعین و قمع المبتدعین و حجة لاهل السنیة والمؤمنین اند
و علی الحقیقة این زنده دلان آگاه بر روش حضرت مصطفی صلی
الله علیه وسلم و بر روش صحابه کرام او و تابعین و تبع تابعین
و سلف صالحین رضی الله عنهم اند و حسن اقتدا باخبار و صدق
اقتفا بآثار لازمه ایشان است و همچنین صدق التجا بحضرت
وهاب جل ذکره دائما و حسن اعتصام علی الدوام بفضل الهی
و فیض نامتناهی طریقه ایشان است و در اعتقاد صحیح حق صریح

بر ایشان کشوده و سابقهٔ عنایت ازلیه بیخ هوا و عناد و عرق نزاع و خلاف از دلهای ایشان بر کشیده و دلهای ایشان را محل رحمت خود کردانیده چنانچه فرموده ولا یزالون مختلفین الا من رحم ربک و محبت ایشان باعث شرافت ازلی و موجب کرامت لم یزلی است چه محبت ایشان محبت خدا و رسول اوست چنانچه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم می فرمایند اللهم انی اسالک حبک و حب من یحبک والعمل الذی یقربنی حبک و چون درین آوان بر بنی آدم بل بر همکی علم واضح ولایح است که محبت محب علما و درویشان بل محبوب قلوب ایشان پادشاه جهان شهنشاه زمان بحر جود وکرم الدنیا فی نظره کالعدم داد خواه مظلومان دادستان ظالمان الخاقان ابن الخاقان ابو الفتح امام قلی محمد بهادر خان دام ظلال رأفته علی دوران الزمان الهی بحرمت مشایخ کرام و اولیاء عظام توفیق رفیقش کنند باعث ترویج شریعت غرا و طریقت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم کرداند بدولت دین و دنیا

الیس در شنیدن ستاره و برق
شنیدن شغال الا الاولیا صبح
رحمہم الله [illegible] اللامع
والبرق الخاطف [illegible]

وعصمت در عقبی نگاه داری آمین ربّ العالمین و این مؤلَّف مسمّی شد
بلمحات من نفحات القدس و مرتّب گشت بر دو مقصد مقصد اول
در بیان آیات و احادیث و روایات دالّه بر جواز و سنّت
و استحباب ذکر بر سبیل جهر مقصد دوم در بیان خوارق عادات
و واردات و الهامات مشایخ کرام این سلسلهٔ شریفهٔ جهریّه
قدس الله اسرارهم اما آیات قوله تعالی وَنَادَىٰ نُوحٌ رَّبَّهُ وقوله
تعالی وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ وقوله تعالی وَذَا النُّونِ إِذ
ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ
وقوله تعالی وزکریّا إذ نادی ربّه ربّ لا تذرنی فردًا این
آیات دلالت بر صدور و وقوع ذکر جهر و دعا کرده از انبیاء
علیهم السّلام چون نوح و ایّوب و یونس و زکریّا علیهم السّلام
چه معنی ندا رفع صوت است چنانچه جوهری در صحاح گفته که
النداء رفع الصّوت و امام فخر الدین رازی در تفسیر کبیر فرموده که
من شرط النداء الجهر و در جعاف مذکور شده که النداء الدّعا
باجهر الاصوات و در مطلع مذکور شده که النداء رفع الصوت

بالدعاء و قوله تعالی وتکتموا الحق وانتم تعلمون حق سبحانه
وتعالی خطاب بعلماء بنی اسرائیل کرده نهی می کند ایشانرا
از پوشیدن حق ومیگوید که حال آنکه ای مقتدایان بنی
اسرائیل عالمند باخفاء حق یعنی حق را از خلایق می پوشید
تا جاهلان از جهل وا رهند وبگوشهای ناشنوا استماع حق
نکنند چنانچه قاضی بیضاوی قدس سره در تفسیر این مقام
گفته که کانهم نهوا عن الاخفاء علی من لم یسمعه بدین جهت مقتدایان
این سلسلهٔ شریفه قدس الله اسرارهم ذکررا بر سبیل جهر واشکارا
گویند تا گوشها بشنود و هوشها در رود بس عارف مشفق
هوشمند باید که از برای عاشق بیقرار مستمند باواز بلند
چون نی فریادها کنند بیت تو ز نی بشنو حکایتهای او
وز فراق و زشکایتهای او . و قوله تعالی یا ایها الناس اعبدوا
ربکم الذی قاضی بیضاوی قدس سره فرموده که کلمهٔ یا که از برای
ندای بعید است ذکر کرده و اشاره کرده بانکه بنده بحق سبحانه
بحسب رتبه بغایت دورست و اهل محبت فرموده اند که محب

بدین جهت ذکر را بلند گفته فریاد ها کنند و اظهار تشوق و

هجران کنند و قوله تعالی وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ مَّنَعَ مَسٰجِدَ اللّٰهِ

اَنْ یُّذْکَرَ فِیْهَا اسْمُهٗ وَسَعٰی فِیْ خَرَابِهَا یعنی چه کس ظالم تر است از

کسیکه منع کند مساجد خدا را از آنکه ذکر کرده شود در مساجد

نام خدای را و سعی نماید در خرابی مسجد گویند این آیت دلالت

بر ذکر جهر کرده چه ذکر خفیه را کسی مستطیع نیست ظالمی آنکه منع

آن کند پس مقصود آن باشد که کسیکه منع کند از ذکر جهر

در مساجد خدای آن کس ظالم ترین ظالمان است و حمل ذکر بر صلوة

بلا ضرورت نیک نیست چنانچه نزد اهل دانش ظاهر و هویداست

و قوله تعالی قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِیْ صَدْرِیْ وَیَسِّرْ لِیْ اَمْرِیْ وَاحْلُلْ

عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِیْ یَفْقَهُوْا قَوْلِیْ وَاجْعَلْ لِّیْ وَزِیْرًا مِّنْ اَهْلِیْ

هٰرُوْنَ اَخِی اشْدُدْ بِهٖ اَزْرِیْ وَاَشْرِکْهُ فِیْ اَمْرِیْ کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثِیْرًا

وَّنَذْکُرَکَ کَثِیْرًا یعنی گفت موسی علیه السلام ای پروردگار من

شرح بکن از برای من سینه مرا و آسان ساز از برای من کار

مرا تبلیغ احکام و ارشاد انام است و بگردان از برای من وزیری

از اہل بیت ہارون را کہ برادر من ست محکم گردان بوی یاوری مرا
وشریک گردان وی را درکار من کہ نبوت ست تا آنکہ تسبیح ترا
بسیار گوییم و یاد تو بسیار کنیم و ازین جاست کہ مشایخ این
سلسلۂ شریفہ قدس اللہ اسرارہم ذکر را بلند گویند تا ذاکر
بسیار شود چنانچہ ظاہرست وقولہ تعالیٰ یَا اَیُّہَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
اٰمِنُوْا بِاللّٰہِ یعنی ای مومنان ایمان آرید یعنی مداوم ایمان
وثابت در ایمان باشید برین معنی قاضی بیضاوی قدس سرہ
تصریح نمودہ طریق استدلال آنکہ اقرار بلسان یا شرط در ایمان ست
و یا شطر و جزو در آن و مقصد مشایخ این سلسلۂ علیہ ذکرہ قدس اللہ
اسرارہم آنست کہ ذکر را بلند گویند کہ دال بر ایمان ست تا آنکہ
شاہد بر ایمان بسیار گردد و بمضمون امر با منوا عمل نمایند کہ اقل
مرتبہ امر دلالت بر استحباب می کند چنانچہ در تلویح برین تصریح نمودہ اند
وقولہ تعالیٰ قَالَ رَبِّ اِنِّیْ دَعَوْتُ قَوْمِیْ لَیْلًا وَّنَہَارًا فَلَمْ یَزِدْہُمْ
دُعَآءِیْۤ اِلَّا فِرَارًا وَاِنِّیْ کُلَّمَا دَعَوْتُہُمْ لِتَغْفِرَ لَہُمْ جَعَلُوْۤا اَصَابِعَہُمْ فِیْۤ
اٰذَانِہِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِیَابَہُمْ وَاَصَرُّوْا وَاسْتَکْبَرُوا اسْتِکْبَارًا ثُمَّ

اِنِّی دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ثُمَّ اِنِّی اَعْلَنْتُ لَهُمْ وَاَسْرَرْتُ لَهُمْ اِسْرَارًا فَقُلْتُ
اسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ اِنَّهٗ کَانَ غَفَّارًا یعنی گفت نوح علیه السلام
ای پروردگار من خواندم قوم خود را در شب و روز پس زیاده نکرد
خواندن من ایشانرا مگر فرار را از من و بدرستیکه من هر وقتیکه
خواندم ایشانرا کردند انگشتان خود را در گوشهای خود تا که
نشنوند کلام حق را و کشیدند جامهای خود را بر سر خود تا نه بینند
مر نوح را و از حد در گذشتند و بزرگ داشتن خود را بزرگ داشتنی
و بدرستیکه من خواندم قوم خود را باسلام بلند و آشکارا و نهان پس
گفتم مر ایشان خواهید ای قوم من خود را از گناهان خود بدرستیکه
پروردگار من هست آمرزنده مر گناهان شمارا طریق استدلال
ائمه مقتدای اهل محبت نیز ارشاد عوام و خواص را بر سبیل علانیه
و نهان کنند چنانچه طریقه حضرت نوح است علیه السلام تا از
طوفان نفس برهند و از غرق شدن در بحر هوا و هوس نجات یابند
وقوله تعالیٰ قُلْ مَنْ یُّنَجِّیْکُمْ فِیْ ظُلُمٰتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُوْنَهٗ تَضَرُّعًا
وَّخُفْیَةً یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم چه کس نجات می دهد

شما را از تاریکیهای بر و بحر از شداید آن در حالی که میخوانید
خدا را آشکارا و نهان چنانچه قاضی بیضاوی قدس سره
در تفسیر این آیت باین معنی تصریح نموده گفته که ای معلنین و مسرین
و از تفسیر کواشی منقولست که تضرع زاری آشکارا کردن است و
امام فخر الدین رازی قدس سره در تفسیر کبیر فرموده که ضرع
فلان لفلان اذا اظهر ذله له و هم در تفسیر این آیت استادی
و جدی العلامة المعروف بالحافظ التاشکندی قدس سره
فرموده اند که مراد از تضرع اعلان است و ازین بیان واضح و لائح
شد که آیت کریمه اُدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً دلالت بر نهی
از دعا بطریق جهر نکرده است چه معنی این آیت آن باشد که بخوانید
پروردگار خود را آشکارا و نهان و عن ابن عباس و الحسن البصری
رضی الله عنهما و الشیخ الامام الهمام نجم الملة و الدین عمر النسفی
و الفقیه ابو اللیث رحمهما الله ای ادعوه علانیةً و سرًا و شارح
اوراد این معنی را از شیخ عمر قدس سره نیز نقل کرده است و
از ضلحا شارح مصابیح منقولست که خفیه از جمله اضداد است معنی

جهر نیز آمده است وجوہری در صحاح گفته که قال الاصمعی خفیت الشیء واخفیه کتمته وخفیته اظهرته وهو من الاضداد وبر تقدیر آنکه مراد از تضرع ابتهال واخلاص باشد چنانچه در صحاح گفته که تضرع ای ابتهل الی الله ومراد از خفیه کتمان باشد چنانچه قاضی بیضاوی قدس سره این معنی را استفاده از کشاف کرده وافاده نموده گوئیم مراد از امر ادعوا اباحت وجواز باشد نه وجوب بنابر جواز ذکر بطریق جهر چنانچه آیات سابقه دلالت بران کرده وایضاً استاذی واستاذ العلماء وحید العصر فرید الدهر مولوی محمد الصادق نور مرقده میفرمودند که مراد از امر ندب است و در این آیت اباحت است زیرا که آیت کریمه فاذکروا الله کذکرکم اباءکم او اشد ذکرا دلالت بر جواز ذکر جهر کرده است تا جمع بین الآیتین واقع شود ویا گوئیم که بر تقدیری که مراد از امر ادعوا استحباب ویا وجوب باشد دلالت کند بر اولویت خفا ویا وجوب دعا چنانچه گویند که الاخفاء دلیل الاخلاص واولویت ویا وجوب بر تقدیری است که مقصد مجرد دعا وذکر باشد پس اما اگر

اغراض صحیحه دیگر باشد چون استماع غیر و حفظ آن اولی است چنانچه
امام نواوی قدس سره در تتمه برین معنی تصریح نموده و با کو هم
مراد از دعا غیر ذکر است فرموده اند که دعا آنست که مشوب بطلب
باشد و ذکر آنکه مشوب بطلب نباشد بدین جهت اصحاب حدیث در کتب
حدیث باب الذکر و باب الدعا گویند و حضرت خواجه جهان
خواجه عبد الخالق قدس سره در رسائل از امام قشیری قدس سره
از معنی این آیت سوال کردند امام فرمودند که این سری است
از اسرار الهی و قوله تعالی لا یحب الله الجهر بالسوء من القول
الا من ظلم قاضی بیضاوی قدس سره در تفسیر الا من ظلم فرموده که
الا جهر من ظلم بالدعاء علی الظالم والتظلم منه یعنی دوست
نمیدارد خدای آواز بلند کردن به بدی مگر آواز بلند کردن
کسیکه مظلوم است بطریق دعای بد بر ظالم و اظهار ظلم ظالم
چنانچه در حدیث آمده که دعای مظلوم در حق ظالم مستجاب است
و سبب نزول این آیت آنکه مردی مهمان قومی شد و آن قوم
وی را طعام ندادند بدین سبب آن مرد از ان قوم شکایت کرد

وبعضی آن قوم مردم را ازین شکایت عتاب نموده منع کردند و این
آیت نازل شد یعنی شکایت آن مرد ازین قوم نیست چه آن
مرد مظلوم است لهٰذا این آیت از وجوه دلالت بر استحباب تخی کر
جهر کرده است یکی آنکه حق سبحانه و تعالیٰ جهر را تقیید بسو کرده است
و علماء عربیت چون شیخ عبد القاهر و تبع وی گفته اند که حسن
آنست که نفی بر قید وارد است نه بر مقید بر این تقدیر حاصل
آن باشد که خداوند تعالیٰ دوست نمیدارد جهر به بدی را
و دوست میدارد جهر بخیر را چنانچه آیت وَاِن تُبدُوا الصدقات
فَنِعِمَّا هِیَ میگوید این معنی است و شک نیست که دعا و ذکر
خیر است دوم آنکه تقیید بسو او دلالت می کند که جهر بخیر جایز باشد
زیرا که اصل در اشیاء جواز است سیوم آنکه اِلَّا مَن ظُلِمَ چنانچه
تفسیر آن گذشت دلالت کرده بر استحباب دعای مظلوم بر ظالم
و ازین استثنا بدو وجه استدلال میتوان کرد بر استحباب
دعا و ذکر بطریق جهر اوّل آنکه این استثنا بصریح دلالت کرده
بر استحباب دعای مظلوم بر ظالم بطریق جهر و دوم دعای بد بطریق

جهر بر ظالم بر تقدیر یکه محبوب خدای باشد و دعای خیر بر وی بطریق اولی محبوب باشد چنانچه آیت کریمه وَعِبَادُ الرَّحْمٰنِ الَّذِیْنَ یَمْشُوْنَ عَلَی الْاَرْضِ هَوْنًا وَّاِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُوْنَ قَالُوْا سَلَامًا دلالت برین معنی دارد و هذا المعنی دقیق فتدبّر و عارف رومی قدس سرّه درین مقام فرموده اند که
تراگویند زرّاقی سالوس شکوه ستم دو صد چندان
می رو ؛ وگر از خشم دشنامت دهندت ؛ روان شو خوش دل خندان می شو ؛ وجه دیگر آنکه اکابر این سلسله علیه ذکیه قدس الله اسرارهم بجهر ذکر طرد و راندن شیطان لعین میخواهند بس الحقیقه ذکر جهر این طایفه عالیه دعای بد مظلوم بطریق جهر بر ظالم باشد لحه ای عنزیز من بعضی از کوتاه نظران را گمان آنست که آیت کریمه . وَاذْکُرْ رَّبَّکَ فِیْ نَفْسِکَ تَضَرُّعًا وَّخِیْفَةً وَّدُوْنَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْاٰصَالِ وَلَا تَکُنْ مِّنَ الْغٰفِلِیْنَ دلالت بر نهی از جهر ذکر کرده باشد جواب آنکه اهل تفسیر فرموده اند که از ذکر درین آیت مراد قراءت قرآن در نماز ست چون پیش از

نزول این آیت در جمیع صلوات بجهر قراءت میکرده اند در آن
آیت حکم باخفا در جمیع صلوات شده و این حکم نیز منسوخ شده است
بآیت وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا
چنانچه در مفصلات مذکور است و بر تقدیری که مراد مطلق الذکر باشد
گوییم جهر را درین نوعی که دون الجهر است تقیید کرده شده است به بالقول
پس مراد آن باشد که جهری که بطریق قول باشد و پس نه بطلب وی نیک
نیست بر تقدیری که امر اذکار برای استحباب باشد چنانچه مذکور شد
نفی بر قید وارد است والا ذکر بالقول را چندان فایدهٔ نیست جهر
عین قول است و ایضاً لفظ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ مشعر این معنی است
و قاضی بیضاوی قدس سره در تفسیر دون الجهر فرموده اند که
متکلماً کلاماً فوق السر و دون الجهر این سخن قاضی دلالت می کند
بر آنکه کلمهٔ دون مقابل فوق است بمعنی تحت پس معنی آن باشد که
ذکر بین بین باید که واقع شود نه در کمال اخفا و نه در کمال جهر و شیخ
الشیوخ شیخ عبد القاهر ابو النجیب السهروردی الصدیقی قدس سره
این آیت را چنین معنی فرموده اند که تضرعاً لما انکسر اگر قلبک

و دون الجهر من القول لا مفو لطائفة الجهر مواید این سخن آنکه حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم شبی سیری کردند چون بمنزل حضرت
صدیق اکبر رضی الله عنه رسیدند دیدند که ایشان قراءت
قرآن را بغایت پست می کنند و بمنزل حضرت عمر رضی الله عنه
رسیدند معلوم شد که ایشان بغایت بلند قراءت می کنند
چون صباح شد از سر آن از شیخین پرسیده اند حضرت صدیق
اکبر رضی الله عنه عرض کرده اند که می شنود آنکه می شنود
و حضرت عمر رضی الله عنه عرض نموده اند که مقصود رد شیطان
لعین است و بیدار ساختن خفتگان از خواب و تنبیه غافلین است
آن حضرت صلی الله علیه وسلم حضرت صدیق اکبر را فرمودند که
از آنکه می خوانید بلند تر خوانید و حضرت عمر را امر کردند
که از آنکه می خوانید پست تر خوانید حسب حاصل این حدیث قراءت
بین بین است و قوله تعالی و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک
سبع ملک بام فلک در صوامع قدس و حظایر انس از شام تا صبح
و از فلق تا غسق بی گرد غفلت و بی شایبه شبهت زمزمه

تقدیس و تسبیح می سرایند در حقائق که از مصنفات امام
ابوالقاسم است در تفسیر این آیت چنین فرموده اند که ای نزع
اصواتنا بالذکر اگر مرغ جان محبّان و ذاکران حضرت حدیت
جَلّ ذکره به بال قدس در فضای صحراء صمدیت پرواز کنند و بر
متابعت ملائکه علی سبیل العلانیة بجهر دل شوریده کان را ابدیت
صدق بجنبانند و سلسلهٔ محبّت را که عبارت از لاآله الا الله
بر زبان رانند هر آینه محبوب خواهد بود و من تشبّه بقوم فهو
منهم و قوله تعالیٰ وَاِذَا ذُکِرَ اللّٰهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوْبُ الَّذِیْنَ
لَا یُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ ذکر فی المطلع ان المشرکین اذا سمعوا قول
لاآله الا الله وحده لاشریک له من المؤمنین یفروا منهم یعنی
چون نام حق بر زبان رانده شود اندرون ایشان گریزان
گردد و انکار در ایشان نمودید شود و قال الله تبارک تعالیٰ
وَاِذَا قِیْلَ لَهُمْ لَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ یَسْتَکْبِرُوْنَ و سماع ایشان
قول لا آله الّا الله را وقتی محقق شود که مومنان بر سبیل علانیه
گفته باشند و قوله تعالیٰ وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ کَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهٗ

مِنَ اللّٰهِ وَلَا تَکْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ یَّکْتُمْهَا فَاِنَّهٗ اٰثِمٌ قَلْبُهٗ
و گفتن لا اله الا اللّٰه بزرگترین شهادتست ولهذا اعوفا
وشهر فاین کلمه را کلمهٔ شهادت میخوانند قال اللّٰه تعالیٰ
قُلْ اَیُّ شَیْءٍ اَکْبَرُ شَهَادَةً نهی فرموده از کتمان شهادت
ونهی با تفاق اصحاب دوام وتکرار را اقتضا میکند پس بنا برین
قاعده لازم آمد که واجب باشد علی الدوام بآواز بلند لا اله
الا اللّٰه گفتن تا که هم از نهی ولا تکتموا الشهادة اجتناب نموده
باشد وهم با امتثال امر قولوا لا اله الا اللّٰه قیام نموده باشد
و ایضاً ائمهٔ حنفیه رضی اللّٰه عنهم گویند که مطلق مجری علی الاطلاق
می باشد و آیات در بیان ذکر علی سبیل الاطلاق و در بیان
مدح ذاکران و مذمّت معرضان از ذکر بکثرتست پس هم دلیل
ذکر جهر باشد و امّا حدیث دالّه بر صدور ذکر جهر او علانیّه
از حضرت محمّد مصطفیٰ صلی اللّٰه علیه وسلم وعن عبد اللّٰه ابن
الزبیر رضی اللّٰه عنهما کان رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم اذا سلّم من صلوٰته
یَقُوْلُ بِصَوْتِهِ الْاَعْلٰی لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْکَ لَهٗ لَهُ الْمُلْکُ

وله الحمد وهو علی کل شیءٍ قدیرٌ لا حول ولا قوة الا بالله لا اله

الا الله ولا نعبد الا ایاه له النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن

لا اله الا الله مخلصین له الدین ولو کره المشرکون، رواه

مسلم امام مسلم قدس سره در صحیح خود از عبد الله ابن الزبیر

رضی الله عنهما که از جمله علماء اصحابند رضی الله عنهم اجمعین

روایت می کند که عبد الله ابن الزبیر گفت که وقتیکه حضرت

پیغمبر صلی الله علیه وسلم سلام می دادند از نماز خویش می گفتند

باواز بلند این اذکار شریفه را دلالت این حدیث بر بودن سنت

ذکر جهر الظهر بس الشمس ست وبعضی فرموده اند که این حدیث مبین

این آیت کریمه ست که فاذا قضیتم الصلوة فاذکروا الله قیاماً

وقعوداً وعلی جنوبکم یعنی وقتیکه ادا کنید نماز را پس

ازان بی واسطه یاد کنید خدای را در حالتی که استاده باشید

ونشسته باشید وبه پهلو افتاده باشید این ذکر محتمل ست که

بر سبیل اخفا باشد ویا بطریق جهر وذکر پیغمبر علیه السلام بطریق

جهر بعد از اداء نماز مبین این محمل ست که مراد باو ذکر جهر ست

وعن عبد الرحمن ابن ابزی رضی اللہ عنہ کان یقول اذا سلم
عن الصلوٰۃ سبحان الملک القدوس ثلثا ویرفع صوتہ بالثالثہ
رواہ النسائی یعنی بودند پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم کہ می گفتند
در وقتیکہ سلام می دادند بعد از اداء نماز وتر سبحان
الملک القدوس را سہ بار و در مرتبہ سیوم این کلمہ شریفہ را
باواز بلند می گفتند بعضے از محدثین فرمودہ اند کہ
تسبیح تنزیہ است از مذمات ظاہریہ وتقدیس تطہیر است
از خبائث باطنیہ یعنے حق سبحانہ وتعالے پاک ست ظاہراً
وباطناً این حدیث صحیح ست در آنکہ اخفا وجہر ہر دو طریق آن
حضرت ست صلی اللہ علیہ وسلم واز ینجاست کہ اکابر قدس اللہ
اسرارہم در تفسیر این آیت کہ ادعوا ربکم تضرعاً وخفیۃ ست
فرمودہ اند کہ ای ادعوہ سراً وعلانیۃ چنانچہ مذکور شد
وعن ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم
یقول اللہ تعالے انا عند ظن عبدی بی اذا ذکرنی فان ذکرنی
فی نفسہ ذکرتہ فی نفسی وان ذکرنی فی ملاء ذکرتہ فی ملاء خیر منہ ابو ہریرہ

رضی اللہ عنہ گفت کہ گفتہ اند پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ می
گوید خداوند تعالی من نزد گمان بندۂ خویشم کہ بمن دارد
یعنی اگر گمان نیک دارد بمن کہ خداوندم جزاء نیک بدہم
پس اگر یاد کند مرا در دل خود من کہ خداوندم یاد کنم ویرا در ذات
خود واگر یاد کند مرا در میان جماعت یعنی جہراً وعلانیہ یاد
کنم ویرا در میان جماعتیکہ از جماعت اولی بہتر باشند یعنی
ارواح رسل وانبیا وملائکۂ مقربین علیہم السلام چنانچہ بر بعضی
سید جلال الدین الکرلانی در شرح مشکوۃ تصریح نمودہ وبعضی
گویند کہ مراد از ملاء خیر ارواح رسل وانبیا وشہدا علیہم السلام
وابو الحسن طیبی قدس سرہ در شرح مشکوۃ فرمودہ است کہ
این حدیث دلالت بر فضیلت ذکر جہر کردہ بقرینہ مقابلہ
چون مراد از ذکر فی نفسہ ذکر بطریق خفیہ است پس مراد از ذکر
فی ملاء ذکر جہر باشد مخچہ ای عزیز بدانکہ نکتہ دقیق ارجمند
بخاطر فاطر مستمند افتادہ کہ درین حدیث اشارت است
برانکہ سالک طریق باید کہ اولاً ظن واعتقاد خود را نیکو کردہ اند

تا ثمرۂ عبادات وریاضات وی ثمره دهد وثانیاً باید که
پیهم بعبادت وریاضت مشغول شود تا آنکه نفس اماره از کدورات
نفسانیه خلاصی یابد ومطمئنه گردد وثالثاً بعد ذلک علا
بارشاد خلایق شغل کرد فتفطن وعن ربیعة ابن کعب الاسلمی
رضی الله عنه انه قال کنت ابیت عند حجرة النبی صلی الله علیه
وسلم فکنت اسمعه اذا قام من اللیل یقول سبحان رب العالمین
الهوی ثم یقول سبحان الله وبحمده الهوی یعنی من بودم شبانگاه
نزد حجرۂ شریفه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که می شنودم
ازان سرور صلی الله علیه وسلم در وقتیکه از خواب برخواستندی
از شب می گفتند سبحان رب العالمین در زمان طویلی بعد ازان
می گفتند سبحان الله وبحمده در وقت طویلی شک نیست که
شنیدن ربیعه رضی الله عنه این اذکار را از پیغمبر صلی الله
علیه وسلم دلالت می کند برانکه در احادیث کثیره مذکورست که
این ذکر واین دعا را از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیده ام
این هم افادۂ صدور ذکر بطریق جهر از پیغمبر صلی الله علیه وسلم

می کنند وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
دخل قبراً لیلاً فاسرج لہ بسراج فاخذ من قبل القبلۃ وقال رحمک اللہ
ان کنت لاواہا تلاء للقرآن عبد اللہ ابن عباس رضی اللہ عنہما
میفرمایند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم درآمدن در قبری شبی
پس افروختہ شد از برای آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چراغی پس
ازان گرفتند پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم از جانب قبلہ میت را
وگفتند رحمت کند ترا خدای بدرستیکہ تو بودی در دنیا ہرآئینہ
باواز بلند بتضرع وکثیر البکاء وکثیر الدعاء وکثیر التلاوۃ مر قرآن را
چنانچہ در فتاوای تاتارخانیہ گفتہ کہ الاواہ ہو الذی یرفع
صوتہ بالذکر والدعاء والقرآن وکثرۃ التلاوۃ وسید
جلال الدین الکرلانی در شرح مشکوۃ در شرح این حدیث
فرمودہ کہ روی ابو داود ان ناساً رأوا ناراً فی المقبرۃ فاتوہا
فاذا ہو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی القبر وہو یقول ناولونی صاحبکم
فاذا ہو رجل الذی یرفع صوتہ بالذکر بعض امام المجدین الوداد
قدس سرہ روایت می کنند کہ جمعی از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم

آتشی را دیدند در مقبرهٔ پس باید ندان آتش را دیدند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در قبری نزول کرده باصحاب خود خطاب کرده فرموده اند که بدهید صاحب خود را معلوم شد که آن شخص مردی بوده که ذکر را باواز بلند می گفته وآن سعادت بدان سبب بوده واین حدیث صحیح الدلالة است بر سنت بودن ذکر بطریق جهر وعن عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما قال کنت اعرف انقضاء صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم بالتکبیر رواه البخاری ومسلم یعنی شاه مفسران عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما می فرمایند که بودم می شناختم تمام شدن نماز پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بتکبیر یعنی بعد از تمام کردن نماز الله اکبر که میگفتند واین حدیث دلالت بر سنت بودن ذکر جهر کرده است وشارح مشکوة مظهر قدس سره فرموده که فیه دلیل علی جواز الجهر بالذکر عقیب الصلوة بدانکه از احادیث آنچه مذکور شد از مشکوة منقولست وبعضی از احادیث دیگر از صاحب تحقیق منقولست که در رسالهٔ ذکر جهر ذکر کرده است واز جملهٔ این حدیث است قال النبی صلی الله علیه وسلم من قال لا اله الا الله

و مد بها صوته اسکنه الله تعالی دار الجلال و یرزقه النظر الی وجهه
پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمودند که هر کس کلمهٔ شریفهٔ لا اله الا الله
را گوید و بکشد آواز خود در الغنه با آواز بلند گوید ساکن سازد وی را حق
سبحانه در دار الجلال و رزق بدهد وی را نظر کردن بذات حق
سبحانه این حدیث صریح الدلالت است بر فضیلت ذکر جهر و از آن
جمله آنست که مغیرة ابن شعبه رضی الله عنه روایت می کند از پیغمبر
صلی الله علیه و سلم که رسول علیه السلام پس هر فریضه گفتی لا اله
الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر
اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد
منک الجد ولا بد این ذکر را بلند گفته باشند که مغیره
شنوده باشد و روایت کرده باشد پس ذکر جهر فعل رسول
باشد صلی الله علیه و سلم و هر چه فعل رسول است وی سنت است
انتهی کلامه و واضح و لایح است که در کثیر از احادیث مذکور است که
سمعت عن رسول الله صلی الله علیه و سلم کذا من الاذکار و الادعیة
وغیرها نظر باین استدلال بکثیر از احادیث استدلال بسنت

بودن ذکر جهر میتوان کرد و از انجمله است قال النبی صلی الله علیه وسلم سیروا سبق المفردون قیل ومن المفردون یا رسول الله قال الذاکرون الله کثیرا والذاکرات وجه تمسک آنست که باین حدیث معلوم شد که ذکر کثیر موجب سبقت است ذکر کثیر بے جهر متحقق نمیشود چنانچه گذشت انتهی کلامه ای عزیز من این استدلال دلالت بران کرده که در هر آیت و حدیث که ذکر کثیر واقع شده است مراد جهر باشد و از انجمله آنست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفته اند که اذا مررتم بریاض الجنة فارتعوا قالوا یا رسول الله وما ریاض الجنة قال حلق الذکر و مرور در حلقهای ذکر و تمتع آن وقتی ممکن است که ذکر مسموع شود پس حلقهای ذکر بلند را ریاض الجنة خوانده اند انتهی کلامه و از انجمله آنست که عبد الله ابن سلام رضی الله عنه می فرمایند که سیر میکردیم با رسول الله اذ سمع صوتا من الوادی یقول اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله فقال اشهد ان لا یشهد به احد الا قد بری من الشرک پس رسول الله علیه السلام ذکر بلند را تغیر نکرد این دلیل تقریر شریعت است چنانچه قاعدهٔ اصول

فقہ ست پس ذکر بلند سُنّت باشد نہی کلا بہ ای عزیز سن از
وجوہ دیگر استدلال ازین حدیث بر سنیت ذکر جہر متصوّر ست
اوّل آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون ذکر بلند شنودن
توصیف ذاکر کردند دویم آنکہ بعد از شنودن کلمۂ طیبۂ مذکورہ
فرمودہ کہ لا یشہد بہ احد الا بری من الشرک و حق سبحانہ
فرمودہ ولا تکتموا الشہادۃ پس در عبارت لا یشہد بہ احد
اشارت بذکر بلند باشد چنانچہ نزد علما ذوا الفہم ہویدا ست
سیوم آنکہ درین حدیث کلمۂ احد کہ نکرہ ست در زیل لا یشہد
واقع شدہ ست افادۂ عموم کردہ ست یعنی خواص و عوام باید کہ
ذکر بلند گویند برین تقدیر تاکید در وقوع جہر باشد فافہم
این سہ وجہ بخاطر فاتر این مخلص میرسد و از انجملہ آنست کہ
سلمان فارسی رضی اللہ عنہ می گوید خطبنا رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم فی آخر شعبان فقال یا ایہا الناس قد اظلکم شہر مبارک
فیہ لیلۃ القدر خیر من الف شہر الحدیث و در آخر حدیث میگویند
استکثروا فیہ من اربع خصال خصلتان ترضون بہما ربکم

وخصلتان لاغناکم عنهما واما اللتان ترضون بهما ربکم فشهادة ان لا اله الا الله وتستغفرونه وبناء شهادة بر اعلان است نه کتمان

وهر که کار باین حدیث ذکر بلند در ماه رمضان ثابت شد

پس در همه اوقات ثابت باشد لعدم القائل بالفصل وعن ابن

عباس رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال خلق الله تعالی

ملکا یوم خلق السموات والارض فامره الله ان یقول لا اله الا الله

ماداً بها صوته لا یقطعها ولا یتنفس فیها ولا یتمها حتی امر اسرافیل

علیه السلام فنفخ فی الصور فقامت القیامة اگر ذکر بلند بدعت

ومنکر بودی آن فرشته منهی بودی ازان نه مامور بودی

بوی زیراکه سنت الهی نهی است از منکر قال الله تعالی وینهی عن

الفحشاء والمنکر انتهی کلامه یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم

میفرمایند که آفرید حق سبحانه فرشته را در روزی که آفرید

آسمانها وزمینها را پس فرمود آن فرشته را گوید کلمهٔ توحید را

در حالی که بلند سازنده است بان کلمه آواز خود را قطع این کلمه نکند

ونفس نگیرد دران کلمه وتمام نکند آن کلمه را تا که مامور شود اسرافیل

علیه السلام پس نفخ بکنند در صور پس قیامت قایم گردد و این حدیث
ظاهر الدلالة است بر طریق جهر و حضرت قطب الکبرا مولانا یعقوب
چرخی قدس سره در بعضی از مصنفات خود فرموده اند که فرشتگان
از کار زار ابلند گویند و درین حدیث دلالتی است بر تطویل
کلمهٔ لا اله الا الله حضرت استاذی و استاذ العلما مولانا
عصمة الله قدس سره میفرمودند که یکی از اکابر طریقت را در زمان
گفتن کلمهٔ شریفه لا اله الا الله در یک تمه آن بسط زبان شده
بر وجهی که پنجاه هزار سال در بسط بوده که خدا بوده است بعده
مطلع شده که هنوز در گفتن لا اله الا الله بوده و از جملهٔ ادله
جهر آنست که حضرت رسول صلی امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
روایت می کنند از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که فرمودند که
هر که در بازار رود و باواز بلند لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیٔ
قدیر گوید خداوند تعالی میفرماید که تا هزار بار هزار نیکی در دیوان
اعمال وی بنویسند و هزار بار هزار درجه در بهشت بنام وی بنا

کنند نهی کلاه و بخاطر این مخلص خیال میرسد که چون بازار موضع غفلت است و اهل بازار غافلانند و ذاکر هرگاه که ذکر بر سبیل علانیه گفته ایشان را اعلام کند بدین سبب ایشان سعادت برسد و در حدیث آمده است که ذاکر الله فی الغافلین کالصابر خلف الفارین و از جمله استدلالات صاحب تحقیق آنست که از مطلق آیات که در شان و توصیف ذکر ذاکر وارد شده است چون آیت کریمه فاذکروا نی اذکرکم و آیت کریمه الذین یذکرون الله الآیة و آیت کریمه والذاکرین الله کثیرا والذاکرات اعد الله لهم مغفرة و اجرا عظیما الی غیر ذلک و از مطلق احادیث که در فضیلت ذکر واقع شده چنانچه کتب احادیث مشحون است استدلال بذکر جهر کرده بمذهب علماء ماضیه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که مطلق مجری علی الاطلاق است پس همه آیات و احادیث مطلقه دال باشد بر ذکر جهر اما قیاسات اول آنکه صاحب تحقیق قیاس کرده است بر تکبیر غازیان قال النبی علیه السلام من قال لا اله الا الله والله اکبر رافعا بها صوته کتب الله له

رضوانه الاکبر جمیع الله منه و بین محمد و ابراهیم و سایر الانبیاء
علیهم السلام و کان ممن ینظر الی ربه بکرة و عشیا و قال الله تعالی
اِذَا لَقِیتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْکُرُوا اللهَ کَثِیرًا لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ
این نص معلل بالتخویف و تهزیم دشمنان بود و یا بتقویت و اطمینان
دل غازیان بود و این هر دو وصف در همه اوقات مطلوب است
زیرا که ما همیشه با دشمن دیو و نفس مے فرمای در جهیم و نفس
بزرگترین دشمنان است چنانچه رسول صلی الله علیه و سلم فرموده که
اعدا عدوک نفسک التی بین جنبک و جهاد با نفس بزرگترین جهادات
چنانچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده که رجعنا من الجهاد
الاصغر الی الجهاد الاکبر پس در همه اوقات تکبیر می باید گفتن نیک
بود خاصه بعد از خوردن طعام که زمان اداء شکر است و آن
رهانیدن شیطان شود و هر چه ذکر است شکر نعمت است چنانچه
موسی علیه السلام در مناجات خود گفت که یارب انعمت علی
کثیرا فدلنی علی شکره فاوحی الله تعالی الیه یا موسی اذکرنی کثیرا
فانک اذا ذکرتنی شکرتنی و اذا نسیتنی کفرتنی قیاس دویم بر تلقین محتضر

روی عن النبی صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم ان لا اله الا الله
فانها تهدم الذنوب قالوا یا رسول فان قالها فی حیوته قال اهدم
اهدم واین نص متعلق تنبیه بیمار است از غفلت و غفلت چون
وی دران زمان بر بخوری مبتلا است پس صاحب شریعت فرموده
تلقین کردن تا وی از غفلت بیدار شود بدل و زبان بذکر حق
دبکار شود تا آن سبب هدم سیئات او شود واین علی است
سعد له بتعدیل و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین فذکر انما انت
مذکر و بذکر غافلان را یاد داون بود از حق تعالی چون بیمار تن را
از جهت غفلت تنبیه او غفلت ما مامور به است پس بیماران دل را که
بانواع علتهای مهلکه چون کبر و بخل و حسد و حقد و ریا و سمعه و عجب
و غضب و شره طعام و جماع و حب جاه درمانده باشد بتلقین اول
بود زیرا که غافل بعرض بمرگ نزدیک تر است از اهل نزع که آنجا
خوف جان بعت و اینجا خوف زوال ایمان است و فراق رحمن است
و زوال ایمان عین مرگ است چنانچه حق سبحانه و تعالی فرماید که
او من کان میتا فاحییناه ای کافرا فهدیناه و شغل بمال اهم

بحساب مرگ ست چنانچه پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم می فرمایند لا تجالسوا
الموتی یعنی الاغنیا، و از ینجاست که اوّل مرید را تلقین ایمان
می کنند قیاس سیوم بر جهر وزوقت در آمدن در ولایت
کفار قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم امرت ان اقاتل الناس
حتی یقولوا لا الٰه الا اللہ الحدیث علت فرضیت جهر احتیاج اوست
بگواه گرفتن کائنات بر شهادة ایمان خود تا خود و مال او می
در عصمت شود و بگواه گرفتن هر لحظه محتاج ست زیرا که بسیار از
خلایق شهادت وی نشنوده اند از خلق محسوس وغیر محسوس
چون فرشتگان و پریان خصوصاً خلق جدید چنانچه رسول صلی اللہ
علیہ وسلم فرموده اند که امن یوم الا وهو ینادی یا ابن آدم انا
خلق جدید وانا فیما تعمل بآنکه از شرک خفی هر احتراز الجانب نیست
عن معقل ابن یسار رضی اللہ عنہ قال شهدت النبی علیہ السلام
مع ابو بکر رضی اللہ عنہ فقال النبی علیہ السلام الشرک اخفی فیکم من
دبیب النمل ثم قال النبی علیہ السلام الا ادلک علی ما یذهب عنک
صغره وکبیره فقال بلی یا رسول اللہ فقال النبی علیہ السلام

قل اللهم انی اعوذ بک من ان اشرک بک شیئا وانا اعلم واستغفرک

لما لم اعلم اثار روایات دالہ بر سنت بودن ذکر جهر در فتاوای تاتار

خانیہ در کتاب استحسان در دفتر یازدهم مذکور شده ست رجل

سمع اسم اللہ یجب علیہ ان یعظمہ ویقول سبحان اللہ او تبارک اللہ

وکذا فی مختصر الخزانہ وذکر فی روضۃ العلماء فی باب الحادی والثمانین

وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال من

قال فی سبیل اللہ اللہ اکبر رافعا بہا صوتہ کتب اللہ تعالی لہ رضوانہ

الاکبر ومن یکتب لہ رضوانہ الاکبر جمع اللہ بینہ وبین ابراہیم وسایر

الانبیاء فی دار الجلال وکان ممن ینظر ربہ بکرۃ وعشیا وذکر فی

بستان النواوی فی باب الاذکار ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم

وکان یجہر مع اصحابہ رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین بالاذکار

والتسبیح والتہلیل بعد الصلوۃ وذکر فی لطایف القشیری ادعوا

ربکم تضرعا ای علانیۃ وخفیۃ ای سرا وذکر فی تفسیر السلمی قولہ

تقدس اسمائہ سبح اسم ربک الاعلی ای ارفع صوتک وذکر فی

تفسیر السلمی فی قولہ ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک ان للتسبیح

رفع الصوت بالذکر و ذکر فی تفسیر الدر فی قوله تسبح بحمدک ای
رفع الصوت بذکرک وقد مدح اللہ تعالٰی ابراہیم ان ابراہیم
لاواہ حلیم الاواہ ہو الذی یرفع صوتہ بالذکر والدعاء والقرآن
وکثرۃ التلاوۃ وفی فتاوی الحجۃ المسجد بنی لہ للصلوۃ والذکر
والتسبیح ورفع الصوت بالقرآن من شعار الدین کرفع الصوت
بالاذان فان قلت ذکر عن بعض العلماء انہم قالوا یکرہ رفع
الصوت بالذکر والدعاء واستدلوا بآیتین من سورۃ الاعراف
ہو قولہ تعالٰی ادعوا ربکم تضرعا وخفیۃ وقولہ واذکر ربک
فی نفسک تضرعا وخیفۃ ودون الجہر من القول قلت ان
نزول سورۃ الاعراف کان بمکۃ وذکر فی التیسیر والدرر والدارک
وکان ذلک فی بدء الاسلام وغلبۃ المشرکین وقلۃ المسلمین ثم لما
ہاجر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من مکۃ الی المدینۃ وانتشر الاسلام
نزلت سورۃ الانفال والاحزاب والجمعۃ فی المدینۃ فالنہی عن الرفع بالقراءۃ
کان بمکۃ حین کان المشرکون یغلطون علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم و
یقولون لا تسمعوا لہذا القرآن والغوا فیہ یعنی کلامہ وورد تنبیہ

الغافلین که از مصنفات ابی اللیث است رحمة الله مذکور است قرائت بسمیل جهر در حمام مکروه باشد اما تسبیح و تهلیل جهرا در حمام مکروه نباشد و فی النهایة فی باب التلبیة والمستحب عندنا فی الدعاء والاذکار الخفیة الا فیما تعلق باعلانه مقصد و کذا فی شرح المشکوة نقلا عن الشمه للامام النواوی قدس سره والمقصود الاعلان والاعلام للغافل والحفظ و امثال ذلک هذا ایضا مذکور و فی الشرح المذکور ناقلا عن الامام المذکور وایضا جمهور المشایخ رحمهم الله تعالی یجهرون وفعل الجمهور هو المعتمد علیه فاقتصرنا به چون فارغ شدیم بعون الله سبحانه از مقصد اول شروع کنیم در مقصد ثانی که در بیان مشایخ کرام قدس الله اسرارهم سلسله علیه ذکیه صفیه فقیریه است ای عزیز من بدانکه معلم این سلسله شریفه و سلسله شریفه خواجگان قدس الله اسرارهم حضرت خضر است علیه السلام چنانچه صوفی دانشمند رحمة الله علیه در مناقب حضرت سلطان الطریقه قدس سره فرموده اند که استاد ایشان حضرت خضر است علیه السلام و در نفحات الانس مذکور است که تعلیم ذکر را بسبیل خفیه بحضرت خواجه جهان قدس سره

حضرت خضر علیه السلام کرده اند حضرت خواجه احمد یسوی قدس سره
هو سلطان الطریقه برهان الحقیقه قدوة الکاملین زبدة العارفین
قطب الکبرا غوث العرفا عالم العلوم الربانیه کاشف الرموز السبحانیه
سند الطوایف مسند العوارف فرید العصر وحید الدهر شمس الاولیا
بدر الاصفیا رحمة الله علیه بحضرت امیر المومنین علی رضی الله
عنه میرسد برین وجه که هو ابن ابراهیم شیخ بن محمود شیخ
بن افتخار شیخ بن عمر شیخ بن عثمان شیخ بن حسن شیخ
بن اسماعیل شیخ بن موسی شیخ بن یونس شیخ بن هارون
شیخ بن اسحاق باب بن عبد الرحمن بن عبد الفتاح بن عبد
الجبار بن عبد الفتاح بن الامام محمد حنفیه بن امیر المومنین
علی کرم الله وجهه وتربیت ایشان از حضرت رسالت
پناهی است صلی الله علیه وسلم واسناد طریقت ایشان و تعلم
حضرت خضر است علیه السلام و پیر ایشان خواجه یوسف است
چنانچه مشهور در کتب مشهوره مسطور است و صاحب مناقب
ایشان که صوفی دانشمند است می گوید که ارادت ایشان بحضرت

شیخ شهاب الدین السهروردی الصدیقی قدس سره واقع

شده است وصاحب نفحات امام سغناقی قدس سره در بعضی از رسائل که در

منقبت ایشان نوشته فرموده که بعد از ارادت ایشان بحضرت

شیخ شهاب الدین السهروردی قدس سره از حضرت شیخ قدس سره

مامور شدند که در روش عامه خلایق نیز سلوک نمایند بدان سبب

جانور می انداخته اند وهم امام سغناقی فرموده که ایشان را

شش هزار جانور انداز بوده هم دران رساله می گوید که دوازده

هزار پادشاه زاده در ملازمت وصحبت ایشان بمقام ولایت رسیده

بوده اند وحضرت سلطان قدس سره در اوان طفولیت منظور

نظر کیمیا اثر حضرت ارسلان باب قدس سره که از قدمای مشایخ

کرام این سلسله شریفه اند گشته اند وحضرت ارسلان باب باشارت

پر بشارت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم تربیت حضرت

سلطان قدس سره اقدام نموده اند وحضرت سلطان قدس سره

در ایام حیوه ارسلان باب رحمة الله علی الدوام در ملازمت ایشان

بوده اند وترقیات رفیعه یافته بمقامات علیه رسیده اند

وسیم بعد از انتقال حضرت ارسلان باب قدس سرہ بوصیت ایشان
بصحبت حضرت خواجہ یوسف ہمدانی قدس سرہ شتافتہ اند و
حضرت سلطان قدس سرہ خلیفۂ سیوم خواجہ یوسف اند قدس سرہ
بعد از انتقال حضرت خواجہ یوسف ہمگی اصحاب ایشان در ملازمت
خلیفۂ اول ایشان کہ خواجہ عبد اللہ برقی بودہ اند و بعد از انتقال
ایشان در صحبت و ملازمت خلیفۂ دویم ایشان خواجہ حسن اندقی
علیہ الرحمۃ بودہ اند و بعد از ارتحال ایشان در صحبت و خدمت خلیفۂ
سیوم ایشان حضرت سلطان قدس سرہ بودہ اند و چون حضرت
سلطان قدس سرہ بامر حضرت خضر علیہ السلام بجانب ترکستان
از برای ارشاد اہل آن ولایت رفتہ اند خلیفۂ چہارم خواجہ
جہان قدس سرہ را در مسند شیخی نصب کردہ اصحاب و احباب را
بمتابعت ایشان وصیت نمودہ اند و حضرت خواجہ یوسف
ہمدانی قدس سرہ ذکر را جہر می کردہ اند و حضرت خواجہ یوسف قدس سرہ
طریقہ و نسبت را از شیخ ابو علی فارمدی گرفتہ اند و ایشان
از شیخ ابو القاسم گرکانی گرفتہ اند و ایشان را انتساب بدو جانب

یکی شیخ ابو الحسن خرقانی و ایشان از شیخ ابو یزید بسطامی و ولادة
شیخ ابو الحسن بعد از وفات شیخ ابو یزید بوده بمدتی و تربیت
شیخ ابو یزید بسطامی ایشان را بحسب باطن است نه بظاهر است و صورت
و نسبت و ارادت شیخ ابو یزید بحضرت امام جعفر صادق است
رضی الله عنه و بنقل صحیح وارد شده که ولادت شیخ ابو
یزید نیز بعد از وفات حضرت امام جعفر است و تربیت ایشان
نیز بحسب باطن بوده و امام جعفر را چنانچه شیخ ابو طالب مکی قدس سره
در کتاب قوت القلوب گفته دو نسبت ثابت است یکی بو الد بزرگوار
خود امام محمد باقر و ایشان را بوالد بزرگوار خود امام زین العابدین
که بعضی از محدثین بر آنند که ایشان افضل تابعین اند و ایشان را
بوالد بزرگوار خود امام حسین و ایشان را بوالد بزرگوار خود امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه و ایشان را بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و
نسبت دیگر امام جعفر صادق رضی الله عنه بقول شیخ ابو طالب مکی
قدس سره بقاسم ابن محمد ابن امیر المؤمنین صدیق اکبر رضی الله عنه است
و قاسم رضی الله عنه پدر مادر امام جعفر اند بدان سبب امام جعفر را

نسبت بحضرت صدیق اکبر داده صادق گویند وارادت ایشان
بسلمان فارسی ست وایشان باوجود شرف صحبت حضرت صلی الله
علیه وسلم نسبت باطن از امیر المومنین ابی بکر صدیق رضی الله عنه
گرفته اند بلکه سایر خلفای ثلثه راشدین امیر المومنین عمر و عثمان و علی
رضی الله عنهم اجمعین را انتساب بحضرت امیر المومنین ابی بکر
صدیق ست رضی الله عنه و تربیت باطنی و ظاهری از ایشان
یافته اند این ست تحقیق مذهب حق چنانچه قطب الاولیا خواجه
محمد پارسا قدس سره در رساله قدسیه برین معنی تصریح نموده اند
و طریق دیگر شیخ ابوالقاسم گورگانی آنکه ایشان را ارادت بشیخ
عثمان مغربی ست و ایشان را بشیخ ابو علی کاتب و ایشان را بشیخ
ابو علی رودباری و ایشان را بسید الطائفه شیخ جنید بغدادی
و ایشان را بخال خود شیخ سری سقطی و ایشان را بمعروف کرخی
و شیخ معروف را دو نسبت ثابت ست یکی بشیخ داود طائی
و ایشان را بحبیب عجمی و ایشان را بامام حسن بصری و ایشان را بحضرت
امیر المومنین علی کرم الله وجهه و ایشان را بحضرت رسالت صلی

اللہ علیہ وسلم و دیگر شیخ معروف را نسبت ارادت با امام
علی موسی رضاست و ایشان را بوالد بزرگوار خود امام موسی کاظم
و ایشانرا بوالد بزرگوار خود امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ الی
آخر نسبت ستیہ و حضرت شیخ شہاب الدین السہروردی
قدس سرہ را انتساب بعم بزرگوار خود شیخ الشیوخ شیخ عبد القاہر
السہروردی قدس سرہ را انتساب بشیخ احمد غزالی ست
و ایشانرا بشیخ ابوبکر نساج و ایشانرا بشیخ ابو القاسم گرگانی
قدس اللہ اسرارہم الی آخر النسبت کرامات و خوارق عادات
از حضرت سلطان قدس سرہ بسیار ست و احصای آن متعسر ست
بعضی ازان بر سبیل تبرک مذکور میگردد اعظم کرامات ارشاد
طالبان و اکمال کاملان ست نقل ست کہ نود و نہ ہزار مرد بیمن ہمت
و دوام صحبت و ملازمت و متابعت ایشان از حضیض
بشریت وارستہ بمقام کمال و تکمیل رسیدہ اند و از جملہ خوارق
عادات آنکہ نود ہزار صوفی در غار ایشان کہ در غایت
تنگی ست جمع شدہ ذکر می گفتہ اند نقلست کہ عرق صوفیہ ترشح

بوده در پایین غار مذکور خمی را در زیر آن غار نهاده و سر آن خم کشاده بوده و دران خم جمع می شده و آن عرق مبدل بشربت می شده و ازان شربت صوفیه ذکیه می آشامیده اند چنانچه الیوم خم را خم عشق گویند بیت می عشقش دهد کرمی مستی* دگر افسرده کی خود پرستی* نقلست که آن غار چون در زمان اجتماع تنگی میکرده حضرت سلطان قدس سره بحکیم آتا قدس سره میفرموده اند که حکیم وسیع ساز حکیم آتا قدس سره پشت مبارک خود را بدیوار آن نهاده اشارت می کرده آن غار وسیع می شده و ازان جمله موانست حیوانات متنفره چون شیر و عدم مضرت حیوانات مضره چون مار چنانچه منقولست که حضرت سلطان قدس سره در زمان توجه بصوب کعبه شریف زادها الله شرفها شیری را سوار شده ماری را از برای سوط گرفته بوده اند گویند دران سفر مبارک چون بمنزل شریف حضرت خواجه جهان خواجه عبد الخالق قدس سره رسیده اند حضرت خواجه جهان قدس سره عرض کرده اند که با این همه جمعیت شما را

رفتن بجانب حجاز بیعترست بدان سبب توجه نموده اند که خانۀ
شریفه در منزل ایشان بین السماء والارض هویدا گشته وحضرت
سلطان قدس سره زیارت حرم شریف کرده وازان منزل شریف
مراجعت نموده اند وازانجمله آنست که چون حضرت سلطان قدس سره
مردم ترکستان را بجانب حق سبحانه ترغیب می نموده اند
بمقتضای الحق مر بعضی ازسفها که صوری گویند از جهت کمال
عداوت وخبث باطنی که داشته اند باآنحضرت در مقام اهانت
شده فرزند ارجمند نارسیدۀ آنحضرت قدس سره را بدرجۀ شهادت
رسانیده سر شریف آن عنصر لطیف را در روی مالی پیچیده خربزه
گویان بملازمت حضرت سلطان قدس سره آورده اند حضرت سلطان
قدس سره پیش ازانکه آنرا گشایند فرموده اند که نارسیده کنده اند
وحضرت حق سبحانه بسبب آن بی ادبی دران قوم دم ظلم ساختند
وفی الحدیث القدسی مَنْ عَادَ لِی وَلِیًّا فَقَدْ اٰذَنْتُهٗ بِالْحَرْبِ
وحضرت سلطان قدس سره باوجود این بی ادبی ایشان
دران موضع بوده اند وپند ونصیحت آن قوم می کرده اند وهذا

عین الکرامة چنانچه حق سبحانه حکایت حال نجار که از جمله اولیا
بوده است می کند و تفسیر باید که قَالَ یَا لَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُونَ
بِمَا غَفَرَ لِی رَبِّی وَجَعَلَنِی مِنَ الْمُکْرَمِینَ و فی الحدیث اللّٰهُمَّ اغفر لقومی
فَاِنَّهُمْ لَا یَعْلَمُونَ و از انجمله آنست که بعضی از علماء آن زمان چنان
شنوده اند که زنان نامحرم در خلوت حضرت سلطان
قدس سره می شوند انکاری در ایشان پیدا شده است و حضرت
سلطان قدس سره ازین اطلاع شده آتش پاره را در تخته نهاده با ایشان
فرستانیده اند و آن آتش در آن تخته تاثیر نکرده است نقلست که
بابا ماچین قدس سره ذکر ایشان خواهد آمد بجانب آسمان می پریده اند
حضرت سلطان قدس سره ایشان را بدان جهت تادیب بلیغ
نموده و ایشان از آن پریدن باز مانده اند ای عزیز من
بدانکه پیر چنان باید که مرید را از هرچه غیر حق است سبحانه بگذراند
حضرت خواجه هاشم قدس سره که از جملهٔ فرزندان حضرت ولایت
پناه خواجه عبید الله قدس سره بودند و از علمای زمان و بی نظیر جهان
بودند می فرمودند که روزی حضرت بابا ماچین قدس سره

در مجلس شریف حضرت سلطان قدس سره صیحه کشیده اند حضرت
سلطان قدس سره از ایشان پرسیده اند که باعث این صیحه کشیدن
چه بود حضرت بابا ساچین قدس سره عرض کردند که درین حین بکشوف
ما گشت دیدیم که شیری آهوبره را در زیر پای خود کرده می خواهد که
بدرا اند بدان سبب صیحه کشیدیم و باین صیحه آن آهوبره از آن شیر
خلاصی یافت بعد ازان حضرت سلطان قدس سره فرموده اند که
ایشانرا در ستون بپیچید در زاید ستون بپیچیده تا دیب بلیغ
نموده اند بعد ازان حضرت بابا ساچین هرگز صیحه نکشیده اند
ای عزیز من بعضی از کبار مشایخ قدس الله اسرارهم از کشیدن صیحه
منع کرده اند همانا که وقت آن نشده بوده است ای عزیز من
بعضی از کلمات قدسیه حضرت سلطان قدس سره که حضرت
صوفی دانشمند در مناقب ایشان ذکر کرده اند مذکور می گردد
فاستمع حضرت زبدة الاولیاء قدوة العرفا سلطان الاقطاب
برهان الاحباب خواجه احمد یسوی قدس سره در بیان غیرت
می فرموده اند که غیرت آنست که محبت غیر حق را از دل بیرون کنی

کنی و هر چه جز حق سبحانه آنرا دشمن گیری و غیر وی را از دل بر داری

و تصور غیر را چون شرک پنداری نه غیرت آن بود که آنچه در غیر بینی

از خود ساری چه این حسد باشد نه غیرت انتهی کلامه بعد ازین

بیان از اکابر طریقت نقل بیفرموده اند که قال حکیم رحمة الله

الغیرة غیرتان من الحق علی عبده و هو ان یستره عن اعین الخلق

و یقع له المهابة فی اعینهم و غیرة بین العبد الحق و هو ان یستر حاله

عن ان یعلم احد معرفته به و محبته له و شوقه الیه حکیم ثانی قدس سره

فرماید که غیرت دو نوع باشد کی اما غیرت از حق سبحانه بر بنده وی

باشد و آن چنانست که حق سبحانه حال وی را نهان کند از چشم

خلایق و اثر وی آن باشد که مر آن بنده را مهابتی در چشم خلایق

پیدا شود و دیگری غیرت از بنده در حق باشد و آن غیرت

پوشیدن بنده ست حال خود را از معرفت و محبت و شوق از

خلایق بر وجهی که هیچ کس حال وی را نداند و از شیخ موصلی رحمة الله

نقل کرده مرفرموده اند که فتح غیور لما حل الیه ضعف به هاتف و لم

تصبر علی ضر بنا فارتحل عن قربنا فنادت و عادت الشکوی الی الشکر انتهی

شیخ موصلی قدس سرّه رجوع کرده روزی از حالی که بروی وارد شده
هاتفی گفته که وقتیکه صابر نباشی بر محنت ما پس دور شو از نزدیکی
پس ازان موصلی تو به شده از شکایت بشکر اشتغال نموده لمحه
می فرموده اند که حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در مجلسی
فرموده اند که هیچکس خدای را سبحانه دیده باشد اهل مجلس همه
ساکت شده اند خوردی گفته که من خدای را دیدم اهل مجلس
با لکمها آن خورد را زده حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه اهل مجلس را
فرونشانده ازان خورد ازان حال سوال کرده اند آن خورد گفته که
از باغ شخصی گلی میخواستم گیرم خدای را دیدم دست ازان کشیدم
حضرت علی رضی الله عنه فرموده اند احسنت یا غلام هر جا باشی
حق جل و علا می بیند چنین دان ای پسر لمحه و هم حضرت سلطان
قدس سرّه در مقام غیرت فرموده اند که چون در دل مبارک حضرت
یعقوب علیه السلام ذرهٔ محبت یوسف علیه السلام جا کرده برادران
یوسف را علیه السلام در چاه انداخته دیگران به بندگی فروختند و
چون حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم نظر محبت بر فرزند

رحمند ابراهیم رضی الله عنه اند خشند ابراهیم را رضی الله عنه از
دار فنا بدار بقا از تحال فرموده از نظر مبارکش مهجورش ساختند
بیت غیرتش چون غیر را کمداخته ؛ دوست را با وصل خود بنواخته ؛
وحکی عن الشبلی رحمة الله انه قرا بین یدی السری قدس الله سره
واذا قرات القرآن جعلنا بینک وبین الذین لا یؤمنون
بالآخرة حجابا مستورا قال لاصحابه اتدرون ما هذا الحجاب هذا
حجاب الغیرة ولا احد اغیر من الله انتهی شبلی قدس سره این
آیت خوانده واذا قرات القرآن الآیه یعنے وقتیکه بخوانی
قرآن را می کردانیم میان تو ومیان منکران آخرت حجابا مستورا
کفت شبلی مر اصحاب خود را آیا میدانید که چیست این حجاب
فرموده که این حجاب غیرتست ونیست هیچ کس غیر از خدا قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم انا غیور والله اغیر منی ومن لم یغر
فلبه قلبه منکوس حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم می فرمایند که من
صاحب غیرتم وحق سبحانه باغیرت ترست وکسیکه نشناخت
دلش را مجت نیست محمد وهم می فرموده اند که حرف حرغین را

از غیرت گرفته اند وحرف عین را از عبرت گرفته اند تا بکر قرین ساخته
اند بنا بر افادهٔ معنی دقیقه که اهل حال دریابند قال بعض کبراء الخراسان
رحمه الله ان العین یشیر الی غض البصر عن المحارم لان الله تعالی
یقول قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم یعنی گفت از بزرگان
خراسان بدرستیکه عین اشارت به پوشیدن چشم ست از
نامحرمان حق سبحانه می فرماید که بگو ای محمد مؤمنان را که چشم
پوشند قال بعض العرفاء من البغداد انه یشیر الی معرفة من
غض البصر عن الکل بعد مشاهدة الحق ومعرفته والعین یشیر الی معرفة
من حب عبادة حتی اوصل الی طاعته بعضی از عرفاء بغداد
فرموده اند که عین اشارتست به پوشیدن چشم از جمیع ما سوا
حق نزد مشاهدهٔ حق ومعرفت وی وعین اشارت بعین معرفت
وی سبحانه وقیل یشیر الی بیان علم الخلق وهی علی اقسام فحقیقة العلوم
للخلق علوم الشریعة وذالک ذا تحقق العبد اورثه العلم بالحقائق
وعلم العرش معدنه الملائکة وعلم اللوح معدنه الخواص والملائکة وعلم المعرفة
معدنه الاولیاء وعلم الذات معدنه الانبیاء وحقیقة العلم للعبد معدنه

قلب محمد علیه السلام لاغیر لذلک قال الله تعالی وانک لعلی
خلق عظیم حیث حملت من حقایق العلوم ما لم یحمله غیرک و
خوطب بقوله فاعلم انه لا اله الا الله بعضی گویند عین اشارت
بعلم خلق ست. و این مشتمل بر انواع متنوعه ست حقیقت علوم علم
شریعت ست علم عرش معدن او ملائکه اند و علم لوح المحفوظ
معدن او خواص ملائکه اند و علم معرفت معدن او اولیاء اند
و علم ذات معدن او انبیاء اند علیهم السلام و حقیقت علم بالله
معدن او قلب محمد ست صلی الله علیه وسلم نه غیر آن حق سبحانه فرموده
بدرستیکه تو ای محمد مر آئینه بر خلق عظیم چون برداشته غیر بود
مخاطب شده اند باین قول که فاعلم انه لا اله الا الله و قال بعض
اهل الریاضة الغیرة من اخص صفات الصدیقین و اعمال المتقین
انتهی در بیان صیانت و ضمیر فرموده اند که حرف صاد را از
صیانت و حرف ضاد را از ضمیر گرفته با یکدیگر قرین ساخته غوصان
بحار معنا در بیان رمز صاد فرموده اند که صاد صیانت اشارت ست
بر صبر کردن در وقوع نوایب و حوادث و مکاره در فرمان و نهی

حق سبحانه چنانچه گویند الصبر مفاتیح مفتاح البرکات این سخن منقولست
از شیخ ابو العباس ابن الخشاب البغدادی رحمه الله منقولست از
جعفر خلدی میگوید که جز دنیا و آخرت در صبر یکساعت تحقیق پذیرد
و چون شدت و محنتی برسد در طاعت صبر بدان کنی و چون
نفس میلان بشهوت و معصیت کند صبر بدان کرده ازان معصیت
نفس را بازداری نهی الہی کلامه و بعضی از روشن ضمیران فرمایند ضاد
ضمیر اشارت بضیاء معروف بر اسرار جانانست و جعفر رحمه الله
فرماید که اشارتست بوفا کردن بضمان امانت چنانچه حق سبحانه
فرموده انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین
ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان یعنے بدرستی که ما خداوندیم
عرض کردیم امانت را که محبت الهی است بر آسمانها و زمین و کوهها
پس اباکردند که آنرا بردارند و ترسیدند ازان برداشتن و برداشت
آنرا آدمی بیت آسمان بار امانت نتوانست کشید٭ قرعهٔ فال
بنام من دیوانه زدند تلمحه این بندهٔ مخلص گوید در قرین ساختن
حرف صاد بحرف ضاد اشارتست بصیانت ضمیر از غیر حق و حفظ

ضمیر از تلبیس ابلیس لعین اعاذنا الله عن ذلک و هم فرموده اند که
مراعات و صیانت چون حاصل آید مراقبه پیدا گردد قال ابراهیم
الخواص رحمه الله المراعات یورث المراقبه خلوص السر العلانیه یعنے
ابراهیم رحمه الله گوید که مراعت سورث مراقبه است و مراقبه خلوص باطن
و ظاهر است خالصاً لله و بعضی از علماء طریقت فرموده اند که مراعات
رعایت کردن اوقات است و نفس را در طاعت آوردن اوست
و بعضی از کبراء وین گویند مراعات حفظ النفس از شهوات و تصفیه
دل است از برای حصول ارادت و حسن بصری رحمه الله گوید اول
مقامات العباد مراعات حق الله و آخر مقامات الفتوه رعایة حق المومنین
یعنے اول مقام بنده رعایت کردن حق الله است و آخر مقام
جوانمردی رعایت کردن حق مومنان است ابن عباس رضی الله
عنهما در معنے صیانت و مراعات فرموده اند استکثروا من الاخوان
فان لکل مومن شفاعة عند الله یوم القیمة یعنے دوست بسیار
گیرید بسبب آنکه مر هر مومن را شفاعت است نزد خدا در روز قیامت
قال ابو سطر رحمه الله افضل الطاعات حفظ الاوقات و هو ان لا یطلع العبد ا

غیر حدہ ولا یوافق غیر ربہ ولا یقارن غیر وقتہ یعنے بسکویند وابطی بہترین طاعات نگاہداشت اوقات ست از برای طاعات مجہ وہم فرمودہ اند کہ تمامی صیانت آنست کہ گوش وچشم وجمیع حواس ودل وجمیع ظاہر وباطن را برانچہ مخلوق ست صرف کنی ودر حق خدای سبحانہ راجای آری نہی وہذا یعنے الشکر امام قشیری رحمہ اللہ گوید چون اعتراف واقرار بر گناہان خود کنی واین اعتراف اثر محبت حق ست سبحانہ وچون محبت پیران حاصل کنی اگاہ رضای حق پیدا گردد قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم فاذا بلغ سبعین سنۃ حبہ اہل السما یعنے بندہ چون رسد بہفتاد سالگی دوست دارند وی را اہل آسمان قال علیہ الصلوۃ والسلام اکرموا الشیوخ وان کانوا کفار یعنے اکرام کنید پیران را اگرچہ کافر باشند ودر بیان طہارت وطہر فرمودہ اند کہ طا را از طہارت وطا را از طہیر گرفتہ بایکدیگر قرین ساختہ اند پاکیزہ دلان در بیان ان بطریق بشارت ورمز معنا فرمودہ اند بعضے فرمایند طا طہارت اشارت بطہارت اسرارست از جمیع اغیار وطہارت جوارح از اثم

مخالفات و وصول بحق سبحانه و بعضی گویند طا اشارت بطیب
قلوب محبان است بمحبوب ازلی و مقصود ابدی قال الحسن البصری قدس سره
الطا اشارة الی طوالع الحق اذا اطلعت علی اسرار خواص اولیائه
فیکحها ای فتجاوز عن فنون ساکنه الاغیار و یجعلها خالصا لله الواحد
القهار و لا لیساکن و لا ینازل بل یقهر کل من ساکنه و یطمس کل من نازله
امام حسن بصری قدس سره فرماید که طا اشارت است بطوالع حق
چون طلوع کند بر اسرار خواص اولیا پس تاخیر کند سر اسرار ایشان
را از هر وجهی که قرار گیرد و در وی اغیار و بسیکر داند سر اسرار ایشان را
خالص از برای خدای واحد قهار و ساکن نگرداند و جان دهد
بلکه قهر بشکنند و هر که ساکن شد او را تاخیر می کرداند هر که نازل شد
او را و بعضی گویند طا طهیر اشارت بحسن ظن با لله و سوء ظن بنفس است
و بعضی گویند اشارت است با حتراز کردن از سوء ظن بآدمیان
و گویند سوء ظن بنفس خود نه بآدمیان و بعضی از اکابر فرمایند که اشارت
بطمانینه زاهدان است در هجران خداوند سبحانه و بعضی از صاحبضمیران
فرمایند اشارت بهم ظاهر است و بطهر علی اسرار العارفین القوانه

والزوائد وبعضی از علما عظام فرموده اند که طا اشارت بتطهیر
جسد ست وظهور وتثبیت دل بحضور وبعضی گویند طهارت
اخراج خوارج ست از موانع تقرب بخدای واهل معرفت گویند هر که
مداومت بطهارت نماید حق سبحانه هفت خصلت بوی کرامت کند
اول رغبت فرشتگان بصحبت وی دویم قلم کرام الکاتبین تر باشد
از کتابت ثواب وی سیوم جمیع جوارح وی بتسبیح باشد چهارم
فوت نشود وی را دریافتن تکبیر اول نماز پنجم بفرستد حق
سبحانه فرشتگان را که نگاه بان وی باشند از شر ثقلین ششم
آسان گرداند حق سبحانه بروی سکرات موت را هفتم باشد
وی در زینت خدای و امانت وی سبحانه نجه وهم فرموده اند که
طهارت وطهیر جمع شوند یعنی آدمی بهشت به بهشت مانده اتفاق
کرده بجمعیت عبادت کند بفتاد ثواب حاصل آید و در تنهایی یک
ثواب قال الله تعالی وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ یعنی نماز گذار
با نماز گذاران وفی الحدیث وفی الجماعة رحمة قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من صلی الظهر بالجماعة کان له خمس وعشرون صلوة وسبعون

درجه بآین درجتین بسره بابه عام فی الفردوس که نماز پیشین گذارد
بجماعت باشد مروی را ثواب است پنج نماز و هفتاد درجه که میان
هر درجه صد ساله باشد در فردوس اعلی و در بیان سعادت
و شرف فرموده اند سین را از سعادت و شین را از شرف
گرفته قرین هم ساخته اند تا آنکه اهل اشارت و رمز ازین معانی
خفیه شغال کنند فرموده اند که ان آتین تشیر الی بمشاهده
تایید علی العارفین بین شواهد الحق یتجلی بخواص الاولیاء فیشهدونه
باسرارهم کما یعرفونه بقلوبهم لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر
یعنی شین اشارت است بمشاهدت که ظاهر شود عارفان را از
مشاهده حق سبحانه این مذکور تجلی می کنند بخواص اولیا پس مشهد
شاهد ایشان می شود باسرار ایشان چنانچه می شناسند آنرا بدلهار
خود نیست مثل خدای هیچ چیز و وی سبحانه شنوا و بیناست
و بعضی گویند اشارت است بشوق مشتاقان حضرت سلطان
فرموده اند که این معنی در معنی سوره فاتحه مرموز است و بعضی گویند
سین بمفتاح اسم سلام است و لا اسلام سواه و اکرم اولیائه و

بان سمناهم سلمین و انزلهم دار السلام واکرمهم بسلام الملائکة قال

الله تعالی ادخلوها بسلام آمنین وسلم علیهم بلا واسطه یعنی

گوید حق سبحانه درآئید ای مؤمنان در بهشت بسلامت

درحالتی که ایمن باشید از محنت وسلام بفرستید بر ایشان

بواسطه قال الله تعالی سلام قولاً من رب رحیم یعنی سلام

بر شما باد ای مؤمنان که گفتن این سلام از رب رحیم باشد

وبعضی گویند سین سر حق سبحانه است باهل معرفت بالهام

فرهست و انس بحق سبحانه بجهت وحشت از ماسوای وی سبحانه

لحجه و هم فرموده اند که سعادت موقوف بر تقوی است و در

بیان تقوی میفرمایند قدس سره التقوی فی الطاعة یراد به الاخلاص

وفی المعصیة یراد به الترک والحذر والخلاص یعنی تقوی در طاعت مراد

باو اخلاص است و در معصیت مراد بآن ترک آنست وحذر و

خلاصی ازوی قال جعفر رضی الله عنه التقوی انه لا یری فی

قلبک سوی الله تعالی یعنی تقوی آنکه نه بینی در دل غیر خدای

تعالی را وبعضی گویند تقوی اقتدا است بحضرت رسالت پناهی

صلی اللہ علیہ وسلم در قول و عمل و علما تفسیر کوینند تقوی در ہفت
معنی استعمال یافتہ است توحید قال اللہ تعالی وَاَلْزَمَهُمْ
كَلِمَةَ التَّقْوٰى ولازم کردانید اللہ تعالی سوئشان را کلمہ تقوی را
یعنی لا اله الا الله محمد رسول الله را توکل قال الله تعالی فَاِنَّ خَیْرَ الزَّادِ
التَّقْوٰى یعنی بہترین توشہا تقوی است خلاص قال اللہ تعالی
اِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِیْنَ یعنی قبول نمی کند خدای مگر از
متقین و توبہ قال اللہ تعالی وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْكِتَابِ اٰمَنُوْا وَاتَّقَوْا
یعنی اگر اہل کتاب چون یہود و نصاری ایمان آرند و تقوی کنند
خشیت قال اللہ تعالی وَاِیَّایَ فَاتَّقُوْنِ یعنی از من بترسید
عبادت قال اللہ تعالی اَفَغَیْرَ اللّٰهِ تَتَّقُوْنَ آیا غیر خدای را عبادت
میکنید معصیت قال اللہ وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ترک
معصیت کنید تا فلاح یابید ای لاتقربوا امرہ و قال ابوبکر الوراق
رحمہ اللہ علیہ التقوی شطران شطر علم و صبر العلم کالماء والصبر کالارض
فیہما حیوۃ القلب و فی الارض و اما حیوۃ الخلق یعنی ابوبکر میگوید
تقوی دو نوع است یکی علم و یکی صبر علم مانند آب و صبر مانند زمین

ست درین دو حیوة دل ست و در آب زمین حیوة خلق ست عربیه ولیست اری السعادة جمع مال ؛ ولکن التقی هو السعید ؛ و تقوی الله خیر الزاد ذخرا ؛ وعند الله للاتقی مزید ؛ یعنی نیستم که بینم سعادت را بجمع مال ولکن متقی سعید ست ؛ تقوی خدای بهترین توشه است از روی ذخیره و نزد خدا اتقی را زیادت ست سهیل ابن عبد الله رحمه الله فرماید که خاک سعادت معرفت و تخم آن یقین و آب آن علم و زراعت آن توکل و حاصل آن جنت ست و در بیان ربوبیت و زهد فرمایند قدس سره از ربوبیت را را و از زهد زا را گرفته باهم قرین ساخته اند تا ما و تو ازرا و زا فواید حاصل کنیم بطریق و اشعار و بر معنی دقیقه مرموزه مطلع شوی تا مجاهدات و ریاضات شاقه نکشی نظم شبها گذرد که دیده برهم نزنی ؛ تا پای برون ز هر دو عالم ننهی ؛ کار اهان نیست در درگاه او ؛ خاک می باید شدن در راه او ؛ مجاهدان طریقت و مرتاضان حقیقت گویند حرف را اشارت بارادت نه مرید نفس ؛ هر که مرید نفس شد دور از حق گشته مشغول بخدمت نفس شد و هر که مرید جنت و نعیم وی شد حق سبحانه بفضل خویش

مالک بهشت ساخته بلکه مراد مرید حق سبحانه است که هر که مرید
حق سبحانه گشت از ما سوی سبحانه بری گشته نشانه تیر بلا و انگشت
نمای بنده کان خدا گشت و بعضی گویند را اشارت باسم رحمن
ورحیم فللعباد من الرحمة فی الدنیا رسمها وفی الآخرة حقیقتها قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی مائة رحمة منها رحمة بین عباده فیها
یرحم الخلایق بعضهم بعضاً واذخر تسعة وتسعین الی یوم القیمة یعنی
بدرستیکه مر خدای را صد رحمت است از آن جمله یک رحمت میان
بندگان است پس بآن رحمت ترحم می کنند بندگان بعضی بعضی را
و ذخیره کرده است نود و نه رحمت دیگر را برای روز قیامت و گویند
حرف را اشارت بترک تزیین احوال و افعال است و بعضی گویند اشارت
بطلب مرید است از حق سبحانه در مشاهده حق ابوبکر الوراق رحمة الله
گوید الرا اشیر الی ترک زینة الدنیا والتزین بزینة التقوی یعنی
را اشارت است بترک زینت دنیا و تزیین بزینت اخری و بعضی گویند
اشارت بزهد است از کونین طلباً للوصول الی المکون یعنی از جهت طلب
رسیدن بسوی مکون سبحانه ابو سلیمان دارانی رحمة الله گوید زهد

ترک هرچه ترا مشغول کرداند از خدای یعنی ترک ما سوی حق سبحانه
شیخ شبلی رحمة الله گوید زهد کردانیدن دل است از اسباب بسوی
رب الاسباب و بعضی از علماء دین گویند زهد ترک دنیا است قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم الزهد زهدان زهد عن الحلال و زهد عن الحرام و افضل
من ذلک الزهد عن الحلال یعنی زهد بر دو نوع است یکی زهد از حلال و دیگر
زهد از حرام و بهترین ازین زهد از حلال است و قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم الزهد حرفتی یعنی زهد پیشهٔ من است و قال علیه السلام
اعملوا الفرائض تکن عابدا وارض بقسمة الله تکن زاهدا وازهد فی الدنیا
یحبک الله وازهد مما فی ید الناس یعنی اگر بکنید فرایض را گردید عابد
و اگر راضی باشی بقسمت خدای تعالی گردی زاهد و زاهد باش در دنیا که
دوست می دارد ترا خدای و زاهد باش از انچه در دست آدمی است که
دوست میدارند ترا قال علیه الصلوة والسلام الزهد فی الدنیا یریح
القلب والبدن والرغبة فی الدنیا تکثر الهم والحزن یعنی زهد در دنیا
راحت می دهد دل و بدن را و رغبت در دنیا بسیار می سازد
اندوه و حزن را مجه این بنده گوید در قرین ساختن را بزاهد است

بر هد مقتضی اقرار بربوبیت رب و اطاعت وی است سبحانه لمحه و هم فرمانند
قدس سره از ربوبیت مصطفی صلی الله علیه وسلم در حدیث تخلقوا باخلاق
الله یعنی خلق بکنید باخلاق الله یعنی تربیت خلایق کنید اعلام
نموده اند و حضرت حق جل و علا در آیت وهو یطعم ولا یطعم اخبار
فرموده یعنی خدای طعام می دهد و خود نمی خورد شما نیز چنین شوید
وصفت ربانیت رحمت و رأفت و بر و احسان و عطف و عدل است
اوحی الله تعالی الی داود علیه السلام یا داود تخلق باخلاقی تقرب مع
الفائزین قال یا رب کیف اتخلق باخلاقک قال انا عفو احب
العفو انا کریم احب الکرم وانا جواد احب الجود وانا محب
وانا ودود احب الودود وانا عاطف احب العطف فمن تخلق
باخلاقی فقد وصل الی یعنی وحی کرد خداوند تعالی داود علیه السلام
که ای داود تخلق کن باخلاق من فایز نشین با فایزین گفت
داود ای پروردگار من چگونه تخلق کنم باخلاق تو گفت پروردگار
من بخشنده ام گناهان را دوست می دارم بخشیدن را من کریم
دوست می دارم سخا را و من جوادم دوست می دارم جود را و من

اجابت دعا کنم دوست می دارم یاری دوستی را و من با ایشان
دوست شده ام میل با ایشان را پس کسانیکه تخلق باخلاق من کنند پس
بتحقیق رسیده شدند بمن لمحه فرمایند قدس سره تفکر کنید در معنی
تخلقوا باخلاق الله و بر موجب آن عمل کنید برسید آنجا که رسید
و در بیان عقل از اکابر دین بطریق نقل فرموده اند قدس سره
که اهل معرفت گویند حیوت نفس بروح و حیوة روح بذکر و حیوت
دل بعقل و حیوة عقل بعلم است حکیم قدس سره گوید وقتیکه حق سبحانه
عقل را آفرید و مصور ساخت مزین برده جزو گردانید سرش را
از صبر و چشمش را از غیرت رویش را از حیا و دو گوشش را از علم و دستش را
از خوف و رجا و زبانش را از ذکر و دلش را از نور و شکمش را از حکمت
و پشتش را از علم و دستش را از سخا و پایش را از تدبیر خبه فرمایند قدس سره
پس بر مقتضای حرای عقل عمل کنی بمقتضای مقام رسی انشاء الله تعالی
و در بیان دولت و ذل فرمایند قدس سره حرف دال را از دولت
و حرف ذال را از ذل گرفته باهم قرین ساخته اند تا آنکه
عاقلان بطریق اشارت و رمز از آن فواید گیرند و معانی خفیه

دقیقه کثیره استنباط نمایند العاقل تکفیه الاشارت لمحه فرمایند قدس سره

تا شریعت تمام نکنی در طریقت قدم منهی و چون در طریقت

قدم نهادی بدانکه دولت طریقت در تواضع و مسکنت است

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تواضع رفعه الله و من تکبر خذله

الله لمحه فرمایند قدس سره بعضے دال را اشارت است گویند بدعوت

الی الله و احکام و فرایض و راه خدای جل و علا کما قال الله تعالی

اُدْعُ اِلٰی سَبِیْلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ یعنے بخوان

ای محمدؐ براه پروردگار خود بسخنان مفید و پند و نصیحت نیک

و شیخ ذوالنون مصری رحمه الله گویند اشارت بدوام خدمت

بر وجه موافقت و شرائط سنت و دوام شکر بر آنچه فوت شده

از خدمت و دوام ورع بر آنکه گردانید تر احمل اوامر و نواهی و بعضی

گویند دال اشارت است بذکر حق مر عبادش را در ازل پس باشند

ایشان را به برکت آن بعبادت ذکر قال الله تعالی فَاذْکُرُوْنِیْ

اَذْکُرْکُمْ ای اذکرو اذکری لکم فی الاذل و اشکر دال علیه اذکرکم

فی اوقات الضرورات و الحاجات یعنے حق سبحانه میگوید یاد کنید

یعنے یاد کردن من شما یانرا در ازل و شکر کنید مرا بران ذکر
اگر چنین کنید یاد کنم شما یانرا در او قات در ماند که شما شیخ جنید
قدس سرہ فرموده که دولت ده نوع است دو نوع دولت قدیم است
در ہدایت حق سبحانہ ازان خبر داده بَلِ اللّٰہُ یَمُنُّ عَلَیْکُمْ اَنْ ہَدٰکُمْ
لِلْاِیْمَانِ اِنْ کُنْتُمْ صَادِقِیْنَ بلکه خدای منت می کند بر شمایان
بدان جهت که هدایت کرده است شما یانرا از برای ایمان اگر باشید
صادق در ایمان یعنے هدایت و ایمان و دو در وقت نزع جان
در زمان حلت است قال عز و جل اَلَّا تَخَافُوْا وَلَا تَحْزَنُوْا وَاَبْشِرُوْا
بِالْجَنَّۃِ الَّتِیْ کُنْتُمْ تُوْعَدُوْنَ یعنے شهادة و بشارت و دو در قبر است
و آن دو امن و راحت است قال جل ذکره یُثَبِّتُ اللّٰہُ الَّذِیْنَ
اٰمَنُوْا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیٰوۃِ الدُّنْیَا وَفِی الْاٰخِرَۃِ یعنے ثابت
میکرداند خدای مؤمنانرا القول ثابت یعنی کلمهٔ توحید در حیوة دنیا
و آخرت و دو رحمت و شفاعت است و آن دو در قیامت است و دو
در جنت است خلود و زیادت قال اللّٰه تعالے لِلَّذِیْنَ اَحْسَنُوا
الْحُسْنٰی وَزِیَادَۃٌ یعنے مر آنکسانرا که نیکوئی کرده اند در دنیا

مثل آن جزای نیک در عقبی و زیادت از آن نمجه فرمایند قدس سره
هر کرا این دولت باید عمل بمضمون حدیث من تواضع رفعه الله
و من تکبر خذله الله بکند یعنی هر که تواضع کند رفیع المنزله سازد
خدای او را و هر که تکبر کند رسوا کند او را تواضع آن باشد که
بعضے فرموده اند قبول الحق من الحق للحق و بعضی از علما گویند تواضع
تکبر بر غنیا و تواضع بر فقرا باشد و بعض گفته اند تواضع قبول حق است
از هر که صادر شود قال رسول الله صلی الله علیه و سلم طوبی لمن تواضع
من غیر منقصة و ذل فی نفسه من غیر مسکنة یعنی خوشی باد مر کسے را که
تواضع کند از غیر نقصان و خوار دارد نفس خود را از غیر آنکه مسکین باشد
همت تواضع زکردن فراز آن نکوست : که اگر تواضع کند خوی اوست
و در بیان فضیلت علم فرمایند قدس سره هر که خواهد از شریعت و
طریقت و حقیقت بهره ور گردد و بمقام اولیاء عظام و مشایخ کرام
برسد و از دوزخ رهای و بجنت وصول باید علم پیدا کند نظم
علم باید تا عمل گنج شود : ورنه بے دانش عمل رنجی شود : قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم ان لکل شیء طریقا و ان طریق الجنة العلم قال الله تعالی

فالذین اوتوا العلم درجات یعنی بدرستیکه مر هر چیزی را راهست
و بدرستیکه راه بهشت علم است گفت خداوند تعالی آنهارا که علم
داده شده است علم درجات است در بهشت ملخصه بدان ای عزیز من
بدعت آنست که از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم و از
صحابهٔ کرامی و تابعین عظامی واقع نی شده و دلیل بران از کتاب
و سنت و اجماع امت و قیاس نباشد اگر دلیلی بران قایم باشد خواه
جلی و خواه خفی آن بدعت نیست بدانکه علماء دین رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین فرموده اند که این حدیث کل بدعة ضلالة عام
مخصوص البعض است زیراکه بعضی از بدعتها واجب است چون تزیین
کتب نحو و بعضی مباح است چون مصافحه بعد از صلوة و بعضی مکروه است
چون تزیین به طلا و بعضی حرام است چون مذاهب الطبعیه و نوایب
و حوادث یومیه و بعضی مستحب است چون رباط و مدرسه و بی علم سالک
جاهل در بدعت و ضلالت افتد قال علیه السلام کل بدعة ضلالة و کل
ضلالة فی النار یعنی هر بدعت ضلالت است و هر ضلالت در آتش است
امیرالمومنین علی رضی الله عنه فرموده اند که علم سه حرف است عین را

از علیین و لام را از لطف و میم را از ملک گرفته اند میرسد عالم مدرجات
رفیع در دنیا و عقبی و بملک آخرت وا و لی و هم حضرت علی رضی الله عنه
فرموده اند که علم نور و حکمت بحرست و در خبرست که جهل کفر اقرب ست
از سفیدی چشم بسیاهی آن از حضرت عیسی علیه السلام خوارنیون
سوال کردن که علم اکبر کدام ست عیسی علیه السلام فرمودند که علم اکبر بیدا
نشود مگر بجهت سه چیز خوف از خدا حیا از خدا رضا بقضای خدا
در خبرست که حق سبحانه با آدم علیه السلام گفت که جمع کنم از برای تو
جمیع علوم را در چهار چیز یکی از برای خود و یکی از برای تو و یکی میان
من و تو و یکی میان تو و میان آدمیان آنکه مرا هست توحید و بندگی
من و آنچه ترا است جزا میدهم باعمال تو در زمانی که محتاج تر باشی
و آنچه میان من و توست مر تست دعا و بر من است اجابت آن
و آنکه میان خلایق توست رضا دهی از برای آدمیان آنچه راضی باشی
از برای خود و مکروه داری از آدمیان آنچه مکروه داری بر نفس خود
و در حدیث ست که با موسی علیه السلام رتبه و قال یا رب ای عبادک
اعلم قال الذی یاخذ من علم الناس الی علمه یعنی مناجات کرد موسی علیه السلام

پروردگار خود را و گفت ای پروردگار من کدام بنده تو دوستر است
گفت خداوند تعالی که آنکه گیرد از دانش او دیگران و جمع کند بدانش خود
یعنی از شاگردی علماء استنکاف نکند و تعلیم بسیار کند لمحه فرمایند
قدس سره چون علم معرفت و علم حکمت حاصل آید مراقبه و مشاهده پیدا
گشته ترقی یافته بمقام مشائخ کرام بعنایت الهی برسید لمحه
فرمایند قدس سره چون حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بعرش
رسیده آمدند از برای امت خود از حق تعالی علم خواسته اند کاغذ
پاره بدست مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده بر جبرئیل علیه السلام
فرمان رسید که آن کاغذ را بخوان جبرئیل علیه السلام خوانده که یا محمد
چون امت تو شریعت تمام کند عرش شود بعالم سر برسید قال
النبی علیه السلام مثل الدین کمثل شجرة نابتة الایمان اصلها والزکوة
فرعها والصلوة ماءها وحسن الخلق ورقها والکف عن محارم الله تعالی.
ثمرها لا یکمل الشجرة الا بثمرها کذلک لا یکمل الدین الا بترک المحارم و در معنی
این آیت فرمایند قدس سره یا ایها الرسل کلوا من الطیبات ای
من الطعام والشراب والادویة والثمرات من کل نوع و من اللباس

من الفرق الی القدم و عملوا صالحاً من القراءة والتسبیح والتحمید وا
والتمجید والاذان والقیام والرکوع والسجود انی بما تعملون علیهم من
کل آفة من الریا والعجب وحب الریاسة وطلب الدنیا وطلب المنزلة
عند الناس یعنی ای پیغامبران بخورید از پاکیها یعنی از طعام
وشراب ودواها ومیوهها واز هر نوع ولباس از فرق تا قدم وبکنید
عمل نیک از قراءة قرآن وتسبیح وتمجید وتحمید واذان وقیام در
رکوع وسجود یعنی نماز بدرستیکه من بآنچه می کنید از شما یان
دانام از هر آفت خواه ریا باشد وعجب وحب ریاست وطلب دنیا
وجاه ومنزلت نزد آدمیان لمحه فرمایند قدس سره چون
دل از ان آفات صافی کنی باعتقاد پاک بعمل مشغول شوی مجموع
مراتب ولایت حاصل کنی رزقنا الله وایاکم ودر معنی این حدیث
فرمایند قدس سره الفقر سواد الوجه فی الدارین یعنی فقر سیاهی روست
در دنیا وآخرت مراد ازین فقر آن باشد که سالک بمقام فقر نا رسیده
خود را از جمله فقرا گیرد ودعوی فقر کند روسیاه دنیا وآخرت گردد
لمحه فرمایند قدس سره چون نیاز مند بتقصیرات اطلاع یابد ونظر در آن

کنند مضمون این آیت فرموده وَتُوبُوا اِلَی اللّٰهِ امتثال نموده
توبه کنند لمحه فرمایند قدس سره هرچند نیاز مند تقصیرات خود را
پیش مینند نومید نگردد لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ یعنی نومید
مشوید از رحمت الٰهی و طالب حق سبحانه و معرفت وی باشید وَمَا
خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِیَعْبُدُوْنَ ای لیعرفون یعنی نه
آفریدیم آدمی و جن را مگر از برای آنکه بنده گی کنند یعنی عارف
خدا گردند بمراد و مطلوب حقیقی برسند انشاء اللّٰه تعالی و در معنی آیت
اِلَّا مَنْ اَتَی اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِیْمٍ یعنی نفع ندهد در روز قیامت مال
و فرزندان مگر کسی که آید دران روز بدل سلامت فرمایند قدس سره
تا قلب سلیم نباشد طالب در طریقت قدم نتواند نهاد یحیی ابن معاذ
قدس سره نا از چهار دریا چون بگذری آنگاه قلب سلیم گردد اوّل
دریای دنیا دویم دریای خلق سیوم دریای شیاطین چهارم
دریای نفس گذشتن از دریا بکشتی میسر گردد کشتی دریای دنیا
زهد و طاعت و قناعت لنگر آن صبر است باد آن تهمت و غیبت
و بهتان و کشتی دریای خلق نومیدی از خلق و قطع کلی از ایشان

وَتَبَتَّلْ اِلَیْهِ تَبْتِیْلاً یعنی قطع کن ای محمد از غیر خدای و رجوع بسوی وی کن قطع بالمرّه لنگران خلوت باد آن امید و طمع از حق سبحانه و کشتی دریای شیطان دکر لنگران محبت باد آن ریا و عجب و کشتی دریای نفس جوع و لنگران شوق باد آن هوا و شهوت چون باد برخیزد بر کشتی لنگر اندازد تا خلاصی از شرّ باد بیابد لمحه فرمایند قدس سره شهادة لا اله الا الله محمد رسول الله بهای آن بهشت است و به بهشت رساند و توبه بمحبت رساند اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ التَّوَّابِیْنَ وَیُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِیْنَ بدرستیکه خدای دوست میدارد تایبانرا و دوست میدارد پاکانرا تا بنعمت رساند جَزَآءً بِمَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ یعنی جزا می دهد خدا جزا دادن بمقتضای عمل معرفت بروئیت رساند وُجُوْهٌ یَّوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ اِلٰی رَبِّهَا نَاظِرَةٌ یعنی رویها باشد دران روز یعنی روز قیامت تازه و خرم بجهت آنکه بسوی پروردگار خود نظر کننده است لمحه فرمایند قدس سره دنیا گوید زینت را با محبت آن بکیر شیطان گوید معصیت را با عقوبتش بکیر نفس گوید فرح را با شدت آن بکیر نظم بلک قدح بی

رنج مخموری کشست شہر کلی را زخشم خاری وری ہست لمحہ فرمایند
قدس سرہ الطریقہ ہو العمل با القلوب یعنی طریقت عمل دل ہست باید کہ
علم خاطر را بداند تا بجہالت قدم در طریقت ننہی لمحہ شیخ شہاب
الدین سہروردی قدس سرہ در بیان این حدیث کہ طلب العلم
فریضۃ علی کل مسلم ومسلمۃ یعنی طلب کردن علم فرض ہست
بر ہر مسلمان خواہ مرد و خواہ زن یعنی علم خاطر فرمودہ اند کہ
ای علم الخاطر وقال علی رضی اللہ عنہ الفواد مثل الارض والطاعۃ
مثل البذر والعلم مثل الماء فلا ینفع طاعۃ بغیر العلم ولا علم بغیر
عمل ولا عمل بغیر نیۃ ولا نیۃ بغیر اخلاص ولا اخلاص بغیر ورع ولا ورع
بغیر خوف ولا خوف بغیر رجاء ولا رجاء بغیر شوق ومحبۃ یعنی دل
مثل زمین و طاعت چون تخم وعلم چون آب پس نفع ندہد ہیچ
طاعت بی علم وعلم بی عمل وعمل بی نیت و نیت بی اخلاص و
اخلاص بی تقوی وتقوی بی خوف وخوف بی رجا ورجا بی شوق
ومحبت الہی بہ سررشتۂ دولت الہی شوق ہست ترا اگر خواہی
در معنی این آیت فرمایند قدس سرہ ان الذین قالوا ربنا اللہ ثم

ثم استقاموا فقال سهیل رحمة الله المستقیم من کان لسانه
مشغولاً فی ذکر الله و بدنه فی خدمت الله و قلبه فی محبته و روحه فی شوق
لقاء الله یعنی مستقیم آن بود که زبان مشغول در ذکر خدا و دلش
در محبت خدا و روحش در شوق لقاء خدا باشد نظم مستقیم
آن بود بدان که زبان بذکر حق بود درین دوران و دل بحب خدا
روح روان صاحب شوق و ذوق در همه آن ؛ اما چه در بیان تفکر
فرموده اند قدس سره که چون تفکر کنی مراد و مطلوب بهفتاد
مقام اولیا برسی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الاعمال
التفکر یعنی بهترین اعمال تفکر الهی است حکیم قدس سره فرموده اند که
تفکر چراغ دل است می بیند بآن چراغ خیر و شر را و منافع و مضار
را و هر دل که تفکر دران نیست آن در ظلمات و پریشانست
بیت تفکر چراغ دل است ای حبیب چنین گفت با تو
حکیم طبیب و بعضی گویند مرآت و آئینه فناء دنیا و زوال
آن و میزان بقای آخرت و ثواب وی است و بعضی فرموده اند که
تفکر مزرعهٔ حقیقت است و بعضی فرموده اند که التفکر اساس صحابة الرائی

یعنی فکر بسیار ثواب رای ست و در حدیث آمده که اول التفکر
آخر العمل و بعضی گویند فکر بر پنج نوع است یکی فکر در آیات حق
سبحانه و ازان معرفت حاصل آید دویم فکر در نعمتهای حق جل و علا
وازان محبت پیدا شود سیوم در وعد و ثواب حق جل و
علا ازان رغبت پیدا شود و چهارم در وعید عقاب خدای تعالی
ازان رهبت حاصل شود پنجم در جفای نفس ازان حیا و
ندامت پیدا گردد و بعضی از اهل معرفت فرموده اند که ده خصلت
اساس ده خصلتست تواضع اساس عبودیت و قهر نفس اساس زهد
وحیا از خدا اساس توبه است وصدق ارادت اساس انابت
وصدق قناعت اساس یقین و معرفت خلایق اساس اباست
از ایشان و عزل از ناس اساس وجود خلوت بحق سبحانه و ترک
غضب اساس مروت و رویت نیت اساس استقامت و فراغ
دل اساس تفکر است لهٰذا فرمایند قدس سره در تفکر فواید بسیار است
چنانچه آیت کریمه وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا
وَمِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ الآیه يُنبِتُ لَكُم بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ الآیه

دلالت می کنند بر فضیلت تفکر چنانچه در بعضی احادیث آمده که
تفکر ساعة خیر من عبادة سنة یعنی تفکر یک ساعت بهتر است
از عبادهٔ یک سال و در بعضی احادیث آمده که تفکر ساعة خیر من عبادة
ستین سنة یعنی تفکر یک ساعت بهتر از عبادهٔ شصت سال
تفکر ساعة فی اختلاف اللیل والنهار خیر من عبادة ثمانین سنة
یعنی تفکر یک ساعت در گردیدن شب و روز بهتر است از عبادهٔ هشتاد
سال پس مراتب تفکر باعتبار اخلاص و تفکر است و هم فرموده اند
قدس سره در بیان ادب چنانچه فرموده اند که ابراهیم علیه السلام
بیماری و محنت را بخود نسبت داده گفت که وَاِذَا مَرِضْتُ
فَهُوَ یَشْفِیْنِ یعنی اگر بیمار شوم خدا وند تعالی شفا بخشد مرا و هدایت
و طعام و شراب را بحق اضافت نموده گفت که اَلَّذِیْ خَلَقَنِیْ فَهُوَ یَهْدِیْنِ
وَالَّذِیْ یُطْعِمُنِیْ وَیَسْقِیْنِ یعنی گفت خدای من آن خدا است که
آفریده مرا پس از آن راه راست نمود و آن خدای است که طعام داد مرا
و آب داد مرا اکابر طریقت فرمایند که بیت حرف تصوف ادبی
بیش نیست ❊ با ادبا شیوه درویش نیست ❊ و هم گبرا دین

فرمایند که التصوف کله آداب لمحه در بیان محبت فرموده قدس الله سره

محبت باید که چون طیور باشد که طیور را از دوزخ ترس و بیم نیست و از

بهشت امید پس محب عارف و عاشق باید که مطلب وی دیدار

حق سبحانه باشد از جان و از جمیع ماسوی گذشته بمضمون

وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ مجاهده کند و ریاضت کشد

شیخ الشیوخ شهاب الملة والدین السهروردی فرمایند که

اگر برای مکاشفات و وصول بمقامات اولیا خلوت نشینی

پر ضال و مضل باشی باید که مقصد در خلوت وصول بحق سبحانه باشد

پس لمحه در بیان خلوت فرموده اند قدس سره خا خلوت از خلو ست

لام از لیل و واو از وفا ست و تا از مشاهدت ست بعضی خلوت

خلو از ماسوی حق ست سبحانه چنانچه حق تعالی می فرماید اِنَّ

نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلًا و وفا بعهود

حق سبحانه چه در روز میثاق و چه بعد از ان و آخر خلوت باید که

بمشاهده رساند چنانچه اکابر طریقت درین سلسله شریفه شب

اول را مجاهده و شب دویم مکاشفه و شب سیوم را مشاهده گویند

وهم فرموده اند قدس سره فرض خلوت ترک حرام است قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم من اکل لقمة من الحرام لم ینظر الله تعالی الیه

اربعین صباحاً یعنی هر لقمه از حرام خورد نظر رحمت نمی کند خداوند

تعالی بسوی وی چهل صباح وشرط خلوت آنکه از دل غیر سبحانه را

بیرون آری ومحبت وی سبحانه را در دل گیری که المرء مع من

یحب وهم فرموده اند که تا چون ابراهیم علیه السلام نشوی

واز جملهٔ اولیا نگردی خلوت نه نشینی لمحه در بیان اربعین فرموده

اند قدس سره که میقات موسی علیه السلام روز بود وواعدنا موسی

ثلثین لیلة فاتممناها بعشر فتم میقات ربه اربعین لیلة وعده دادیم

موسی را علیه السلام سی شب وتمام کردیم این سی شب را بده شب

دیگر و تمام شد میقات موسی چهل شب وعبادت حضرت رسالت

پناهی صلی الله علیه وسلم در غار حرا چهل روز بوده واثر توبه داود

علیه السلام بعد از سجده های داود علیه السلام بعد از چهل روز بود

واثر کبایر تا چهل روز است چنانچه در حق شارب خمر آمده است

در حدیث که لم یقبل الله تعالی صلوة اربعین یوما یعنی قبول نمی

کند خداوند تعالی نماز شراب خوار را چهل روز و همچنین بعد از و
فات هو من فرشتگان تا چهل روز می گریند و حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه وسلم در چهل سالگی مبعوث گشتن و آدمی چهل
روز نطفه است و چهل روز خون بسته است و چهل روز مضغه است
بنا برین مذکورات اکابر مشائخ قدس الله اسرارهم از بعین اختیار
نموده اند لمحه و هم فرموده اند که تا شریعت تمام نشود سر اوار
خلوت نباشد لمحه فرموده اند قدس سره درین آیت کریمه یثبت
کم به الذرع اشارت بخلوت است چون بعضی دانه در سه روز
بیرون می آید و بعضی دانه در چهل روز بیرون می آید یعنی بعضی او ملکه
قابلیت تمام دارد در سه روز بکمال رسید بدین جهت سه روز
خلوت می نشینند و بعضی در چهل روز بدان سبب گاه چهل روز
اختیار کرده اند لمحه در بیان حلال و حرام فرموده اند که یک لقمه
حرام باعث آن گردد که چهل روز حق سبحانه و تعالی بآن بنده
نظر نکند چنانچه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم می فرمایند که
من اکل لقمة من الحرام لم ینظر الله تعالی اربعین صباحا و هم فرموده اند که

سلطان العارفین شیخ ابو یزید قدس سرّہ بوالدۂ خود گفت کہ
در ہیچ طاعت حلاوت نمی یابم در زنا کہ در شکم شما بودہ ام
مبادا اگر لقمۂ حرام خوردہ باشید کہ این اثر آن باشد والدۂ ایشان
بعد از تفکر بسیار فرمودہ اند کہ دران زمان بخانۂ ہمسایہ در
آمدہ سرمہ دان ہمسایہ بے رخصت وی گرفتہ سرمہ در چشم خود
ازان سرمہ دان کشیدہ ام این عدم حجاب ذکر و دعا اثر آن
باشد و بعد ازین نقل فرمودہ اند کہ ازین قیاس بکنم کہ اثر لقمۂ
حرام چون باشد و ہم فرمودہ اند کہ عبادت خزینہ است چنانچہ حضرت
رسالت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ اند کہ العبادۃ خزینۃ ومفتاحہا
الدعاء واسنانہا لقمۃ من الحلال یعنی عبادت خزینہ است
وکلید وی دعا است و دندانہای وی لقمہ از حلال است وعن
ابن عباس رضی اللہ عنہما قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ
تعالی ملک ینادی کل لیلۃ من اکل حراما لا یقبل منہ صرف ولا عدل فسر
الصرف بالنوافل والعدل بالفریضۃ یعنی بدرستے کہ مر خدا وند تعالی
راست فرشتہ کہ ندا می کند ہر شب کہ ہر کس کہ بخورد حرام را

قبول نمیکند خداوند سبحانه از وی نافله و فریضهٔ ویرا و هم فرموده

اند که شبلی قدس سره شبی تا روز نماز گذارد هیچ حلاوت عبادت

نیافت از والدهٔ خود پرسید معلوم شد که والدهٔ وی قدس سره

فتیلهٔ کار چراغ شخصی در راه فتاده بوده در خانهٔ خود کرانده بدان

سبب این تفرقه در شبلی قدس سره پیدا شد و فی الحدیث من اشتری

ثوبا بعشرة وفی ثمنه درهم من حرام لم یقبل الله صلوته مادام علیه

منه شئ یعنی کسیکه جامه بخرد و بده تنکه که دران یک تنکه حرام

باشد قبول نکند خداوند تعالی نماز وی را مادامی که بر وی باشد

ازان جامه چیزی و هم می فرمایند که از لقمهٔ حلال شریعت و طریقت

و حقیقت میوه دهد و دل منور گردد قال صلی الله علیه وسلم من اکل

الحلال اربعین یوما نور الله قلبه و اجری ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه

وفی روایة زهده الله تعالی فی الدنیا یعنی هر که بخورد حلال را چهل

روز منور گرداند خداوند تعالی دل وی را و جاری گرداند حکمت را

از دل وی بر زبان وی و در بعضی از روایات حدیث آمده که راه راست

نماید او را بیجانه در دنیا و هم فرموده اند قدس سره که چون حرمت

رسالت پناہی صلی اللہ علیہ وسلم مامور بسعی حقیقت گشتند چنانچہ حق جل وعلا می فرماید کہ فَاتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْرَاهِيْمَ حَنِيْفًا احتیاج برسالمال وبزاد در جملہ و بسایر اسباب بسفر رسیدہ باشد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند کہ المعرفة راس مالی والعقل اصل دینی والحب اساسی والشوق مرکبی وذکر اللہ انیسی والثقة کنزی والحزن رفیقی والعلم سلاحی والصبر زادی والرضا غنیمتی والفقر فخری والخوف ازاری والحیاء ردائی والزهد حرفتی یعنے معرفت راس المال من ست وعقل اصل دین من ست ومحبت اساس من ست وشوق مرکب من و یاد کرد خدا انیس من ست واعتماد بخدا گنج من ست وغم واندوہ رفیق من ست وعلم سلاح من ست وفقر فخر من ست وترس خدا ازار من ست وحیاء ردای من ست وزہد پیشہ من ست امی فرمایند حضرت سلطان قدس سرہ کہ چون این مذکورات باتمام رسد شریعت تمام شود وآنگاہ سالک بطریقت درآید تا بحقیقت رسد قال الامام الصادق رضی اللہ عنہ علامة العارف ان لسانه مشغول بالذکر والثناء وبدنه متعوب بالخدمة والوفاء وصدره مشروح

بالنور والضیاء وقلبه معمور بالشوق والرجاء وماله مبذول للبر والعطاء
وہمه مشهور فی السماء ونفسه متعلق بالآخرة والاولی یعنی نشانهٔ
عارف آنست که زبانش مشغول بذکر وثناء خدا باشد وبدنش در
مشقت بخدمت ووفا باشد وسینه اش مشروح بنور وضیاء
باشد ودلش معمور بشوق ورجا باشد ومالش مبذول باحسان باشد
ونامش مشهور در آسمان باشد وذاتش مقید بکار آخرت
واولی باشد حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرمایند که لکل
شیٔ معدن ومعدن التقوی قلوب العارفین یعنی مر ہر چیزی را
کانیست وکان تقوی دل عارفانست وہم فرموده اند حضرت
سلطان قدس سره که چون درین راه قدم زدی باید که بدین کرامتها
مشعوف نشوی واز ینها بگذری واز ین مقامات بترسی که حضرت
رسالت پناہی صلی الله علیه وسلم فرموده اند که صاحب الورد ملعون
یعنی مغرور بورد نشوی چنانچه امام جعفر صادق رضی الله عنه
براعمال خویش مسکریست ولیبکوا کثیرا وہم فرموده اند قدس سره که
چون قالب آدم علیه السلام تمام شد سوال واقع شد که کیف صورة

حق سبحانہ فرمودہ کہ دعہ حتی صورہ انا لانہ نظارۃ الخلق
فتصورہ بالقدرۃ لا بالآلۃ فنام جبرئیل علیہ السلام حتی یخرج من جوہر
سبعۃ جواہر فرین بعها وجہہ وترکب جوہرین فی عینیہ یسمی
بصراً وجوہرین فی اذنیہ یسمی سمعاً وجوہر فی انفہ یسمی شماً وجوہر فی فمہ
یسمی کلاماً فزینہ کما یستحق بنظارۃ الخلق یعنے سوال کردند کہ چگونہ تصویر
کنیم آدم را حق سبحانہ فرمود کہ بگذارید آدم را کہ من او را تصویر کنم
زیرا کہ آدم نظارۂ عالم است پس تصویر میکنم آدم را بقدرت خویش
نہ بآلت پس امر کرد جبرئیل را علیہ السلام تا آنکہ بیرون آرد از جوہری
ہفت جواہر یک جواہر مزین ساخت روی آدم را بدو جوہر دو
چشم وی را و بدو جوہر دو گوش آدم را و بیک جوہر بینی وی را
و بیک جوہر زبان وی را پس تزیین داد چنانچہ آدم نظارۂ عالم گشت
وہم قدس سرہ فرمودہ اند کہ نظرگاہ پادشاہ معرفت قلب است سعی
بکن کہ وی آراستہ گردد چنانچہ حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم
می فرمایند کہ لا ینظر اللہ الی صورکم ولکن ینظر الی قلوبکم واعمالکم یعنے
نظر نمی کند حق سبحانہ بصورتہای شمایان ولیکن نظر می کند بدلہای

وکردارهای شمایان و هم قدس سرّه فرمایند که بمقتدی باید که
در خدمت حق سبحانه باشد و دلش در محبّت وی و زبانش در یاد وی
قال النفس محمّد علیه السّلام فی خدمة الرّب جلّ جلاله وقلبه فی
محبّة الرّب جلّ جلاله ولسانه فی ذکر الرّب جلّ جلاله وفؤاده فی رؤیة
الرّب جلّ جلاله ووجهه فی سجدة الرّب جلّ جلاله ویده فی عطیة الرّب
جلّ جلاله ورجله فی القیام بین یدی الرّب جلّ جلاله وبدنه فی خدمة
الرّب جلّ جلاله ودعوته وهدایته الی الرّب جلّ جلاله فکان من
فوقه الی قدمه مشغولاً بالرّب جلّ جلاله لم یکن فیه حظ لغیر الرب جلّ جلاله
یعنی بدرستیکه روح محمّد علیه السّلام در خدمت پروردگار ست
ودل آنحضرت در محبّت وی است وزبانش در ذکر ربّ است ودل اندیشش
در رؤیت اوست وروئیش در سجدهٔ اوست وپایش در قیام اوست
وبدنش در خدمت اوست وخواندن وراه رست نمودن خلایق بسوی
اوست پس هست از سر تا قدم مشغول بوی ونیست در محمّد حظّی از جهت
غیر وی سبحانه وهم میفرماید قدس سرّه که بدن خود را چون رسول صلی الله
علیه وسلم باز دار اگر هدایت یابی وبحقیقت رسی چنانچه حق سبحانه

می فرماید که والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا یعنی آن جماعتکه
جهاد کردند در رسیدن بما هر آینه می نمائیم راه های را که
بما رسند پس سعی تمام بجای ارتا چون حضرت علی رضی الله عنه شوی
چنانچه حضرت مصطفی علیه السلام میفرمایند که انا مدینة العلم
وعلی بابها یعنے من مدینهٔ علمم و علی در آن علم ست و هم
قدس سره فرموده اند که معدن المشایخ سبعة التوبة والارادة
والمقتدی والخلیفة والخواجه والشیخ والمشایخ یعنی معدن مشایخ
هفت است توبه و ارادت و مقتدی و خلیفه و خواجه و شیخ
و مشایخ للتوبة ابتداءً و نهایةً قال الشیخ الاستاذ ابو علی رحمة
الله علیه التوبة علی ثلثة اقسام اولها التوبة واوسطها الانابة
وآخرها الاوبة فجعل التوبة بدایة والاوبة نهایة والانابة اوسطها
من تاب خوف العقوبة فهو صاحب توبة ومن تاب طمعاً فی الثواب فهو
صاحب الانابة ومن تاب مراعاة للامر لا للرغبة فی الثواب ولا
للرهبة من العقاب فهو صاحب اوبة یعنے شیخ ابو علی دقاق
رحمة الله فرماید که توبت بر سه نوع است اول او توبت و آخرش

اوبت واوسط او انابت بس گرداینده توبت را بدایت واوبت را
نهایت وانابت را اوسط کسیکه توبه کرد از ترس عقاب پس
انکس صاحب توبت است و هرکه توبه از جهت طمع ثواب کرد پس او
صاحب انابت است و هرکه توبه کرد از جهت رعایت امر نه از جهت
ثواب و نه از جهت ترس پس او صاحب اوبت است و قال بعض اهل
التحقیق التوبة صفة المؤمن قال الله تعالی وتوبوا الی الله جمیعا ایها
المؤمنون والانابت صفت الاولیاء قال الله تعالی من خشی
الرحمن بالغیب وجاء بقلب منیب والاوبت صفت الانبیاء
والمرسلین قال الله تعالی نعم العبد انه اواب گفته اند بعضے از
اهل تحقیق که توبت صفت مومن است چنانچه حق سبحانه فرماید که
توبت کنند بخدای همگی مومنان وانابت صفت اولیاء و بعر بین
حق سبحانه فرماید که هرکه ترسد رحمن را بجهت غیب و باید که بدل سلیم از
کفر واز غیر واوبت صفت پیغمبران است علیهم السلام چنانچه حق
سبحانه فرماید که نیکو بنده است ایوب بدرستیکه وی اواب است
والاواب کثیر الذکر والدعاء جهرا و هم قدس سره فرمایند که عن ابی عثمان

إنه قال ثواب إذا صح العبد بمقام التوبة ثم نقل إلى مقام الخوف ثم نقل إلى
مقام الرجاء ثم نقل إلى مقام الصالحين ثم نقل إلى مقام المريدين ثم نقل إلى
مقام المتقين ثم نقل إلى مقام المحبين ثم نقل إلى مقام المشتاقين ثم
نقل إلى مقام الأولياء ثم نقل إلى مقام المقربين از ابی عثمان منقول است که
گفت که ثواب دائده می شود بنده را وقتیکه بنده بمقام توبه رسد
پس ازان نقل کند بمقام خوف پس ازان نقل کند بمقام رجا پس
ازان نقل کند بمقام صالحان پس ازان نقل کند بمقام مریدان
پس ازان بمقام متقین پس ازان بمقام محبین پس ازان بمقام
مشتاقین پس ازان بمقام اولیا پس ازان بمقام مقربان انتقال کند
وقال علی رضی الله عنه التوبة قصار المذنبین وبضاعة المسیئین
ونشاط الصدیقین وسلوة المحبین ورضاء رب العالمین یعنی گفتند
حضرت علی رضی الله عنه توبه پاک کند گناه گناه کاران را و سرمایهٔ
اعمال بد کاران رست و نشاط صدیقان رست و سلاح محبان و رضاء
رب العالمین است قاعدة فی التوبة للتائب ثمانیة اشیاء اول
غفران الذنوب کما قال الله تعالی وإنی لغفار لمن تاب الخ

الفلاح کما قال اللہ تعالیٰ وتوبوا الی اللہ جمیعاً ایہا المومنون
لعلکم تفلحون الثالث الرحمۃ کما قال اللہ تعالیٰ عسیٰ ربکم ان یرحمکم
الرابع المدحۃ کما قال اللہ تعالیٰ التائبون العابدون الآیۃ الخامس
المحبۃ قال اللہ تعالیٰ ان اللہ یحب التوابین السادس التبدیل
قال اللہ تعالیٰ فاولٰئک یبدل اللہ سیاٰتہم حسنات السابع التکفیر
قال اللہ تعالیٰ عسیٰ ربکم ان یکفر عنکم سیاٰتکم الثامن العفو قال اللہ
تعالیٰ وہو الذی یقبل التوبۃ عن عبادہ ویعفوا عن السیاٰت
یعنی مر تائب را ہشت خصلت است اول آمرزش گناہ چنانچہ حق سبحانہ
می فرماید کہ بدرستی کہ من آمرزندہ گناہم مر کسی را کہ توبہ کردہ است دوم
فلاح است چنانچہ حق سبحانہ می فرماید کہ توبہ بکنید ہمگی شما ای مومنان
بخدای تا آنکہ فلاح یابید سیوم رحمت چنانچہ حق سبحانہ فرماید
عسیٰ ربکم ان یرحمکم یعنی امید است کہ پروردگار شمایان رحمت
کند شمایان را چہارم مدح چنانچہ حق سبحانہ فرماید التائبون
العابدون یعنی توبہ کنندہ کان عبادت کنندہ کانند پنجم
محبت چنانچہ حق سبحانہ فرماید ان اللہ یحب التوابین یعنی

خدای تعالی دوست می دارد تا بیابز اشّشم تبدیل سیّآت بحسنات

چنانچه حق سبحانه فرماید فاُولٰئک یُبَدِّلُ اللّٰہ سیّئاتہم حسنات یعنی

تبدیل می کند خدای تعالی سیّآت تا بیابز الحسنات ہفتم تکفیر

چنانچه حق سبحانه فرماید عَسٰی رَبُّکُمْ اَنْ یُّکَفِّرَ عَنْکُمْ سَیِّئٰاتِکُمْ یعنی

امیدست که پروردگار شما یان پوشد گناہان شما یابز اہشتم

عفو چنانچه حق سبحانه فرماید وَهُوَ الَّذِیْ یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِہٖ

وَیَعْفُوْا عَنِ السَّیِّئَاتِ یعنی خدای تعالی قبول میکند توبه را از بنده

کانش و عفو می کند گناہان قال الحکیم قدس سره الارادۃ مطالبۃ القلب غذاء

الروح من طیب النفس گوید حکیم رحمۃ اللّٰه ارادت طلب کردن دل است

غذاء روح را از جہت خوشی النفس و عن ذی النون المصری قدس سره

قال الارادۃ الفراغ لام اللّٰه والثقه بوعد اللّٰه و دوام قرع باب اللّٰه

واز ذو النون مصری رحمۃ اللّٰه منقول ست که گفت ارادت فراغت

مرحکم الٰہی را و اعتماد است بوعدۂ الٰہی و دوام باید که بکوبید در خدای را و ہم

فرماید قدس سره ہر که در کوفت بدرگاه رسید و قال الجنید قدس سره

الارادۃ ان یعتقد الانسان الشئ ثم یعزم علیه ثم یریده والارادۃ

بعد صدق النیة کما قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لکل امرئ ما نوی
والمرید الذی اعرض قلبہ عن کل شئ دون اللہ وگوید جنید رحمۃ اللہ
ارادت آنکہ اعتماد کند آدمی چیزی را پس از آن جزم کند بر آن چیز
پس از آن ارادۂ آن کند و ارادت بعد از صدق نیت است
چنانچہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم می فرمایند کہ ہر کس راست آنچہ نیت کند
و مرید آنست کہ اعراض کند از ہر چہ غیر حق سبحانہ است قال ابوبکر الواسطی
رحمۃ اللہ المرید الذی یحفظ مراد اللہ فیہ ابوبکر واسطی گوید مرید آنکہ
حفظ کند مراد اللہ را در خود وے و قال بعضہم الارادۃ ان ترید ما یرید
مرادک کما روی ان اللہ تعالی قال فی بعض کتابہ عبدی یرید و انا ما
ارید ولا یکون الا ما ارید و بعضی از اکابر گویند کہ ارادت آنکہ
ارادہ کنی آنچہ ارادہ می کند مراد تو چنانچہ مرویست کہ حق تعالی
گفت در بعضی از کتب خود کہ بندۂ من ارادہ می کند و حال آنکہ من ارادہ
نمیکنم و نمی شود مگر آنچہ من ارادہ می کنم و عن انس بن مالک رضی اللہ عنہ
عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال اذا اراد اللہ بعبد خیرا عجل لہ العقوبۃ
فی الدنیا و اذا اراد اللہ بعبد شرا امسک علیہ حتی یوافیہ یوم القیمۃ یعنی

پیغمبر صلی الله علیه وسلم سفر باید که چون اراده کند خدای به بنده
بدی را تا آنکه نگاه دارد بروی تا آنکه وافی دهد محبت را در قیامت
وسئل جنید رحمة الله علیه ما للمریدین فی مجاهدات الحکایات یعنی
نفع چیست در سخنان اکابر قال الحکایات جند من جنود الله تعالی
یقوی بها قلوب المریدین فقیل له هل فی ذلک شاهد قال نعم قوله تعالی
وکلا نقص علیک من انباء الرسل ما نثبت به فؤادک یعنی جنید
فرمود سخنان اکابر چون لشکریست از لشکرهای الهی قوی می
گرداند بدان دلهای مریدان را پس از ان بعضی از جنید رحمة الله در ان
شاهدی طلب کردند جنید فرمود که آری شاهد قول حق سبحانه است یعنی
بیان می کنیم بر تو ای محمد از سخنان پیغمبران آنچه آرام کیرد باو
دل تو وعن ابن عطا رحمة الله انه قال غذاء المریدین فی الطاعات
وغذاء الزاهدین فی ذکر الثواب وغذاء العارفین فی المحبة والمناجات
یعنی ابن عطا رحمة الله گفت که غذاء مریدان در طاعت و غذاء
زاهدان در بیان ثواب و غذاء عارفان در محبت و مناجات است
قال یحیی ابن معاذ رحمة الله المرید لا یسکن قلبه الا فی اربع مواضع

ففی بیته او مسجده او مقبرة او بمکان خلوة لا یراه احد العیزی یحیی
ابن معاذ گفت که مرید آرام نگیرد ولیکن در چهار موضع در خانه
یا در مسجد یا در قبر شان یا در جای که نه بیند او را هیچ کس قال النبی
صلی الله علیه وسلم طال شوق الابرار الی لقائی وانا الیه اشد شوقا پیغمبر
صلی الله علیه وسلم میفرمایند که طویل ست شوق ابرار بلقا من و حال آنکه
من قوی ترم بوی از روی شوق سئل الجنید قدس سره عن المرید قال المرید
یتولاه سیاسة العلم والمراد یتولاه رعایة الحق لان المرید یسیر والمراد
یطیر فمتی یلحق السائر الطائر یعنی سوال کرده شد جنید را رحمة الله از مرید
فرمود مرید سایر ست و مراد طایر پس چگونه رسد سایر بر طایر
سئل محمد ابن سلیمان رحمة الله فقال المرید المستوفی والمراد المستوفی
یعنی سوال کرده شد محمد ابن سلیمان را رحمة الله از مرید گفت مرید طالب
استیفا ست و مراد مسطو در ان واما الکلام فی المقتدی می فرمایند قدس سره
صحبت سه نوع ست اول صحبت بفوق خود و این در حقیقت خدمت ست
دویم صحبت بدون خود و این باید که مقارن شفقت و رحمت
باشد سیوم صحبت بمساوی خود و این صحبت بطریق ایثار و مروت

و فتوت است اما صحبت بفوق خود باید که ترک اعتراض و حمل آنچه از
وی صادر شود بر صلاح باشد قال ابن الجلاد فی قدس سرہ صحبت الاشرار
یورث سوء الظن بالاخیار یعنی صحبت به بدان میورث بد گمانست
به نیکان و هم می فرمایند که تا ارادت کلی حاصل نشود قصد ارشاد نشاید
تا آنکه در نفت باقیند بدانکه ارادت کلی از هستی بر آمدن است و در صحیح
بند آمدن است و مراد خود در امر او خود گردانیدن است محمد بن الحسن محمد
النساج قدس سرہ فرماید که نیست شو تا هست گردی اما فتوت که در قسم
سیوم مذکور است قال سهل قدس سرہ الفتوة رجوع النفس عن طلب
حظها یعنی فتوت رجوع نفس است از طلب حظ خود و قال ابو الحسن النوری
رحمه الله الفتوة ان یعمل فی السر ما لا یستحی منه فی العلانیة الفتوة صدق
عند الجفاء والبذل عند المسکنة یعنی فتوت آنکه عمل کند در نهانی
آنچه حیای کند از کردن آن در علانیه و فتوة راستی است نزد محنت
و بذل است نزد مسکنت و قال اهل المعرفة الفتوة ان یکون خصماً لربه
علی نفسک یعنی فتوة آنکه خصم باشی از جانب حق سبحانه بر نفس خود و عن جعفر
رحمه الله عن ابیه عن جده رضی الله عنهم ان النبی صلی الله علیه وسلم قال

ما علی الفتیان امتی عشر علامات قال یا رسول الله ولا بسنک فتیان
قال الفتوة الاولی من فتوة امتی قال فما تلک العلامات یا رسول الله
قال صدق الحدیث والوفاء بالعهد واداء الامانة وترک الکذب و
الترحم للیتیم وعطاء السائل وبذل السائل وقری الضیف وراسهن
الحیاء فرمودند پیغمبر صلی الله علیه وسلم که ای علی مر جوان مردان امت
را ده خصلت گفت علی یا رسول الله وهم هست ترا جوانمردان
هستند حضرت فرمودند که جوانمردی اول از پهت من است گفت
علی این ده علامت کدام ست یا رسول الله حضرت فرمودند که
راستی در سخن و وفا در عهد واداء امانت وترک دروغ وترحم بر یتیم
ودادن چیزی بگدا ودادن نذور ومهمان ومر ایشان حیاست
قال النصرآبادی رحمه الله المروة شعبة من الفتوة وهی الاعراض عن الکونین
یعنی مروت شعبه ست از جوان مردی وجوان مردی اعراض
از دنیا وآخرت ست وعن الفضیل رحمة الله علیه انه قال کان یوسف علیه
السلام راس الفتیان ثم قرا قوله تعالی لا تثریب علیکم الیوم فضیل
رحمه الله گفت بود یوسف علیه السلام سر جوان مردان بس از ان آیت این

خواند که لا تثریب علیکم الیوم یعنی گفت یوسف مر برادران را که
سرزنش منیست بر شما یان امروز و قال اہل المعرفۃ ان لا یدخر العبد
ولا یعتذر وان لا یکون بالاعطاء افرح من الاخذ و یذکر النعمۃ
وینسی المعصیۃ یعنی گفت بعضی از اہل معرفت که ذخیره نمی کند بنده
و عذر نمی گوید و نمی باشد بدادن خوشتر از گرفتن یعنی ہر دو
پیش وی برابرست و یاد می کند نعمت را و فراموش می کند معصیت را
یعنی معصیت نمی کند و قال حکیم رحمۃ اللہ المروۃ ترک معصیۃ اللہ
حیاء من اللہ والمحافظۃ علی طاعۃ اللہ لوجہ اللہ یعنی حکیم گوید مروت
ترک معصیت ست از جہت حیا از خدا و محافظت ست بر طاعت خدا
از جہت ذات خدا در حالتی که منقطع از غیر خدا و واصل بخدا ست
وعن محمد ابن جہیم رحمۃ اللہ انہ قال جمیع المروۃ فی قول اللہ عز وجل ان
اللہ یأمر بالعدل والاحسان محمد ابن جہیم رحمۃ اللہ گوید که جمیع
مروت مندرج ست درین قول خدای که ان اللہ یأمر بالعدل
والاحسان یعنی بدرستی که اللہ تعالی امر می کند بعدل و نکوئی و ہم
سیف ماشید قدس سرہ که مقتدی باید که صحبت با کابر دارد و با صاغر

صحبت ندارد تا خلافت را شاید الرابع الخلیفه تیسفر بایزید قدس سره که
شیخ چون سفر کند خلیفه نصب کند باید که خلیفه بصوفیه شفقت
و مرحمت و فتوة و مروت صحبت دارد اوّل بر عا مشغول شود دُ
اجازت خلافت جایز نیست لجه بدانکه اجازت و رخصت دو نوع است
اوّل اجازت جزئی است و آن اجازت ذکر داورا در صحبت و خلوت
و ارادت و اعتکاف و امثال آن است و جمیع انرا خدمت گویند و
اقدام برین مذکورات درین اجازت جزئی کالفرض است دویم
اجازت و رخصت کلی است و آنرا مختار سلسله گویند چنانچه شیخ
گوید فلانرا مختار سلسله کرداشیدیم و این مجاز مختار است و آنچه خیر بیت
سلسله دران است چنان کند و اگر وقت مقتضی ذکر است ذکر گوید والا
ترک کند بدانکه ارادت نیز بر دو نوع است اوّل ارادت جزئی و آن
ترک عصیان است دویم ارادت کلی و آن ترک ما سوی است و این
ثانیه موجب اجازت کلی است چنانچه حضرت عزیزان شیخ خدای داد
قدس سره و فتی که حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره با یشان ارادت
ثانیه کرده اند فرموده اند که این ارادت مولانا ارادت کلی است

ارادت کلی را اجازت و رخصت کلی لازم ست ایشان را اجازت
کلی داده اند و حضرت عزیزان ما قدس سرہم در وقت بیماری
اواخر این فقیر را فرمودند که ارادت ممکن که این ارادت کلی ست
ارادت کلی را رخصت کلی لازم ست باوجود عدم استطاعت
عنایت نموده رخصت کلی دادند و پیش ازین در مجالس دیگر عنایات
نموده بودند و هم درین ضعف در غیبت این فقیر عنایت
نموده مختار سلسله فرموده اند بیت بے عنایات حق و خاصان
حق : گر ملک باشد سیاهستش ورق : بدین امید ها شاخ در شاخ :
بدرگاه تو ما گشتیم گستاخ : ہ اللهم لا تصلنا بعد اذ هدیتنا لجه :
خلیفه را ستر لازم ست کما قال بعض اهل المعرفة جواهر البر
ست کتمان الفقر حتی یظن الناس انه غنی و کتمان الصدقة حتی یظن
انه بخیل و کتمان الغضب حتی یظن انه مریض و کتمان الشدة حتی
یظنوا انه یتنعم و کتمان المرض حتی یظنوا انه صحیح و کتمان الاعمال
الصالحة حتی یظنوا انه لن یعمل عملا صالحا یعنے جواهر خوشی و نیکوئی
یعنے اصل و اساس آن شش ست پنهان داشتن فقر که تا گمان

برند آدمیان آنکه وی غنی ست و نهان دادن صدقہ تا کہ گمان برند
آدمیان کہ بخیل ست و نہادن داشتن غضب تا کہ گمان برند آدمیان
کہ بیمار ست و نہان داشتن شدت تا کہ گمان برند کہ متنعم ست
و نہان داشتن بیماری تا کہ گمان برند کہ صحیح ست و نہان
کردن اعمال صالحہ تا کہ گمان برند کہ اصلا عمل نکردہ ست و ہم می
فرماید قدس سرہ کہ چون خلیفہ نظر باعمال خود کند آنچہ نیکوترین
اعمال اوست بدان مواظبت نماید تا آنکہ دیگران بوی اقتدا نمایند
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اختار اربعا علی اربع اکرمہ اللہ تعالی
باربع من اختار الصبر علی الجوع والتواضع علی التکبر والطاعۃ
علی المعصیۃ والجماعۃ علی الفرقۃ اعطاہ اللہ تعالی عیش السعداء وموت
الشہداء وشفاعۃ الانبیاء ویسر الحساب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
می فرمایند کہ ہر کہ اختیار کند چہار چیز را بر چہار چیز اکرام کند ویرا حق
تعالی بچہار چیز کسیکہ اختیار کند صبر را با وجود جوع و تواضع را بر تکبر
و طاعت را بر معصیت و جماعت را بر فرقت از ان بدہد حق تعالی
آنکس را عیش سعدا و موت شہدا و شفاعت انبیا و آسانی حساب

الخامس في الخواجه میفرمایند قدس سره که و اعلم ان العباد متفاوتة في المعرفة
قوم عرفوه بالقدرة فاعتقدوا خوفه و قوم عرفوه بالفضل فاعتقدوا
رجاءه و قوم عرفوه بالكرم فاعتقدوا حسن الظن له و قوم عرفوه بالوفاء
فاعتقدوا الصدقه و قوم عرفوه بالرحمة فاعتقدوا الثقة به و قوم عرفوه
بالعظمة فاعتقدوا بالرهبة و قوم عرفوه بالعدل فاعتقدوا بالرضاء
و قوم عرفوه بالغناء فاعتقدوا الفقر عليه و قوم عرفوه بالرحمة فاعتقدوا
محبته تعنی بدانکه بندگان متفاوت اند در معرفت خدا قومی
شناسند وی را بقدرت پس اعتقاد کنند ترس وی را و قوم شناسند
بفضل پس اعتقاد کنند رجاء وی را و قومی شناسند وی را بکرم
پس اعتقاد کنند حسن گمان مر وی را و قومی بشناسند ویرا بوفا پس
اعتقاد کنند بصدق و قومی بشناسند ویرا برحمت پس اعتقاد کنند
باعتماد بوی و قومی شناسند ویرا بعدل پس اعتقاد کنند برضای بوی
و قومی شناسند ویرا بغنا پس اعتقاد کنند فقر و احتیاج غیر را بروی
و قومی شناسند وی را باحسان پس اعتقاد کنند محبت ویرا فرمایند که
چون مقامات معرفت واضح گشت بدانکه خواجه آنست که بجمیع مقامات

برسد تا آنکه مستحق اسم خواجه شود ثم قال قدس سره اما مقام الخوف النظر والمحاسبة ومقام الرجاء الحرص والرغبة ومقام حسن الظن الحیاء والمراقبة ومقام الثقة السکون والطمانینة ومقام الرتبة الخشیة ومقام الرضا ترک الاختیار والشهوة ومقام التوکل الحول والقوة ومقام الفقر التذلل والمسکنة ومقام المحبة الرؤیة اما مقام خوف نظر در اعمال خود و محاسبه آنست ومقام رجا حرص و بنده که و رغبت در آن است ومقام حسن ظن حیا و مراقبه است ومقام ثقه وسکون و اطمینان است ومقام رتبه خشیت است ومقام رضا ترک اختیار و ترک شهوات است ومقام توکل حول و قوت است ومقام فقر تذلل و مسکنت است یعنی خوار داشتن نفس ومقام محبت رویت و هم میفرمایند قدس سره که ای خواجه چون بمقام شیخ رسیدی و دانستی آنچه دانستی پس علم را فراموش مکن و باعمل باش چیست که عمل با علم تو هم تکمیل نیست تا جبه و دستار دانشمند نیست و هم می فرمایند قدس سره که خواجه باید که بالتواضع و بر حیا چنانچه حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم می فرمایند که من تواضع رفعه الله ومن تکبر خذله الله اللهم ارزقنا میفرمایند قدس سره که

مقام شیخوخت بس دشوار است باید که علل و خلل آن درمیان بُرد از ایشان
دور گرداند بمقام قلب سلیم رساند و هم میفرمایند قدس سره که اگر خواهی که
بمقام شیخوخت رسی ظاهر و باطن تو باید که بحق مشغول باشد منظور و مقصود
تو جز حق سبحانه نباشد و مراقب و نگاهبانی سبحانه باید یک چشم زدن غافل
از ان ماه نباشی میترسم که نگاهی کند آگاه نباشی زد بر در دل آن نشین
کان دلبر گاهی یا نیم شبی آید یا وقت سحرگاهی اگر درمیان
خلق درآیی و چشم تو بر پادشاهان افتد فکر کنی و گویی که همه پادشاهان
گدایان درگاه ویند سبحانه آیت کریمه قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ مبین
آنست که یعنی بگوی ای محمد ای بار خدایا ای صاحب پادشاهی
و بر عالمان نظر افکنی دانی که همگی استمداد از وی اند سبحانه وَفَوْقَ
كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ یعنی بر بالای هر عالمی علیمی است بگوید این معنی است
و اگر بر رحمت و شفقت عالمیان چشم اندازی یقین دانی که همه از وست
چنانچه حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم ازین معنی خبر میدهد و می فرماید
که ان الله تعالی مائة رحمة یعنی بدرستیکه مر خداوند تعالی را صد رحمت است
و یک رحمت ازین صد را بعالمیان عنایت نمود و هم میفرمایند قدس سره

که بوستان زمین معرفت ست و بوستان سمان جنت ست
دوم بوستان زمین را هفت دیوار و هفت در ست تا بنده
بآن بوستان تا که ازین دیوارها و درها بگذرد دیوار اوّل نقره
و ثانی طلا و سیوم دُرّ و چهارم زبرجد و هذه امثال السور الاول
اقرار العبد بفنائه و بقائه سیّده والثانی شهادة ان لا اله
الا الله بوحدانیة سیّده والثالث قول لا اله الا الله محمد رسول
الله والرابع الایمان والخامس الاسلام والسادس التوحید والسابع
الیقین یعنی دیوار اوّل ازین هفت دیوار معرفت اقرار ست
بفنا بنده یعنی دنیا و بقاء مولی دویم شهادت ست بوحدانیت
حق سبحانه سیوم گفتن کلمه طیبه چهارم تصدیق بمضمون آن
پنجم تسلیم وانقیاد و اطاعت مولی ششم توحید یعنی منظور بنده
ذات وی باشد سبحانه هفتم یقین یعنی اطمینان و استقامت
بر توحید والله اعلم بالصواب حقیقة اما ثبات الابواب قال
النبی صلی الله علیه وسلم سال جبرئیل علیه السلام محمدا علیه الصلوة
والسلام فقال ان تؤمن بالله فهذا باب واحد و ملائکته فهذا

باب ثانٍ وکتبه فهذا باب ثالث ورسله فهذا باب رابع والیوم الآخر
فهذا باب خامس والقدر خیره وشره من الله تعالی فهذا باب سادس
والبعث بعد الموت فهذا باب سابع اما درهای معرفت فرمودند
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که سوال کرد جبرئیل علیه السلام محمد را
صلی الله علیه وسلم پس رسول صلی الله علیه وسلم فرمودند انکه ایمان
اری بخدا پس این یک است از درهای معرفت و دیگر انکه
ایمان آری بملائکهٔ خدا و این در دویم است و دیگر انکه ایمان آری
بکتابهای وی سبحانه پس این در سیوم است و دیگر انکه ایمان آری
به پیغمبران خدای پس این درچهارم است و دیگر انکه ایمان آری
بقدر که عبارت از ثابت در لوح محفوظ است خواه خیر و خواه
شر همگی از خدا ایست و در روی سطور است پس این در ششم است
و دیگر انکه ایمان آری بر زنده شدن بعد از مردن پس این در
هفتم است فاذا اراد العبد دخول بستان المعرفة فی الدنیا و
بستان الجنة فی الآخرة فسعی له اقرار بلا شرک و شهادة بلا تهمة و قول
لا اله الا الله بلا شبهة و اذا اقر العبد بهذه الاشیاء فدل علی انه

دخل بستان المعرفة واذا دخل البستان یری فیه الاشجار والثمار
والانهار فیری قدام قلبه صفی شجر من التوکل والیقین والاخلاص
وعن یسار قلبه صفی شجر من الخوف والرجاء وعن وراء قلبه صفی شجر من
الدهر والقناعة والرضاء ووسط هذه الاشجار شجر المعرفة اصلها ثابت
فی القلب وفرعها فی السماء عند الله واصل هذه الشجرة المعرفة
وفرعها القربة وورقها الوصلة وثمرها الرؤیة واذا انبتت شجر المعرفت
حتی یهج ریح الربوبیة ویسیر سحاب المسرة ویمطر علی العارف بالرحمة
والکرامة والشرف والتحفة واللقاء وهم درین مقام فرموده اند
قدس سره که چون احوال مشایخ کشد ظاهر و باطن آباد گردد و چون باین
احوال الصافی باید بوستان ارض وی آباد گشته سزاوار بوستان
سما شود یعنی مستحق جنت گردد و بعده بیفرمایند که در بوستان
آسمان چهار نهر است کما قال الله تعالی مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ
الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ الآیة و فرموده اند
قدس سره خواص اهل معرفت فرمایند در بوستان معرفت نیز چهار
نهر است اول نهر الالاء دوم نهر النعماء سوم نهر المهمنیة چهارم نهر الربوبیة

المعرفة افضل من الجنة در بوستان جی از نهر الآلاء سیراب گردد
واز نهر النعماء که تذکر منن است آب خورد واز نهر المهیمنه شوق و محبت
بموئدت از عطش خلاصی یابد واز نهر الربوبیه عشق از سیکی رهای یابد
و منبع و بحار این انهار قلب عارف است چون سالک از نهر الآلاء
سیراب گشت منت پذیر گردد و چون از نهر النعماء آخورش یافت
ذاکر امتنان شود و چون از نهر المهیمنه آب یابد مشتاق گردد و چون
از نهر الربوبیه آب یابد عاشق گردد آنگاه گوید رباعی معشوق
زد از میکده ام بانگ تعالی واداد ز می عشقم قدحی مالامال از در در سر
خود شدم فارغ بال بر داشتم افغان بتقاضای وصال قلق و
اضطراب در عاشق پیدا گردد و بحیث لایقر و لایستقر بعده فرمایند
قدس سره چون حق سبحانه اراده آن کند که بنده در انابت سکون و
قرار یابد پس فرماید باد محبت را که بر نهر الآلاء وزد تا نابت در موج
آید بنده در انابت مطمئن گردد و همچنین این باد در نهر النعماء
وزد آن نهر در تموج آمد بنده گیرد در آن حین در تذکر منت تمکین شود
و چون اراده سکون و آرامش بنده در شوق و ذوق شود آن باد به نهر

المهیمنه وزد موج آن نهر محبت آن ریح مسکن دل مشتاق گردد
وهمچنین آن باد چون در نهر الربوبیه وزد موج آن نهر مسکن محبت در
محبت گردد پس عارف گاه غریق دراناب است وگاه غریق
در تذکر بهشت است وگاه غریق در شوق وگاه غریق در محبت است ثم یرسل
ریحانین حتی نهجا علی قلبه ریح العصمة وریح التوفیق فریح العصمة ینفی
جمیع المعاصی والمحارم وریح التوفیق یؤدی جمیع الطاعات والخیرات
فمن یسقی قلبه من هذه الانهار الاربعة ینبت اربعة بحار فی قلبه
والوان المنبات فکل قلب وجد ظل نهر الآلاء حوله ترح الانابة و
کل قلب وجد نهر المهیمنه ینبت حوله شقایق الشوق وکل قلب وجد نهر
الربوبیه ینبت حوله ما ینمن المحبة فلا یکون بستان فی الدنیا و
الآخرة اطیب ریحا من بستان العارف یکون ریح بستان
العارف حظ الملائکه وحظ ارواح انبیاء والمرسلین وکل احد بستان
شبعا عهد بستانه والله صاحب هذا البستان شبعا عهد بستانه
مما یحتاج العبد وقد قیل سر العبد ان یعرف اربعة اشیاء حتی یکون
عارفا النفس والروح والقلب والفکر فرموده اند قدس سره که اگر

خواهی عارف گردی پاک نفس شو و پاک روح و پاک دل و صاف فکر
چون چنین شوی سزاوار سیصد و شصت نظر گردی و در سه
مرغزار بچری اوّل روضة الحفاد دویم روضة الآلاء سیوم روضة
النعماء و هم قدس سره فرمایند کل من یحفظ قلبه تحت العرش و بسط
الی الله تعالی فاذا انبسط الی الله رفع الحشمة و اذا رفع یده خلع الحجاب
فاذا دخل فی الحجاب ذکر خفا نفسه و حلم مولاه فیعتذر من مولاه
فیقبل الله عذره و یعفوه و یخشولنه بالحکمة و عینه بعبرة و
نفسه بالخدمة و اذنه باستماع الحکمة و یده بالعطیة و قلبه بالمحبة ثم
یحرقه و یصحه فی شوقه و محبته حتی یهتدی الی الطریق لا من القدام
و لا من الخلف و لا عن الیمین و لا عن الشمال ثم یجوز بالمنه و یبذر فی قلبه بذر
المحبة و هو الاسماء و الحیاء و الرجاء و الخوف ثم یرسل سحاب الغیب حتی
یمطر فی قلبه مطر الکرامة فینبت شجرة المعرفة و یخرج خمسة اغصان
غصن یبلغ الی العرش الثانی الی المشرق الثالث الی المغرب الرابع
الی الافق الایمن الخامس الی الافق الایسر و الغصن الذی یبلغ الی
العرش یکون مادة السعادة و ثمرته المناجات مع المولی فی کل طرفة و تصدیه

علی قلبہ عبدی لم ازل و لم ازال وانت لم اکن و لا اکون فلو شک
برحمتی محسبہ العبد بالفکرۃ یا مولای انت لم تزل و لا یزول وانا لم اکن
ولا اکون فلو ہی فیقول اللہ عز وجل لو شک برحمتی فہذہ مناجات
العارف مع اللہ بالبقاء ومع نفسہ بالفناء فانظر ہل فیک ہذہ
المناجات ام لا والغصن الذی یبلغ الی المشرق یکون ماءہ ماء
الکرامۃ وثمرتہ اداء الخدمت ففی کل طرفہ یصدر علی قلبہ عبدی اول
شئ وا عید لہ فیجیبہ العبد بالفکرۃ یا مولای اذ لوا الیک وا عبدک فیقول
اللہ عز وجل اللہ اعطیک حلاوۃ الطاعۃ واکرمک صفاوہ لخدمتہ والغصن
الذی یبلغ الی المغرب یکون ماءہ ماء المحبۃ وثمرتہ علی العزۃ وتحت الفکر
الفکر وتحت الفکرۃ الطاعۃ وتحت الطاعۃ الربوبیۃ ومنشور الطاعۃ ظل
الدعوہ ففی کل طرفہ یطرق علی قلبہ عبدی ادع الخلق من معصیتی
الی طاعتی فیحسبہ العبد بالفکرۃ یا مولای ادعوہم لا طاعتک والغصن
الذی یبلغ الی الافق الایمن یکون ماءہ ماء الانابۃ وثمرتہ التذکر ففی
کل طرفہ یطرق علی قلبہ ان فی الاذل ذکرتک و لا اذال اذکرک فادلوف
فیما بین ذکرک وہو قولہ تعالی فاذکرونی اذکرکم فاذکرک مرتین

حین تذکر فی مرة فتحسه العبد بالفکرة یا مولای اذکرک فکراً دائماً
لا اساک طرفه عین و لبعض الذی یبلغ الی الافق الاعلی یکون بارة
ما یلا الاویه و ثمرته رؤیة المنه فعرف کل طرفه یطرق علی قلبه عبدی بس
عرفک و من اکرمک بالاخلاص والایمان والاسلام والیقین فیحسه العبد
بالفکرة انت عرفتنی واکرمتنی یا مولای فهو حال العبد کحال الخلیل صلوات
الله علیه وسلامه کما قال الله تعالی جل جلاله وعم نواله ولا اله غیره فی
کتابه الذی خلقنی فهو یهدین والذی هو یطعمنی ویسقین اللهم
وارزقنا المقام اتبع فی المشایخ لمجه ای عزیز من چون حال
شیخ معلوم و متبین شد باید که شیخ اقتدا المشایخ قدس الله
اسرارهم کنند اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده چنانچه
قدس سره میفرماید چون سالک بمنزل و مقام مشایخ رحمهم الله رسید
باید که علم ایشانرا بداند و همیشه ترسان ولرزان باشد تا از آن
منزل افتد والمخلصون علی خطر عظیم نفس را اطمئنه کرد اندر روح را
بمقام ایشان رساند و دل را بمقام تسلیم رساند زبان را از مالایعنی
و دل را از ماسوی سعی کرده اند تا عقل امیر و حاکم وی گردد چنانچه در اخبار

آمده که طوبی لمن کان وچون بدین منوال حال بنده بنا لک گردد آنگاه چون بنده ربی گوید حق سبحانه لبیک عبد گوید وچون کوستان معرفت آراسته شد ونفس مطمئنه ودل سلیم شد وبمقام انسانی رسید وعقل امیر وفکر صالح گشت ودر پیش پادشاه چهارده شمع افروزند واز چهار نهر سیراب گردد نهر الالاء نهر النعماء نهر المهیمنیه نهر الربوبیه طایر الهام بذکر ملهم سبحانه مشغول گردد وچون چنین شود حق سبحانه بر دل صنوبری وی سیصد وشصت نظر کند واز هفتاد مقام گذشته بتحقیق رسیده بمنزلگاه مشایخ رحمهم الله برسد وبروی شکرانه واجب شود چنانچه مولانا شمس الدین تبریزی قدس سره از برای ملاقات عارف رومی قدس سره سر خود را شکرانه گفت وحضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم درین مقام فرموده اند اولا اکون عبدا شکورا الحمد لله وهم فرموده اند قدس سره چون بمنزل ومقام مشایخ کبار قدس الله اسرارهم برسی خود را در مقام فنا الفنا فی الفنا داشته قیدا مقیدای خود کن آنچه بحضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم عنایت نموده اند بتو نیز عنایت کنند سبحانه

عقل امیر او هوا او را وفکر را خاص وصالح گردانند

صنوبری

و آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ده خصلت بود که سایر انبیا را علیهم
السلام نبود اول آنکه چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم متولد شد هیچکس
عورت وی را علیه السلام نه مادر و نه غیر آن ندید و مثل این کرامت
مر امت آنحضرت را علیه السلام آنکه حق سبحانه در روز قیامت
گناهان این امت را عفو و ستر کند که دیگری آنها را نه بیند دوم
آنکه آنحضرت را علیه السلام سایه نبود و این امت را در جنت نار
سایه نباشد سیوم آنکه بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگس و پشه
نمی نشست همچنان معصیت برین امت در روز قیامت نه نشیند
چهارم آنکه چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر مرکوبی سوار می شدی
آن مرکوب ماندہ نمیشد همچنین این امت را که بر طاعات باشند
در دنیا و طاعات ایشان مردود و منقطع نگردد تا روز قیامت پنجم بول
و غایت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم هیچ کس ندید و همچنین گناهان
این امت را در روز قیامت کس نه بیند ششم چون آنحضرت علیه السلام
در خواب شدی دل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیدار بودی و نقض طهارت
نشدی همچنین امت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون در قبر در خواب شوند

خواب ایشان طاعت بود کما قال الله تعالی من عمل صالحاً فلا
نفسهم یمهدون هفتم چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفر شدی
مقدار سری ابر در بالای سر آنحضرت صلی الله علیه وسلم سایه
دادی همچنین امت را طاعات ایشان از آفتاب قیامت سایه بدهد
هشتم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم مار نگزد چنانچه ابن مسعود رضی الله عنه
میگوید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزع موزه ها کرده بوضو مشغول
گشت شیطان لعین در یک موزه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مار سیاهی افکند چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از وضو فارغ شدند
حق سبحانه فرشته فرستاد در صورت زاغی تا خود را دران موزه زد
پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن موزه را بگرفت دران ماری
بود پس ابن مسعود رضی الله عنه گفت تلمذ عک هذا آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود بدرستیکه حق سبحانه حرام کردانیده است
مرا بر مار و کژدم و این امت را نیز حرام کردانیده است بر مار و کژدم
جهنم نهم آنکه چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بحاجت متوجه شدی
حق سبحانه ملائکه از برای حفظ آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرستادی

له معقبات من بين يديه ومن خلفه يحفظونه من امر الله يعني
این بہشت را چہار ملک حفظ می کنند از عذاب الٰہی و می برند ایشان را
بجانب جنت کما قال اللہ تعالیٰ وسیق الذین اتقوا ربہم الی الجنۃ زمرا
وہم آنکہ چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر چیزی نفس زدی مبارک
گشتی و ہلاک نشدی ولا یفنی ابدا چنانچہ در خبر است ان النبی صلی اللہ
علیہ وسلم حفر حول المدینۃ خندقا وکان صارا علی بطنہ حجرا فجاء جابر
ابن عبد اللہ الانصاری رضی اللہ عنہ فراٰہ علیہ فرجع الی اہلہ قال
یا فلانۃ ہل عندک شیء من الطعام ندعوا الرسول علیہ السلام فقالت
لی صاع من الشعیر وذبح الجدی فجاء جابر ابن عبد اللہ رضی اللہ عنہ الی
النبی علیہ الصلوٰۃ والسلام فذہب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی دارہ
مثلا ثمانمائۃ وثلاثۃ عشر رجلا فلما دخل فی دار جابر ابن عبد اللہ
فیقرب الی التنور فقال بارک اللہ علی ہذا التنور وعلی ہذا القدر فرفعوا
من القدر اللحم حتی شبع ثمانمائۃ وثلاث عشر رجلا وجمیع المہاجرین
والانصار والارامل والیتامی ولو ان الہرۃ یطوف الی التنور والقدر
لا اخرجوا منہا الی یوم القیمۃ طعاما وکذا انہ یوم القیمۃ بارک اللہ علی

طعامهم اذا قاموا الی المیزان فیقول لهم تفسو الشهادة ان لا
اله الا الله فیصنعون فیضع بنفسهم شهادتهم فی میزان الطاعة ترجح
حسناتهم علی سیاٰتهم فاجهد یا اخی حتی تجد کرامة حتی لا تکن من
المجرمین العاصین کما قال الله تعالی یعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ
بالنواصی والاقدام وهم قدس سرہ فرموده اند چون بنده بمقام
مشایخ قدس الله سرارهم رسد باید که خود را امینت ساخته گوش
وچشم وزبان ودل وهمگی را بحق سبحانه مشغول کرداند که الله بس
وما سواه هوس قال الله تعالی یا ایها النبی حسبک الله ومن تبعک
من المؤمنین المحبة فرموده اند قدس سره در تفسیر این آیت فطرة
الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله قال ابن عباس رضی
عنهما فطرة الله ای دین الله الذی خلق الناس علیها یوم المیثاق
لا تبدیل لخلق الله ای لدین الله علم ان اصل هذه الآیة هو ان
الله تبارک وتعالی لما خلق روح محمد صلی الله علیه وسلم من النور وسجد روحه
بین یدی الله اربعة آلاف سنة واربعمائة واربعین سنة فلما
رفع راسه عن السجود قال افعل مع امتی بالفضل فاجابه الله تعالی فقال

حتی ربک فقال الٰہی کما اثنیت علی نفسک لا احصی ثناءً علیک فخلق اللہ تعالیٰ
ارواح الانبیاء والمرسلین وخلق من نفس الانبیاء الذین کانوا من
قبل ہا ہم خلق روح ابلیس اللعین وجعل للناس الشقاوۃ وقال من ربک
فلم یحص ثناء علیہ وخلق اللہ من نفس روحہ ارواحاً مثل روح فرعون
ونمرود ودقیانوس والجبابرہ والفراعنہ لعنۃ اللہ علیہم اجمعین ثم
خلق من نفس ارواحہم الکفرۃ والیہود والنصاریٰ وذلک قولہ تعالیٰ

کَمَا بَدَاَکُمْ تَعُوْدُوْنَ فَرِیْقًا ہَدٰی وَفَرِیْقًا حَقَّ عَلَیْہِمُ الضَّلَالَۃُ لما
سبق لہم من اللہ تعالیٰ الشقاوۃ والخذلان ثم اخرج سریراً من الجنۃ
من یاقوت اخضر واقعد علیہا روح محمد المصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم واخرج
سریراً من النار واقعد علیہا روح ابلیس اللعین المطرود عن خدمتہ اللہ والمحروم
عن رحمتہ ومن العبادہ مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم ما ول من سلم علیہ وصافحہ
وعانقہ کان ارواح المرسلین قال اللہ تعالیٰ والسابقون السابقون
فاکرمہم اللہ بالرسالہ ومن سلم علیہ فاکرمہم اللہ تعالیٰ بالسعادۃ ولہ اہل
الائمۃ یومئذٍ اربع فریقاً فرقہ تقدموا الی تبعہ رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم قدام سریرہ فاول من تابع ابوبکر رضی اللہ عنہ ومن تابع

من بين السائر اكرمهم الله تعالى بالهداية باتفاق اهل ثم المهاجرون
والانصار ومن تابعهم من سائر السائر اكرمهم الله تعالى حتى اتبعوهم باحسان
وقال الله تعالى والذين اتبعوهم باحسان التابعون ومن جاء
من خلف السائر هم اهل آخر الزمان فسماهم رسول الله صلى الله عليه
وسلم اخوانا فاجاب له عمر الفاروق رضي الله عنه في مجلسه الذي
بالمدينة وهو ما قال عليه الصلوة والسلام في مجلسه السلام عليكم يا اصحابي
واخواني في آخر الزمان فقال عمر رضي الله عنه كيف يكون هذا كنا نحن
اصحابك فهم اخوانك فقال عليه الصلوة والسلام انتم رأيتموني وسمعتم ودعوات
عليكم الوحي وجاهدت معكم حتى دخلتم في ديني فهم اخواني يعلمون بخط
امور في قرطاس ابيض ولهم اجر من الانبياء وهم سلاسل لحجة سيف باينده قدس سره
چون حال والتوارث و اخ وارواح ايشان دانسته باين كنيم احوال كفره
ومنافقان ومبتدعان را اثم من تابع مع الابليس من الفراعنة والجبابرة
فهم المنافقون والفاسقون والمبتدعون وهم الذين وان تابوا في
دين الله فان الله غفور رحيم ومن لم يتب فاولئك من الذين
قال الله تعالى مذبذبين بين ذلك لا الى هؤلاء ولا الى هؤلاء

لمحه میفرمایند قدس سره بوبین و نظر بر حال خود بکن اگر متصف باین
احوال هستی نعوذ بالله من ذلک توبه کن که جهنمی نشوی اللهم ثبت ایک
وهم فرموده اند قدس سره همه بمقامات مشایخ رحمهم الله راه دانستی
لیکن عمل با بدبیت از من بکوی عالم تفسیر کوی را تا در عمل بکوشی
نادان بمغفری تو تمت المقامات السبعة المذکوره لمحه میفرمایند
قدس سره ذکر مشایخ و یاد ایشان هو هو باشد و شهادت ایشان
شهادت کلی باشد و شهادت کلی آن را باشد که خود را از جمیع ما سوی
مبرا کرداند تا بمقام فناء الفناء فی الفنا رسیده سزا وار آن شود که هو هو
کوید و هم فرموده اند قدس سره که اصل هو الله ست همزه و لام
الله را انداخته اند یا هو باقی مانده چون از حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه وسلم سوال کردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند قل هو
لمحه وهم فرموده اند قدس سره چون حق را شناختی خود را شناختی
وچون بمقام مشایخ رسیدی باید که ترس کار زیاده تر باشی چنانچه حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه وسلم میفرمایند که انی لا اشدکم خشیة الله تعالی
ولهذا فرموده اند صلی الله علیه وسلم والمخلصون علی خطر عظیم و

امیدوار باشی چنانچه حضرت صلی الله علیه وسلم فرمایند افلا اکون
عبدا شکورا سس مقام شیخ حنت بین الخوف والرجاء هست لمحه وهم فرموده
اند قدس سره مدار همگی سعادات تقوی است چنانچه حق سبحانه از تقوی
کرده فرموده که اتقوا ربکم و هیچ متقی کسر سیگوید که للمتقین والطهار
محبت ایشان نموده سیفرماید والله یحب المتقین و نصرت
ایشان می نماید ان الله مع الذین اتقوا و کرامت ایشان کرده
درین آیت ان اکرمکم عند الله اتقیکم و مخرج ایشان از محن
کرامت نموده درین آیت کرامی که ومن یتق الله یجعل له مخرجا و
روزی ایشان عطا می نماید بی محنت کسب ویرزقه من حیث
لا یحتسب و تقوی ساتر گناهان متقیان باشد ومن یتق الله
یکفر عنه سیاته و رافع درجات ایشان باشد و یعظم له
اجرا و صلاح حال ایشان شود اتقوا الله قولا سدیدا یصلح
لکم اعمالکم و قبول ایشان باشد انما یتقبل الله من المتقین
و عصمت ایشان باشد ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من
الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون و بشارت ایشان باشد

هُدیً لِلْمُتَّقِیْنَ وموعظه ایشان ست وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِیْنَ و
عاقبت ایشان بسعادت انجامد که وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِیْنَ وصاحب
مغفرت باشند هُوَ اَهْلُ التَّقْوٰی وَاَهْلُ الْمَغْفِرَةِ وعزت ایشانرا
باشد یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِیْنَ اِلَی الرَّحْمٰنِ وَفْدًا اکرام نخست ایشانرا ست
وَسِیْقَ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ اِلَی الْجَنَّةِ زُمَرًا رفق ومرفقت ایشانرا ست
ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِیْنَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظّٰلِمِیْنَ جزا ایشانرا باشد
وَکَذٰلِکَ یَجْزِی الْمُتَّقِیْنَ وقرب ومنزلت ایشانراست وَاُزْلِفَتِ
الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِیْنَ ووعدا ازایشان ست وُعِدَ الْمُتَّقُوْنَ وایشان
وارثان اند نُوْرِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ کَانَ تَقِیًّا ودرمقام امین
ایشان داخل شوند اِنَّ الْمُتَّقِیْنَ فِیْ مَقَامٍ اَمِیْنٍ وواخل دربوستان آنکه
اِنَّ الْمُتَّقِیْنَ فِیْ جَنّٰتٍ وَّنَعِیْمٍ ولباس از استبرق وسندس باشد
ومقام قرب ایشانراست اِنَّ الْمُتَّقِیْنَ فِیْ جَنّٰتٍ وَّنَهَرٍ فِیْ
مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیْکٍ مُّقْتَدِرٍ الکریم جعلنا من المتقین
آمین ورب العالمین ای عزیز من اقتصار کرده شد بعضی از
کلمات قدسیه حضرت سلطانیه قدس الله سره وشروع افتاد

بذکر اولیاء الهی دیگر قدس الله اسرارهم ذکر حضرت حکیم اتا قدس سره
حضرت قطب الاولیا غوث الکبرا زبدة العرفا قدوة العظما حضرت
حکیم اتا قدس سره صاحب علمی الظاهر والباطن اند منقولست که سی
هزار حکمت در علم شریعت سی هزار در طریقت و سی هزار حکمت در
حقیقت از ایشان هویدا گشته است و حضرت اتا قدس سره
اکمل اصحاب حضرت سلطان اند قدس سره و این سلسلهٔ شریفه علیه
با ایشان می پیوندد منقولست که چون خانقاه زیر زمین حضرت
سلطان قدس سره تنگی میکرد میفرمودند که حکیم گشاده سازد حکیم اتا
قدس سره بامر آنحضرت پشت در دیوار آن خانقاه نهاده فشار
میکرده وسیع می شده است کرار همچنین از ایشان واقع می شده
بنابر کثرت خلایق منقولست که بخاطر اشرف حضرت حکیم اتا
قدس سره رسید که سالهاست که این بنده در خدمت است خلایق
کثیره بمقام ارشاد رسید و این کمینه باند و چون بخاطر ایشان
چنین رسید حضرت سلطان دران خاطر مشرف شده فرموده اند که
میخواستم که در زمان حیوات همراه باشیم و بعد از ممات در جوار هم

مدفون کردیم اکنون شما را رخصت کل دادیم و خلیفه کرده‌ایم باید که
بخوارزم رفته طالبان آن ولایت را ارشاد نمائید و ایشان را
با شتری سوار ساخته فرموده‌اند که این اشتر در خوارزم در هر موضع
که چوک کند آنجا بمنزل سازید و چون حکیم اتا قدس سره بآن ولایت
رسید آن شتر در موضعی که قورق پادشاه ولایت بوده چوک کرده
شخصی که نگاه بان آن موضع بوده خواسته که چوب بر داشته بر آن
اشتر اندازد بمجرد بر داشتن چوب دست وی خشک گشته و آن شخص
پیش پادشاه رفته بیان آن حال نموده و پادشاه پیش ایشان آمده
توبه کرده مرید شده دختر خود را بایشان نیاز کرده و آن دختر عنبر انا است
قدس سرها که بسعادت مقام ولایت رسیده و از ایشان حبی خواجه
قدس سره تولد شده‌اند نقلست که چون حبی خواجه بمقام کمال و تکمیل
رسید و تصرفات غریب و عجیب از ایشان ظاهر شده از انجمله
قطع مسافت بعیده در زمان قلیل منقولست که حضرت حکیم اتا قدس سره
بعنبر انا گفته‌اند که پسر تو بهتر است یعنی حبی خواجه قدس سره یا پسر ما یعنی
زنگی اتا قدس سره چه مرید فرزند بهتر است بل عین بهتر است ع من کیم لیلی و

لیلی کیست امن هر یکی در مقام امتحان شده اند دران زمان
حضرت زنگی اتا قدس سرّه در تاشکند تشریف داشته اند و جبّی خواجه
قدس سرّه در ولایت ترکمان که یکماهه راه بوده اقامت داشته اند
حضرت حکیم اتا قدس سرّه فرموده اند یا زنگی بالفور زنگی اتا قدس سرّه
در ملازمت ایشان حاضر گشته اما عنبر انا سه بار فریاد نموده اند
بعده جبّی خواجه طلب شده اند از ایشان پرسیده اند که تاخیر چرا شد
عرض نموده اند که تخم می پاشیدیم از برای زراعت باعث تاخیر
آن شد لمحه نقلست که تاجری دستار نفیسی پیش حضرت حکیم اتا
قدس سرّه آورده اند گفته که این دستار نذر حضرت جبّی خواجه قدس سرّه
است در زمانی که کشتی ما در دریا غرق میشد نذر ایشان کردیم و
ازان مهلکه نجات یافتیم و حضرت اتا قدس سرّه از خواجه جبّی پرسیده اند
ایشان عرض نموده اند که چون اهل کشتی التجا باین بنده نمودند
کمندی در گردن انداخته دران کشتی محکم ساخته آن کشتی را کشیدیم
و اهل کشتی خلاصی یافتند حضرت اتا قدس سرّه در مقام غیرت آمده فرمودند
اند سر دو فوج در یک دیگ بجوشد جبّی خواجه گفته اند شاخ را چون

بشکنند بجوشد بعده از ملازمت ایشان بر آمده در حجره خود در آمده

از درون آن حجره غایب شده اند از آن زمان از آن شاه باز معنی

نشان نیست اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری بالجمله منقولست که

گاه در زمان غلبات حال از حضرت اتا قدس سره سخنان غریب و عجیب

صادر میشده گویند که بزبان ترکی بعلمای خوارزم گفتند منینک

خدایم ایاغیغا اوتوک تکمینک علما گفته اند که پای خدای را

نمائید ناموزه دوزیم حضرت اتا قدس سره پای از نغل خود ظم ساخته اند

واقعه آن بوده که پائی حضرت سلطان قدس سره را از ترکستان در

زمانی که پای خود را در وضو می شسته اند کشیده از نغل خود ظم ساخته

اند و در علما تحیری پیدا گشته و حضرت سلطان قدس سره به پهلو افتاده

اند و فرموده اند که حکیم پای ما را از خوارزم می کشد بدان سبب

حضرت شیخ عاشق یوسف قدس سره که خواهرزاده آنحضرت اند

فرستاده اند که گردن حکیم را بسته پیش ما آرید و شیخ عاشق یوسف

بفرموده ایشان متوجه صوب خوارزم شده اند چون بسبب

بخوارزم رسیده اند حکیم اتا قدس سره گردن خود را بریسمان بسته در

آن ریسمان را بدم کاوی بسته بگردن آن کاو سفرۀ نانی آویخته بتوجه

صوب ترکستان بملازمت حضرت سلطان قدس سرّه روان شده

بشیخ عاشق یوسف ملاقی شده اند چون بملازمت ایشان رسیده

اند یکسال حضرت حکیم اتا قدس سرّه را از مجلس شریف خود دور ساخته

اند بیت گر ترا آسنکی زند معشوق هست غلبه که آری از دگر کوهر

بدست :: بعد از یکسال نوازش نموده فرموده اند که بخوارزم رجوع

نموده بارشاد خلایق مشغول باشند حکیم اتا قدس سرّه عرض کرده

اند که چون سلخ معنی ازین بنده واقع شده است ارشادی معنی بی

بمعنیست حضرت سلطان قدس سرّه فرموده اند که باقی مانده کارست

بعده استقامت تمام حاصل شده بجانب خوارزم متوجه شده ارشاد

خلایق کثیره نموده اند تا کوشه چشم که نشستنی شوم ز نهای جنس

سک که شد منظور نجم الدین سکان را سرورست لمحه ای عنبر زمین انکه

آنچه در غلبات حال صادر شود آنرا شطحیات کویند چون اطلاق

لفظ عاشق و معشوق و امثال آن بر حضرت حق سبحانه کویند صوفی

دران وقت معذورست محو و از جمله انفاس ایشان است بیت ترکی

این مثل که: کیم نه کورسانک خضر سیل: هر توننی کورسانک قدر
بیل یعنی هرکس که بینی خضر دان و هر شب که آید قدر شناس و
این مثل نیز بحضرت آتا قدس سره منسوبست که در کسر نفس فرموده اند
نابرچه بخششی پنز بیان: برچه بغدای پنز سمان یعنی همه کندم تا کاه
لمحه نقلست که مشایخ عراق از مشایخ خراسان بعضی از مسایل مشکله
توحید را سوال نموده اند و مشایخ خراسان از اکابر این سلسلهٔ
شریفهٔ فقریه سوال نموده اند اکابر این سلسله در جواب نوشته
بمشایخ خراسان فرستاده اند که برچه بخششی پنز بیان برچه بغدای
پنز سمان یعنی مدار طریق و طریق وصول بحضرت حق سبحانه
نیستی ست و از ین دقایق بمقصد حاصل نیاید ای عزیز نیست
شو تا هست گردی و همه مشایخ قبول کرده اند و وفات ایشان
در ولایت خوارزم است یزار و تبرک به صوفی دانشمند رحمة الله تعالی علیه
هو الجامع بین علمی الظاهر والباطن ایشان نیز از جملهٔ خلفای حضرت
سلطان قدس سره نقلست که امام مراغی قدس سره کتب کثیره خود را
در چند شتر بار کرده متوجه حضرت سلطان قدس سره شد که با ایشان

بجهت انکاری که داشته مناظره ومباحثه کنند حضرت سلطان

قدس سره پیش از انکه امام مراعی در مجلس ایشان حاضر شود بحضرت

حکیم اتا قدس سره فرموده اند که شما توجه بکنید که آنچه بر لوح ضمیر

امام باشد از معلومات محو گردد وبحضرت صوفی دانشمند قدس سره

فرموده اند که آنچه در کتب امام باشد توجه نمائید که آن مسطورات

همگی ناچیز گردد وچون امام مراعی در مجلس حضرت سلطان قدس سره

حاضر شده حضرت سلطان قدس سره فرموده اند که امام بر سر منبر رفته

در سخن شوند چون امام مراعی بر سر منبر شده همگی علوم از سینه

امام محو گشته وچون بکتابهای خویش نظر کرده اند همگی کتابها را

سفید یافته اند بعد از ان حضرت سلطان انکار خلاصی یافته

بر دست آنحضرت انابت وبیعت کرده اند بعد از ان حضرت

سلطان قدس سره فرموده اند که امام بر سر منبر رفته در سخن شوند

چون امام بر سر منبر شده اند همگی علوم بخاطر آمده وهمچنین کتابها

مسطور از علوم یافته اند مدفن شریف حضرت صوفی دانشمند قدس سره

در موضع اترار چهار فرسنگی سیاست نزار وتبرکه بابا ماچین قدس سره

ایشان نیز از جمله خلفای حضرت سلطانند قدس سره و بحضرت عباس
رضی الله عنه میرسند نقلست که ایشان بجانب آسمان پرواز
میکرده اند چون بملازمت حضرت سلطان قدس سره رسیده اند
حضرت سلطان قدس سره ایشانرا تادیب بلیغ نموده اند که از آن
پرواز باز مانده اند نقلست که چون چنگیز خان بولایت ما رسیده اند
رسیده دران نواحی حضرت بابا ماچین قدس سره رمه گوسفند داشته
اند که بچرانیدن آن مشغول بوده اند و اهل لشکر چنگیز خان آن
گوسفندان را کشته خورده اند و حضرت بابا ماچین قدس سره
استخوانهای آن گوسفندانرا جمع کرده چوبی که گوسفندرا بآن میرانده
اند بسوی آن استخوانها پرتافته اند همگی آن گوسفندان بقدرت
الهی زنده گشته روان شده اند و چون آن قوم این کرامت را
از ایشان دیده اند بچنگیز خان عرض کرده اند و چنگیز خان حکم
کرده که حضرت بابا ماچین قدس سره این لشکر را سر کرده بولایت ماوراء
النهر توجه نموده آن ولایت را گرفته دهند و حضرت بابا ماچین قدس سره
فرموده اند که ما این قدر را ما سوریم که نمائیم کسی را که وی لشکر را سر کرده

ولایت را گرفته خواهد داد و آنکس حضرت قطب الوقت شیخ
مصلحت خجندی قدس سره است بعد از ان ایشان گذشته حضرت
شیخ مصلحت ما گرفته متوجه ولایت شده اند و مرقد شریف
حضرت بابا ماچین قدس سره در قریهٔ فرکت است که چهار فرسنگی
تاشکند است زیارت و تبرکست حضرت زنگی اتا قدس سره ایشان را زنگی
بابا نیز گویند و ایشان اعظم اصحاب حکیم اتا قدس سره و خلیفهٔ ایشان اند
دو فرزند تاج خواجه اند قدس سره و تاج خواجه قدس سره بحضرت امیر المومنین
علی رضی الله عنه میرسند و حضرت خواجه احرار خواجه عبید الله قدس سره
میفرموده اند که از قبر حضرت زنگی اتا قدس سره آواز الله الله
می شنویم لمحه چنین مسموع است که ذاکر ذکر اره بر وجهی میکنند که اثر آن از
ذکر میشود که در قبر نیز بذکر اره مشغول است بعنایت الله سبحانه
لمحه چنین منقول است که تاج خواجه پسر ارسلان بابا اند قدس سره
که خرمائی از حضرت صلی الله علیه وسلم بحضرت سلطان قدس سره رسانیده
اند لمحه نقلست که حضرت زنگی اتا قدس سره سالها در ظل تربیت و حمایت
والد شریف خود تاج اتا خواجه قدس سره بوده اند و بعد از وفات والد

باشارت غیبی و ایمای لاربی عمرها در ارادت و ملازمت حضرت حکیم اتا قدس سره از ولایت شاش بقوت ایشان از غیب اطلاع یافته بزودی بخوارزم رسیده اند و زوجه ایشانرا که عنبر انا نام دارند و دختر بغراخان اند بحباله عقد خود درآوردند و ایشانرا از عنبر انا اولاد و احفاد بزرگوار پیدا شده همه عالم و عامل و فاضل و کامل که هر یک در زمان خود مقتدای سالکان و رهنمای طالبان و یگانه جهان بوده اند منقولست که حضرت حکیم اتا قدس سره سیاه رنگ بوده اند چنانچه این رباعی از حضرت زنگی اتا قدس سره منقولست رباعی نخجیر در سرای شاهی ماییم : صندوق جواهر الهی ماییم ؛ از ماه گرفته تا بماهی ماییم باین همه نور در سیاهی ماییم :: روزی عنبر انا را بخاطر افتاده که بودی اگر حکیم اتا سیاه نبودی حکیم اتا قدس سره را برین ضمیر اشرافی شده که المؤمن ینظر بنور الله فرموده اند که زود باشد که لبیاه تری مصاحب شوی آن بود که بالآخر نصیب زنگی اتا قدس سره شد علی الفور از ولایت تاشکند که مسکن ایشان است روان شدند هیچ بکشت نکردند تا بخوارزم رسیدند زیارت قبر شریف حضرت حکیم اتا کردند

و پرسش اهل مصیبت نموده اند و بعد از انقضاء عدت عنبر انا محرمی را نزد ایشان فرستاده خطبه کرده اند و ایشان روی خود را برتافته گفته اند که من بعد از حکیم اتا قدس سره بحباله ازدواج کسی درنیایم بتخصیص این زنگی سیاه و درین روی تافتن کردن ایشان نیک مانده و مضطرب گشته اند محرم ایشان نزدیک زنگی اتا قدس سره آمده اند و ماجرا باز گفته اند زنگی اتا قدس سره فرموده اند که بوی پیغام رسان که یاد دارد آنرا که در خاطر وی گذشته بود که چه بودی اگر حکیم سیاه نبودی و حضرت حکیم اتا قدس سره بر خاطر تو مشرف شده فرموده اند که زود باشد که بسیاه تر از من مصاحبت شوی چون محرم آن سخن بعنبر انا گفت یادش آمده بگریه افتاد و گفت رضا دادم آنچه مراد ایشانست فی الحال کردن او درست شد و بحباله ازدواج زنگی اتا قدس سره در آمدند لمحه منقولست که شیخ نجم الدین کبری قدس سره عصائی و جای نمازی از برای ایشان فرستاده اند و ایشان در زمانی که بکار در مشغول بوده اند آن جای نماز و عصا به نزد ایشان رسید عصا را شکسته و دوساخته

در شگاف چوبی که بر گردن گاو انداز ند در آورده اند و جای نماز را
پاره ساخته در گردن گاو مانده اند که در ذو نکنند یعنی کار از
ما گذشته بحقیقت رسید و ایشان را چهار خلیفه است اصول
لوق حسن اتا که مشهور ند بازون حسن اتا و صدر اتا و سید اتا
و بدر اتا قدس الله اسرارهم وفات ایشان در دو فرسنگی
از تاشکند است مزار و متبرک است حسن اوزون اتا قدس سره
خلیفهٔ اول اند از خلفای حضرت زنگی اتا قدس سره لمحه نقلست که اوزون
حسن اتا و صدر اتا و سید اتا و بدر اتا قدس الله اسرارهم در
بخارا هر چهار همخانه بوده اند و بتحصیل علوم مشغول بوده اند و بعد از
تمامی تحصیل علوم ظاهری قصد تحصیل علوم باطنی کرده خانهٔ خود را تالان و تاراج
کرده چه تفرید و تجرید لازم طریقت است بجانب ترکستان متوجه
شده بولایت تاشکند آمده در صحرای سیکند شته اند که
سیاهی دیده اند بالهای سطبر که گلهٔ گاوی پیش خود داشته
میچراسیده اند و وی حضرت زنگی اتا قدس سره بوده اند و طریق ایشان
در مبادی حال بجهت ستر حال و کسب معیشت عیال آن بوده که

کاوان اهل تاشکند در مسجد آمده اند گویند که هرگاه که بعد از نماز بامداد بذکر جهر مشغول می شده اند کاوان گرد ایشان حلقه میزده اند و تا ایشان بذکر مشغول بوده اند کاوان چرا نمی کرده اند ای عزیز من از حیوانات کم نباید بود و چون آن طلبه علم پیش آتا قدس سره رسیده اند دیده اند که ایشان بپای برهنه خارهای درشت را درهم شکسته در یکدیگر کوفته بر سر می بستند که بخانه برند و آن خارها در پای ایشان می خلید متعجب شده پیش ایشان رفته اند و سلام کرده اند زنگی آتا قدس سره جواب گفته فرموده اند که شما درین دیار غریب می نمائید چه کسانید و از کجا می آئید گفته اند که ما طلبهٔ علم بوده ایم در بخارا بتحصیل علوم قیام می نمودیم ناگاه دلهای ما از مطالعه و مباحثه بگرفت و ارادت سلوک از باطنهای ما سر زد اکنون بطلب تحقیق از ان دیار بیرون آمده ایم می خواهیم که بوئی از حقیقت بمشام ما رسد هر سوی می پوئیم دم مرشد کامل میجوئیم که بعد ازین بملازمت و متابعت وی نمائیم باشد که از درکهٔ بعد و نقصان بدرجهٔ قرب و وصال برسیم آتا قدس سره فرموده اند باشید تا من بوی

کشتم و شما را با آن مرشد نشان و هم بس روی بچهار رکن عالم کرده
دا از هر سوی بوی بی گشنیده گفته اند هر چهار حدّ عالم را بوی گشنیدم
در تمام ربع مسکون کسی غیر خود ندیدم که تواند شما را از نقصان
رهاند و بکمال رساند و سید آتا را و بدر آتا را ازین سخن در باطن
انکاری پیدا شده سید آتا در دل اندیشید که من سید و عالم
هاشم کی تابع این سیاه کاو چران شوم و بدر آتا را بخاطر آمده که این
زنگی اشتر لب را ببینید که چه دعوی عریض می کند آتا او زون حسن آتا
و صدر آتا بران دعوی انکار نکرده اند و به باطن گذرانیده که می تواند که
حضرت حق سبحانه نوری درین سواد ودیعت نهاده باشد زنگی آتا
قدس سره بمقارن این حال در باطن هر چهار تصرف کرده و دلهای ایشان را
بجانب خود متعلق ساخته منجذب گردانیده اند و اوّل کسیکه از یاران
پیش آمده ارادت نموده او زون حسن آتا بوده و اوّل کسی که ارشاد
یافته ازین یاران اعزه ایشان بوده اند وفات ایشان در نواحی
ولایت ترکستان است قریب بدریای سیحون گویند که ایشان در علوم
ظاهر خصوصاً در علم اصول بی نظیر بوده اند بنا برین ترکان ایشان را اصولی گو

حسن اتا گفته اند و انتساب ایشان بحضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه
حضرت سید اتا قدس سره خلیفه دویم زنگی اتا قدس سره اند و نام ایشان
سید احمد است و بسید اتا معروف و مشهور اند گویند سید اتا
قدس سره در ملازمت حضرت زنگی اتا هر چند ریاضت می کشید در باطن
خود هیچ رشد نمی دید و هر چند سعی می نمود بر دل وی هیچ دری
نمی کشود آخر درد دل خود را بعنبر انا رسانیدند و عرض نموده اند که
سخن شما نزد اتا قدس سره قبول تمام دارد امیدوارم که در باب من کلمه چند
بگویید باشد که بنظر کیمیا عنایت اتا مشرف شوم عنبر انا قبول کرده
و گفته که تو خود را امشب بنمد سیاه بپیچید در سر راه اتا بیندار
تا سحر که بطهارت ساختن بیرون آیند ترا با آن حال ببینند یکین که در
مقام ترحم شده بر تو رحم کنند که الراحمون یرحم الرحمن تبارک و
تعالی ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء سید اتا چنان کرده
و عنبر انا شب در فراش بحضرت اتا قدس سره گفته اند که احمد مرد فقیر
و سید عالم است و مدتیست که در ملازمت است هرگز بنظر و عنایت
خاص مخصوص این جناب نشده التماس دارم که بروی رحم کنید

آتا متبسّم نموده فرموده اند که سیادت و علم سیّد راه او شده
روز اوّل که مرا دیدو من او را بخود نشان دادم بدل اندیشید که من
سیّد و عالم باشم کی تابع این سیاه کاو چران شوم کنون تو او را
در خواست میکنی از سر گناه وی در گذشتم و چون وقت سحر که محلّ
مناجات دوستان و دعای دران حین مستجابست بیرون آمده
اند چیزی سیاهی در سر راه خود نهاده دیده اند پای خود بران
نهاده اند و خود سیّد آتا بوده که پای برسینهٔ او نهاده اند
و او پای آتا را بوسیده آتا گفته اند چه کسی گفته احمدست حضرت آتا
فرموده اند که برخیز باین شکستن خود کار تو درست شد و درین
محلّ التفات خاص کرده اند چون سیّد قدرت کرده اند آنچه مقصود
ایشان بوده بر ایشان منکشف شده و ابواب مواهب مفتوح
شده و باندک فرصتی بدرجهٔ ارشاد رسیده اند و بسی ناقصان را
بمرتبهٔ کمال رسانیده اند و حضرت خواجه بهاء الدین المعروف بنقشبند
قدس سرّه فرموده اند که سیّد آتا قدس سرّه روزی بر دهقانی گذشته اند
که ازان شکسته بست سیّد آتا قدس سرّه پرسیده اند که در چه کاری

وجه بیکاری دهقان گفته که ارزن بیکارم ولیکن این زمین ارزن نمی‌رویاند
نکو نمینمود حضرت سید اتا با آن زمین خطاب کرده اند که ای زمین ارزن نکو
بده گویند چندین سال دران زمین ارزن می‌رسته بی آنکه تخم
پاشند حضرت اسمٰعیل اتا قدس سره از کبار اصحاب و خلفای سید اتا
قدس سره بوده اند حضرت خواجه احرار قدس سره میفرموده اند که مردم در
اوائل حال با اسمٰعیل اتا تعرض میکرده اتا میگفته اند من اینها نمیدانم
آشنی بیرزم طبلنی قرزم یعنی آش وی پزیدهم و طبل وی میزنم
اتا قدس سره در نواحی خرزیان بوده اند که قصبه ایست میان سیرام
و تاشکند و موالی آن نواحی نسبت با اتا متعرض بوده اند و دایم غیبت
و مذمت ایشان میکرده اند اتا میگفته اند این ملایان صابون
و اشنان منند حضرت خواجه احرار قدس سره این سخن را از اتا ان
بغایت می‌پسندیده اند و استحسان میفرموده اند و از انفاس نفیسه
حضرت اتا است قدس سره که در آفتاب سایه باش و سر با جامه باش
و در گرسنگی نان باش حضرت خواجه احرار قدس سره میفرموده اند که این
سخن اتا قدس سره کلام جامع است دیگر حضرت خواجه احرار قدس سره

میفرموده اند که اسماعیل آتا قدس سره بعد ازانکه مریدی را تلقین میکرده
میگفته که ای درویش مرا دران طریقت شده یک نصیحت از من
قبول کن که این دنیا را یک گنبد سبز خیال کن و بدانکه تو یی و حق
سبحانه چندان ذکر گوی که بغلبه قهرمان توحید حق سبحانه و تعالی ماند
پس تو از میان بیرون روی و حضرت خواجه قدس سره میفرموده اند
که ازین سخن خیلی بوی می آید لمحه ای عزیز من چون مبتدی چنین باشد
در وی نه ریا باشد و نه سمعه فان المنتهی پس جاهل بی بصیرت نادانسته
بحطبه گر اسکندریا و هم خواجه احرار قدس سره نقل میکرده اند از
خال خود خواجه ابراهیم که ایشان از حضرت شیخ عبد الله قیس سید
شریف قدس سره نقل میکرده اند که شیخ میفرموده اند که از سخنان
مریدان اسماعیل اتا قدس سره بوی مذاق می آید لمحه نقلست که چون اسماعیل
اتا قدس سره تولد کرده اند نزد حضرت اوزون حسن اتا قدس سره
برده اند اوزون حسن اتا قدس سره پستان خود در دهان ایشان
نهاده مکانیده اند این همه برکات ازان پیدا شده ست و فات
ایشان در نواحی خرزیان ست و امیر تیمور گورکان بر سر مزار ایشان

عمارت عالیه کرده بزار بوتیرکت اسحاق آتا قدس سره فرزند اسمعیل آتا
بوده اند صاحب وقت و احوال بزرگ بوده در نواحی اسبیجاب می نشسته
اند وان قصبه ایست میان تاشکند و سیرام شیخ عبد الله خجندی
رحمه الله از کبار اصحاب خواجه نقشبند اند علیه الرحمه میفرموده اند که پیش از
انکه بشرف صحبت حضرت خواجه مشرف شوم مرا جزبه قوی کار رسیده بود
بمزار خواجه علی حکیم ترمذی قدس سره رفتم از ایشان بشارت
رسید باز کرد که مقصود تو بعد از دوازده سال دیگر در بخارا حاصل
خواهد شد وآن موقوف بظهور خواجه بهاء الدین نقشبند ست خاطر
من فی الجمله آرام گرفت بجانب خجند مراجعت کردم روزی در بازار می
گذشتم که دو ترک دیدم که بر در مسجدی نشسته بودند و باهم سخنان
میگفتند و میگریستند گوش فرا داشتم ازین طریق می گفتند مرا
بصحبت ایشان میل خاطر شد با ایشان نیازمندی کردم و مقدار
طعام و میوه پیش آوردم باهم گفتند این درویش طالب می نماید لایق انست که
در خدمت سلطان زادهٔ ما اسحاق خواجه باشد چون از ایشان این
شنیدم داعیهٔ من در طلب بیشتر و قوت گرفت تفحص کردم ایشان

در آنجا می باشند بصحبت ایشان رفتم و اظهار طلب کردم امّا از
واقعهٔ ترمذ هیچ نگفتم و چند روز در خدمت ایشان بودم لطف بسیار
نمودند روزی فرزند ایشان که جوان بود بغایت رشید و آثار
قبول از ناصیهٔ وی ظاهر بود بوالد بزرگوار عرض کرده اند که این
درویش مسکین است می باید که در خدمت شما باشد اسحاق خواجه
قدس سره فرموده اند که ای فرزند این درویش مرید خواجه بهاء الدین
نقشبند خواهد بود ما را در وی مجال تصرّف نیست چون این سخن از
ایشان شنیدم یقین من بحضرت خواجه بیفزود و از ایشان
اجازت خواستم و بخجند باز گشتم و منتظر ظهور حضرت خواجه قدس سره
بودم تا وقتی که در بخارا بشرف صحبت ایشان مشرّف شدم وفات
ایشان در نواحی خرزیان که تربت گویند واقع شده است و
دفن ایشان قریب بمزار والد بزرگوار ایشان است و امیر تیمور گورکان
بر سر مزار ایشان عمارت کرده است مزار و تبرک است حضرت صدر
قدس سره انتساب ایشان بحسب نسب بحضرت امیر المؤمنین علی
کرم الله وجهه و نام ایشان مولانا صدر الدین خلیفهٔ سیوم حضرت

زنگی آتا قدس سره اند و نسبت اولیای این سلسله بایشان می پیوندد و چون صدر آتا قدس سره بصحبت شریف حضرت زنگی آتا قدس سره رسیده اند روز بروز ترقی در احوال ایشان ظاهر می شده و کمال و تکمیل یافته بمقام ارشاد رسیده اند و بسی از طالبان از مقام بعد بمقام قرب رسیده اند توفی رحمه الله فی القریة المسماة باورته سراید و فوسنکی تاشکند و دفن فیه یزار و یتبرک حضرت بدر آتا قدس سره نام ایشان مولانا بدر الدین است گویند که در کار ایشان بستگی تمام بوده آخر بخاطر ایشان رسیده که سید آتا عنبر آتا را وسیله ساخت تا آنکه زنگی آتا قدس سره بر حال ایشان پرداخته هیچ کس خویشتن خبر ای نشد من نیز آنجا روم و از دار الشفاء ایشان درد خود را دوا طلبم بس توقف کرده و فرصت یافته بخدمت عنبر آتا رفته گریان شده حال خود را باز گفته وایشان را شفیع آورده التماس نموده که در محل بسط آنحضرت بعرض رسانند که بدر الدین میگوید که من و مولانا صدر الدین هر دو بندهٔ شمایم جهت چیست که نظر عنایت شما در حق مولانا صدر الدین زیاده افتاده است اگر از من تقصیری

در وجود آمده متنبه فرمایند تا بتدارک آن قیام نمایم چون
زنگی تا قدس سره آنروز از صحرا در آمده اتفاقاً منبسط الحال
بوده اند عنبر انا سغام مولانا بدرالدین را بآن حضرت رسانیده
اند التماس التفات خاطر کرده ایشان فرموده اند فرو بستگی کار
او از آنجهت ست که در اول ملاقات وگفت گوی من بخاطر گذرانیده که
این زنگی اشتر لب را ببینید که چه دعوی عریض میکند کنون که تو در
خواست کردی از گناه وی در گذشتم بس وی را طلبیده التفات
نموده اند که فی الحال بدرجه و بمقام مولانا صدرالدین رسیده
ع نفس سلمان حبشی باز بیار رلا ف وبعد ازان همیشه در سیر مقامات
و منازل عنان در رکاب برکات حضرت صدرا تا قدس سره می بوده
اند و در ظهور احوال سوجد عارفان شریک و هم سهم ایشان
می بوده اند چنانچه در علم ظاهر هم سبق بوده اند و مدفن ایشان
قریب بقریه کوکیک بچهار فرسنگ تاشکند نیز ار و تیرک المسین بابا
قدس سره خلیفه حضرت صدرا تا قدس سره اند و حضرت قدوة
المتاخرین زبدة المتورعین مخلص خان قدس سره می فرموده اند که

در وقت اجازت الهین بابا قدس سره حضرت صدر اتا قدس سره

فرموده اند که مولانا احمد شاشی از احوال الهین بابا باخبر باشد

و این مولانا احمد از خلفاء کبار حضرت صدر اتا قدس سره اند و مولانا

احمد وقتی ابال نموده اند و بعد از انتقال حضرت صدر اتا قدس سره

مدتی چند که الهین بابا قدس سره بملازمت مولانا احمد قدس سره

نرسیده اند بعده مولانا احمد نزد الهین بابا آمده گفته اند که آمده ام

که ترا اموزه پوشانم یعنی کار ترا تمام سازم الهین بابا قدس سره

گفته اند که حضرت صدر اتا قدس سره مارا اموزه پوشانیده اند

یعنی ما بعنایت ایشان تمام شده ایم و مارا احتیاج بتربیت شما

نیست و حضرت مولانا احمد قدس سره در غیرت شده توجه خاطر

برایشان کرده اند و ایشان از پا بروی افتاده بیهوش شده اند

بعد از انکه بهوش آمده اند بایشان ارادت کرده اند بعده مولانا

احمد قدس سره ایشانرا رخصت کلی داده اند وفات ایشان در سعد

ثم قندست و مدفن شریف ایشان و شیخ علی شیخ و حضرت شیخ مودود

قدس الله اسرارهم در یک صفه ست قریب بقریه کوشک گنبت ست که

مدفن شریف حضرت امام علی سعدی ست رحمة الله علیه شیخ علی
شیخ قدس سره خلیفه حضرت امین بابای قدس سره اند و بعد از ایشان
بجای ایشان نشسته دعوت خلایق نموده بسی از طالبان را ارشاد
کرده اند حضرت شیخ مودود قدس سره ایشان خلیفه شیخ علی شیخ
قدس سره اند و بعد ایشان بر مسند ارشاد نشسته سالها
بتربیت طالبان حق کرده اند نقل ست که چون عمر ایشان باواخر
رسید خدمت شیخ زاده کاتب بعرض نموده پسر خود مرید ایشان
شده اند ایشان بالفور فرموده اند که اجازت کل دادیم بخاطر
شریف حضرت عزیزان شیخ خادم قدس سره رسید که حضرت شیخ
قدس سره پیر شده اند جوانی را که الآن مرید شده اجازت کل
بخشیده اند و حضرت شیخ مودود قدس سره باین خاطر مشرف شده
فرموده اند که شیخ آنچه این پیر دیده شما ندیده اید این پیر بعد از دو
روز فوت کند و این جوان بنابر کمال غیرت بشما انقیاد نکند و ناتمام
ماند و این رخصت کار و بر اتمام کند و حضرت شیخ خادم قدس سره
تقصیر گفته اند و حضرت شیخ مودود قدس سره بعد از دو روز فوت

کرده اند گویند بعد از فوت شیخ نود و دو قدس سره مدت سه سال
شیخ زاده کاتب در کنجی نشسته صلاة نشده اند و ریاضات
شاقه کشیده اند که افضل الاعمال احمزها ای اشقها و بعد از سه سال
بحضرت شیخ خادم عزیزان قدس سره در راهی ملاقی شده اند و حضرت
عزیزان شیخ خادم قدس سره پرسیده اند که حال چون است گفته اند
که الحمد لله درین دو سه روز پای در کنج فرو رفت آری چنین است که
تا در کنجی نشوی کنجی نیابی هیچ برنج اندر است ای برادر چو کنج :: نیابد
کسی کنج نابرده رنج وفات و مدفن ایشان در نواحی سمرقند است
و گویند ایشان بحضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه میرسند
شیخ کمال الدین قدس سره لقب ایشان اقانی است مولد ایشان
قریه اقان است که از نواحی ترکستان است و سالها در موضع علیاباد
سمرقند می بوده اند وفات و مدفن ایشان نیز آنجاست بزار و
تبرک ایشان بحضرت امیر المؤمنین عمر و امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما
میرسند بهفت واسطه شیخ عاشق یوسف قدس سره که ذکر ایشان
در بیان مناقب حضرت حکیم اتا قدس سره گذشت میرسند بحضرت

سلطان قدس سره میفرموده اند که عاشق یوسف در فرزندان بهفتمین تو
معنی ما ظاهر خواهد شد ایشان مجمع کمالات و منبع سعادات
بوده اند حضرت عزیزان ما قدس سره میفرموده اند که حضرت کمال
شیخ کبر سن دریافته بوده اند و از غایت انحنا دو تا شده بوده اند
ولیکن در زمان ذوق چون تیری راست شده در سماع می شده اند
و چون ازان حال بیرون می آمده اند باز چون اول منحنی می شده اند
نقل است که به نزد حضرت شیخ ضعیفه آمده نظر فهای که در ان
آرد و ماش آن می انداز ند نظر کرده همه را تهی یافته بحضرت شیخ
قدس سره عرض کرده ایشان فرموده اند که کشته نظر کمن چون
ثانیاً نظر کرده همه ظرفها را پر دیده و هم منقولست که طعامها
پیش حضرت شیخ قدس سره حاضر می شده لیکن آرنده معلوم نی
بوده است و حکمت بسیار از ایشان سر زده که مشتمل بر معارف
و دقایق این قوم است و حضرت شیخ قدس سره بمجالس شریف حضرت
خواجه احرار خواجه عبید الله قدس سره میرسیده اند و حضرت خواجه قدس سره
از حضرت شیخ قدس سره استدعای ذکر اره نموده اند و حضرت شیخ

قدس سرہم ہفت و ہشت کرت بفوت تمام ذکر اره کشیده اند و حضرت
خواجه قدس سره فرموده اند که بس کنید که از عرش تا فرش سوخت
و بعضی از اصحاب حضرت خواجه قدس سره که فرمودند که دل ما را در درد
در آورد و گفته اند که اگر منکری بچنین طریق را انکار کند گویم
بیت مرغان چمن بهر صباحی؛ خوانند ترا باصطلاحی نقلست که
یکی از جمله مخلصان حضرت خواجه قدس سره سیف الله نام از وی
نسبت بحضرت شیخ رحمة الله بی ادبی صادر شده حضرت شیخ
در غضب گشته اند و همان ساعت آثار ضعف و مرض در سیف الله
ظاهر شده و این واقعه در قصبه علیاباد بوده و سیف الله خود را بلا ز مت
حضرت خواجه قدس سره بسمرقند رسانید حضرت خواجه قدس سره
فرموده اند که ایمان ترا از حضرت شیخ طلبیم بالفور در پیش حضرت
خواجه قدس سره انتقال نموده چنانچه باین واقعه حضرت شیخ در بعضی
از کلمتهای خود اشارت نموده اند در حدیث قدسی است که من
عادی لی ولیا فقد اذنته بالحرب و در مثنوی حضرت مولوی رومی
مذکور است که از حضرت مولوی قدس سره سوال کردند که علت مشایخ کدام است

حضرت مولوی قدس سرّه فرموده اند که در مشایخ علّت نباشد
لیکن علّت مشایخ آن باشد که مردود ایشان گردد چون حضرت
ناصر الدین که بجهت بی ادبی بحضرت مولوی مخنّث گشت مریدان
وی از وی ناموس کرده بگشتند اعاذنا الله عن ذلک اکابر طریقت
فرموده اند که مردود یک دل مردود همه دلهاست و مقبول
یک دل مقبول همه دلهاست و نسبت ارادت ایشان بحضرت
شیخ محمود قدس سرّه است و از خلفای ایشان اند آورده است که
حضرت شیخ کمال الدین خلوت می نشسته اند خادم در شب احرام
خلوت به نزد حضرت شیخ آمده عرض کرده است که پشتارهٔ
غیشه در کار است که در محلّ طهارت در زیر پای صوفیه اندازیم
حضرت شیخ قدس سرّه فرموده اند که ما را فرزندی است که وی پشتوارهٔ
غیشه می آرد همان ساعت حضرت سید احمد شیخ قدس سرّه
پشتارهٔ غیشه در پشت خود برداشته بملازمت حضرت شیخ
قدس سرّه رسیده اند و این ملاقات و ملازمت اوّل حضرت سید
احمد است بحضرت شیخ قدس سرّه حضرت شیخ سید احمد ست قدس سرّه

مشهور آنست که مرید حضرت شیخ کمال الدین رحمة الله علیه اند
و مدت بست سال در خدمت شیخ کمال الدین قدس سرّه بوده اند
و بمقامات علیه و درجات جلیه در ملازمت حضرت شیخ کمال
الدین رسیده اند و کمال و تکمیل ایشان از حضرت شیخ کمال
الدین ست نقل ست که شبها از برای مطبخ ایشان هیزم
می کشیده اند چنانچه هیچکس برین اطلاع نداشته و حضرت شیخ
کمال الدین رحمة الله میفرموده اند که ما را فرزندی ست این
خدمت را وی می کند اکابر طریقت فرموده اند که خدمت ترا
تمکنه که بر پا کیشد: و روز بسایر خدمتها قیام می نموده اند
برین منوال مدت بست سال خدمت کرده اند بعده حضرت
شیخ کمال الدین ایشانرا تکمیل نموده رخصت کلی داده اند و حضرت
شیخ سید احمد قدس سرّه بطریقه حضرت شیخ کمال الدین عمل نموده
خلوت و سایر اذکار رابطریق حضرت شیخ می نمایند و از خدمت
مقبول شیخ ابن منصور شیخ ابن مخدوم شیخ قدس سرّه که برادر حضرت
شیخ احمد اند قدس سرّه استماع افتاد که حضرت شیخ سید مرید حضرت شیخ

منصور اند قدس سرّه و شیخ منصور قدس سرّه مرید شیخ تاج الدّین اند
و شیخ تاج الدّین مرید شیخ زین الدّین الخافی قدس سرّه اند و او را شیخ
زین الدّین الخافی را می گفته اند امّا در ملازمت حضرت شیخ کمال
الدّین تربیت و ارشاد یافته اند و در خدمت ایشان بوده اند
چنانچه مذکور شد حضرت شیخ سیّد احمد قدس سرّه بحضرت اکمل
الکاملین عزیزان شیخ خدایداد قدس سرّه صحبت داشته اند
و حضرت شیخ عزیزان قدس سرّه حضرت شیخ احمد را بسیار تواضع
می نموده اند چنانچه منقولست حضرت شیخ سیّد احمد قدس سرّه از جانب
بخارا بجانب سمرقند می آمده اند که در راه باران باریده و صوفیان
بجهت ایشان در باران تر شده محنت کشیده اند و باین حال
بمنزل شریف حضرت عزیزان شیخ خدای داد قدس سرّه که در کرمینه
بوده تشریف نزول فرموده اند و حضرت عزیزان قدس سرّه
گفته اند که آتش را در میان خانقاه بکنید که صوفیان را باران رسیده است
و دران اوان جان بیک سلطان که پدر کلان عبدالله خانست
و حاکم کرمینه بوده است بجهت اخلاص که بحضرت عزیزان قدس سرّه

داشته کلیم نفیسی در خانقاه حضرت عزیزان قدس سره انداخته
بوده حضرت عزیزان قدس سره آن کلیم را بکار رواز میان بریده در میان
خانقاه از برای صوفیان حضرت شیخ آتش کرده اند و در وقت بودیع
حضرت عزیزان قدس سره بدست مبارک خود حضرت شیخ را سوار ساخته
چند قدمی در رکاب شیخ رفته اند بعده حضرت شیخ بفرزندان خود
گفته اند که حضرت عزیزان قدس سره را باین پیر احتیاج نیست جوانی
تمام لیکن مقصود ایشان آداب طریقت و تواضع پیران بشما بنشست
و فی الحدیث من تواضع لله رفعه الله و ایضاً منقولست که حضرت
شیخ احمد قدس سره نماز جمعه را در مسجد جامع امیر تیمور گورکان که در سمرقند ست
گذارد و بصحبت درویشان که طریق ایشان بست مشغول شده اند
و حضرت شیخ حسین خوارزمی قدس سره نیز دران مسجد بعد از ادای
نماز جمعه بطریق خود مشغول شده صحبت داشته اند و بعد از ادای
صحبت این دو عزیز در صحن مسجد مذکور با یکدیگر ملاقات کرده مدتی
مدید در سر پا مراقب شده اند بعد از آنکه از یکدیگر جدا شده اند مخلصان
از هر یک ازین عزیزان سوال از حال صحبت نموده اند هر یک فرموده اند که

درین مراقبه بملازمت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم رسید عرض

طریق خود کرد حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم فرموده اند که

هر دو مقبول و یکی از شما برادر و یکی فرزند هذا غایة العنایة فی حقهما

بیت ای رسولی که هزاران چو بلال حبشی ؛؛ فی عبودیتکم کل غداة

مولی و تقی و عتیق ؛؛ و حضرت شیخ سید احمد قدس سره بصحبت و ملازمت

حضرت قدوة العارفین بسیار رسیده اند و منظور نظر کیمیا اثر

ایشان می بوده اند از بعضی فرزندان شیخ سید احمد قدس سره

که ملا محمد نام داشته و از مریدان حضرت قاسم شیخ عزیزان

قدس سره که بوده استماع دارم که حضرت شیخ سید احمد قدس سره

در صحبت با حضرت خواجه احرار قدس سره بوده اند که شیخ را مکاشفه

شده که از صوب آسمان بر سر مبارک حضرت خواجه قدس سره

نوری نیز مکشوف گشته صیحه و فریاد کرده اند بعد از ان حضرت خواجه

قدس سره متوالی شده و حضرت خواجه قدس سره دران نور فرو رفته

مستغرق آن شده اند و حضرت شیخ در زمان این حال در غایت

ادب و تواضع متوجه حضرت خواجه قدس سره بوده اند و این حال بعضی

از مخلصان حضرت خواجه قدس سره نیز مکشوف گشته صیحه و فریاد کرده
اند بعد از ان حضرت خواجه قدس سره آن شخص را از مجلس خود دور کرده اند
و حضرت شیخ را نوازش کرده فرموده اند که جوابی نیست در غایت ادب
بیت حرف تصوف ادبی بیش نیست :: بی ادب اندیشه درویش
نیست :: اکابر طریقت فرمایند التصوف کله آداب و مدفن شریف
حضرت شیخ سید احمد قدس سره در سمرقند در بیرون دروازه
شیخ زاده است نیز از و نیز که مولانا شمس کندی قدس سره
هو الجامع بین علمی الظاهر والباطن اوایل حال حضرت مولوی قدس سره
آن بوده که بعد از تمامی علوم شریعت روز جمعه در مسجد جامع
همراه بعد از ادای نماز جمعه هفت تن که متصدیان هفت اقلیم اند
ظاهر شده اند و حضرت مولانا قدس سره در صحبت ایشان شده اند
و ایشان اقالیم را تقسیم کرده فاتحه خوانده اند چون بعد از تمامی فاتحه
دست در روی کشیده اند ایشان را ندیده اند و حال مولانا قدس سره
دگرگون گشته از هر چه در ان بوده دست شسته بطریقت قدم
نهاده بصحبت حضرت شیخ سید احمد قدس سره رسیده مرید ایشان

گشته رسیده اند آنجا که رسیده اند و سالها در خدمت شیخ
سید احمد قدس سره بوده ارشاد و تکمیل از ایشان یافته اند و حضرت
مولانا قدس سره خلیفه باستحقاق و وارث علی الاطلاق حضرت شیخ
سید احمد قدس سره اند و حضرت مولانا در کلمهای خود بکمیز از دقایق و حقایق
این طایفه بطریق رمز اشارت نموده و دران حکمت بسیغ مانیدکه بیت
قطب جهان سید احمدی یا حضرت شیخیم مدد یکی آنکه در وی شان که در خدمت
مولانا قدس سره بسیار بوده میگفت که حضرت مولانا در ولایت
اوزکینت که از ولایت ترکستان است و موطن حضرت مولانا است
قدس سره فالیز کشته بوده اند بر سر فالیز ایشان جمعی از طلبه علم مهمان
شده اند و حضرت مولانا قدس سره پسر خود را فرموده اند که در فالیز
در آی و از برای طالب علمان خربوزه برار پسر ایشان عرض کرده که
فالیز خام است مدات مدید باید که به پزد حضرت مولانا قدس سره
فرموده اند که در آکه پخته است چون پسر ایشان در فالیز در آمده
فالیز را پخته یافته خربوزه های پخته یافته گرفته از غایت تحیر گریان
و نالان بر آمده خربوزه ها را در پیش ایشان نهاده میگویند

جمال پختہ ہا ہیچ خام ٭ پس سخن کوتاہ باید والسلام ٭ و حضرت
مولانا قدس سرہ فرمودہ اند کہ ما شیخ کلانیم ہرچہ گوئیم چنان شود
و حضرت مولانا قدس سرہ در جوار حضرت شیخ سید احمد قدس سرہ مدفون اند
نیز ارادت و تبرک بہ شیخ زادہ کاشت قدس سرہ از جملہ خلفای شیخ مودود اند
قدس سرہ ذکر ایشان گذشت و بحضرت عمر رضی اللہ عنہ میرسند
حضرت شیخ خادم علیہ الرحمۃ والرضوان زبدۃ العرفا قدوۃ الکبرا
قطب الوقت خلیفہ علی الاطلاق و اکمل اصحاب حضرت شیخ مودود
اند چنانچہ مجملاً اشارت بآن رفتہ است تفصیل احوال ایشان میباید
فاستمع حضرت عزیزان شیخ خادم قدس سرہ در اوایل حال بیکی از اعزہ
سلسلہ کبرویہ ارادت کردہ و مدت مدید در ملازمت ایشان
بودہ اند بعدہ بارہ آن عزیز بصحبت حضرت شیخ مودود قدس سرہ
رسیدہ بحضرت شیخ مرید گشتہ مدت ہفت سال در خدمت ایشان
خادم بودہ اند بعد از قسمت ماحضر و طعام بصوفیہ زکیہ انگشتان
خود را لیسیدہ و بدان اکتفامی نمودہ اند و در ملازمت حضرت
شیخ مودود قدس سرہ ریاضات شاقہ کشیدہ و خدمات لائقہ

بجای آورده بالآخر مخدوم عالم گشته‌اند که مِن خدم خدم عمل است که
چون حضرت عزیزان شیخ خادم قدس سرّه بسمرقند فردوس مانند
نزول فرموده اند درا واهل فقرا ایمز ذکر فته طهارت کنانده
ذکر سیف نموده اند و آن مزدور بعنایت الهی توجه حضرت عزیزان
شیخ خادم قدس سرّه از خواهشات نفسانیه صاف گشته بصفا
صوفیان متصف شده و در سلک مریدان و مخلصان ایشان می شده
بیت بی عنایات حق و خاصان حق ؛ گر ملک باشد سیاستش ورق
نظم ایران لارینینک نظری کیم کا توشسا کیل لیع بولور ؛ اقانینک کل کل
تولدی بولغای منظور .. بالآخر بیشتر از اهل ما وراء النهر مرید ایشان
گشته اند و حضرت استاذی مفخری و مخدومی استاد دیناهی
استاد العلماء ملاذ الفضلاء زبدة المفسرین قدوة المحدثین المولی
الالمعی الذکی النقی التقی الصفی کاشف اسرار الله مولانا عصمة الله
بیفرمودند که چون حضرت عزیزان شیخ خادم بسمرقند تشریف
نموده اند مولانا احمد نام شخصی از اکابر سمرقند که منکر طریق ایشان
بوده محتسبا نرا فرستاده که حضرت شیخ قدس سره را منع نمایند از

ذکر بلند چنانچه طریقهٔ شریفهٔ ایشان است و حضرت عزیزان قدس سره
بر سر آن محتسبان پیش از آنکه سخن گویند خطاب کرده گفته اند که تو آمده که
بار را از ذکر منع کنی حالا آنکه خود نماز بامداد نگذارده آن محتسب گفته که
باتفاق محتسبان در مسجد جماعت نماز بامداد گذارده ام حضرت
عزیزان شیخ خادم قدس سره فرموده اند که ازار خود را نیک احتیاط
کن که بخون حیض آغشته است چون آن شخص توجه بازار کرده دیده که
ازار زنش را که بخون حیض آغشته بوده پوشیده بوده است
بیت اولیا از دور نا مست بشنوند تا بقعر تار پودت در روند
چون محتسبان این کرامت را از ایشان دیده اند شرمنده گشته
به پیش ملا امامی آمده عرض حال و مجلس مذکور کرده اند باوجود آن منکر متقاعد
نشده در مسجد مقطع سمرقند که مشهور است مجلس عالی ساخته جمیع
اکابر و صاغر سمرقند را در آن مسجد جمع کرده در مقام امتحان حضرت
عزیزان شیخ خادم شده و شنیده که الممتحن ملعون و اخرا کابر
تکلیف کرده که بحضرت عزیزان برپا نشوند و تعظیم ایشان بجا
نه آرند چون حضرت عزیزان قدس سره از در مسجد بسم الله الرحمن الرحیم

کویان درآمده اند همگی اکابر برخواسته تعظیم و توقیر کما ینبغی بجای
آورده اند وحضرت عزیزان قدس سره درمحراب مسجد بر همه متقدم
نشسته مراقب شده اند و همگی اکابر مراقب شده اند و درین مراقبه در رقبه
ملا امامی سنگ آسیایی افتاده نزدیک بوده که گردن وی بشکند
بالفور حضرت عزیزان قدس سره رفع آن کرده اند بعده گرد آسنگی
زند بعشوق مست ہیبه که آدمی از ذکر کوهر بدستش بعدازان فرموده اند که
ملایان وقت نگاه بیدارید تا امروز سخن کنیم شما گوش باشید
بعدازان بیان آیات واحادیث و روایات دلالة برین طریقه شریفه
علیه کرده اند چنانچه تفصیل آن در دیباچهٔ این کتاب نموده شد
ودران مجلس جمیع علما وفضلا واکابر واصاغر سمرقند مرید حضرت
عزیزان قدس سره شده اند ذکر ملاقات حضرت عزیزان قدس سره کما
بحضرت خواجه احرار خواجه عبیدالله ادام الله بمغفرته وقدس الله سره
خدمت مولانا صوفی بر کنی که یکی از اصحاب کبار کرده بوده و مخلصان
حضرت عزیزان قائم شیخ قدس سره بوده دراوایل حال در خدمت حضرت
زبدة الاولیا حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره بوده و از

مریدان ایشان است از حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره
نقل میکرد که حضرت عزیزان شیخ خادم قدس سره در قریهٔ کنجشک خانه
که از توابع شهر سبز است واقعه دیده اند که جوانی لُنگی در کمر بسته
بمجلس شریف ایشان درآمده از صوفیهٔ حضرت ایشان قدس سره
تکلیف کرده که با ایشان کشتی گیرد هیچکس از اصحاب تصدی
آن نکرده بالآخر حضرت عزیزان قدس سره با آن جوان کشتی گرفته
در زیر خود کرد انیده دست بسینهٔ آن جوان که زده اند آواز
سنج می آمده چون ازین واقعه فارغ شده اند با صحاب خود فرموده اند
این جوان که باشد شخصی از در درآمده بحضرت عزیزان قدس سره
عرض کرده که حضرت خواجه عبید الله قدس سره بملازمت ایشان می آیند
و حضرت عزیزان بحضرت خواجه قدس سره صحبت داشته اند و حضرت
خواجه قدس سره بجانب سمرقند رجوع نموده اند بعد حضرت عزیزان
قدس سره فرموده اند که آن جوان که در واقعه دیده ایم همین جوان است
که بکمال تمام ست در زیر تربیت ما خواهد بود و آواز سنج آن باشد که
او را دنیا فروگیرد ولیکن بروی تاثیر و ضرر نرساند و آما بر فرزندان

وی ضرر نکنند چنانچه درین زمان معاین می شود و ایضاً نقلست که
در مجلس دیگر حضرت خواجه قدس سرّه از ایشان پرسیدند که احوال
چونست حضرت شیخ قدس سرّه فرموده اند که گاه هست و گاه نیست
و حضرت خواجه قدس سرّه گفته اند که چرا همیشه نیست حضرت عزیزان
قدس سرّه از مجلس زود انتقال کرده اند از حضرت عزیزان قدس سرّه سرّ آن
انتقال را بعضی از مخلصان سوال نموده اند فرموده اند که ما جواب از
تجلیات الٰهی گفتیم که گاه هست و گاه نیست و حضرت خواجه قدس سرّه از
دوام آگاهی گفتند که چرا همیشه نیست اگر زود نمی برامدیم یکی از ما
بایستی انتقال می نمود ما خود پیر شده ایم ما خواستیم که این جواب
انتقال نماید و ایضاً منقولست که حضرت عزیزان قدس سرّه از کوی محمد
جب که در سیم قندنست مشهور ست میگذشته اند حضرت خواجه قدس سرّه
ملاقی ایشان شده اند بعد از وداع حضرت خواجه قدس سرّه مدت مدید
بر سبیل تواضع بر سر پا ایستاده اند تا آنکه حضرت عزیزان قدس سرّه
از نظر حضرت خواجه غایب شده اند سبب آنرا بعضی از محبان از حضرت
خواجه قدس سرّه سوال نموده اند حضرت خواجه قدس سرّه فرموده اند که در عقب

حضرت شیخ قدس سره جمعی از ملائکه می روند ما بعد از گذشتن حضرت شیخ تعظیم و توقیر آن ملائکه کردیم و مؤید این سخن حدیث حضرت نبوی است صلی الله علیه وسلم که ملائکه بر گرد ذاکران تا باسمان گرد کرده پر در پر هم بافته می ایستند و ایضاً منقولست از سلطان احمد میرزا که پادشاه سمرقند بوده نسبت بحضرت عزیزان بی ادبی واقع شده حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که در خانه مرید این سلطان و یرا تادیب کنیم بمنزل حضرت خواجه قدس سره رفته در منزل ایشان تلقین بلند گفته اند حضرت خواجه بمعذرت بسیار گفته سوار شده بخانه سلطان آمده ویرا مؤدب ساخته اند و سلطان بملازمت بحضرت آمده ایشانرا بخانه خود برده عذر و تقصیر گفته عرض کرده که ذکر اره فرمائید حضرت عزیزان فرموده اند که این ذکر بیاران نشود یک روز یارانرا آورده در منزل شما ذکر گوییم روز دیگر بجمیع از صوفیان بمنزل سلطان آمده ذکر فرموده اند سلطان مر گفته که یاران و صوفیان موزه های پر گل خود را در تاک خاک گذارند که فردای قیامت دستگیر ما شود و بعضی از سخنان که حضرت شیخ جمال الدین

عزیزان علیه الرحمة از ایشان نقل کرده اند چنانچه صاحب رشحات
نقل کرده بهمان عبارت تیمناً و تبرکاً ایراد می یابد در رشحات
در ضمن پنج رشحه ایراد کرده رشحه اول آنکه میگوید که حضرت
شیخ جمال الدین رحمة الله میفرمودند که شیخ ما حضرت شیخ خادم
در آیت فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ می گفتند که جمعی
هستند که از ذکر گفتن قساوت قلب حاصل می کنند که آنرا با دب
می گویند از سر غفلت بمقتضای طبع و نفس پس می شاید که من
ذکر الله شارت بآن باشد اگرچه مفسران بفصل عن ذکر الله تفسیر کرده اند
و برین معنی که از حضرت عزیزان قدس سره منقولست درین آیت اشعار
ست که وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ
الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ زیرا که ولا تکن
من الغافلین دلالت کرده که ذکر بر سبیل غفلت منهی است
رشحه دویم آنکه میگوید که حضرت شیخ جمال الدین قدس سره
فرمودند که شیخ ما حضرت شیخ خادم میفرمودند که حضوری که
سالکانرا در نهایت ذکر و عبور بر مرتبت آن می باشد می تواند که پیش

ازان نیز دست دهد لیکن تا آن حضور را بقائی باشد و بواسطهٔ کشاکش طبیعت زود زایل می شود اما عبور بر مراتب ذکر که عبارت از مشاهدهٔ بعضی از انوار و کشوف است کرده باشد آن مراتب چون اجسام لطیفه بجای طبیعت می نشیند و سالک از مقتضای طبیعت و پیرنشأ آن خلاصی می یابد رشحهٔ سیوم و هم حضرت شیخ جمال الدین قدس سره می گفته اند که شیخ ما قدس سره می فرموده اند که دلیل بر صحت حالی که وارد می شود آن است که در وقت ورود آن حال فنا و نیستی در نهاد سالک پیدا می شود و کلفت بر می خیزد و بسر بعیت میلی و محبتی تازه حاصل میگردد که با حکام شرعی از روی ذوق و بهجت بی کلفت و کسالت قیام می نماید رشحهٔ چهارم آنکه حضرت شیخ جمال الدین میفرموده اند که یکی از علمای رسوم نزد شیخ ما قدس سره آمده بود می گفت که حال اهل رقص و سماع از دو بیرون نیست در ان وقت شعور دارند یا ندارند اگر شعور دارند با وجود شعور حرکت در رقص و اظهار بیخودی بغایت قبیح است و اگر شعور ندارند بعد از شعور طهارت ناکرده نماز بیگذارند از ان قبیح تر است حضرت شیخ ما

قدس سرّه در جواب فرمودند که از اسباب نقض وضو یکی آنست که
عقل مسلوب می‌شود چنانچه مجانین را واقعست و دیگری آنکه عقل
مستور میگردد چنانچه در حال اغمامی باشد امّا بیشعوری این طایفه
در حال رقص و سماع نه مسلوب شدن عقل است و نه مستور شدن آن
بلکه این بیشعوری را جهت آنست که دران محل عقل کلی از عالم اعلی
برین عقل جزوی فایض میگردد و در مملکت وجود سالک حاکم و غالب
می‌شود و این عقل کلی را قوت و قدرت آن هست که تدبیر و ضبط عالم
کند چه جای تدبیر و ضبط بدن دران حالت در ظل حمایت و تدبیر
اوست و آن عقل کلی مدبر در مقام حفظ و نگاه داشت او بلکه
نواقض دران محل نمی‌ماند چه طالب صادق دران محل از طبیعت و احکام
او بتمام بیرون می‌آید و از لوازم بشریت خلاص می‌شود پس دران وقت
بتجدید وضو اصلا احتیاج نیفتد رشحه آنکه هم حضرت شیخ
جمال الدین می‌فرموده اند که شیخ ما قدس سرّه میفرموده اند که بعضی از
مخادم سلسلهٔ خواجگان قدس الله اسرارهم چنین گفته اند که وجود و عدم
بوجود بشریت عود میکند امّا وجود فنا هرگز بوجود بشریت عود نمی‌کند

معنی این سخن بحسب ظاہر آنست کہ مراد از وجود عدم تحقق صفت عدمست
کہ عبارت ازان بیخودی است کہ مبتدیان طریق خواجگان را در اثنای
مشغولی دست می دہد لیکن آنچہ حقیقت معینست وجود عدم عبارت
ازان ہستی حقیقی است ہر مدرکہ سالک پرتو می اندازد بواسطۂ
کمال شغل باطنی وی وخلو دل از نقوش کونیہ وآن پرتو ہستی حقیقی کہ
بعد ازان بیخودی پیدا می شود چون آن عدم است واین
وجود عود نمیکند بوجود بشریت یعنی باز این پرتو ناپیدا می شود
ولوازم وجود بشری غالب می آید بخلاف وجود موہوب حقانی کہ وی را
بقاء بعد الفنا گویند کہ بعد از تحقق بمقام فنا پیدا می شود بعض ہمچنانکہ
فنا را وجود باقی ازلی نیست این عدم را نیز ازلی است واین وجود اگرچہ
پرتو ہمان وجود باقی است لیکن بواسطہ عدم تحقق بمقام فنا گاہ گاہ
متواری می شود تا وقتیکہ ثابت گردد و ملکہ شود واللہ تعالیٰ
اعلم وحضرت عارف ریوگری قدس سرہ در مثنوی باین بیان اشارت نمودہ
فرمودہ کہ بیت وصل اعدام اگر توانی کرد کار مردان مرد توانی کرد
منقولست کہ حضرت عزیزان قدس سرہ را پسر بود ہژدہ سالہ کہ بمقام

ولایت رسیده بوده که از عالم فنا بدار بقا ارتحال نموده است
و دران حین حضرت عزیزان قدس سره بیرون خانه بوده اند بعد ازانکه
بخانه در آمده مطلع باین انتقال شده اند فرموده اند که برخیز ای
فرزند ارجمند برخواسته نشسته اند و اولیاء کرامی که مریدان
و محبان آنحضرت اند حاضر بوده اند عرض کرده اند که این فرزند عزیز
حالا حضرت الهی بجای آورده که بیت جان برکف دست
مر آتش تو ای شاه: العبد و ما فی یده کان لمولاه: برخواسته نشسته اند
حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که خواب کن باز خواب کرد
بیت هین اسرافیل وقتند اولیاء: مرده را ازایشان عمر باشد حیات:
بعد ازان فرموده اند که فرزند دلبند را در جوار غار ما که این غار در
سمرقند مشهور است دفن کنید و ما را نیز چون وقت انتقال شود در
جوار وی دفن کنند مخدوم زاده را درانجا دفن کرده اند و حضرت
عزیزان دران موضع شریف مدفون اند نیز زیارت و تبرک است ای عزیز
بدانکه از حضرت عزیزان قدس سره بیست و سه کس تربیت یافته
بمقام ولایت رسیده کمال و تکمیل یافته اند ازان جمله فرزند رشید

آنحضرت که مذکور شد فرزند دویم شیخ علی شیخ قدس سره که بعد از
انتقال حضرت عزیزان قدس سره خلوت نشسته گفته اند که سر حلقهٔ این
خلوت خدمت ملا لطف الله بوداما ذکر ایشان خواهد آمد شوند
خدمت ملا لطف الله بعد فرموده ایشان سر حلقهٔ آن مجلس شریف
شده متوجه ذکر شده اند و خدمت شیخ علی شیخ در مطبخ متوجه خدمت
شده اند چنانچه حضرت خواجه احرار قدس سره فرمایند که ع
خدمت ترا کنگره کبریا کشد :: و فتوری در مجلس ذکر پیدا شده
حضرت شیخ علی شیخ بمجلس ذکر آمده ملا لطف الله را از برای خدمت
تعیین کرده خود سر حلقهٔ ذاکران شده متوجه ذکر شده بوده اند که
از کنار خانقاه درویشی از درویشان والد حضرت شیخ قدس الله اسرارهما
فریادکنان در زیر قدم حضرت شیخ علی شیخ افتاده قصه چنان
بوده که این درویش از غایت غیرتی که داشته تبعیت باین دریوشان
ناکرده در کنار خانقاه متوجه بوده و این فتور بجهت عدم اتفاق
بوده چنانچه از حضرت سلطان الطریقه خواجه احمد یسوی قدس سره
منقولست که در مجلس ایشان قبضی واقع شد فرمودند که تفحص کنید که

یگانه در مجلس نباشد تفحص کرده اند یگانه ظاهر نشده فرموده اند که
عصا خانه را ببینید که در عصا خانه عصای یگانه نباشد چون در
عصا خانه عصای یگانه یافته اند چون آن عصا را دور ساخته
اند قبض مستبدل به بسط شده صحبت عظیم درگرفته و حضرت شیخ
علی شیخ فرموده اند که شمشیری بر گردن وی انداخته بودم اگر دست
پدرم ظاهر نشده آن شمشیر را از وی دور نمیکرد سر وی جدا می شد همت
اولیا را هست قدرت ازاله تیر جسته باز گردانند زیرا که و حضرت
شیخ علی شیخ قدس سره در نواحی حصار مدفونند زیارتگاه و تبرک گویند
شیری در پای مرقد ایشان خواب میکرده اگر نیاز مند مخلصی بزیارت
مرقد ایشان می آمده دور میشده بعد از زیارت آن شیر باز می
آمده خواب میکرده فرزند سوم قطب الکبرا غوث الورا عبد الحق
شیخ عزیزان قدس سره اند این فقیر مخلص از خدمت خواجم که نبیره
حضرت ایشان و از مجذوبان حق بودن استماع دارد که چون حضرت
عزیزان شیخ عبد الحق قدس سره دو و نیم ساله شده اند روزی حضرت
عزیزان شیخ خادم قدس سره بر بالای بلندی در غایت بسط و شوق

و ذوق بوده اند که حضرت شیخ عبدالحق قدس سره بآن بلندی فنا
و خیزان بقدم شریف ایشان رسیده اند و عنایت ازلی دست
گیری کرده نظر حضرت عزیزان قدس سره بایشان فتاده و حضرت عزیزان
قدس سره زبان خود را در دهان ایشان انداخته ایشانرا مکانیده اند
و فرموده اند که بعد الیوم هیچ ولی احتیاج نباشد و همان زمان
بمقام اولیاء کرامی رسیده اند و هم حضرت خواجم رحمه الله گفته اند که
چون حضرت عزیزان قدس سره از دار فنا بعالم بقا انتقال کرده اند
حضرت شیخ عبدالحق دوازده ساله بوده اند اربعین نشسته اند در
یکی از کوه های شهر سبز و دران اربعین میر محمد صوفی قدس سره که
یکی از یاران کار کرده قدیمی حضرت عزیزان قدس سره بوده اند بحضرت
شیخ عبدالحق رحمه الله عرض کرده اند که یکی از خلفاء والد شریف د د
مرید شوید حضرت شیخ فرموده اند که یکی یاران کار کرده شما ئید
امتحان کنید بعده این هر دو عزیز مراقب شده توجه تمام نموده
بیکدیگر متوجه شده اند خدمت صوفی میر محمد بعد از ساعتی بیهوش
شده اند و حضرت شیخ عبدالحق قدس سره فرموده اند که صوفی را در برو ت

این معتکف در برف پرتاو ید چنان کرده اند و صوفی دران برف
هفت روز بیهوش افتاده بود و اطراف صوفی بجهت حرارت
صوفی آب شده بود بعد از هفت روز همین همت حضرت شیخ
قدس سره صوفی بهوش آمده عذر و تقصیر گفته عرض نموده اند که ایشان
پادشاه هند عاقبت شیر زاده شیر شود :: و هم حضرت خواجم رحمه الله
نقل میکرده اند که رحمت صوفی قدس سره نیز از یاران معتمد و قدیم
حضرت شیخ خادم علیه الرحمة بوده است وی چون صوفی میر محمد
بحضرت شیخ قدس سره عرض نموده حضرت شیخ عبد الحق قدس سره توجه
نموده در صورت بازی او صوفی رحمت چون کبوتری در اقطار عالم
گریخته حضرت شیخ شمشیری بر وی زده اند بعده سر بر داشته اند
صوفی میر محمد را زنده دیده اند فرموده اند که بغل خود را بو
چون دست در بغل کرده دعای سیفی که در بغل صوفی بوده دو پاره
شده بوده است و این صوفی دعای سیفی ضبط کرده و ورد خود ساخته
بوده بعده صوفی رحمت نیز تقصیر گفته حضرت شیخ عبد الحق را بسیج
احتیاج نیست بلکه دیگران را بحضرت ایشان احتیاج است و تکمیل

حضرت شیخ قدس سرہ از حضرت والد شریف ایشان حضرت شیخ خادم عزیزان علیہ الرحمۃ والرضوان ست خدمت زبدۃ العلماء قدوۃ الفضلا مولانا عبد الحی از پدر خود مولانا امان کہ از مریدان و محبان حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سرہ بودہ نقل میکردند کہ حضرت مولانا ولی عزیزان میفرمودند کہ چون حضرت قطب الاکابر عزیزان شیخ خدای داد قدس سرہ ارتحال نمودند بلا زمت حضرت شیخ عبد الحق قدس سرہ آمدہ در صحبت ایشان می بودیم و در عالم باطن تربیتها از ایشان یافتیم روزی فرمودند کہ ملا ولی دانستی کہ ہر تصرف کہ در تو خواہیم میکنیم برخیز مرید میں شو عرض کردم کہ بظاہر دست دادن چہ لازم ست فرمودند کہ تا انچہ را در یخہ نہی مراد حاصل نشود بعدہ حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سرہ مرید شدہ اند و حضرت شیخ قدس سرہ رخصت کل دادہ اند چنانچہ انشاء اللہ در بیان مناقب ایشان تفصیل رخصت از مشائخ عظام مذکور خواہد شد و ہم مولوی مذکور نقل میکردند از پدر خود کہ حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سرہ میفرمودند کہ حضرت شیخ عبد الحق قدس سرہ از جانب ولایت

آنها بسمرقند آمده از دریای کوهک گذشته فرموده اند که ما را
خواب گرفت از اسپ فرود آمده در ریگهای آن دریا خواب کرده اند
وزمان حرارت روز بوده حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره جامه
در خود بر نهاده بر سر حضرت شیخ قدس سره سایه کرده اند سیفرمودند که
چنان در خواب شدند که گویا در ایشان اثر حیوات نمانده بود
بعد از مدتی بر خواستند فرمودند که بقریه کوفین رفتیم و ملا
عبد الرحمن مفتی که آنجا ساکن بود وی گذشته می آیم برویدتا بر وی
نماز جنازه گذاریم ع خود می کشی قاتلهم را خود تعذیه می داری
بعد از آن روان شدیم فردا الیگاه روز چون بموضع کوفین رسیدیم
جنازهٔ ملا عبد رحمن مفتی حاضر بود و حضرت شیخ عبد الحق جنازهٔ
وی را خود امام شده گذاردند بعده بازمراجعت نمودند قصهٔ آن
بود که ملا عبد الرحمن اوّل مرید حضرت شیخ قدس سره بوده بعده بملا احمدی
مرید شده بوده این غیرت و غضب حضرت شیخ قدس سره بروی بجهت
آن بوده اکابر طریقت فرمایند که اولیاء حق چون شمشیر برهنه بر بند ملاک
شود و فی الحدیث قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لحوم العلماء

ستم سن ششم مرض و سن عرض مات و هم مولوی عبد الحی از والد خود نقل میکردند که حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره میفرمودند که حضرت عزیزان شیخ عبد الحق قدس سره یک شبی در زمانی که معتکف بوده اند از مسجد برای طهارت می بر آمده اند که پای مبارک ایشان بصوفی که در خواب بوده رسید فرموده اند که این صوفی گویا مرده است که بر نمی خیزد او را بیرون مسجد برتاوید چون صوفیان برخواسته اند که وی را به بیرون مسجد کنند او مرده بوده آری عاشق چنان باشد که هر چه او گوید چنان شود حدیث کنت سمعه الخ دلالت برین معنی دارد ع هرچه او گوید چنان گردد چنان :: و هم حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره میفرموده اند که حضرت شیخ عبد الحق قدس سره گویا شمشیر برهنه در دست گرفته در مقام کشتن بودند اما پیر اوّل ما یعنی حضرت شیخ خدایداد قدس سره حلّ و بل شده بودند اگر لگدی بر سر ایشان می زدند تاثیر نمی کرد و لکلّ وجهة هو مولیها و ایضاً نقلست که زبدة المتبحرین عمدة المتاخرین استاد العلما مولانا درویش محمد آخون ترکستانی که در مدرسه میرزا مدرس و اعلم علمای سمرقند بوده اند

میگفته اند که بملازمت حضرت عزیزان شیخ عبد الحق قدس سره
بسیار می رفتیم روزی فرمودند که آخون شما پسر ما ابراهیم شیخ زاده را
علم ظاهر تعلیم کنید و ما شمارا علم باطن تعلیم کنیم فرمودند که هیچ ولی
کسی را بشرط ولی نشناخته ما چنان کنیم مولانا عرض کرده اند که فردا جواب
گوییم فردا جواب گفتیم که از دست ما نمی آید بدین سبب مولانای مذکور در
وقت انتقال گفته اند که مارا در زیر قدم حضرت شیخ عبد الحق قدس سره
دفن کنید در جوار حضرت شیخ مدفونند و حضرت شیخ قدس سره در جوار
والد شریف خود قدس الله اسرارهم مدفونند ابراهیم شیخ قدس سره
فرزند حضرت شیخ عبد الحق قدس سره اند و از ایشان ارشاد و تکمیل
یافته اند و از مقتدایان این سلسلهٔ شریفه اند و سالها در مقام
ارشاد خلایق بوده اند و حضرت خواجم قدس سره فرزند برادر ایشان
و تکمیل از ایشان یافته اند قدس الله اسرارهم و این ابراهیم شیخ
و خواجم نیز در جوار حضرت عزیزان مدفونند نور الله مراقدهم
خدمت مولانا لطف الله رحمة الله علیه ایشان را در سلسلهٔ مولانا
لطف الله دادا گویند که دختر صلبیه حضرت عزیزان شیخ خاوند

علیه الرحمه در عقد نکاح ایشان بوده اند و خدمت مولانا لطف الله
را ابتداء حال ایشان آن بود که بعد از انکه تحصیل علم ظاهر کرده اند
روزی بصحبت حضرت شیخ خادم علیه الرحمه رسیده در آستانهٔ
مسجد مقطع که مسجد عظیمی بود با ایشان جا نرسیده بنابر کثرت
خلایق و حضرت عزیزان بذکر مشغول بوده اند حضرت مولانا واقعه
دیده اند که نه بستر در زیر پای مولانا انداخته اند بعد از فراغ
مجلس حضرت عزیزان مولانا را طلبیده فرموده اند که کیبار بمجلس ما
آمدهٔ نه بستر در زیر پای تو انداختند اگر پشتر ای از آسمان
بگذری بعد از ظهور این کرامت حضرت مولانا مرید شده
سالها در خدمت و صحبت ایشان بوده اند و از ایشان تکمیل
یافته اند نقلست که روزی حضرت عزیزان علیه الرحمه یکی
از ابیات حضرت مولوی رومی قدس سره را غیر موزون بطریق
نثر می خوانده اند چنانچه طریق ایشان این بوده که نظم را چنین
می خوانده اند که موزون ظاهر نمی شده خدمت مولانا موزون
خوانده اند حضرت عزیزان کارد خود را از غلاف بر آورده بجانب

مولانا پیر تافته شده بوده اند که این را نگاه دارید یک روز شما
کار می آید حضرت مولانا آن کارد را سالها تبرکا نگاه داشته اند
و پسر ایشان آن کارد را گرفته بهمان کارد حضرت مولانا را
در زمانی که در بحث بوده اند زده شهید ساخته اند آن وقت
معلوم شده است کلام حضرت عزیزان قدس سره همت کاملان
از دور نامیست بشنوند تا بقعر نار و پود در روند۔ از خدمت
مولانا از دختر حضرت عزیزان علیه الرحمة دختری تولد کرده که آن
دختر را بخدمت امیر بزرگ که دانشمند روزگار بوده داده و از آن
دختر دختر دیگر شده که از آن حضرت زبدة العلماء و قدوة الفقهاء
استاد المتبحرین ملاذ المتاخرین الجامع بین علمی الظاهر والباطن
العارف باسرار الله مولانا عصمة الله قدس سره تولد کرده اند از جانب
والده حضرت مخدومی و استادی بسند وسیدی مولانا عصمة الله
بحضرت عزیزان شیخ خادم قدس سره میرسند و از جانب پدر به
بحضرت خواجه عارف ریوگردی قدس سره که در سلسله خواجگان
قدس الله اسرارهم مشهورند میرسند و حضرت مخدومی قدس سره

منظور نظر اولیا گرامی بوده اند میفرمودند که مارا در دامن

شریف خواجه ملا قدس سره که داماد حضرت خواجه احرار اند قدس سره انداخته اند ایشان گرفته خود را در دامن پوشانیده عصمة الله نام

نهاده اند از ان زمان نشاءه از مذاق این طایفه در کام من ست

و من وسیم ام و ایضاً میفرمودند که روزی در معتکف حضرت استاذ

استاد العلما ملا الکرامین سند المحدثین مولانا مصطفی رحمة الله

حاضر شدم خدمت مولانا مصطفی رابطی بود در مزمنه با خود گرده

مینگریستند و مرا حالی دیگرگون شده در زیر قدم مولانا افتادم که

مرید شوم ایشان فرمودند که ارادت بالحقیقه ارادت یقلبست

چه لازم که دست داده شود و ترا قبول کردیم و مارا نیز نسبت

بحضرت شیخ مرجان قدس سره که یکی از مخلصان حضرت زین الدین

الخوافی قدس سره است و ارشاد از ایشان یافته و مرخص از ایشان

این حال پیدا شده بود ایشان فرمودند که دست ظاهر چه لازم است که

داده شود مارا هر رخصتی که از حضرت شیخ زین الدین الخوافی رسیده بشما

دادیم ما نیز رخصتی که از شیخ مرجان بما رسیده بشما دادیم حضرت

مخدومی قدس سره ذکر را جهرا بطریق این سلسله شریفه می گفتند و این
مخلص فرزند ارجمند عبدالرشید را بدین حضرت مخدومی
اندا ختـه نیاز ایشان کرده بود و در خاطر بود که نام وی را عبدالرشید
و یا عبدالشهید مانند فرمودند که ملهم شدیم نام وی را عبدالرشید نهادیم
و آثار توجه تمام از ایشان ظهور هویدا بود روزی این فقیر بملازمت
ایشان رسید گریان بودند فرمودند که مدتی درس گفتیم و مدتی
ذکر گفتیم اکنون متحیریم که چه کنیم باز گریان شدند چون کمال
دانشم نادانیست چاره کارم همه حیرانیست. و خوارق عادات
از ایشان بسیار بظهور پیوسته است چنانچه بعضی در مناقب حضرت
عزیزان قاسم شیخ قدس سره خواهد آمد انشاء الله تعالی واز انجمله آنکه
روزی این فقیر در ملازمت ایشان بود که یکی از خواجه زادها اندکی
در غضب شده اند این فقیر را بخاطر افتاد که چه حکمت باشد درین غضب بالفور
بفقیر توجه کرده گفتند که طالب علمان فرزندان ما اند اگر پدر تادیب
فرزند نکند فرزند بی ادب شود حضرت مخدومی را بر خواطر اشراف
تمام بود میفرمودند که مقصود ما از گفتن درس ترویج شریعت حضرت

مصطفی ست صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ بر در ما آمد بے نصیب نخواہد شد
انما الاعمال بالنیات مدفن شریف ایشان در جوار حضرت خواجۂ
احرار ست قدس اللہ اسرارہما میفرمودند کہ چون حضرت قاسم
شیخ عزیزان قدس سرہ در ولایت اشتیخن معتکف شدند فقیر بملازمت
ایشان رسیدم در صحبت ایشان دران اعتکاف بودم بحضرت
عزیزان قدس سرہ عرض کردم کہ درین مجلس فقیر را جمعیت خاطر حاصل شدہ
اما پیش ازین در ولایت انہار سیم قند حضرت ایشان خلوت نشستند
دران خلوت جمعیت خاطر نشد بلکہ تفرقہ پیدا شد و ہر دو مجلس شریف
ایشان ست حضرت عزیزان قدس سرہ فرمودند کہ ولایت
ھلیاباد و ولایت اشتیخن و ولایت میانکال تا بخارا ہمگی در طریقۂ
شریفہ اند گویا کہ یک کس اند ہر وقتیکہ ذکر میگوییم ہمگی باتفاق
ذکر میگویند بلکہ زمین و زمان ہمہ اتفاق می کنند اما ولایت انہار
در وی طرق مختلفہ ست این تفرقہ و اختلاف بدان جہت ست
و حضرت مخدومی قدس سرہ منظور نظر کیمیا اثر حضرت مولانا ولی
عزیزان بودہ اند قدس سرہما منقولست کہ حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سرہ

ایشانرا ولی ها در زاد می گفته اند و بحضرت عزیزان قائم شیخ
قدس سره در زمان طلب تا آخر عمر صحبت تام داشته اند و در صحبتهای
حضرت حاضر می شده اند و از سمرقند بولایت کرمینه که موطن
شریف حضرت عزیزان ست بسیار میرفته اند میفرمودند که یک
کرت از حضرت عزیزان قدس سره رخصت خواستیم که درین سفر به بخارا
رفته ازانجا بولایت فرشی رفته بسمرقند انتقال خواهیم کرد حضرت عزیزان
فرمودند که بخارا چرا میروید گفتیم بجهت زیارات مزارات شریفه
بخارا حضرت عزیزان قدس سره قبال نموده رخصت دادند بعده
به بخارا رفته زیارت مزارات شریفهٔ آنجا کرده بخارا نا در آمده بجانب
فرشی توجه کردیم چون حضرت عزیزان قدس سره مطلع شده اند که بسیار
خوشوقت شده فرموده اند که زیارت همچنین می باید که قصد مام دیگر
تعلق نگیرد و حضرت عزیزان قاسم شیخ علیه الرحمة نیز حضرت مخدومی
را ولی ها در زاد میگفته اند و از مشایخ این سلسلهٔ شریفه بحضرت
عزیزان درویش شیخ علیه الرحمة که ذکر ایشان خواهد آمد ان شاء الله
صحبت داشته اند میفرمودند که از مشایخ این سلسله شریفه بتکلف

تر وہمت تر از حضرت عزیزان درویش شیخ قدس سرہ ندیدم
میفرمودند که شبی در سمرقند در خلوت ایشان بودیم خانقاه بسیار
گرم شد فقیر بسیار محنت کشیدم حضرت شیخ قدس سرہ را اشراف
شد یکی از صوفیه را فرمودند که خدمت ایشانرا بحجرهٔ که در بیرون
خانقاه است برده مهمان کن آن صوفی بفرمودهٔ ایشان چنان
کرد میفرمودند که ما را در جوانی جمعیّت تام بود بعد از ان بجهت
اشتغال بفرزندان و آشنایی خلایق آن جمعیّت خاطر نماند
مفهوم می شود که اوّل جمعیّت در وحدت بوده ثانی جمعیّت
در کثرت بوده و خاطر حضرت مولوی قدس سرہ مایل باوّل بوده است
والله تعالی اعلم چون فارغ شدیم از ذکر اولاد حضرت عزیزان
شیخ خادم قدس سرہ شروع کنیم در بیان مناقب خلفای ایشان
قدس سرہ حضرت عزیزان شیخ جمال الدین هو الجامع بین علمی الظاهر
والباطن وحید العصر فرید الدهر قطب الاولیا غوث الکبرا قدس الله اسراره
خلیفه برحق واجل واکمل اصحاب حضرت ایشان شیخ خادم قدس سرہ اند
وهو صاحب الریاضات شاقه والمتشرع بالشریعة الشریفه بفرمودهٔ آیت

کریمهٔ وَجَاهِدُوا فِی اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهٖ و بمضمون حدیث افضل الاعمال احمزها ای اشقها بریاضات شاقه مجاهده می نموده اند

نقلست که گاه سه خلوت پیوسته می نشسته اند حضرت شیخ خدای داد قدس سره میفرموده اند که سه خلوت پیتصل می نشسته اند

پوستین پوشیده در خلوت چنین بجهت حرارت که خانقاه چون آتش دان گرم شده بود رخصت داده اند که هر کسیکه اینجا نتواند بود

در دهلیز خانقاه باقی شد ده نفر از اصحاب ایشان که از انجمله یکی

این فقیر بود در خانقاه باقی ماندند و حضرت عزیزان قدس سره همچنین

پوستین پوشیده نشسته بوده اند و دیگران بیرون خانقاه

در دهلیز بودند بیت بقدر شغل خود باید زدن لاف که گنجشکی نتاند

رفت بر قاف * اما سوختگان آتش هجران و مشتاقان وصال حضرت

شان و تشنگان بادیه حرمان ازین گرمی نگریزند و این حرارت

در جنب حرارت ایشان محو گردد چنانچه از خواجه احرار قدس سره منقولست

میفرموده اند که هیچ خانه در زمان حرارت هوا چون خانهٔ دل نیست

حق سبحانه فرماید که قُلْنَا یَا نَارُ کُوْنِیْ بَرْدًا وَّسَلَامًا عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ الآیه

پس عجب که حق سبحانه دل بنده مومن محب را که منظر الهی ست

چنانچه حدیث لا ینظر و الله الی صورکم و لکن ینظر و الی قلوبکم

بود این معنی ست چنان کرده اند که محبت واجب تعالی که موطن

آن قلب صنوبریست غالب آید بر حرارت دیگر بلکه بر آتش جهنم

چنانچه در بعضی از تفاسیر در تفسیر این آیت که وان منکم الا واردها

مذکور شده که همگی آدمی داخل جهنم شوند لیکن حق سبحانه بر مومنان

جهنم را گلستان کرده اند حضرت سلطان الطریقه خواجه احمد یسوی

قدس سره فرمایند بیت عارف عشقی جان بولکیندا علم تار تپسا

اونا کیز بینک تموق عالم غافل بولور ؛ و از شیخ الاسلام

ابو حفص شیخ شهاب الدین السهروردی قدس سره منقولست که

چون محبت و عشق عاشق را بیرون کنند محبوب از پی نظر کرده و

این ممکنات را تحمل آن نباشد حق سبحانه فرماید که فلما تجلی

ربه للجبل جعله دکا وخر موسی صعقا و عارف رومی در مثنوی

فرموده اند که اگر مرغ ضعیف چون کبوتر و مثال آن خواهد که اشتری

را میهمان سازد و چون شتر در خانه وی قدم نهد خانه او ویران

شود بلکه صاحب خانه های مال اشتر گردد نقلست که مولانا ابراهیم
شیروانی که از متبحران روزگار بوده اول که بملازمت حضرت
عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره رسید حضرت عزیزان فرموده
اند که ملا ابراهیم پیش آمد ملا ابراهیم را بخاطر آمده که شاید که درین
مجمع ابراهیم نام دیگری نیز باشد دیگر باره فرموده اند ملا ابراهیم
شیروانی که در بحث وجود سخنان دارد پیش آید القصه این مولانا
ابراهیم را در بحث وجود کلامی سخنان بوده چنانچه از حواشی مواقف
مولانا ابراهیم معلوم می شود چون مولانا ابراهیم پیش ایشان آمده
سخنان مولانا ابراهیم را که در بحث وجود بوده خود بیان فرموده
اند بعد از ان حل اشکالات آن نموده اند مولانا ابراهیم قدس سره
در سلک محبان و مریدان حضرت عزیزان در آمده از ایشان ترتیها
یافته اند نظم تا نفتد بر تو مردی را نظر از وجود خویش کی
یابی خبر هیچکس از خویشتن چیزی نشد هیچ آهن خنجر تیزی نشد
نقلست که شاه بیک خان شهید در ابتدای حال مرید حضرت
عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره بوده و دران اوان در خدمت

امیر علی ترخان که حاکم و والی سمرقند و بخارا بوده است روزی
شاه بیک خان را بخاطر افتاده که میرزایان کورگانیه فوت کرده اند
و این امیر عبد العلی پادشاه نیست چرا من پادشاه نشوم که من پادشاه
زاده ام و باین خاطر بملازمت حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره
آمده و حضرت عزیزان را اشراف بر خواطر بوده که اکابر طریقت
مشرف القلوب گویند فرموده اند که در خاطر تو آمده که عبد العلی
متشرع معزول گردد تو پادشاه شوی دیگر بار پیش ما میا و شاه بیک
خان از پیش ایشان برآمده گفته که دیگر پیری صاحب دولتی عزیزی
درین بلاد باشد شخصی شیخ منصور که از مریدان شیخ تاج الدین است
و شیخ تاج الدین از مریدان شیخ زین الدین الخوافی قدس الله اسرارهم اند
نشان داده چون شاه بیک خان بملازمت شیخ منصور قدس سره
رسید حضرت شیخ فرموده اند که اوزبیک تو خواهی پادشاه شد
فرموده اند که سفره آرید سفره آورده اند و بعد از جمع کردن سفره
فرموده اند چنانچه سفره را از کنار جمع میکنند تو نیز از کنار ولایت
متوجه شو و نیز فرموده اند که اولیاء کرامی جمع شده بفرموده سلطان

الطریقه حضرت خواجه احمد الیسوی قدس سره از برای پادشاهی توقتمش

خواندند شیخ توشیخ جمال الدین قدس سره نیز دران مجمع حاضر بود و

دران مجمع نیز بر پادشاهی تو راضی نبود تا چون سلطان الاولیا

خواجه احمد یسوی بر نهند که تو پادشاه باشی پادشاه تو خواهی شد فرموده

حضرت شیخ منصور قدس سره شاه بیک خان متوجه بمنقت شده

بدانجا رفته واز ان جا جمع اوزبکیه را گرفته متوجه ولایت شده چون

ترکستان رسیدند شبی در مزار متبرک حضرت سلطان العارفین

خواجه احمد الیسوی قدس سره بشارتی دیده واز ایشان اعانت بردی

واقع شده از انجا متوجه تاشکند شده تاشکند را گرفته واز انجا

آمده سمرقند وبخارا را گرفته در بخارا فرموده که پیر حضرت شیخ جمال

الدین عزیزان را در نظر مبارک ایشان در نردبان بسته قین

بکنند تا حضرت ایشان محنت کشند وچون حال برین منوال

کشیدند حضرت عزیزان شیخ خدای داد قدس سره عرض کرده اند که

اگر رخصت شود توجه بکنیم که شاه بیک خان نابود گردد وحضرت عزیزان

شیخ جمال الدین قدس سره فرموده اند که چون سلطان الطریقه بر ایشان

الحقیقه خواجه احمد الیسوی قدس سره برانند که وی پادشاه باشد توجه
گردن برنا بود وی بی ادبی است ودرین حال سر حضرت ایشان
بابا گفته فریاد کرده حضرت ایشان جان بابا گفته اند بمضمون حدیث
نبوی صلی الله علیه وسلم اَوْلَادُنَا اَکْبَادُنَا چون این کلام از حضرت
عزیزان شیخ جمال الدین رحمة الله صادر شده ریسمان و نزد بان
از سر ایشان جدا شده چون اوزبکیه این کرامات دیده اند
هراسان وگریزان شده پیش شاه بیک خان رفته عرض کرده اند که
این شیخ ولی بوده شاه بیک خان گفته که من هم رسیده ام که ولی است
بعد از ان حکم کرده که حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره بجانب
هرات بروند چون حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره بهراة
تشریف آورده اند خدمت زبدة المتبحرین مولانا عبد الغفور قدس سره
را بحضرت عزیزان قدس سره اخلاص تمام پیدا شده جمیع خدمتهای
ایشان را حتی که مثال سرکه و پیاز را از بازار خود می آورده اند بمولانا
هروی بحضرت عزیزان قدس سره عرض کرده اند که خدمت مولانا عبد الغفور
استاد جمیع علما اند و کبر سن دریافته اند چه باشد که بعضی از خدمتها را

بدیگران فرمایند حضرت قدس سره فرموده اند که این سخن از غلبات است
بنابر آنکه مولانا عبد الغفور خدمت این فقیر را از برای خدا خواهد کرد
خدمتیکه از برای خدا باشد چون منع توان کرد و بعضی بحضرت مولانا
عبد الغفور عرض کرده اند که شما در سلسله خواجگانید چون مشایخ
این سلسله خدمت می کنید ایشان فرموده اند که سلسله خواجگان
به بیع و شرا جمع می شود چون باین سلسله شریفه جهریه جمع نشود و این
فقیر از بعضی اعزه استماع دارد که حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره
میفرموده اند که بسته سلسله میباش نقلست که حضرت عزیزان شیخ
جمال الدین رحمة الله بخدمت مولانا عبد الغفور قدس سره گفته اند که
موالی و اکابر و مشایخ را میخواهیم که بو منیم خدمت مولانا عرض
کرده اند که فردا جواب گوییم و خدمت مولانا یکی از اکابر هراة که
از فرزندان حضرت مولوی رومی قدس سره بوده اتفاق نموده اند
ایشان حاضری ساخته جمیع موالی و مشایخ و اکابر هری را جمع کرده
حضرت عزیزان را در ان مجمع بطلبند فردا آن عزیز چنان کرده و در ان
مجلس تقصیر از حضرت عزیزان قدس سره با هل آن مجلس واقع شده که

همه شیفته و فریفته و مخلص حضرت عزیزان گشته اند گویند در
مدّت یکماه در هری بعلوم همگی علماء و مشایخ اکابر و صاغر شده که حضرت
عزیزان قدس سرّه در علم ظاهر و باطن مستبحر روزگار اند حضرت عزیزان ما
قدس سرّه میفرمودند که سلطان حسین میرزا که پادشاه هرات بوده بملازمت
حضرت عزیزان قدس سرّه آمده حضرت عزیزان چند پاره نان که
در فرجی یکی از صوفیان پیچیده بوده بے تکلّفانه همان فرجی را بجای
دستارخان پیش سلطان پهن کرده نان پاره ها را ما حضر کشیده
اند سلطان از آن نان پاره ها تبرّکاً گرفته گفته که کدام این صوفیان
و درویشان اند که در خدمت حضرت عزیزان قدس سرّه پوشش
صحرا فروخته ما حضر صوفیهٔ زکیه می ساخته اند جمع از طالبان علم که
از جمله درویشان بوده اند و بدین خدمت مشغول بوده اند بر
خواسته اند سلطان فرموده اند که همّت شمایان از ما بهتر است که
ما در مشقت سرپوشش خورده ایم لیکن مقصد ما خراسان بود خراسان
را بما دادند و مراد شمایان وصول حق است سبحانه خدای بمراد رساند
حق سبحانه فرماید وَمَن یُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْیَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَن یُرِدْ

ثواب الآخرة نوبته منها بعد ازان از حضرت عزیزان پرسیده که
ازین صوفیان و درویشان کسیکه بمقام فنا رسیده باشد
هست حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که نه ولیکن یار است
در ماورا النهر که مولانا خدایداد نام دارد ایشان بفنا رسیده اند
توصیف ایشان بسیار نموده اند بیت هر که او در عشق صادق
آمده است آخر بسر معشوق عاشق آمده است بعده سلطان حسین
میرزا بحضرت عزیزان چند جفت آب زمین نیاز کرده حضرت
عزیزان فرموده اند که نیم جفت زمین را در بخارا قبال کردیم
وان سبب ما بیجا اخراج کرد اکر بیشتر ازان قبال کنیم از عالم اخراج
خواهد کرد ای عزیز من درین سلسله شریفه تمام تجرید و تفرید را
شرط کرده اند مکر آنکه ماهور بخدمتی شود چنانچه حضرت عزیزان ما قدس سره
میفرمودند که حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره فرموده اند که در
مجلس حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره از غیر ذکر ما حضر دیگری نبود
نه کاه بود و نه جوان کدای یک کاسه جو باست میهمان قبال کرد
تشویش کاه و خر و شتر و غیر آن ازان پیدا شد همچنین شما اگر

نتوانید مثل ما کنید و الا مثل حضرت عزیزان شیخ خدای داد قدس سرہ
بکنید و بعد از ین نقل حضرت عزیزان ما قدس سرہ بفقیر خطاب کرده فرمودند
که شما نیز مثل حضرت قاسم شیخ قدس سرہ بکنید و اگر نتوانید مثال حضرت
عزیزان شیخ خدایداد قدس سرہ بکنید امید این فقیر آنکه فردای
قیامت بیمن همت این عالی همتان در سلک جاروب کشان و محبان
این طایفهٔ کرام محشور گردد که حدیث اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا
و بشارت باین مقام است و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید
خدمت مولانا صوفی برکنی از حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سرہ
نقل کردند که حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سرہ فرمودند که در
مجلس عظیمی که اکابر اولیاء و علمای هراة در صحبت حضرت عزیزان
شیخ جمال الدین قدس سرہ حاضر بوده اند از حضرت عزیزان از معنی
فنا پرسیده اند حضرت عزیزان قدس سرہ فرموده اند که تفسیر فنا
بطرق مختلفه در کتب مسطور است پیش ممکنان لایح و واضح است
اما ما را در ما وراء النهر یاری است مولانا خدایداد نام اگر در ین عالم
فنا بتجسد شدی هر آینه بصورت وی شدی صورت و سیر حضرت

ایشان از تعیین بیعت کرده اند و مدت مدید دران مجلس در میان اصحاف ایشان بوده اند که از کنار مجلس حضرت شیخ خدایداد جامهٔ نمد بر در بر و کلاهی از نمد در سر و گریبان جامه را به پوست توت بر بسته تقصیر گویان در قدم حضرت شیخ جمال الدین قدس سره افتاده اند بعضی اکابر عرض کرده اند که متصف بفنا ایشان باشند حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره فرموده اند که چون در توصیف ایشان بودیم ایشان را قایم مقام خود ساختیم و شیخ صوفی که مرد تمام بوده در نزد جمیع اکابر مرید ایشان ساخته فرموده اند که ماوراء النهر ازین سلسلهٔ شریفه خالی نبود ما اینجا خواهیم بود ایشان بالفعل بماوراء النهر بروند فرموده اند که خط ارشاد در طریق ما نیست لیکن راه دور است در حق ایشان خط ارشاد نویسیم در اواخر آن کتابت در وصف ایشان این غزل حضرت مولوی جامی قدس سره را نوشته اند که شعر حقهٔ لعل تو از جوهر جان ساخته اند کام هر خسته دران حقه نهان ساخته اند شهر لطافت که نهان بود پس پردهٔ غیب همه در صورت خوب تو عیان ساخته اند آن نخ بالاست نهالست که از روضهٔ قدس تا تماشاگه عشاق روان

ساخته اند بدیجا که رسیده همگی اکابر عرض کرده اند که این بیت
موافق قامت ایشان است که چون سرو آزاد است بعده
ایشان میرزا از همان مجلس روان ساخته اند منقول است که چون اکابر
و اصاغر هری بحضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره غله
بسیار نیاز کرده اند حضرت عزیزان قدس سره غله ها را در خانه انبار
کرده اند و باین سبب بعضی از سفها در سخن شده اند چون حدیث
مولانا عبد الغفور بعرض آنحضرت رسانیده اند فرموده اند که نگاه
داشت غله بدان جهت بود که درویش را مکاشفه شده بود که
بعد از چند روز در هری قحطی خواهد پیدا شد فرموده اند که مولوی
خود تقسیم این غله بکنند صوفی که خدا را دوخروار و بصوفی مجرد یک
خروار بدهید خدمت مولوی چنان تقسیم کرده اند بعد از یک ماه
قحط غریب در هری شده آنگاه سخن آنحضرت بر مردم هری واضح گشته
وفات حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره در هری است و ایشان
را در تحت که حضرت مولوی جامی قدس سره مدفونند دفن کرده اند و در
ان تحت حضرت مولانا سعد الدین الکاشغری قدس سره نیز مدفونند از

و بتبرک بهم حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره سلطان الطریقه برهان الحقیقه قطب العرفا غوث الکبرا و زبدة العارفین قدوة الکاملین الجامع بین علمی الشریعه والحقیقه قدس الله اسراره در طریق تفرید و تجرید یگانهٔ روزگار بوده اند بمقدار هفته که میگذشته خانهٔ خود را تاراج میفرموده اند و این تفرید با مر حضرت قطب الاقطاب شیخ جمال الدین عزیزان قدس سره بوده در وقت رحلت حضرت عزیزان قدس سره که در بهری واقع شده است چنانچه گذشت فرموده بوده اند که مولانا خدای داد پیش شما قطار و مهار نیاز خواهد آمد شما نگاه ندارید و این فقیر از والد خود استماع دارد که ایشان میفرمودند که والد شریف ما حضرت عزیزان درویش شیخ قدس سره که ذکر ایشان خواهد آمد میفرمودند که حضرت عزیزان قدس سره وقتی که تولد کرده اند از غیب تا چهل شب شمع تا روز می افروخته روز غایب می شده و این سخن در مناقب ایشان نیز مسطور است و آثار ولایت در آنحضرت از زمان طفولیت ظاهر و هویدا بوده گویند چون آنحضرت پنج و شش ساله شده اند ملای مکتب دار سعادت مندی و قعه دیده که

او را از غیب فرموده اند که این خورد را تعلیم کن که فردای قیامت شفیع تو خواهد بود و آن سعادت مند تعلیم ایشان کرده بعد ازان آنحضرت بسمرقند رفته تعلیم علوم شریعت نموده و دران اثنا در مدرسهٔ چپانیه می بوده اند و ریاضات شاقهٔ صوفیهٔ زکیه می کشیده اند و این مطالعه و خواندن قباب ایشان بوده. چنانچه حضرت مولوی جامی قدس سره میفرمایند که هیچ قبا درویشان را چون صورت مطالعهٔ کتاب نیست رباعی بهتر ز کتاب در جهان یاری نیست: در غمکدهٔ زمانه غمخواری نیست: هر لحظه ازو بگوشهٔ تنهائی: صد راحت هست هرگز آزاری نیست بیت عشقش زد و فن حکیم بود به نیک هم سبق: دل در خیال یار بود چشم در ورق: حضرت عزیزان ما قدس سره میفرمودند که حضرت عزیزان شیخ خدای داد قدس سره می فرموده اند که دران زمان ما را قصابی شناخت و واقعه آن بود که روزی چندی از اتراک از نوحی گرسنه سیا نکال که موطن اصلی آنحضرت است بخانه که در مدرسهٔ مذکوره سیمال شده اند و دران وقت حضرت عزیزان قدس سره پوستین در بر داشته اند که

تا بستان سخت آنرا درون ساخته پشم آنرا بیرون کرده پوشنده
می پوشیده اند و زمستان عکس آن از خانهٔ همسایهٔ خود فرزند
ویرا طلبیده و این پوستین را خواسته اند که گرو کرده گوشت بیارند
قصّاب ایشانرا دیده شناخته پارهٔ گوشت و اسباب را گرفته خود
آمده و آن را در پس طبخ کرده مهمانی مهمانان ایشان کرده بعده
هر روزه ما حضری از برای حضرت ایشان می آورده بالآخر حضرت
عزیزان از آن قصّاب گریخته بمضمون المتقی من یتقی من الحلال گمور
بوستان خان که در سمرقند مشهور است مدّت سه سال در بالاخانهٔ
که در آنجا بوریا کهنهٔ فراش ایشان بوده می بوده اند و در آنجا ریاضات
شاقه بطریق توکّل تام کشیده اند و هم عزیزان ما قدس سرّه میفرمودند
که در زمانی که حضرت عزیزان قدس سرّه را ابو سعید خان نور
مرقده مرید و مخلص ایشان است بمنزل خود می برده نظر ایشان
در گذشتن از آن کوی بآن بالاخانه افتاده و حضرت ایشان
صیحه کشیده اند و فرموده اند که ما را در زمانی که درین بالاخانه
بودیم احوال غریبهٔ عجیبه روی می داد نفلست که در زمان ریاضات

بمکاشفهٔ سماوات بر حضرت ایشان واقع شده میفرموده اند که
روزی در درِ مدرسه میرزا که در سمرقند ست طلبهٔ علم از فلکیات
بیکدیگر مناظره و مباحثه می کردند من گوش انداخته بمکاشفات
سموات هوش داشته توقف می نمودم همه را مخالف یافتم
حضرت مخدومی مولانا عصمة الله قدس سره می فرمایند که از منطق
حکیم اشارات بوعلی: بنمود رخ نتیجه دل را شفا نشد، و بعد از آن که
بمراتب علیّه رسیده اند روزی بصحبت حضرت عزیزان شیخ
جمال الدین علیه الرحمه رسیده تعشّق حضرت ایشان را بحضرت
عزیزان پیدا شده چون شب درآمده این مصراع را تا روز تکرار
می کرده اند که بیت من بی تو دمی قرار نتوانم کرد چون فردا شده بلا زحمت
حضرت عزیزان رفته مرید ایشان شده بمضمون لطرح یعج همه را ترک
کرده ملازم ایشان گشته اند و در اوّل صحبت حضرت عزیزان
پرسیده اند که نام شما چیست فرموده اند که نام من خدای بردی ست
حضرت عزیزان فرموده اند که ما را خدای داد نام شما خدای داد
باشد بعده باین نام مشهور گشته اند میفرموده اند که در زمان

مطالعهٔ علوم رسمی روزی بدرس دانشمندی رسیدیم که از کتب
منطق این می گفت که شریک الباری ممتنع آن دانشمند می گفت که
چون این قضیه موجبه است تصوّر شریک باری لازم است همین
با خود گفتم که ما هیچ وقت تصوّر شریک باری نکرده ایم علمی که درو
تصوّر شریک باری تعالی و تقدّس باشد مناسب خواندن نیست
بعده هرگز از منطق نطق نکردیم مولوی جامی قدس سرّه می فرمایند که
بیت ز منطق مکن نطق کاندر دو گیتی :: نشد حل از اشکال او هیچ
مشکل :: روزی این مخلص بصحبت مولانا درویش محمد آجا که از اولیا
وقت بودند رسیدم پرسیدند که چه میخوانی عرض کردم که شرح مواقف
فرمودند که قال الله و قال رسول الله را مانده قال الافلاطون میخوانی
و دران وقت دیوان حضرت مولوی جامی قدس سرّه در پیش ایشان
بود چون آنرا بکشادند این بیت مذکور برآمد بعد ازان فرمودند که
فتوی نویس و قرآن خوان و ربعی از قرآن خواندم و مرا فرمودند که
برادر ما باش و میفرمودند که ما لا اله الا الله را از برای دفع ما سوی
میگوییم چون ما سوی رفع یافت خانهٔ دل خالی از غیر گشت آنگه الله

هیکوئیم لمحه در تفصیل بیانات اکابر طریقت قدس الله اسرارهم

در کلمهٔ شریفه لا اله الا الله حضرت خواجهٔ بزرگ بهاء الحق والدین

قدس سره بیفرموده اند که مبتدی باید که لا معبود الا الله تصور کند

غیر مبتدی لا مقصود الا الله قصد نماید و حضرت شیخ زین الدین

الخوافی قدس سره فرموده اند که مبتدی باید که لا معبود الا الله قصد کند

و متوسط الحال لا موجود الا الله اراده نماید و منتهی باید که لا وجود الا الله

تصدیق کند و اکابر طریقهٔ این سلسلهٔ شریفه فرموده اند که مبتدی

چون مشغول گردد بذکر اولاً فرض کند که از غیر محبوب ازلی دیگری هست

بعده بقهر بیان ذکری خود را رفع کند و این قریب بسخن حضرت

عزیزان است که مذکور شد آنفاً در بیان لا اله الا الله روزی

در منزل شریف حضرت مخدومی قدس سره مجلسی بود خدمت مولانا محمد

کوفنی که از جملهٔ علما بود بحضرت مخدومی مولانا عصمة الله رحمه الله

عرض کرد که در ملازمت حضرت استاد العلماء قدوة المتبحرین

مولانا عصام الدین سبق میخواندیم که حضرت عزیزان شیخ خدایداد

قدس سره لمتشریف آوردند بخدمت مولانا عصام الدین گفتند که

بسیار در خاطر ما میگذرد که از شما درخواست کنیم که منطق بگوئید
خدمت مولانا حسام الدین قبول نمودند و در آخر مجلس بحضرت
عزیزان قدس سره عرض کردند که ما بیقین رسیده ایم که شما از اولیاء
حق اید سبحانه چنانچه لقب ایشان درین سلسله مولانا خدایداد
ولی است و این هم یقین است که هرچه بر زبان اولیاء جاری شود
در وی برکتی پیدا باشد چون منطق در زبان ایشان جاری
شد امید دارم که در وی برکتی چیزی پیدا شود که موجب نجات
من شود از سخنان خدمت مولانا عصام الدین لسطی موجودی در حضرت
عزیزان ظاهر شد فرمودند که ما رخصت دادیم که شما منطق گوئید هم
مولانا محمد مذکور در مجلس مذکور گفتند که در ملازمت حضرت زبدة
الاولیاء والاتقیا امیر خلیل میداند قدس سره که مشهور زند سبق
میخوانده ایم و نزد ایشان مذکور می شد که از حضرت عزیزان شیخ
خدایداد قدس سره سخنان صادر می شود که دلالت بران دارد که ایشان
ادعای قطبی میکرده باشند و حضرت امیر قدس سره فرمودند که اگر ما
پیش آید ما ویرا تادیب بکنیم که همه را فراموش کند بعد ازان حضرت

امیر قدس سره بجانب کرمینه سیر کرده در منزل حضرت عزیزان قدس سره
تشریف برده اند چون بحضرت عزیزان قدس سره ملاقات کرده اند
حضرت عزیزان قدس سره آغاز همان حکایات کرده اند و از گلوی
حضرت امیر آوازی صادر شد که گویا چیزی در گلوی ایشان مانده
باشد بعده حضرت عزیزان قدس سره بخانهٔ خود روان شده اند و
یکی از اهل مجلس از حضرت امیر قدس سره سوال کرد که محل سخن همین سخنانست که
از ایشان مشهور شده است حضرت امیر فرموده اند که شیخ خدای
داد ولی بوده هر وقتی که ارادهٔ آن کردیم بروی سخن کنیم چنگلی در گلوی
ما انداخت که از سخن مانع شد آن آواز گلوی ما بدان سبب بود
بعد از آن حضرت عزیزان قدس سره منبسط الحال از خانه بیرون آمده
بصحبت امیر آمده فرمودند که دیگر آن انکارات را از دل بیرون
آورد دیدیت چند ایکه بالا دستست افریده زبر دست هر دست د
آفریده و صحبت عظیم میان این عزیزان در گرفت و هم دران
مجلس حضرت مخدومی استاد العلماء مولانا عصمة الله نور الله مرقده فرمودند
که والد شریف ما حضرت مولانا محمود شیخ که اعلم علمای وقت خود

بوده اند و بحضرت عزیزان جهت و مصاحبت تام داشته اند
میفرموده اند که در خاطر میگذشت که مولانا خدایداد عزیزان از این
نیازها که پیش ایشان می آید چیزی بما می دهند با آنکه ما محتاجیم بدیگران
می دهند چون واقعه خدمت زبدة الافاضل مولانا باقی بلخی که شارح اربعین است
و اهلیت تام داشته شنیدیم این از خاطر رفع یافت واقعه آن بود که مولانا
باقی بجوانی در سمرقند فریفته و عاشق و شیدا بوده و آن جوان از
مولانا باقی تکلیف کرده که مبلغ دو هزار خانی بهم رساند و چون مولانا
باقی مضطر گشته بمضمون الضرورات تبیح المحذورات عمل نموده خود را
بمجلس حضرت عزیزان قدس سره رسانیده عرض مرام خود کرده اول حضرت
عزیزان قدس سره تعریف دنیا کرده اند سخن بدانجا کشیده که فرموده اند
که دنیا نجاست ست موالی کل اندها چون دیده و دانسته نجاست را بر روی
کل نهیم بعد ازان بخانه رفته جمیع آنچه در خانه داشته اند بنزد مولانا
باقی آورده فرموده اند که جمیع صوفیه ذکیه مال و منال خود را بخدمت
مولانا باقی آورده بدهند همگی صوفیه چنان کرده اند بالفور مولانا باقی
بفرموده ایشان جمیع آنرا گرفته بسمرقند بنزد آن جوان آورده

گفته که این اشیا بشما تعلق دارد بمضمون المجاز قنطرة الحقیقه عمل نموده عاشق جای دیگریم از انجا متوجه ملازمت حضرت عزیزان نور مرقده شده مرید و محب ایشان گشته در سلک محبان داخل شد شعر خوش انکه وا رهاند مارا ز ما جوانی روشن ضمیر پیری یا خوب رو جوانی این در کمال صورت ارایش جهانی وان در کمال معنی آسایش ضمیری جز در جمال ایشان یارب مباد ما را یارب تو بخش ما را از ما زمانی و هم حضرت مخدومی قدس سره می فرمودند که خورد بودیم که حضرت عزیزان قدس سره در منزل ما تشریف آورده فقیر را در پهلوی خود نشانده بوالد ما گفتند که این خورد کسی خواهد شد از ان زمان صورت آن حضرت در نظر فقیرست و هر اشکالی که مارا پیش می آید صورت حضرت عزیزان را که تصور میکنم رفع آن اشکال می شود نقلست که مولانای اصفهانی که در حدیث بی نظیر روزگار بوده بحضرت عزیزان قدس سره بر سبیل تعرض گفته که شما دعوی قطبی میکرده اید سلطان جان بیک خان می خواهد که بر سر رافضی رود چند هزار زره و سلاح در کار هست پیدا کنید چون قطب هرچه می خواهد می کند حضرت عزیزان

فرموده اند که دعوی از درویشان درست لیکن اگر منصب
قطبی فارغ باشم از فرعون و نمرود بدتر باشم چه منظور این طایفهٔ عالیه
غیر از محبوب حقیقی نیست لمؤلفه چه منصب تعلق بود ای پسر تعلق حجاب
بود پسر تعلق حجاب است بی حاصلی؛ چو پیوندها بگسلی واصلی؛ پس از
آن از مجلس حضرت عزیزان بر سبیل غضب برخواسته اند و مولانای
مذکور در عقب آن حضرت را بر سبیل معذرت گرفته ایشان التفات بوی
ناکرده متوجه مزار فائض الانوار حضرت خواجه بهاء الحق والدین قدس سره
شده اند چون به پل علی سلیمان که در راه مزار آن حضرت است رسیده اند
فاتحه بروح پرفتوح ایشان خوانده برگشته اند فرموده اند که هر دانشمندی
را ولی از اولیاء الله مربی است و هر ولی را نبی از انبیاء الله علیهم السلام
مربی است چون مولانای صفهانی بر ما بی ادبی کرد متوجه شدیم که از اولیاء
کدامین ولی مربی این مولانا باشد معلوم باشد که خواجهٔ بزرگ قدس سره
مربی وی بوده اند چون بدینجا رسیدیم روح شریف حضرت خواجهٔ
بزرگ قدس سره متوجه آمده فرمودند که ما از آن مربا که بر شما بی ادبی
کرده گذشتیم و از ینجا خیر باد کرده برگشتیم بعده بیک ماه نکشیده که

مولانای اصفهانی جذام شده بهمان علت هلاک شده است ای عزیز

سخن نشنیده که مرد و دیگ دل مرد و دهنش دلهاست نقلست که

چون حضرت عزیزان قدس سره در مجلس حضرت عزیزان شیخ جمال الدین

قدس سره بذکر مشغول می‌شده اند حضرت عزیزان شیخ جمال الدین میفرموده

اند که صوفیه چون مولانا خدای داد ذکر گویند که دل ایشان بزبان

یکبار کی ذکر می‌گوید لمولفه کر دلت با ذکر تو هم رنگ نیست ذکر تو

بر قلب تو جز زنگ نیست نقلست که در یکی از مجالس خلوت حضرت

عزیزان قدس سره شیخ زاده طالب علم ظریف که دُرد و دَرد درویشان

نکشیده و از ایشان چاشنی نچشیده در حلقهٔ ذکر ایشان بوده از

غایت حرارت خلوت نزدیک آمده که هلاک شود و خانقاه تاریک شده

بوده و راه بر آمدن نمی یافته حضرت عزیزان قدس سره سر در گوش وی

کرده فرموده اند که بیت تو نه پنداری که این آسان بود کمترین

کارش سر کجان بود چون این کرامت را آن شیخ زاده از حضرت

عزیزان قدس سره دیده در قدم ایشان افتاده مرید و مخلص گشته بعده

آنحضرت فرموده اند که شیخ زاده از حلقهٔ ذکر بیرون نه ای آن شیخ

زاده میگفته که بعد ازان تا آخر خلوت در حلقه بودم هرگز کرمارا
بهمین همت و عنایت آنحضرت بنداشتم نقلست که چون حضرت
عزیزان قدس سره از هراة آمده اند بموضع غجدوان رسیده اند صوفی
زنگریزی از صوفیان حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره
دران موضع بوده نسبت بحضرت عزیزان بی ادبی از وی صادر
شده بالفعل آن صوفی هلاک شده و نیز منقولست که بعد از رجوع از
هراة چون به بخارا درآمده اند صوفی احمدی نام مردی از مریدان حضرت
عزیزان شیخ جمال الدین رحمة الله از دور ایشان را دیده روی خود را
از ایشان منحرف ساخته حضرت عزیزان قدس سره فرموده
اند که روی تو چنین باشد روی وی همچنین تا زمان مردن منحرف
وایضاً نقلست که روزی حضرت عزیزان قدس سره در قریه غزره که
از نواحی سعد سمرقندست وموطن شریف آنحضرتست غلامی
بی ادبی کرده آن غلام بالفور هلاک شده نقلست که دختری را که پدران
دختر بحضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره نیاز کرده بوده اند
حضرت عزیزان شیخ جمال الدین بحضرت عزیزان بخشیده چون آن

دو خبر از دور حضرت عزیزان قدس سره را که جامهای فقر در بر داشته اند

دیده و قبال آنحضرت نکرده است بیت کلیم بخت کسی را که بافتند سیاه

بهمین همت مردان سفید نتوان کرد حضرت عزیزان شیخ جمال

الدین قدس سره فرموده اند که چون این دختر ما را از مولانا خدای داد

شرمنده کرد این دختر را هیچکس نخواهد گرفت آخر آن دختر پیر

زالی شده بود و هیچکس وی را نخواسته خدمت نور الدین مخلص می

فرمودند که مولانا شوبه که از جمله مخاصان آنحضرت بود میگفت که

پدر فقیر اول مرید حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره بوده و بعد

از ایشان مرید حضرت عزیزان شده است روزی پدر با حضرت

عزیزان قدس سره گفته که از حضرت شیخ جمال الدین قدس سره کرامات بسیار

صادر می شد و از شما کرامات ظاهر نمی شود فرموده اند که شما که یکی

از صوفیان کار کرده اید حرام خورده پیش ما آمده اید گفته که چون

حرام خورده ایم فرموده اند که بعد از ذکر بخانه خود رفته بزن خود

گفتید که نان بیار زن شما گفت که هیزم نیست که نان پزیم آنشوبه را

زدید که با هیزم حرام آورده است بعد از آن از خانه بر آمده زمین

پر برف بود بباغ فلان درآمده بی اذن وی سبد هیزم تاک از باغ وی آورده در تنور آتش کرده زن تو دران تنور نان پخته تو از ان نان گرم گرم خورده پیش ما آمده چون پدر ما این سخن از حضرت عزیزان قدس سره شنید بغایت محجوب شده بخانه آمده تا در بیب آشوبه کرده شو بجه گفته که چنانچه عزیزان قدس سره فرموده اند همه واقع است پدر آشوبه در آشوب شده کردن خود و آشوبه در رابسته توجه گرفته پیش آنحضرت نیاز برده تقصیر گفت حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که اگر کرامت گوییم چنین میکنید و اگر نگوییم چنان میکنید نقلست پوستین روزی از مخلصان حضرت عزیزان قدس سره هر سال پوستینی از برای حضرت عزیزان قدس سره نیاز می آورده سه سال ترک کرده نیاورد و درین سه سال بوی محنتها رسید بعد ازان بر وجه عادت پوستینی از برای حضرت عزیزان آورده حضرت ایشان فرموده اند که چون پیش ازین پوستین از برای ما می آوردی بلا و محنت تو برما حواله می یافت چون درین چندین سال پوستین بما نیاوردی از محنتها که بر تو میرسید ما خلاصیم خواجه بابا کمالی که از مریدان جد ابن فقیر بوده ایشان بعد از

بحضرت قاسم شیخ علیه الرحمه نیز مرید شده بود میگفت که اوزبک
بیک از فرزندان حضرت عزیزان قدس سره بجهت زمینی منازعت میکرد
حضرت عزیزان را خواب دید که گفته اند که تو اوزبیک میخواهی
که چراغ ما را بکشی وی را دران خواب نیزه بسینه وی زده اند که از
پشت وی گذشته چون بیدار شده فریاد کنان این خواب را
گفته هلاک شده است و این مخلص از خدمت امیر صنع الله که از فرزندان
ایشان بودند استماع دارد که در وقتیکه امیر در منزل فقیر تشریف
داشتند اوزبیک از جانب قزاقستان آمد وی با ایشان گفت که
من یکی از فرزندان یکی از صوفیه ایشانم باعث توفیق آن صوفی
که پدر وی بوده است آن بوده که چند شتری در قزاقستان گم
کرده چند روز در جستجوی آن اشتران بوده بعد از آن که
از آن اشتران ما یوس شده مراقب شده گفته که خویشی دارم در
ما وراء النهر قنبر صوفی نام به بر وی متوجه ام که بر وی این اشتران
مرا یافته بدهد دران مراقبه وی را غیبتی واقع شده و دران غیبت
حضرت عزیزان قدس سره ظاهر شده میفرموده اند که منم پیر قنبر و آن

صوفی بحضرت عزیزان قدس سره ارادت کرده وحضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که پایان این بلندی جمع فرود آهی بانزده کس شمشیرها کشیده شتران تراشیق بسرعت تمام خواهند آورد چون نزدیک بتو رسند شمشیرها را بر تو حواله کنند از آن مترس که آسیبی نخواهد رسید چون از آن غیبت بحال آمده متوجه آن شیب شده چون فرود آمده همان طریق که حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند پانزده کس شمشیرها کشیده آن اشتران را بسرعت تمام پیش وی رسانیده شمشیرها را بر روی حواله کرده غایب شده اند بعده آن صوفی را حال دیگرگون شده وجمیع آن مالها را تاراج کرده متوجه ملازمت حضرت شده باستان بوی ایشان رسنید چون ایشان را دیده شناخته سعی نموده که در قدمهای مبارک ایشان افتاده مرید شود حضرت ایشان فرموده اند که همان ارادت که در قراقستان با کرده بودی کافی است و در ظل تربیت ایشان تا آخر عمر بوده است و مثل این است واقعه متجاوز حافظ قدس سره که در بیان مناقب ایشان خواهد آمد نقلست که حضرت عزیزان قدس سره در یکی از خلوتهای

خود در زمانی که در خلاجا بوده اند ذکر یاد کرده اند که احمد صوفی را
رخصت کل داده ایم و این احمد صوفی قدس سره از قدمای صوفیه حضرت
عزیزان اند و مرکب حضرت عزیزان و مرکب صوفیان را نگاه میداشته
و از انجا بخانقاه شریفه در آمده هژده کس را از صوفیان که
کامل و مکمل بوده اند رخصت کل داده فرموده اند که کلوخ استنجا در منو ضا
با در سخن شد که چرا احمد صوفی را رخصت کلی نمیدهی که تمام شده بست
و حضرت عزیزان ما قدس سره از حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره
نقل میکردند که ایشان میفرموده اند که همراهان حضرت عزیزان
شیخ خدا ایداد قدس سره زیاده از پنجاه نبود و این پنجاه کس همه کامل
و مکمل بوده اند نقلست که حضرت عزیزان را دو غلام بوده یکی
بابا اسماعیل قدس سره و یکی بابا قنبر قدس سره که چون حضرت عزیزان
بابا قنبر نیز صاحب جد عظیم و تجرید و تفرید بوده روزی یکی از موالی
که در خدمت حضرت عزیزان قدس سره بوده وقت او خوش شده
بحضرت عزیزان عرض کرده که ما را چه احوال میسر بکنانید که
وقت تجریدیات حضرت عزیزان توقف نموده اند بعده وقت

بابا قنبر خوش گشته بسمع حضرت ایشان رسانیده که وقت
نفوذ قنبر بست حضرت عزیزان فرموده اند که خانهٔ قنبر را تاراج
کمنید ازین توقف دربارهٔ ملای مذکور و عدم توقف در حق قنبر
ترددی درین ملا راه یافته حضرت عزیزان قدس سره
فرموده اند که ملا تردد مکنید که هنوز شما را این حال نشده است امروز
بابا قنبر بابا براهیم ادهم قدس سره در تفرید و تجرید برابر است
نقلست که چون بابا قنبر قدس سره ازین عالم ارتحال نموده حضرت
عزیزان قدس سره فرموده اند که هر که خواهد از صوفیه با جنازهٔ بابا
قنبر برود ما نمی رویم بعضی از صوفیه بجنازه حاضر گشته اند و بعضی
نرفته اند حضرت عزیزان فرموده اند که ای صوفیان کن خر ما را
احتیاج بابا قنبر و بابا قنبر را احتیاج بما نیست بدان سبب ما
نرفتیم لیکن همگی شایان به بابا قنبر محتاج بودید و هر که جنازه
میگذارد بابا قنبر وی را تکمیل میکرد نقلست که بابا اسماعیل و دو صوفی
دیگر از یاران حضرت عزیزان قدس سره که از آنحضرت مرخص
شده بوده اند شبی در سمرقند با یکدیگر گفته اند که حضرت عزیزان

قدس سره امشب در ولایت کرمینه خلوت می نشینند ما یان نیز به تبعیت
ایشان خلوت نشینیم عهد کرده اند که هر روز یکی ازین سه کس شیخ
باشد دو روز آن دو صوفی بنوبت شیخ بوده اند چون روز سیوم
شده بابا اسمعیل مستعد آن شده که هر روز شیخ باشد آن دو صوفی
گفته اند این غلام را ببینید که به رخصت شیخ ما شود بابا اسمعیل
گفته که شما با شیخ باشید بعد از ادای خلوت هر سه بملازمت حضرت
عزیزان قدس سره رفته اند چون نظر شریف آنحضرت بدین سه کس
افتاده فرموده اند که ای بدعهدان به بابا اسمعیل چه عهدی کرده بودید که
بابا اسمعیل را رخصت نیست ما بابا اسمعیل را رخصت کلی کرده ایم و این
بابا بعد از انتقال حضرت عزیزان قدس سره بخدمت جد این مخلص
قدس سره مرید شده و ازیشان تربیت یافته و این فقیر استماع دارد که
بعد از انتقال حضرت عزیزان قدس سره در موضع عزیره که مدفن
شریف حضرت عزیزان است قدس سره خلفای آنحضرت جمع شده اند
و حضرت خواجه مولانای عزیزان قدس سره که ذکر ایشان خواهد آمد
ان شاء الله بخلفای حضرت عزیزان گفته اند که حضرت عزیزان گفته بودند که

بعد از ما هر کرا علم بیشتر همه باید که بوی اقتدا کنند علم ما از همه
بیشتر است بابا اسماعیل سر خواسته دران مجمع عالی گفته که سلطان
عالم ظاهر مسلم اما علم باطن معلوم نیست که کرا بیشتر است و حضرت
ابو المحسن شیخ قدس سره که ذکر ایشان خواهد آمد ان شاء الله فرموده اند که
حضرت عزیزان قدس سره شخصی باشند که در سر جوی ایستاده میگویند
که هر که باین جوی آید چندان آب دهم که ظرف خود را پر سازد
و جمعی درین جوی داخل میشوند بعضی را ظرف مشکی است که پر ساخته است و
دیگری را کوزه ایست که پر ساخته و همانا آن شخص را پوست چهار مغز است
که پر ساخته است و هر یک را آنچه از آب گرفته است درین جوی دفاعی
کند هر چند که صاحب مشک آب بسیار گوید که مرا آب می باید که آب
دهم هیچکس تشنه نگشته و ظرف وی خالی نشده است پس لاجرم هیچ
یک را بدیگری احتیاج نیست همچنین است حال خلفای آنحضرت که
هیچ یک را بدیگری احتیاج نیست چنانچه مذکور شد که حضرت عزیزان
قاسم شیخ قدس سره میفرموده اند که همگی همراهان حضرت عزیزان قدس سره
کامل و مکمل بوده اند و کوچ حضرت عزیزان که بچه بچه نام ایشان است

رحمۃ اللہ علیہا صاحبۂ جذبہ و ولایت بودہ اند گویند کہ ستورات
چون جن و مثال آن بر ایشان مکشوف بودہ و عمۂ این مخلص کہ
کیلین ایشان بود و سالہا در خدمت ایشان بودہ می گفتند کہ ضعیفی
را در زمان وضع حمل آل لحش کرد حضرت بابہ چون بخانۂ آن ضعیفہ
می درآمدہ اند آل از ایشان گریختہ و بدرون آتش دان درآمدہ و
حضرت بابہ متوجہ شدہ گفتہ اند کہ ہی بدبخت چرا اینجا آمدہ آن ضعیفہ
خلاصی یافتہ و حضرت بابہ رحمۃ اللہ علیہا میفرمودہ اند کہ در مزار
پرانوار آنحضرت جن نمی باشد نقلست کہ در زمانی کہ حضرت عزیزان
قدس سرہ بجزیرہ تشریف آوردہ اند صوفی در بیرون جزیرہ دیدہ کہ
قریب صد ہزار کس کوچ کردہ می روند از ان جماعت پرسیدہ
گفتہ اند ما فریق جنیم کہ درین موضع می بودیم کہ بجہت تشریف آوردن
قدوم آنحضرت امر شد کہ بفلان جزیرہ می رویم اکابر طریقت فرمودہ
اند کہ در سلسلۂ شریفہ مدخلۂ جن نمی باشد و حضرت بابہ رحمۃ اللہ
علیہا میفرمودہ اند کہ دو شب حضرت عزیزان قدس سرہ
از جای خواب برخاستہ بر سبیل تعجب گفتہ اند کہ سبحان اللہ

سبحان الله و چون شب سیوم سبحان الله گفته دریچه
خانه خود را که بجانب حولی بوده کشاده فرموده اند که ای دزد
سه شب است که خود را تشویش میدهی و ما را شرمنده می سازی
که در خانه چیزی نبود که بتو بدهیم آنگاه سبب تعجب ایشان در دو شب
اوّل معلوم شد و هم حضرت بابا رحمة الله علیها سیفر بوده اند که
حضرت عزیزان قدس سره چون نیم شب می شد بسیار بود که میگفتند که
ای خداوند داد شیطان را شغلی است که تو در خواب از آنجا بخانقاه
رفته متوجه ذکر می شده اند و گاه می بوده که از اوّل شب تا روز
صوفیان را ذکر اره میفرموده اند و گاه میفرموده اند که صوفیان
خواب کنید بفص ایشان آن بوده که عبادت عادت نگردد به
العبادة ترک العادة والتصوف ترک الرسم و حضرت عزیزان
قدس سره را صوفی بوده که بابا نانی میگفته اند نانی چوپان در دست
داشته و گاه در نصف شب نای می نواخته که حضرت عزیزان
سماع کنان از خانه مبارک خود بخانقاه شریف که بدست
اقدس خود دیوار آنرا زده اند و صوفیان گل داده اند آمده مشغول

می شده اند مجلسهای عظیم و صحبتهای شگرف دران خانقاه می
شده نقلست که حضرت عزیزان قدس سره در زمانی که آن خانقاه
را بنفس خود میخیزانیده اند روزی بجانب رفته اند بجای ایشان برآمده
چند شوشه کلی در دیوار خانقاه نهاده اند چون حضرت عزیزان
قدس سره آمده اند پرسیده اند که این کلها را که نهاده است معروض
گشته که خدمت بابا نهاده اند فرموده اند که دوام آگاهی بابا
چون ما نیست ما ضبط کرده ایم که در زمان خیزانیدن این خانقاه
غفلت اصلا واقع نشود و آن شوشهای کل را برتافته اند باز از
سر کل نهاده اند و این خانقاه در غایت بی تکلفیست حتی که
ویران شده اند و ناکرده مانده اند همان کلها که حضرت عزیزان
نهاده اند و همان نور ایستاده است و آثار فنا ازان خانقاه ظاهر
و هویداست ؎ ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار و
آن خانقاه در غایت ضیق و تنگی است لیکن بحسب باطن عالمی را
گنجانند چنانچه منقولست که چون حضرت عزیزان قدس سره خلوت
می نشسته اند ابوسعید خان نوز مرقده که پادشاه سمرقند است

ومرید حضرت است منادی میکرده که لشکر وی تمام جمع شود

همگی می گنجیده اند و باقی حاجی که از جمله مخلصان و محبان و مریدان

حضرت قاسم شیخ است قدس سره دران خانقاه با برکات خلوت

نشسته اند پادشاهان سمرقند چون جوان مرد علی خان و پسر وی

ابو الخیر سلطان که مرید حضرت قاسم شیخ قدس سره بوده و بنفس خود آب

کشی آن خلوت به پای برهنه میکرد و همانا که همین خدمت باعث

شهادت وی شده چنانچه در مناقب حضرت عزیزان قاسم

شیخ قدس سره مذکور خواهد شد و این سلاطین مع جمیع فرزندان

و برادران و جمیع موالی و اهالی سمرقند و لشکرهای خویش و اکابر و

اصاغر میانکال و نواحی سمرقند حاضر بودند بنا بر غایت کثرت بعد از

خروج ازان خلوت اوزبکیه بوقوف قیاس کرده اند که سی هزار

کس باشد که دران خانقاه عالم پناه جا یافته اند و این مخلص

کرامت این دو عزیز است قدس الله اسرارهما و حضرت عزیزان

با وجود این تنگی ظاهر که پیش همگی ظاهر است میفرموده اند که چون نوبت

بخدا اید او رسید معنی کم شد و خانقاه کلان شد و خانقاه حضرت

دران خانقاه

محض

عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره را در بیع این خانقاه قیاس میکرده اند
و عالمی در انجا می گنجید و فی الجمله توسعهٔ خانقاه برخصت حضرت عزیزان
شیخ جمال الدین قدس سره است که در زمان رخصت حضرت عزیزان
قدس سره گفته اند مولانا حنداداد ما ریاضات را بسیار شاق
کشیدیم چون سبحانه بر ما سکساحت شما باندازهٔ زبان عمل کرده
توسعه کمنید بدین سبب حضرت عزیزان قدس سره در زمان خلوت
کاه مقرر بوده اند که ذاکران محنت کشیدند تا بدان خانقاه
را کشایند اما عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره اصلا در خلوت
تا بد انزا می کشاده اند چنانچه منقولست که مولانا بنائی که از جمله
ظرفای هراة بوده چون مرید و محب حضرت عزیزان شیخ
جمال الدین قدس سره گشته در خلوت آنحضرت حاضر شده و حرارت
خانقاه بر وی تاثیر کرده چنانکه جان بحنجرهٔ حلق رسید و در ان
حالت دیده که صوفیهٔ ذکیه دستور گفته عرض اشارات و واقعات
خود بحضرت می کنند مولانا بنائی نیز دستور گفته عرض کرده که
واقعه دیدم که جان بحنجرهٔ حلق رسیده میگوید که یا تو ازینجا

براو پاس از تو حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره
ویرا رخصت داده اند که در دهلیز خانقاه باشد نقلست که ابوسعید
خان شنیده که قنبر صوفی که ذکر ایشان خواهد آمد اول از مرای
کبار ابوسعید خان بود و از برای مطبخ حضرت عزیزان هیزم
کشی میکند روزی ابوسعید خان در سمرقند شکار میکرده که
شخصی گفته قنبر صوفی درین نیستان نی درو میکند که از برای
مطبخ آنحضرت برد خان ابر سر صوفی آمده و صوفی اصلا بجانب
خان التفات و توجه نکرده خان بالاخر گفته اند که قنبر چه میکنی قنبر
صوفی فرموده که اگر چشم داری پهلوی ما بیا و تو نیز نی درو کن
و این سخن صوفی در جان خان تاثیر عظیم کرده همان ساعت برگشته
متوجه سمرقند شده وچون بمنزل خود فرود آمده پیتو جاق گران
بها که سوار بوده است از برای سبیل نیاز بحضرت عزیزان قدس سره
فرستاده در دل خود گفته که چون این پیتو جاق به پیش حضرت
عزیزان قدس سره برسد حضرت عزیزان قدس سره آنرا انشته
پشتش را خام بمن فرستانند من مرید ایشان شوم چون باج را

در نظر حضرت عزیزان قدس سره در آمده فرموده اند که این نتاج
را کشته پشت آنرا پیش ما بیارید که ابوسعید را ضعفی ست این پشت
دوای اوست چون پشت آن نتاج را پیش آنحضرت حاضر ساخته
اند فرموده اند که این پشت را پیش ابوسعید خان ببرید که شفای
درد وی دران است چون آن پشت را پیش خان آورده اند
خان بالفور سوار شده بملازمت آنحضرت رسیده مرید و محب
و مخلص آنحضرت گشته گویند رابطهٔ ابوسعید خان بحضرت عزیزان
قدس سره بدان انجا کشیده که چون حضرت عزیزان از قریهٔ عزیره بجانب
سمرقند توجه می نموده اند خان با آنکه خبر یابد پیش باز آنحضرت
می رفته و اگر زمان آب خیز بوده لشکر خود را می فرموده که بالای
آب صف بکشند و آنحضرت از بالای صف بگذرند و می گفته که
کاشکی ابوسعید چوب می بود که درین دریا پل می شد و آن حضرت
از بالای آن می گذشتند بالاخر حضرت عزیزان قدس سره را این معنی
بغایت شاق نموده اگر ضرورتی میشده شبها بجانب سمرقند می
رفته اند که خان پیش باز نیاید و چون بدروازهٔ شهر می رسیده اند

ابوسعید خان دران غایت شب تنها از درون دروازه تقصیر کویان در زیر پای مرکب آنحضرت می افتاده بسبب یاری که بدیدار وی از دست شوی تا آن به که بزیر پای او پست شوی و از بین معنی از ابوسعید خان پرسیده اند ابوسعید خان می گفت که چون حضرت عزیزان قدس سره بدین جانب توجه می نمایند و این بجانب ایشان طلبیده ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ بودند از ان ترسیده ام که آنحضرت بآنجانب تشریف خواهند آورد و حضرت عزیزان ما قدس سره می فرمودند که حضرت والد ما قدس سره می فرمودند که روزی بسمرقند رفتیم به نزد ابوسعید خان ابوسعید خان گفت که چند روز است که مرا درد زانو شده نمی توانم که راه بروم هر چند که اطبا علاج کردند علاج پذیر نشد امید داری از حضرت عزیزان است فی الحال چون به پیش حضرت عزیزان رسیدیم فرمودند که ابوسعید خان چه حال دارد عرض حال وی کرده سخن وی گفتیم فرمودند که اسپ بیارید سوار شدند روز نماز دیگر بود که بسمرقند توجه نموده همان شب آمدند و مرا فرمودند که رفته با ابوسعید خان بگوی فردا آش بسیار کند و جمیع اکابر و موالی و اهالی

سمرقند را جمع کند و ما باتفاق دران مجلس عظیم ویرا دعا کنیم چون ابوسعید خان مطلع شده مجلس عظیم کرده و در پیش حضرت عزیزان قدس سره لب کرد عظیم را پر تنگه ساخته و جامه و لباس بسیار بی‌شمار پیش ایشان نیاز آورده استدعای دعا کرده حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که این تنگه و لباس را بموالی و اهالی و علما سمرقند بدهند چنان کرده اند بعده دست نیاز بحضرت بی نیاز برداشته بدعا مشغول شده اند دیگران آمین گفته اند چون از دعا فارغ شده اند پای ابوسعید خان هم دران مجلس صحت یافته

ما طبیبانیم و شاگردان حق عشق ما از عشق او گیرد سبق

بعد ازان بخانقاه شریف خود که در سمرقند است تشریف آورده اند و بخادم خود گفته اند که ما گرسنه ایم چیزی که بخوریم خادم عرض کرده که ازان تنگه چیزی خواسته نگاه دارم حضرت عزیزان قدس سره بچشم غضب نگریستند آنحضرت فرمودند که خوردن ما موقوف به پل ابوسعید نیست دیگی سیاه کنید و دران دیگ آب اندازید و در زیران آتش کنید خادم چنان کرده بعد ازان

بملازمت آنحضرت شخصی کاو بره نیاز آورده بوده اند که آن
کاو بره را کشته در دیک انداختند و زید و خوارق عادات از آنحضرت بسیار گشته است
نقلست که حضرت عزیزان قدس سره در قیر طاغی که موضعیست در
نواحی سیالکال بوده اند و در آنجا قلعه ساخته اند و در آنجا
ریاضت بسیار کشیده اند و دران حدود بادام چه تلخ بوده که
صوفیه ازان می خورده اند و بر ایشان ناشیرین ظاهر شده
روزی بخاطر صوفیه رسیده که چه شود که گوسفندی پخته باشد که
بخوریم ناگاه از کناره صحرا شخصی پیدا شده دو گوسفند گوشت
پخته پیش حضرت عزیزان قدس سره آورده حضرت عزیزان فرموده
اند که صوفیانی که گوشت گوسفند پخته می طلبیدند پیش ایشان گذارید
که بخورند نقلست که یکی از سلاطین قراقیه که مرید ایشان بوده
در مجلس عظیمی که پیش آنحضرت نشسته بوده این سلطان را خاطر آمده
آن لشت را بوی بدهند و این خاطر را حضرت جد فقیر قدس سره
که در جوار آن سلطان نشسته بوده اند گفته و ایشان وی را منع کرده
اند که آنحضرت مشرف القلوب اند و برین خواهند مطلع شد در آن

حین حضرت عزیزان قدس سره خادم را فرموده اند که این شتر را
پیش سلطان بگذار که بدرویش شیخ همراه خود و ایشان گفته اند
جواز شما بر ما همه اشکال آورده و حاجی شاهی نوقاهی را از خدمت مولانا
باقی شنیده‌ام که از حضرت عزیزان مرخص بوده و از مردم کار
کرده بوده نقل کرد که روزی حضرت عزیزان قدس سره در قریه طایخ
دیوار میزده اند که چون بیامده در پیش ایشان نای می نواخته که
وقت آنحضرت دیگرگون گشته در بالای آن دیوار بجانب آسمان
پرواز کرده باز رجوع کرده بران دیوار قرار گرفته این بیت
می خوانده اند که بیت ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی
باز فریاد کنان بجانب آسمان پرواز می کرده اند چون این حال چند
کرت از ایشان صادر شده آخر از دیوار فرود آمده آرمیده
اند و مجلس عظیم در گرفته میر یم صوفی که از جمله یاران کار کرده
این سلسله شریفه بود می گفت که حضرت عزیزان قدس سره چون از مبارکال
سبکدشته اند شبی دزدی چند اسپ همراهان ایشان را برده
چون فردا شده حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که صاحبان

اسپ بقلان محله بروند که آن آسیان انجاست چون بدانجا رفته اند

همگی اسیان را ازان محله که حضرت عزیزان نشان داده اند یافته

بملازمت ایشان آورده اند نقلست که قاضی خان عبد الله خان

میگفته که پدر ما مرید حضرت عزیزان بود چون حضرت عزیزان

قدس سره از نواحی قریه قزل رباط که در سیاه کال است می گذشته اند

بصوفیان گفته اند که این خانهای سیاه ازان درویشان و

مریدان ماست شما یان درین سر راه باشید و ما تنها رفته ایشانرا

پرسیده گذریم و این خانها ازان پدر قاضی خان مذکور بوده چون

حضرت عزیزان قدس سره بان خانها رسیده اند پدر قاضی خان

سگی داشته که آنرا روز بسته می مانده اند که بکسی از وی تشویش نرسد

و دران روز کشاده بوده و آن سگ متوجه حضرت عزیزان قدس سره

شده تیز و چون بآنحضرت رسیده روی خود را در قدمهای ایشان سوده

برگشته و ازین حال قبیله حیران گشته اند حق سبحانه میفرماید که الا ان

اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون نقلست که روز عیدی

حضرت عزیزان قدس سره غایب شده اند و تا سه روز آنحضرت را نیافته

اند بعد از سه روز آنحضرت را در کوه قرنبق در زیر سنگی یافته اند که توجه تمام داشته اند و بهیچ چیز نمی پرداخته اند بعد از ان فرموده اند که ما از جهت توجه مردم گریخته اینجا آمده ایم نقلست که حضرت عزیزان قدس سره را در زمان خلوت بسیار بوده که غلبه می شده و دران حین شعور کم می مانده چنانچه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم میفرمایند که لی مع الله وقت لا یسعنی نبی مرسل ولا ملک مقرب ودران حالت صوفیه علیه دختر آنحضرت را که بوبو مخدومه نام داشته در غایت صغر سن بوده به نزد آنحضرت می آورده اند که آن مخدوم زاده مجالس شریف ایشان را گرفته سخن کرده آنحضرت را در سخن آورده بیت این تکلفهای من در شعر من ؛ کلمینی یا حمیرای منست ؛ و حضرت عزیزان قدس سره گاه خود می فرموده اند که مخدومه را بیاریدکه مغلوب نگردم حضرت عزیزان ما قدس سره میفرمودند که والد شریف یا قبر شیخ قدس سره مرید حضرت عزیزان قدس سره شده اند حضرت عزیزان دران آوان در کرمینه تشریف داشته اند عرض کرده اند که اهل این ولایت مختلف اند بعضی مخلص و بعضی منکر اهل ولات۔

سمرقند همه مخلص آنحضرت اند بعد از ان حضرت عزیزان قدس سره
بسمرقند تشریف آورده اند و چند گاه در سمرقند تشریف داشته
اند بعده بجهت کثرت هجوم خلایق از انجا در سغد کلان ایرمو نام قریه ایست
بدانجا تشریف برده اند و از انجا بموضع غزیره تشریف فرموده اند
که موطن شریف و مرقد منور ایشان انجاست یزار و یتبرک ذکر ملاقات
حضرت عزیزان قدس سره بحضرت مولانا محمد قاضی قدس سره
چون حضرت عزیزان قدس سره به بخارا تشریف برده اند روزی
وقت نماز بامداد بمنزل مولانا محمد قاضی قدس سره تشریف برده
اند نماز بامداد را با ایشان همراه گذارده اند و عادت حضرت مولانا
محمد قاضی قدس سره آن بوده که چون نماز بامداد میگذارده اند بمعارف
الهی مشغول شده تا وقت چاشت معرفت می گفته اند امروز نیز بر سبیل
قدیم متوجه سخن شده اند دو سه کلمه گفته ساکت شده مراقب شده اند
تا وقت چاشت بعد از ان حضرت عزیزان قدس سره را تشایعه
کرده از همدیگر جدا شده اند میان این دو عزیز مکالمه نشده و
عزیزان قدس سره فردا نیز نماز بامداد را بحضرت مولانا محمد قاضی قدس سره

همراه گذارده اند حضرت مولانا محمّد قاضی سرّه بعد از ادای نماز گفته اند
که شیخ ما و را د خود مشغول شوند حضرت عزیزان قدس سرّه با توقف
در محراب نشسته سه کرت لا اله الا الله را بلند گفته ساکت شده
مراقب شده چون روز پیش از همدیگر جدا شده اند بعده باصحاب خود
مولانا محمّد قاضی قدس سرّه گفته اند که جوانست تمام و در غایت ادب
آنکه جست قبال کلام ما گزده بورد خود مشغول شد این ادب بود و آنکه
جست ساکت شد تعلیم ما بود که این همه دور دراز نباید معارف
گفت و حضرت عزیزان قدس سرّه کرت دیگر از ولایت سمرقند
بجارا الشریف می برده اند و حضرت مولانا محمّد قاضی قدس سرّه
از جانب بخارا بسمرقند در محافه که در اشتر بوده سوار شده می آمده اند
حضرت عزیزان قدس سرّه زمام مهار اشتر ایشانرا گرفته روان شده
اند حضرت مولانا محمّد قاضی قدس سرّه گفته اند که کیست که زمام مهار اشتر
ما را گرفته است حضرت عزیزان قدس سرّه گفته اند که فقیرست امیدوار
دارد که فردای قیامت بهمین آئین محشور گردد و حضرت مولانا محمّد قاضی
قدس سرّه فرموده اند که صاحب اشتر و اشتر همه نیاز شماست ذکر ملا قاسم

حضرت عزیزان قدس سرّه بحضرت مولانا خواجگی قدس سرّه ای عزیز من بدانکه این دو عزیز در زمان تحصیل علم ظ و تکمیل علم باطن با یکدیگر مصاحبت تمام داشته اند نقلست که در ایام بهار حضرت مولانا خواجگی قدس سرّه از ده بید سمرقند بجانب اخسی که موطن شریف اصلی ایشان ست بجمیع متعلقان و یاران سفر اختیار کرده نزدیک بقریهٔ عزیره که منزل حضرت عزیزان ست قدس سرّه تشریف آورده اند حضرت عزیزان قدس سرّه بدیدن ایشان رفته اند فرموده اند که بمنزل ما تشریف برند حضرت مولانا خواجگی قدس سرّه معذرت نموده اند که متعلقان همراه اند و این محل وسیع و از برای مراکب علف بسیار دارد حضرت عزیزان قدس سرّه از ایشان جدا شده بجانب خانهٔ خود روان شده بصوفیهٔ زکیه فرموده اند که مولانا را بزور بخانهٔ خود میآریم چون شب شده باران باریدن گرفته از خیمهای آنحضرت گذشتن گرفته حضرت ایشان فرموده اند که مولانا خدای داد قدس سرّه بار الهی گذارند که اینجا باشیم میخواهند که بخانهٔ خود برند کوچ کرده بجمیع متعلقان و یاران بمنزل حضرت عزیزان قدس سرّه تشریف

آورده اند و حضرت عزیزان قدس سره مهمانی ایشان کرده فردا نماز

بامداد گذارده بمعارف متوجه شده سخنان عالی از حضرت عزیزان

قدس سره دران مجلس گرامی بظهور پیوسته و حضرت مولانا خواجگی قدس سره

مستمع کلام ایشان بوده اند بعد ازان با ین سخن حضرت مولانا

خواجگی از همدیگر جدا شده اقدام نموده اند و این مجلس در کتب این

طایفهٔ علیه دیدکه چون حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره بملازمت

حضرت شیخ زین الدین الخوافی قدس سره در هری آمده اند حضرت

شیخ تمام در سخن بوده اند و حضرت خواجه قدس سره تمام گوش

و چون فردا حضرت شیخ قدس سره بدیدن حضرت خواجه قدس سره

آمده اند تمام گوش بعده حضرت خواجه قدس سره بیاران خود فرموده

اند طریق چنانست که هر درویش که بدیدن درویشی می آید تمام گوش

می باید بود ذکر مجلس گرامی که سه عزیز عظام قدس الله سرهم درین

مجلس عالی بایکدیگر جمع شده هر کدام بطریقهٔ شریفهٔ خود صحبت داشته اند

مولانا ابراهیم صدر که درین سلسلهٔ شریفه بود می گفت که پدر من

مرید و محب حضرت عزیزان قدس سره بود در میانکال می بود اول

روز بود که حضرت عزیزان قدس سره بخانهٔ پدر بان تشریف آورده‌اند
وهم دران روز حضرت مولانا خواجگی قدس سره وحضرت شیخ حسین
خوارزمی قدس سره دران خانه تشریف آوردند واین حضرات
با یکدیگر ملاقات کردند بعد ازان خدمت شیخ حسین خوارزمی فرموده
اند که نای نه بنواز چون نای نی نواخت ایشان در سماع شدند آن دو
عزیز دیگر بر پا شده ایستاده اند وبعد از تمامی این صحبت حضرت
مولانا خواجگی قدس سره در سخن شده سماع بسیار کردند وآن دو
عزیز دیگر بر پای ایستادند بعد ازان حضرت عزیزان قدس سره
جهر کفته بذکر اره مشغول شدند وآن دو عزیز دیگر دران مجلس
مستمع ذکر بودند واین مجلس ذکر تا وقت پیشین کشید بعد ازان
از ذکر فارغ شدند وخدمت قنبر شیخ دران مجلس در آب ریزان
خانه راست ایستاده ذکر چهار ضرب بسیار گفته اند بعد ازان این
عزیزان قدس الله اسرارهم از همدیگر جدا شده اند ادام فتوحاتهم
علی اتباعهم ذکر اولاد حضرت عزیزان قدس سره حضرت عزیزان
قدس سره پسری داشته اند خواجه صالح نام در سن شانزده سالگی

ویرا کہ خدا ساختہ اند ویرا آن دختری کہ در عقد نکاح وی
بود اتفاقی نبوده بدان سبب آن حضرت از وی در بار شده بنا گاه
بر زبان مبارک ایشان جاری شده کہ گردن اشکنند همان روز
از روی بخ لغزیده گردنش شکستہ از عالم انتقال کرده است و دختر
دیگر صالحہ بی بی واز ایشان دختری بوده سہ سالہ روزی در خانہ
حضرت عزیزان قدس سرہ بوا کرده آنحضرت را گران آمده فرموده اند کہ
ما اگر بر داریم ارواح اولیاء اللہ قبال می کنند همان زمان آن خورد
جان داده فوت کرده است و بی بی صالحہ نیز در زمان حیوات ایشان
فوت کرده از وی فرزند نمانده است دختر دیگر ایشان بی بی ہدیہ
از ایشان سہ فرزند شده یک پسر خواجہ عبد الباسط کہ حضرت ایشان
نام ایشان نهاده واین خواجہ مقبول همہ طریق و منظور نظر عزیزان
قاسم شیخ قدس سرہ بوده اند در سن سی و دو سالگی از عالم رفتہ اند
واز ایشان فرزندان هستند یکی از فرزندان ایشان مسمی بوده اند
بخواجہ عبد اللطیف کہ مشهور بودند بین الاحباب والاصحاب
بخواجہ غزیره واین غزیره قریہ ایست از قرای سغد سمرقند حمیت عن الآفات

والکرند به فرسخ جانب قطبی سمرقند واقع است و در وقت خویش
سالک مسالک طریقت بودند و لب تشنگان وادی حرمان را بزلال
بحر عرفان سیراب گردانیده به سر حدّ ایقان می رسانیدند و جامع
بودند میان علم الظاهر والباطن و جهابذ در عرفان و ورع ایشان بلا
خلاف سخن نبوده و نداشتند و فرزند دویم ایشان مسمی بود بخواجه فتح
الله و او نامرادی بود مخلص فقرا و عرفا و با امرا عزه وقت خادم الفقرا
بودی و خدمت فقرا و صلحا از روی صدق و اخلاص کردی و دایم سر نیاز
در آستان اخلاص سودی غفر الله بهما و جمیع المؤمنین والمؤمنات
و دو پسر دیگر خواجه کلان و خواجه عبد الستار از ایشان فرزند
نمانده و دختر دیگر بی بی مخدومه که منظوره و مقبوله آنحضرت بوده اند
گویند در ایشان نشأ این طایفه علیه بوده و ایشان را بخدمت
امیر شاه داده اند که از اولاد حضرت امیر واشی قدس سره اند و حضرت
قدس سره از جمله خلفای حضرت سید امیر کلال قدس سره اند و از مقتدایان
سلسله شریفه خواجگان قدس الله اسرارهم و سبب داماد ساختن حضرت
عزیزان قدس سره امیر شاه را آن بوده که پدر شریف امیر شاه از مریدان

و محبان حضرت عزیزان قدس سره بوده روزی حضرت عزیزان

قدس سره بمنزل ایشان تشریف آورده اند و در زمان ارتحال

حضرت عزیزان از منزل ایشان استرها آن حضرت نیاز کرده اند

آنحضرت آن استر را سوار شده فرموده اند سید اسپ نیز داشت

مرکب را نیاز کرد گویند اکابر طریقت مرکب را در نیاز گران میدارند

بعد چند روز آتش در اصطبل آن سید فتاده و آن اسپ سوخته

و بای عظیمی دران خانه واده سید فتاده سید از عالم ارتحال

نموده اند بعد از ان حضرت عزیزان قدس سره بمنزل ایشان

تشریف آورده اند امیر شاه را داماد خود ساخته اند و این امیر شاه

در غایت تورع و اتقا بوده اند و از مقبولان آنحضرت بوده اند و بجد

این مخلص حضرت عزیزان درویش شیخ قدس سره در زمان سلوک

مصاحبت تام داشته اند و از جمله مرتاضان این سلسله شریفه

بوده اند و اکثر شب نماز قیام می نموده اند بیت شبها گذرد که دیده

بر هم نزند: تا پای برون ز هر دو عالم ننهی؛ و این فقیر استماع دارد که

حضرت عزیزان قدس سره در زمان ازدواج بی بی مخدومه بجد نسبت بی بی

رحمهما الله گفته اند که ما بسمرقند رفته نماز عید را گذارده چند روز انجامی باشیم شما طوی ایشان را کنید و حضرت عزیزان قدس سره بسمرقند رفته نماز عید گذارده زود بمنزل شریف رجوع نموده اند و خدمت بابه سبب سرعت رجوع را پرسیده اند حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که روز عید دیدم که پادشاه بجاه و سلطنت خود در مانده و مشایخ بشیخوخت و موالی و اهالی بمولویت و اهلیت در مانده هیچکس را پروای حق سبحانه نی یک خدای داد زنده دیگران همه مرده و درین گفتن آنحضرت قدس سره را حال دیگرگون شده فرموده اند که تا چند خدای داد پای بر روی مرده ها نهی بس وقت آن رسید که می بایدت ازین جهان رفت خاصه همچون من شوریده شیدایان را و همان ساعت آثار ضعف در ایشان ظاهر شده و هفت روز دران ضعف بوده اند که ندای اِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً شنیده انتقال از دار دنیا بدار عقبی نموده اند اولیاء الله لا یموتون ولکن ینقلبون من دار الی دار مسفر ایشان قدس سره بو خدای داد اولیاء دیما اول ترک دو رجا وداع جان ادل جانان

سارى باروبكه جانى جان ايرور واز خدمت بابا مخدومه

رحمهما الله خدمت امير صنيع الله قدس سره مريد ومخلص ومجاز و

منظور حضرت عزيزان قاسم شيخ قدس سره اند و بعد از ايشان

بحضرت عزيزان ما قدس سره مريد شده از ايشان نيز مرخص بوده

اند واز ايشان يك پسر ودو صلبيه كه در عقد نكاح اين مخلص بودند

واز اين دو صلبيه دو فرزند ارجمند است خواجه عبد الرشيد و امير

بهاء الدين علمهما الله تعالى بفضله وابقاهما بعنايته وجعلهما الله

من الصالحين الراشدين آمين نقلست كه حضرت عزيزان قدس سره

بسيار ميفرموده اند كه من به بازرگانى مانم كه جميع متاعهاو رختها

در روى باشد و به بازرگانى شهرى آمده باشد كه اهل آن شهر آن

متاعها را بفروشد واهل ان شهر از وى چيزى نخرند و آن بازرگان

ناچار از ان شهر متاعها را گرفته برود حال من با اهل دنيا چنين است

با وجود آنكه پنجاه كس در صحبت ايشان كامل ومكمل شده اند چنانچه

گذشت فى الجمله آن حضرت يگانه روزگار بوده اند وگاه چنان بوده كه

صوفيه ذاكيه را ميفرموده اند كه امروز فلان چيزى را از خاك بر كنيد

چون پگاه روز می شده بیفر بوده اند که آب باشید که باز جر
شود و روز دیگر بیفر بوده اند که دیوار زنید چون پگاه می شد
بیفر بوده اند که دیوارها را ویران سازید ویران می ساخته
اند فی الجمله قصد ایشان ریاضت و مشقت صوفیان و عدم ترتب حصول
بر فعال ایشان بوده و این مورث فنا و عدم تعلّق بدنیاست ای
عزیز من آنچه مذکور شد از افعال و اقوال و کرامات حضرت عزیزان
قدس سرّه همه مسموعات این مخلص بود امید وارست این مخلص که فردای
قیامت اززمرهٔ محبان و مخلصان ایشان محشور گردد آمین و رب
العالمین و آنچه بعد ازین مسطور گردد انشاء الله منقول از مذکورات
که در مناقب ایشان بعضی از درویشان آنحضرت بقلم بوده ایشان
تسطیر نموده اند خواهد بود زبدة المستورقین خدمت مولانا سید که
حافظ قرآن و اهلیت تمام داشته و از جمله یاران قدیم و از ایشان
مجاز بوده اند بامر حضرت ایشان جمع مناقب حمیده خصال آنحضرت
کرده اند و بسی از معارف که از آن حضرت سر بر زده دران منقبت
مذکورست ای عزیز من بدانکه حضرت عزیزان قدس سرّه در عشق و محبت

در مجالس عظام سخن بسیار بکرده اند و سخن کلماته القدسیّة فی
المحتبة از شیخ الاسلام قدوة الانام شیخ الشیوخ ابو حفص شیخ شهاب الدین
السهروردی قدس سرہ نقل کرده میفرموده اند که حضرت شیخ در عوارف
چنین فرموده اند که هر که خلوت بنشیند و مقصود وی کرامت
و ولایت بود آن شخص ضال و مضل است آنحضرت میفرموده اند که چون
آن شخص اقتدا بغیر عشق و محبّت کرده است ضال و مضل باشد بیت
عشق اضطرار یدار خداست علّت عاشق ز علّتها جداست
و میفرموده اند که معنی این حکمت حضرت سلطان الطریقه سلطان
العارفین خواجه احمد الیسوی قدس سرّه بیت عاشق ز رف عشقینک جان
سو الکیندا علم تارتپا؛ اون سکیز مینک تموق عالم غلغل بولور
النست که اگر عشق از درون عارف بغرض متجدد شده بظهور آید در
هژده هزار عالم غلغله افتد چون ظهور حق شود این سخن مثل این
تفصیل و میفرموده اند که در زمان تحصیل در بخارا می بودیم و از مجالس
خواص و عوام بمضمون فی الصحبة آفة وفی العزلة راحة عمل نموده اجتناب
می نمودیم لیکن چون آن مولانا شیخ واعظ بر سر مجلس وعظ میرفت و از محبت

سخن می‌گفت بدان مجلس میرفتیم و استماع کلام وی میکردیم بیت

بجو ذره نیست در کوی تو مشتاقان شیدا را ؛ خم زلفت بقلاب

محبت می‌کشد ما را ؛ واز سخنان وی مرا کیفیتی عظیم دست میداد

وگریه و ناله بسیار میکردیم چندانکه چشم من می آماسید حق سبحانه

میفرماید فلیضحکوا قلیلاً ولیبکوا کثیراً ؛ و در حدیث است که

حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم در نماز بسیار گریه می‌کردند و

از سینه شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون دیگ جوشان

آواز برمی آمد و میفرموده اند که حضرت شیخ فریدالدین عطار

قدس سره میفرماید که بیت چون روح جدا از دانجا اشک و آه ؛ بپنده دارم

این متاع اینجا نگاه ؛ و مراد آن گریه است که از سر سوز و درد باشد

و آن گریه از دل صنوبری بیرون می آید و گریه بدرد از آب چشم است

بس بیت ناله با درد از دل بر دو گشت ناله بدرد از فسرده دلست

و میفرموده اند که علامت گریه با درد گرمی اشک و بے اختیاری و ترک

ملامت است و علامت گریه بے درد سردی اشک و افسرده گی و ندامت است

چون سبحانه می فرماید که ولا یخافون لومة لائم بیت ما با وجود سنگ

ملامت سلامتیم زیرا کہ سنگہای ملامت حصار ماست بیزارم از آن دل کہ در و درد نباشد۔ ہر کس کہ بترسد ز بلا مرد نباشد۔ و بیفزوده اند بعضی از اخوان در بارهٔ ما بیگفته اند کہ اگر ایشان را دولت وصال حاصل ست این گریہ چراست بیت خوش نباشد و امن یوسف بکف زار نالیدن چو یعقوب از اسف خوش نباشد گنج قارون در بغل خویش را در مفلسی کردن بشل۔ و ما در جواب بگوییم کہ ہر چند کامل را وصال حاصل گردد و گریہ بسیار کند کہ حسن و جمال الٰہی را نہایت نیست بیت حسنے ست بے نہایت لطفست بے دریغ ہنگام فرصت ست کہ تا سیم گری کند بیت تشنہ را اگر ز دریا قطرهٔ بر دل آید بلکہ بر لب قطرهٔ خون کہ آن یک قطره بر لب آیدش تشنگی بر تشنگی افزایدش و بیفزوده اند کہ اول عاشق و محب باید کہ در عشق مجازی کوشد و سر ز ہر الود آن بنوشد کہ اول العشق سوتہ بعد از ان در میدان عشق حقیقی جولان کند کہ المجاز قنطرة الحقیقة بیفزوده اند کہ این حسنہا کہ در عالم ظاہر و ہویداست ہمہ مظاہر جمال الٰہی ست حق سبحانہ می فرماید سنریہم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسہم بیت خوب رویان

آئینهٔ خوبی او: مهر شان پرتوی مطلوبی او: وسیف فرموده اند که بنای محبت ظاهری بر پای کی از شهوات نفسانیست و هر که بدین مقام نرسیده است نگریستن وی برامردان حرام است حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم میفرمایند که الناس کلهم میتون الا العالمون والعالمون کلهم میتون الا العاملون والعاملون کلهم میتون الا المخلصون والمخلصون علی خطر عظیم مخلص آنست که محافظت احوال خود کرده و با نفس و شیطان مجادله نموده ریاضات شاقه کشد چون بمقام فنا رسد آنگاه حق سبحانه حافظ وی کردد که حق سبحانه میفرماید که ومن یتوکل علی الله فهو حسبه از کلام ایشان واضح گشت که هر کس را نرسد که جمال صوری مرآت ملاحظهٔ جمال حقیقی است گویا لهٰ توجه بجمال صوری کند قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم وقل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن ع ای عزیز من نشنیده که چون شیخ فخر الدین عراقی قدس سره بجمال صوری توجه نموده مرآت ملاحظهٔ جمال حقیقی کرد شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره وی را از مجلس خود مهجور گردانیدند و شیخ اوحد الدین کرمانی قدس سره

چون بخدمت شیخ فخر الدین قدس سرہٗ ملاقات نمودہ فرمودہ کہ
ایہا الشیخ کیف الحال شیخ فخر الدین گفتہ کہ ماہ را در طشت آب می
بینم وحضرت شیخ اوحد الدین قدس سرہٗ فرمودہ کہ اگر در گردن دنبل
نداری چرا در ہمانش نبینی حضرت شیخ عطار بیفرمایند کہ بپنہ عشق
صورت نیست عشق معرفت ہست شہوت بازی حیوان صفت
وہمچنیم در بیان اخلاص میفرمایند کہ بہ بشارت کریمۂ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ
در کشف معنے اللّٰهُ الصَّمَدُ بندہ را استحکام میدہد ورنہ صفت
لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُوْلَدْ حضرت حق جل وعلا را از خوابث توالد پاکیزہ و
منزہ میداند وبا اخلاص وَلَمْ یَکُنْ کہ کُفُوًا اَحَدٌ حق سبحانہٗ
را بکفو وہمتا اعتقاد می کند ودرین معنے فرمایند کہ ای خدایا داد
این سر انجام دولت در وحدت ست کاشف این در ز معنے سورۂ
اخلاص شد ومیفرمودہ اند کہ کشف این در سورۂ اخلاص شد
مراد از صورت درین حدیث مصطفوی صلی اللّٰہ علیہ وسلم ان اللّٰه
تعالٰی خلق آدم علی صورتہ روی آدمی ست ودرین حدیث رمزی
واشعاری ست بدان کہ چنانچہ محبت آلہی عزشانہ والہ وشیدا می کرداند

روی آدمی شیفته و حیران بسیار دیده شد که گاهی درون پرده عزت نهان شود و گاهی هزار پرده بدرّد و عیان شود۔ میفرمایند که بیت

آه از آن روز که دیدم بسر گرفتار توام :: ناله افغان کنان بر حال خود زار توام ... و میفرموده اند که تا مرید عاشق شیخ نگردد استفاده از شیخ ممکن نیست ۰ و آن مرید از خطرات ایمن نیست میفرموده اند که مرا بحضرت شیخ جمال الدین عزیزان قدس سرّه چنان تعشق بود که روزی قضاوی بحضرت عزیزان قدس سرّه اشتر بزد آن اشتر گویا که بر رگ جان من آمد و آنحضرت در آن وقت در کنار من بودند ع من کیم لیلی و لیلی کیست من :: و شیخ عبد القادر گیلانی قدس سرّه فرموده اند که عشق بر عشق مجازی بود که المجاز قنطرة الحقیقه همان است میفرموده اند مرا ضعفی عارض شد و در آن ضعف در منزلی بودم بجانب بستان حضرت عزیزان کلان و من بجز دیواری نبود و در آن دیوار رخنه بود و چشم من در آن رخنه بود ازین ضعف چندان محنت نکشیدم که از هجرت آنحضرت ۔ زهجرانش مدیدم آنچه دیدم :: و چون حضرت ایشان بدان رخنه می رسیدند ساعتی توقف می نمودند تا آنکه من بر جمال

مبارک آنحضرت نظر کنیم بیت چه خوش باشد که بعد از انتظاری
بامیدی کار رسد بامیدواری :: و جمع از صوفیان زکیه حضرت عزیزان
شیخ جمال الدین قدس سره میفرمودند که روزی حضرت عزیزان
قدس سره در خلوت ناله و گریه بسیار کردند تا آنکه حضرت عزیزان شیخ
جمال الدین قدس سره فرموده اند که چراغ آرید چون چراغ آوردند حضرت
عزیزان چشم مبارک بر جمال عزیزان کلان مدتی دوخته ایستاده
مدهوش گشته فتادند و چون حضرت شیخ جمال الدین قدس سره
آن جمال را مشاهده کرده اند فرموده اند که مولانا خدایداد چندانکه
شما مشتاق باشید ما صد چندان مشتاق شماییم بیت عاشق که شد که
یار بحالش نظر نکرد : ای خواجه درد نیست وگرنه طبیب هست : عاشقان
هر چند که مشتاق جمال دلبرند : دلبران بر عاشقان از عاشقان عاشق
ترند میفرموده اند که بعد از حصول این نسبت میان شیخ و مرید
سریست نهان و رمزی که تو دانی بیت سریست درین سینه که آن محرم
آن نیست : گر سر برود سر تو با کس نگشایم : و هم میفرموده اند که مرید
چندگاه باید که صورت شیخ خود را در خاطر دارد و هیچ نفس از تصور

آن صورت حائل نباشد تا او را نسبت محبت حاصل آید آیت کریمه وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِين: در بیان این معنی است بیت عشق آمدنی بود نه آموختنی: زنهار که بیاد خدا دم نزنی و نسیفر مودہ اند که چون مرید از این تصور شیخ بفکر حضرت حق سبحانه عز شانه حاصل آید و در فنای وجود خود ثابت قدم گردد آنگاه او را چندان احتیاج بتصور صورت شیخ نباشد و من کلماته القدسیة فی الفقر می فرموده اند که احوال من از زمان تولد در ترقی و فوقیت است چنانچه ابتدای تولد ایشان بتفصیل مذکور شده است و بعد از آن می فرموده اند که در زمان طفولیت شبانی میکردم چنانچه طریقه انبیا است علیهم السلام و در آن حال موی سر من به پیشانی افتاده بود شخصی را از غیب اشارتی شده که این خورد را تربیت بکن که در دنیا و عقبی نفع وی بتو برسد آن شخص مرا تربیت نمود و باعث تعلیم علم شد و مرا بمکتب داد من چون بمکتب در آمدم خوردان دیگر از من ناموس کردند مرا در میان خود جا ندادند از بس که ژولیده موی و آشفته خوی بودم بالآخر در محل در آمد بمکتب نشستم بیت عاشقینک کرلک جیایه اینک الجرا یورمینک جهانکه

وچون نظر سعدی بر من افتاد گفت زود باشد که این پسر خیل جمعی شود و عالمی را با وی میلی شود بیت روزی که چشم اند خشم بر چهره و چالاکیش گفتم که این فلانش و سر خیل رندان می شود. بعد از ان مرا با دیگران بصفت کنانده جای داد و میفرموده اند که پس در ربع الاول سرد و برف سر برهنه و پای برهنه بمکتب میرفتم و ترک نمیکردم میفرمودند که در قریهٔ عجدوان سه سال تحصیل علم میکردم مرا نه دیگ بود و نه کاسه بود و بوریای زیر پای داشتم پوستینی در بر که در زمستان و تابستان آنرا می پوشیدم نه ازار بود و نه کرته و گریبان کرته را بگردن خود انداخته بودم تا که کس حال من مطلع نشود و در حدیث که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم میفرمایند که الفقیر من اراد ان یطبخ لم یجد قدراً و اذا اراد ان یشرب لم یجد اناءً یعنی فقیر آنست که اگر خواهد که طعام پزد دیگ نیابد و چون ارادهٔ آب خوردن کند ظرف نیابد بیت بالگم گن ای خدا داد تو زفقر و نیستی زان که بوی وصل واز قصر رضوان خوشتر است. میفرموده اند که چون صوفیه در خلوت بحضرت عزیزان قدس سره بعد از نماز بامداد

وبعد از ادای خلوت نیاز می دادند ومرا چیزی بنوکه بسیار نادم
ومتوجه بودم که چیزی پیدا کنم چون فقر کلی اختیار کرده بودم فقر
کلی آنست که از غیر حق سبحانه روی تافته و بجانب حق سبحانه شتافته
باشد میفرموده اند که چون در خانه ما وقتیکه وجه معاش کمتر است
ذوق و شوق ما بیشتر و چون معاش بیشتر ذوق ما کمتر قال النبی علیه
السلام اوحی الله تعالی الی بعض انبیائه احذر ان امقتک و تسقط
من عینی فاصب علیک الدنیا صباً یعنی حق سبحانه وحی کرده است
ببعضی از پیغمبران خود چنین گفته بان پیغمبر که حذر کن از آنکه ترا دشمن
گیرم و بیفتی از چشم من بدان سبب فرو ریزد بر تو دنیا را فرو ریختنی
بیت بد و نان ده تو این مردار غدار * که هم سگ را نشاید داد مردار
میفرموده اند که روزی بخاطر مضمون این آیت افتاد که انما اموالکم
واولادکم فتنة یعنی جز این نیست که اموال و اولاد شما یان
فتنه و امتحان شما اند بدان سبب گنجینه خود در آمدم مبادا که در آن
گنجینه از دنیوی چیزی باشد در طبق سبوس دیدم آنرا بیرون
انداختم که در حدیث است الدنیا رأس کل خطیئة یعنی دنیا سر همه خطایاست

چون این حال استغنا بما دیدند عرض کردند که ما را یک سبقت است که وجه معاش می باشد گفتم الحمد لله خانهٔ ما بخانهٔ حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم می ماند چون عاشق و محب را متابعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لازم و واجب است ع اینجا بودند سر غوغای کار نفس است که چون حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سرہ بهراة تشریف برده اند مردم هراة بر فقر آنحضرت آفرین میگفته اند آنحضرت قدس سره فرموده اند که اگر فقر و نیستی مولانا خدا بداد در اینجا آنگاه تحسین کنند میفرموده اند که یکی از یاران واقعهٔ دیده بود که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مرا تعظیم و اکرام می نموده اند سبب آن نمی دانم بجز از فقر که در فقر بقدر مناسبتی باصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم دارم در زمان این واقعه در خانهٔ ما ده روز بوده که از وجه معاش چیزی نبوده میفرموده اند که معنی این حدیث را قال النبی علیه السلام لعن الدنیا الا ما هی ما لا بد تفتیش بسیار نمودیم عزیزی نوشته و فرستاده اند که لا بد از خوردن آنمقدار که باعث قیام نماز شود و لباس آنقدر که دفع سرما و گرما کند و از مسکنی چنانچه مرغان از برای خود سوراخ اختیار

کنند وز یادت ازین قدر ملعونست واین مخلص استماع دارد که آن عزیز مولانا خلیل قراکولی قدس سره بوده اند که ایشان از اولیاء کرامی و علمای عظام اند و میفرموده اند که چون بیان آن عزیز بما رسید دیدیم که خانه و خانقاه و جمیع احوال ها موافق آن بود نقلست که مخلصان آنحضرت قدس سره بسیار بوده که کلیم و نمدی آورده اند که در خانه و خانقاه انداز ند ایشان قبال ها کرده بدیگران بخشیده اند و میفرموده اند که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم فرموده اند که انا واصحابی برئی من التکلیف یعنی من واصحاب من بیزاریم از تکلف می فرموده اند که من جان برای آن میخواهم که فدای جانان کنم چه جای دنیا نقلست که چون حضرت عزیزان قدس سره ویرانها وخرابهای عزیزه را می فرموده اند که صوفیان قابل زراعت کنند محنت بسیار بکنند قابل زراعت می کرده اند و میفرموده اند که ما دهقانیم که نه ماراز این نسبت ونه کاو و چون عاشق را در دو شفقت از تنعم هر دو سرا خوشتر است

بیت

می عشق منی وهد گرمی بستے دگر افسرده که خودپرستے اگر مجنون نه می زین جام خوردی که اورا در دو عالم نام بردی و آنحضرت چون

دختر خود را بداماد داده اند فرموده اند که مهر وی را ده درم کردا رندکه
اگر در شریعت کمتر جایز می بود کمتر می بستیم و چون از برای
پسر خود زن خواسته اند صد هزار تنکه مهر قبول کرده اند فرموده
اند که موافقت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم آنست که دیگری را
بر خود ترجیح کنی چون داماد ایشان فوت کرده دختر ایشانرا
علما و اکابر خواستگاری کرده اند فرموده اند که ما دختر خود را بهم پیر
خود میدهیم که داماد باید که دون خود باشد چنان کرده اند
ومن کلماته القدسیة فی البذل حضرت عزیزان قدس سره ایثار و
بذل مال بسیار می نموده اند و میفرموده اند که من این سوال را
بعد از انکه در دل من جای می کند ایثار میکنم چون محبت باید که محبت..
از مال و جان بگذرد تا لایق حبیب شود چنانچه در حدیث آمده که الدنیا
حلو خضر یعنی دنیا شیرین سبز است و در حدیث دیگر آمده است که
افضل الاعمال احمزها ای اشقها یعنی بهترین کارها دشوارترین آنهاست
میفرموده اند که در زمان که حضرت عزیزان قدس سره رخصت کل
دادند امیر یاقوت که حاکم بخارا بود چند خروار غله برای نیاز فرستاد

ما با وجود شیئے و احتیاج آنرا ترک کردیم که المتقی من یتقی من الحلال و در حدیث دیگر آمده که افضل الاعمال احمزها ای اشقها یعنے بهترین کارها شاق ترین آنست قال علی رضی الله عنه الاکرم اعز من التقی یعنے نیست کرم عزیز تر از تقوی ماست گر گرمی برامتقوی رو ۰ زانکه تقوی سر همه کرم هست ٭ تا کردن درم ز وجه حرام ٭ بهتر از بذل کردن درم است ٭ و چون حضرت عزیزان قدس سره آنرا شنیده اند بدست مبارک خود خطی نوشته ارسال نموده اند مضمون آن بود که در سلسله ما ترک کردن نیاز روا نیست و ملاحظه کردند آنکه از کجا و از چه جاست نیز درویش را لایق نیست وقتی که بمقام توحید نرسیده باشد و دهنده و رساننده را بجز خدا و بنده دیگر را نباید دیدن و دیدهٔ احولانه را باید پوشیدن مثنوی رفت پیش بو علی آن پیره زن کاغذ زر برد کین بستان ز من شیخ گفتش عهد دارم من که نیز غیر حق نستانم الا هیچ چیز پیره زن فی الحال گفت ای بو علی از کجا آوردهٔ این احولی ٭ تو درین ره مرد عقد جلی ٭ چند بینی غیر را احول ٭ مرد را در دیده اینجا غیر نیست زانکه اینجا کعبه و دیر نیست کما قال جعفر الصادق رضی الله عنه التقوی

ان تتقی العبد سوی اللہ یعنی تقوی آنست کہ بندہ چشم پوشد

از دیدن ما سوی و خود را خلاص کند از رو و ریا بیت کعبہ و دیر تو ہے

دیر کجا کعبہ کجا نیست غیر از تو کسی غیر گرامی شمری و نیفرمودہ اند کہ

چون این خط شریف حضرت ایشان بما رسید بحضور آن نذر را

اقبال کردہ بفقرا و مساکین ایثار کردیم چون من از حضرت ایشان

برین وجہ مجاز بودم کہ فرمودہ بودند کہ ہر چیزی کہ بما از ہفدہ سر

رسید ہمہ را بشما دادیم و چون حضرت عزیزان قدس سرہ ایثار ایشان را

شنیدہ اند خوش وقت گشتہ فرمودہ اند کہ خاطر از مولانا خدیداد

جمع شد کہ وی در مقام فقر مقیم و مستقیم است و حضرت عزیزان قدس سرہ

و برا ہمارا قابل زراعت کردہ زراعت میکردہ اند و وقت محصول

آن ہمہ را بدیگری می دادہ میفرمودہ اند کہ ازین ایثار ما را طمع ثواب

نیست قال النبی علیہ السلام الدنیا حرام علی اہل الآخرۃ و الآخرۃ حرام

علی اہل الدنیا وہما حرامان علی اہل اللہ یعنی دنیا حرام است بر اہل

آخرۃ و آخرۃ حرام است بر اہل دنیا و این ہر دو حرام است بر اہل

اللہ میفرمودہ اند کہ اہل اللہ آن کسانند کہ بجز از لقای محبوب

از لی بہیچ چیز توجہ ندارند واز ہر دو عالم الملکہ از خود دست کوتاہ
کردہ بدرد ہجران ناتوان کشتہ اند نظم نمی پرسی ز حوالم کہ چو
پریشان روز کارم باکہ کویم لمؤلفہ ز احوال غریب خود نپرسی
اسیر بند و زندان باکہ کویم غریب ناتوان ور کوی ہجران ہمہ
وصل بتو ما غرق حرمان ور ین بحر بلا خود غوطہ خوردیم غریب آنکہ
ز تو خود تشنہ مردیم اکابر طریقت بدین جہت کویند کہ العلماء غرباء
یعنی علما درمیان جاہلان غربا باشند وفی الحدیث الدنیا سجن
المومن یعنی دنیا زندان مؤمن است نقلست کہ ابو سعید خان کہ
پادشاہ سمرقند و مریدان حضرت است ہزار تنکہ و جامہ و اسب کہ
مبلغ ہزار تنکہ می ارزید بہ بایشان نیاز آوردہ و حضرت ایشان
جمیع آن را و جمیع آنچہ داشتہ اند از متعہ و غیر آن بفقرا و مساکین
ہمان روز دادہ اند و آن روز رمضان بودہ و شکاہ از برای افطار
از ہمسایہ قرض کردہ طعام پختہ اند و حضرت عزیزان ما قدس سرہ
میفرمودند کہ و ہم ابو سعید خان سیصد گوسفند چوشانی بحضرت
نیاز فرستادہ و آنحضرت بالفور فرمودہ اند کہ آنرا الفقرای صوفیہ

تقسیم نکنند وحضرت والد شریف حضرت عزیزان ها عرض کرده

اند که خان این گوسفندان را از برای آن فرستاده که جغرات

آنرا قمتق آش صوفیان سازند حضرت ایشان فرموده اند که

قمتق آش ضد ایدا و موقوف بگوسفندان ابوسعید نیست اگر باید

قمتق اندازند والا زهر را خویند بیت دانند که عاشقان چه بلاها

کشیده اند زان زهر زهره خون در پیاله کرده و دم در کشیده

اند لمولفه زهر فراق ها ز بهر دم کشیده اند زان زهر زهرهای

شیاطین دریده اند و من کلماته القدسیه فی التوکل حضرت

عزیزان قدس سره در اوایل حال که رجوع خلایق کمتر بوده چندی

از یاران بر سبیل توکل بی زاد و توشه در گوشه صحرائی می بودیم

و امتحان بصبر و تحمل خود در جوع و عطش و خوف می کردیم و این فقیر دگر سنگی

بد انجا کشید که بادام تلخ که در کوه بود و بر ما شیرین می نمود چه

از محبت تلخها شیرین شود حضرت عزیزان ها قدس سره میفرموده اند که

حضرت عزیزان قدس سره از غزنیه قصد بخارا کرده اند و فرموده اند که

صوفیه ها باید که گندم بریان بکنند و آنرا زاد این سفر بکنند که ما بهیچ خانه

نخواهیم فرود آمدن بست و پنج روز دوراز عمارات واز صحاری
وکوهها قطع منازل کرده به بخارا رفته طواف مزارات بخارا کرده
در وقت رجوع چون بموضع سرپل که در میان کال است رسیده اند
یکی از یاران آنحضرت آمده که ایشان را بخانهٔ خود برد خدمت والد
عزیزان ما قبر مشیخ گفته اند که ایشان درین سفر بخانهٔ کس فرود
نمی آیند باید که تو بپای مرکب ایشان چسپیده بگذاری که از خانهٔ تو
بگذرند وآن صوفی چنان کرده حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که
این کار قبر ماست که بتو آموخته است بعد از ان بخانهٔ وی رفته اند
ودر خانهٔ وی وقت آنحضرت خوش گشته چهار کس را از یاران خود
رخصت داده اند یکی صاحب خانه ودیگری چند بزرگوار این مخلص
قدس سره بیفرموده اند که مرا بر آن کس رحم می آید که چرا بقوت توکل و تسلیم
مشکلات بروی آسان نشده است می فرموده اند که عزیزی گفت که
اخلاص ما بشما آنگاه تمام می شود که شما زراعت بکنید و وجه معاش از زراعت
سازید من در جواب گفتم که مرا روزی کیفیت عظیم دست داده بود و
دران حال تفویض بعض امور را بکلیه بحضرت حق سبحانه کرده از زراعت ومحصول

کونین نیست نشانده بودم اگر شما متصدی می شوید که در قیامت

بمن اگر خطاب وعتاب رسد که از آن توکل گشته چرا زراعت کردی

شما جواب گوئید من زراعت خدا یکنم آن عزیز فریاد برآورد که

هیهات هیهات که تصدّی واجب تعالی کرده جواب گویم من تصدّی

خود نتوانم کرد و من کلمات القدسیة فی الرحمة والشفقة حضرت

عزیزان قدس سرّه میفرموده اند که در زمان حیوات حضرت

شیخ جمال الدین قدس سرّه اراده آن کردیم که اربعین نشینیم

حضرت ایشان منع کرده فرمودند که یاران از اهل ریاضت شما

نیست که همراه شما اربعین نشینند و ما پیر شده ایم و از شفقت

نیست که شما را تنها گذاریم که در تنهائی بسی آفات است مثنوی

هر کرا دیو از کریمان وابرد ۰ بی کسش یابد سر اورا خورد ۰ گرگ حق در

آن زمان گیرا بود ۰ کز رمه گر شیشک تنها بود ۰ میفرموده اند که

طالب را در جمع یاران بودن بهتر است از عزلت وخلوت و امّا

کلام اکابر طریقت که خلوت در انجمن عبارت از آن است که طالب در

مجمع خلایق بجمعیّت وحضور باشد چنانکه در تنهائی باشد و میفرموده اند که

کسیکه باین مقام نرسد قابل ارشاد نیست چه طالب باید که در انجمن
حافظ حال خود باشد که عاشق را التفات بغیر و بکلام مالا یعنی کردن
روا نباشد و فی الحدیث قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حسن
اسلام المرء ترک مالا یعنیه یعنی از نیکوهای اسلام شخص ترک کردن
آنچه بمقصود وی نیست میفرموده اند که مرا لخلوت و تاریک کردن
خانه صلا احتیاج نیست چون ترک هوا و حرص و هوس کرده ام و دل
خود را متوجه بوجه احدیت ذات بیچون گردانیده ام اکابر گفته اند
بس و ما سوی هوس حق سبحانه عز اسمه میفرماید قل الله ثم ذرهم یعنی
بگو ای محمد الله بس ازان غیر بگذار بحیرت ره و جب آمد ترک لا
یعنی آنکه لا یعنی بود انرا گذار میفرموده اند که این خلوت
و صحبت ما از جهت شفقت بر خلایق است و چون از خلایق نیاز و
هدایا نزد ما می آید هل جزاء الاحسان الا الاحسان یعنی نیست
جزای نیکویی مگر نیکوئی و ازین خلوت تیز بانصیبی خواهد بود سخن
حلوا پزم که از برای دیگران حلوا می پزد ازان حلوا با نصیبی خواهد
بود میفرموده اند که حضرت عزیزان قدس سره در ایام زمستان

از روی لطف و شفقت فرمودند که مولانا خدایداد را در بیرون
خانهٔ او نخته گذارید بمدت مدید بآن حال متوجه محبوب ازلی و مطلوب
لم یزلی گشته در توجه محو مطلق و در بحار جمال مستغرق بودم چون مرا
یاران بعد ازان گرفته در خانه کشیدند مالش داده اند از حال بحال آمد
گفتم که چه بار حمی و چه بی شفقتی است که در حق من کرده اید بیت گر ترا
سنگی زند معشوق مست: به که آری از دگر کوهر بدست: فرموده
اند که رأفت و شفقت و مرحمت من بر خلایق عالم چنانست که میخواهم که
در بدر گشته و بخانهٔ اهل عالم در آمده الله گفته ارشاد ایشان نمایم
لیکن بتعظیم و اکرام خلایق و نذور ایشان مانع آن گشته است
چه این نذور باعث مشقت ایشانان می شود نقلست که حضرت
عزیزان قدس سره گاه بجانب بخارا میرفته اند و نذور بسیار جمع
می گشته و اهل طمع مترصد آن بوده اند که آن نیازها نصیب ایشان
گردد و گاه آنحضرت آن نذور را بکلانتری و ارباب می داده اند ازین
معنی از ایشان پرسیده اند فرموده اند که دنیا نزد ما مثل نجاست است
چون تقاضا باید خلا جا هر زمین باشد بایش که پس بمصرف این نذور

هر که باشد با شکو بلکه بکلانتر وار باب الیوسست که الدنیا جیفه و طالبها
کلاب پیغمبر بوده اند که عاشق صادق آنست که خود را از اغیار رهاینده
بخود اعتبار نهد و خود را منیت کرداند شیخ الشیوخ حجه الحق محمد
النساج قدس سره فرماید که سفر با خطرست و حجه ایزد تعالی بر بندگان
نظم هر چند سفر دشوار یابست در طلب راستی نیست
شو تا هست کردی هستی ست که در نیستیت پنهان ست
پیغمبر بوده اند که بمضمون آیت کریمه الیوم اکملت لکم دینکم
واتممت علیکم نعمتی حق سبحانه ما را اکمال کمال نمود و نعمت ارشاد از
انعام فرمود هر چند ارشاد خلایق نمودیم و نصیحت ایشان
در مدت پنجاه سال بجای آوردیم مجلس انی یادشاهان و عالمان
و کاسبان ترک جاه و سلطنت و ترک علم و کسب کرده رو بجانب
حق بنیاد ورده اند و از پنجیت آن حضرت پیغمبر بوده اند که تا
چند خدایا د بر روی مردکان های می نهی نظم من که بهوده
شدم بسیار گوی شنوا ز شما یک تن نشد اسرار جوی گر شما
اسرار دان ره شوید آنکهان بر حرف من آگه شوید حق سبحانه

در حق انبیا علیهم السلام میفرمود که وَمَا عَلَی الرَّسُولِ اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِین
ومن کلمات القدسیه فرائد که حضرت عزیزان قدس سره میفرموده
اند که ذاکر باید که اوّل دل خود را حاضر ساخته با حضور دل ذکر گوید
تا آنکه ذکر بسر افتد و در حدیث است که ذکر اللسان لقلقه وذکر
القلب وسوسه والذکر ذکر السر یعنی ذکر زبان لقلقه است و ذکر
دل وسوسه است و ذکر معتبر ذکر سر است تا از آن ذکر ذوقی در دل
وی پیدا گردد و از کدورات نفس خلاصی یافته دل وی
صافی گردد که حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم میفرمایند که لکل شیءٍ
صقالة وصقال القلب ذکر الله یعنی هر چیزی را پاک سازنده است
و پاک سازندهٔ دلها ذکر خدا است حضرت سلطان الطریقه خواجه
احمد الیسوی قدس سره فرموده اند که ذکر زبانی بدل افتد و ذکر دل
بسر افتد میفرموده اند که در آیت فَاذْکُرُونِی اَذْکُرْکُمْ این معنی
بخاطر افتاده که شمایان با وجود ضعف و ناتوانی و غفلت و قصور
مرا یاد کنید من با وجود قدرت و حضرت و علم و حکمت شما را یاد کنم
یعنی وجود شما را از میان بر دارم ذاکر و مذکور خود گردم که شما

هیچ لحظه و لمحهٔ بی یاد من نباشید بیت تو در میانه هیچ
نه هر چه هست اوست: هم خود الست گوید هم خود بلی کند می
فرموده اند که من در حلقه ذکر حضرت عزیزان قدس سرهم نعره و
فریاد میکردم و صوفیه نعره و فریاد بسیار میکردند بیت جوز را
در پوستها آواز هاست. مغز و روغن را خود آوازی کجاست
و در ظاهر حال خود را می پوشیدم و در باطن در رسیدن تمکین می
کوشیدم و در نفی ماسوی می کوشیدم بیت سر مزن تا سر
نیزن ای مرد خموش ترک کن این کار و ین در کار کوش بیت
ای خدایداد صبر کن در عشق او مردانه وار. از سر مرد این
نیاید جز زبان اندر جنش بیت نزخامی میزنند این قلبان جوش
که خام آواز دارد پخته خاموش شیفرموده اند که حضرت عزیزان
قدس سرهم میفرمودند که ای یاران چون مولانا خدایداد ذکر گوید می
فرموده اند که این عنایت ایشان در حق من بدان سبب بود که مقصد
من در ذکر رعایت اصول و بلند شدن بمقام و آرایش ظاهر ذکر مجلس
نبود جز گم کردن خود در ذکر حق و ثبوت ذات وی در خود هیچ

تمنا نمود و در دل و رای محبت حبیب و دشمن داشتن ها سوی چیزی
دیگر نمود شنیف سوده اند که روزی در قبر طاعری که آنجا ریاضت
بسیار می کشیدم قصد نقض وضو شده بهر جا که توجه نمودم همه سنگ
و کلوخ صحرا و کوه در ذکر بودند کوچه و بام هوا جمله پر است از خدا
لاجرم نقض وضو میسر نشد و زود بخانه در آمدم چون دران زمان
درون و بیرون من از ذکر مملو بود و در بوته ریاضت خود را
گداخته و فکر غیر را دور انداخته و صدای ذکر حی لایموت را که در گنبد
افلاک انداخته بودم و در جمله موجودات اسم و ذات وی را آنجا
معاینه دیده بودم شبلی قدس سره فرماید که ما رأیت شیئاً قط الا
و رأیت الله فیه میفرموده اند که من چون عطاری ام که مشک
و جمیع اقمشه و امتعه دارد عطار را فریاد ضروری نیست نه چون شلغم
فروشم بدان سبب در مجلس نامحرمان ذکر جهر نمی گفته اند و نیز در غیر
خلوت ذکر کم می گفته اند بیت از مقلد تا محقق فرقهاست کین
چو داود است آن دیگر صداست و من کلماته القدسیة فی
النعمة حضرت عزیزان قدس سره می فرموده اند که دران زمان که

بتحصیل علوم در مدرسه مشغول بودیم از مجلس التماس نکردیم و
از اوقاف مدارس اجتناب می نمودیم زیرا که از مدرسها شورو
تباهی خیزد؛ و از لقمهٔ وقف دل سیاهی خیزد؛ در کنج خرابه
گدا وار نشین؛ والله که ازین مرتبه شاهی خیزد؛ بیفرموده اندکه
حضرت عزیزان قدس سره بجمیع یاران فرمودند که زمین
پنبه راغشاوه کرده خس خاشاک آنرا دور کنید چون هوا گرم
شد بیاران تکاسل راه یافت مراهمت آن شد که خدمت را
تمام سازم واین بخاطر افتاد که خاشاک یک قطعه زمین را که
نتوانیم بیرون کرد قلب صنوبری که از عرش وسیع ترست چون
از غیر که چون خاشاک ست خالی کنیم چنانچه عارف رومی قدس سره
در مثنوی میفرماید مثنوی گفت پیغمبر که حق فرموده است
من نگنجم هیچ در بالا و پست؛ در زمین و آسمان عرش نیز من
نگنجم تو یقین دان ای عزیز؛ در دل مؤمن بگنجم ای عجب گر مرا
جوئی تو در دلها طلب؛ لاجرم همان زمان داس را بر زمین
نهادم و با دست پای برهنه دران خس خاشاک در افتادم

و همه فقط من و یاران دیگر اهتمام نموده تمام آن خاشاک را برون
کردیم و بدین پاک کردن آن زمین امید واریم که دلهای از
خاشاک غیر پاک گردد دیگر نموده اند که چون حضرت عزیزان
قدس سره بواسطهٔ آفات زمانه و تعرض اهل سلطنت که شمهٔ ازین
تفصیل یافت سفر ملا در خراسان اختیار نمودند و این فقیر را
رخصت کلی دادند و فرمودند که تو در ماوراءالنهر باش و بعد از
چند روز داعیهٔ ملازمت آنحضرت قوی گشته بجانب
خراسان بجمیع عیال و اطفال توجه نموده شد چون بولایت
قرشی رسیدیم فاقه غلبه کرد و بتقاضی قرشی اظهار این معنی کرده
شد و همان زمان از ان پشیمان گشتیم و قریب پنجاه سالست که
از ان سوال شرمنده ایم که چرا حاجت خود را بغیر خدا اظهار کردیم
و در بعضی از تفاسیر است که چون حضرت ابراهیم علیه السلام نمرود
در منجنیق انداخته اراده آن کرد که در آتش افکند جبرئیل علیه السلام
حاضر گشته فرمود که هیچ کار حاجت ابراهیم علیه السلام گفت نیست
پس گفت دعا کن ابراهیم علیه السلام گفت دعا نیز نکنم که چون

مرا خدامی مینددبس آنکه خطاب رسید که یا نار کونی بردًا وسلامًا علی ابراهیم یعنی ای آتش سرد و سلامت شو بر ابراهیم علیه السلام گویند مولانا امیر کلان طبیب که از جمله متبحران روزگار و اعلم علمای زمان بوده در حال انتقال از عالم فنا بوده که حضرت عزیزان قدس سره بر سر وی رسیده اند و مولانا مرید ایشان شده گفته که مرا تعلیمی بکنید حضرت عزیزان قدس سره این قصه ابراهیم علیه السلام را بتمام یاد کرده فرموده اند که چون این خطاب کونی بر آتش شد حضرت ابراهیم علیه السلام گفت که صد بار در آتش میسوختم تا که غیر مخاطب نمیگشت بیت غیرتم با مثل تو چنان هست اگر دست دهد نگذارم که درآمی بخیال دگران ؛ و مولانا فریاد کرده جان داده است نیز فرموده اند که حضرت عزیزان قدس سره روزی از همت و عدم تقید حکایت میکردند و مرا از اثر نفس و تاثیر صحبت آنحضرت کیفیت عظیمی دست داده گفتم که عدم تقید در تقید نکوست یعنی با وجود رعایت احکام شریعت مونث علایق و موانست بخلایق عدم تقید بما سوی پسندیده است

بیت ای خدا داد فکر کن هم در سر غوغای عشق ٭ در بیان
خلق فکر شن خوش بجان اند جهت ٭ میفرموده اند که شاه بیگ خان
چند گاه در مقام آن شد که با من آشنائی کند و من از وی
گریزان بودم روزی بالضرورة با وی ملاقات واقع شد چون نظر
من بجاه و حشمت و سلطنت وی افتاد همگی آن چون پر کاه نمود
بیت پیش صاحب نظران ملک سلیمان باد است ٭ بلکه آنست
سلیمان که زملک آزاد است ٭ و دران حال بخاطر آمد که این تکبر باشد
ولیکن بالفعل این حدیث بخاطر رسید که التکبر مع المتکبر صدقة
والتواضع مع المتواضع صدقة یعنی تکبر کردن با تکبر کننده صدقه است
و تواضع با متواضع صدقه است میفرموده اند که اشارتی دیدم که
خطی بدست من دادند و دران خط رقم قطبی بنام من نهاده اند
و چون این واقعه بسمع بعضی از مخالفان رسید زبان تعرض گشادند
و من سخن نمیکردم بعد از ان بعضی از یاران گفتم که اگر مرتبه
قطبی سر فرود آرم از مرد و دشتاد بدتر باشم چه تقید بقطبی
و تمنای آن عین خودیست میفرموده و ما را نفی خودی کردن

واز همه دور بودن فرض و لازم است بیغمبر بوده اند که

چون حضرت عزت جل جلاله ما را از روی کرم باعزاز واکرام

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ یعنی سوگند بخدا که گرامی کردانیدیم

با بنی آدم را مکرم کردانید واز غرق بحار هوا وهوس خلاصی

داده در کشتی وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ یعنی حمل کردیم بنی آدم را

در بر یعنی مراکب را دادیم و در بحر کشتیها بغایت ازلی و کراست

لم یزلی حامل شد و مرغ روح ما را از دانهٔ خرس وصال بفضل

خویش دانه خوار کردانید که وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ

وبدان سبب از جمیع کائنات و مخلوقات تفضیل نمود که و

فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ولیکن ما بنابر دون

همتی و تن پرستی و سستی و کاهلی در غربهٔ حرمان از نفس بکران

دور افتادیم مثنوی زار نالان ای ولی کز کویش جدا افتاده

هیچ میدانی کجا بودی کجا افتاده مثنوی خیر جامی بال همت

باز کن سوی وکر اصلیت پرواز کن طوطی شیرین مقالی

تا بچند باشی اندر حبس مرغان پای بند منزلی اصلی فراموشت

شده؛ کربت غربت هم آغوشت شده؛ وقت شد کز دوستان

یاد آوری؛ رخت سوی منزل اصلی بری؛ رو نهی بر جانب مقصود خویش؛

بیادی از خود یکدل و یکرو شوی؛ بلکه خود را محو سازی او شوی؛ در

بقای او شوی فانی تمام؛ باقی جاوید مانی والسلام؛ پیغمبر فرموده اند که

حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند که تَفَکُّرُ سَاعَةٍ خَیْرٌ مِنْ عِبَادَةِ

الثقلین یعنی تفکر یکساعت بهتر است از عبادت آدمی و

پری ولیکن تفکر کسے را خوبست که خود را از میان دور کرده

باشد و این نادرست و در حضور اولیا بودن و با ایشان صحبت

نشستن در حقیقت بخدا صحبت داشتن و همنشینی کردن است

حق سبحانه و تعالی بهمه پیغمبر مایدکه اِنَّ الَّذِیْنَ یُبَایِعُوْنَکَ اِنَّمَا

یُبَایِعُوْنَ اللّٰهَ یعنی بدرستیکه آنها که بیعت می کنند ترا ای محمد

جز این نیست که بیعت می کنند خدای را جل جلاله عارف رومی

قدس سره فرمایند که مثنوی هر که خواهد همنشینی با خدا؛ گو نشیند

در حضور اولیا؛ پیغمبر فرموده اند که اگر توانی با خدا باش و اگر نه

با دوستان خدا باش اللّٰهم انی اسألک حبک و حب من یحبک

سکنات وبعضه ... خوبست

واشغل الذی یقربنی حبک یعنی ای خدای من بدرستی که میطلبم از تو
دوستی ترا و دوستی کسی را که دوست میدارد ترا و عملی که نزدیک می
گرداند مرا بدوستی تو و من کلمات القدسیة قرّ العزّة میفرموده
اند که حضرت شیخ کمال خجندی قدس سره فرموده که شو بهشت
عدن که آدم بگندمی بفروخت :: اگر وصال تو نبود به نیم جو نخرم و شاید که
حصول وصال و مشاهدهٔ جمال محبوب ازلی در بهشت نبوده باشد این که
نیم جو نخرم گفته اند هنوز پر گفته اند و بهای گران نهاده اند ای عزیز من
این آیت کریمه در بهای غیر تست که رُدُّوهَا عَلَیَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ
وَالْاَعْنَاقِ چون سلیمان علیه السلام در وقت عصر بدیدن اسپان
اشتغال نموده و آن شغل باعث آن شده که ورد آنحضرت که در زمان
عصر مقرر بوده بترک یافته و بعضی از اهل تفسیر فرمایند که نماز عصر ترک
یافت بدان سبب سلیمان علیه السلام پاپیها و گردنهای آن اسپانرا
بشمشیر زد و حق سبحانه آفتاب را حکم کرد که از مغرب بالا رفت
و حضرت سلیمان علیه السلام نماز عصر را ادا نمودند میفرموده اند که
اکثر خلایق زمانه را دنیا طلب بدم و بعضی را طالب آخرت و حور و غلمان

جذبات الهی مرا در غیرت آورد و سخن بی اختیار در آن شور گفتم که
اگر حق سبحانه عز شأنه مرا دست دهد بهشت را آتش زنم و این
تن پرستان را خلاصی دهم تا خلق تمام بجانب حق سبحانه جل ذکره
شتابند و از غیر بیزار گردند نظم نه بینی شتر بر نوای عرب
که چونش برقص اندر آرد طرب شتر را چو شور و طرب در سر است
اگر آدمی را نباشد خر است و نیز فرموده اند که چون از آن حال
بیرون آمدم توبه و عذر خواستم مثنوی گر کسی گستاخی دیوانه گان
خویش را سوزند چون پروانه گان شیخ شبلی قدس سره که سر دفتر
عشاق بوده در مجلس شریف سید الطایفه جنید قدس سره
در زمانی که این آیت مذکور می شده که متکئین علی سرر مصفوفة
فرموده که حق سبحانه عز اسمه اهل آخرت که وسائط مؤمنان اند
باینها مشغول گردانیده است مولوی جامی قدس سره میفرمایند که اگر این
تن پرستان را جنت آواز قلیه و حلوا نشنیدندی هرگز پشت خود
خم کرده رکوع نکردندی و سر در سجود ننهادندی هرگز و حضرت شیخ
فرید الدین عطار قدس سره فرمایند که بت گوش تو اند که همه عمر وی

نشنود آواز دف چنگ نی :: دیده کر آید ز تماشای باغ :: بی گل نسرین
بسر آرد دماغ :: وین شکم بی هنر پیچ پیچ :: صبر ندارد که بسازد
بهیچ :: الهی بحرمت اولیاء کرامی این حزین دور مانده را بجود دریا مانند
کروان آهن و حضرت عزیزان قدس سره در بیان این غیرت که
از ایشان منقول گشت میفرموده اند که حق سبحانه عز شانه
فرموده که وَلَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلٰكِنْ
يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ یعنی اگر وسیع کرداند حق سبحانه روزی را
از برای جمیع بندگان خود هر آینه سرکشی کنند ولیکن میدهد بمقدار
آنچه می خواهد یعنی حکمت الهی بر آنست که بعضی را غنی و بعضی را فقیر میکرداند
و هم خود فرموده اند که انفاق بفقرا کنند وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ پس در
انفاق فقرا حکمت دیگر خواهد بود و منافی حکمت اولی نخواهد بود و همچنین
در ایجاد جنت حکمتی خواهد بود و در اعدام وی حکمت دیگر خواهد
بود و منافی حکمت ایجاد نخواهد بود وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ نقلست که
چون اهل طمع دون همت از آن حضرت استدعای دنیای
دون می نموده اند آنحضرت در غیرت آمده میفرموده اند که حق

جانه ما را از برای بر آوردن مهمات و معاملات دنیویه نفرستاده بلکه از برای ارشاد طالبان و اکمال ناقصان و ایصال مهجوران و انفصال فضلی بیکران بحر وصال فرستاده که وَمَا اَرْسَلْنٰکَ اِلَّا مُبَشِّرًا وَّنَذِیْرًا سبحانه از انست یعنی نفرستادیم ترا ای محمد مگر آنکه خبر خوش دهی مؤمنان و صالحان را و بترسانی کافران و فاسقان را ای عاشقان دنیای بی مدار عاشق حق سبحانه گردید و ازین دنیای غدار مکار روست فشانید و غیر او را سبحانه از دل بر درانید که در روز رستخیز همه را در مانده که هست از دور مانده کان نگردید در سوا نشوید اکابر طریقت گوئید که یاری گزین که بعد صد سال بر سر تو باشد ع وان خود بجز از خدا نباشد مؤلفه آن یار نه در زمان هجران هم بر سر تست آن خداوان حق سبحانه فرماید وَنَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیْدِ یعنی ما که خداوندیم نزدیک تریم به بنده از رگ شهرگ وی و حضرت عزیزان قدس سره مؤید این مذکور قصه حضرت موسی علیه السلام را بیان کرده اند چون حق سبحانه بعنایات بیکران از صوب آسمان بقوم حضرت موسی علیه السلام درِشش بریان

وعسل فرستاد که وَاَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوٰى وبرزبر

ایشان ابررا ودر زمین مقدس سایه بان کردانید که وَظَلَّلْنَا

عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ آن قوم از حضرت الٰہی بزلٰ گستاخی کرده سبزیہا

وباد رنگ وگندم وسیر وپیاز طلب نمودند وَاِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسٰى

لَنْ نَصْبِرَ عَلٰى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ

الْاَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُوْمِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا حق وَقِثَّا،

سبحانه فرمود که ای بنی اسرائیل بهتر را تبدیل به بدتر

میکنید اَتَسْتَبْدِلُوْنَ الَّذِيْ هُوَ اَدْنٰى بِالَّذِيْ هُوَ خَيْرٌ بالآخر

آن قوم مغضوب ومقهور گشته هلاک شدند وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ

الْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوْا بِغَضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ طالبان دنیا شما نیز اگر

دنیاست بخیر که طلب خداست تبدیل نموده طلب دنیا می کنید

نمی ترسید که از هر دو مانید عارف رومی قدس سره فرمایند که هر که

گندم کارد نه گندم یابد ونه کاه ومن کلماته القدسیه

فی الریاضة حضرت عزیزان قدس سره میفرموده اند که در

زمان طلب بسی از جوانی بجای رسیده بود که روی چون عفران

وبجهت گرسنگی ناتوان گشته بودیم چون نظر حضرت عزیزان قدس سرہ بمن افتاد فرمودند که مولانا خدا یاد ما روی عاشقانه دارد بیت رنگ رویی که لایق مردست شد سنگ گلگون چهرهٔ زرد ہست چون منظور نظر کیمیا اثر آن حضرت شدم بسی از مشکلات در طریقت رفع یافت و ترقیات یافتم بیت چون تو مقبول سلیمان آمدی هرچه گویم بیشتر زان آمدی و حضرت عزیزان قدس سرہ در غایت نحافت بدن بوده اند بیت مرا در عشق تو جسم و جان بگداخت شد پوستی بر استخوانی بیفسر بوده اند که حضرت رسالت پناہی صلی الله علیه وسلم فرموده اند که اگر حیوانات چون آدمی بدانستند که ایشانرا مردن و کشتن ہست ہرگز ہیچ حیوان فربه نشدی و شما از خوردن گوشت فربه محروم می گشتید میفرموده اند که بس کسانیکه فربه شده اند بحقیقت ولقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن والانس نرسیده اند و بوی از نسیم جان فزای بهشت وصال از گلستان لقای حضرت ذوالجلال نشنیده اند و دل ایشان از شوق و ذوق دور افتاده که لهم قلوب لا یفقهون

بها بعینه مرایشان را ولهاست که بمی فهمند با وجود آن دلها وچشم باطن ایشان از مشاهدهٔ جمال غیبی کور گشته وَلَهُمْ اَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا بعینه مرایشانرا چشمهاست نمی بینند وگوش ایشان از آواز جان فزای اِرْجِعِي اِلٰى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً کر شده که وَلَهُمْ اٰذَانٌ لَا يَسْمَعُوْنَ بِهَا بعینه مرایشانرا گوشهاست که نمی شنوند وایشان چون حیوانات اند اُولٰٓئِكَ كَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ بلکه از حیوانات گمراه ترند ودرچاه غفلت فرو رفته اند اُولٰٓئِكَ هُمُ الْغٰفِلُوْنَ بیان حال ایشانست وحضرت عزیزان قدس سره با وجود پیری وناتوانی اختیار ریاضات شاقه می نموده اند وبنان جو وآش جو سیل تام میکرده اند میفرموده اند که اگر خلایق عالم در بعضی حضر تکلف بما حضر میکردند همیشه بموافقت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم اختیار نان جو میکردم وچون نان جو خلاف نفس مقهورست که آنحضرت در کثیر از احادیث بر دشمنی نفس گواهی می دهند وحضرت عزیزان قدس سره از برای حمام خویش چون خاشاک وسرگین راه را دور وجمع کرده بوده

من شعب الایمان رفع الاذی من الطریق یعنی از جملهٔ شعبهای
ایمان دور کردن موذی است از راه شعب بنفس خود بر داشته
می آورده اند و در روز تابستان تا بیگاه بروز بنفس خود بالفاق
یاران دیوار میزده اند وسعی می نموده اند که تمام وقت بر یاضت
و حضرت باشند و بغفلت نباشند قطعه غافل مرو که مرکب
مردان مرد را ۞ در سنگلاخ بادیه پیها بریده اند ۞ نومید هم
مباش که رندان دُرد نوش ۞ ناگه بیک خروش بمنزل رسیده اند ۞
و بیشتر در کوه و صحرا دور از خلایق می بوده اند و میفرموده اند که
مقصد از عمارات این ویرانها آنست که از امتزاج خلایق دور باشیم که
فی الصحبة آفة و من کلماته القدسیة فی الطلب حضرت عزیزان
قدس سره می فرموده اند که مرا ازین حدیث قدسی امید
واریست که من تقرب الی شبراً تقربت الیه ذراعاً و من
تقرب الیه ذراعاً تقربت الیه باعاً یعنی هر که نزدیکی
جوید بمن یک وجب نزدیک شوم بوی یک گز و هر که نزدیکی جوید
بمن یک گز بمن باو نزدیک شوم یک قلاچ میفرموده اند که رفتن

بنده باندازهٔ خود خواهد بود آمدن وی بی اندازه و فراوانست ولیکن یقین که گزو قلاج از برای فهم بندگان ست اع ما درخور خود کنیم تو درخور خویش پت گوید نگارمن چو زهجران کنم گله آن تائب ما یشاء انا اتیک هروله یعنی تو اگر بسوی من پیاده آیی من بسوی تو دوان روم وایضاً آنحضرت ازین حدیث قدسی که حق سبحانه می فرماید که من نمی اندازم دردل بندهٔ مومن مگر آنچیز را که ممکن الحصول ست امیدوار گشته بیغمبر بوده اند که ما بس همیشه مهر و محبت وی سبحانه داریم امیدواریم که بوی وصل گردیم و از هجر و مان نشویم حق سبحانه می فرماید که یحبهم و یحبونه یعنی دوست میدارد خدای تعالی مومنان را و مومنان دوست میدارند وی را سبحانه نا بت گر لطف تو هیچ بنده نومید نشد مقبول تو جز مقبل جاوید نشد لطفت بکدام ذره پیوست دمی کان ذره به از هزار خورشید نشد بیغمبر بوده اند که من از مثنوی مولانا جلال الدین رومی قدس سره یک بیت را ملاحظه نمودم جمیع معانی قرآن و حدیث را در ان یافتم و آن بیت این ست بیت مثنوی در طلب زن دائما تو

هر دو دست ؛ یکین طلب در راه سنکو رهبر است ؛ چون بمضمون آیات واحادیث از امر و نهی بیرون نیست و درین صیث هر دو مندرج ست و مراد از امر حصول دولت مشاهده است و مراد از نهی رفع حجابات آن و در طلب اشعار باین دو دست میفرموده اند که یکی از اعزهٔ بخارا گفت که مشایخ سلسلهٔ شما هر سال از چهار خلوت زیاده ننشسته اند و شما بسیار می نشینند من گفتم خلوت نشستن از برای آنست که ما حرم دل خود را از اغیار خالی سازیم و فکر غیر را دور کردانیم تا دیدهٔ بصیرت خود را بنور تجلی جمال او منور گردانیم و این معنی چون در خلوت شود باید که در زیادتی آن کوشیم و این معنی اگر حاصل نشده باشد باید که باز خلوت نشینیم که باشد که زصد ناله یکی کارگر آید شده وی لنگ لوح خفته شکل بی ادب بسوی او می غیر و او را می طلب میفرموده اند که هر وقتی که ضعف بر من عارض میشد آرزو می بردم که زود تر انتقال نمایم بحکم این آیت که یَا اَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً یعنی ای نفس مطمئنه رجوع کن بسوی پروردگار خود در حالیکه راضی

باشی از پروردگار خود و پروردگار را از تو راضی باشد حدیث زاهدان

از مرگ مهلت خواستند عاشقان گفتند نی نی زودتر و لیکن

در زمان این ضعف حیات خود را اقتدا بحضرت موسی علیه السلام

کرده می نمائیم نقلست که چون حضرت موسی را علیه السلام وقت

نزع روح رسید از آن حضرت در انتقال ازین دنیای دون

تأخیر واقع شد حق سبحانه پرسید که باعث تأخیر چیست موسی

علیه السلام عرض کرده که چون دولت وصال درین زنده گی میسر

شده است لاجرم این زنده گی بمطلبم چنانچه حضرت مولوی جامی

قدس سره فرموده اند رباعی از زنده کیم بنده که تو دست هوس بر زنده

دلان چو حرام است نفس مقصود دل خود از تو جوید همه کس جامی

از تو همین ترا جوید و بس و در مناقب حضرت خوجه بزرگ خواجه

بهاء الدین نقشبند قدس سره مسطور است که یکی از اعزه سلسله

شریفه نقشبندیه علیه پهلوان اتا که از اصحاب حضرت سلطان اند

علیه الرحمه در نواحی قریه فدل باطه که در ولایت میانکال است مدت

چند روز محتضر بوده اند و ایشان را مقدار چهارصد فرزند بوده و

عمر شریف ایشان بصد و پانزده رسیده بوده و جمیع فرزندان
چند گاه در خدمت ایشان بوده اند ناگاه حضرت خواجه بزرگ
قدس سره از ان نواحی عبور کرده و فرزندان آن عزیز بملازمت
حضرت خواجه قدس سره آمده عرض حال کرده اند و حضرت خواجه
قدس سره بعیادت ایشان آمده اند و معلوم حضرت خواجه قدس سره
شده که حضرت حق سبحانه آن عزیز را مختار ساخته که تا بخواهد
از دنیا رحلت نماید و آن عزیز در انتقال بحکم حدیث الدنیا مزرعة
الآخرة تاخیر می نموده یعنی دنیا زراعت گاه آخرت است و حضرت
خواجه قدس سره با ایشان عرض کرده اند که شما عالم آخرت از ین عالم
بهتر است ایشان فرموده اند قبول و اختیار آخرت کردیم بدان شرط که
شما خود مارا غسل کنید و در قبر دفن نمائید و حضرت خواجه قدس سره
اقبال کرده ایشان را وداع نموده اند چون بخانه مولانا دادرک قدس سره
که از اصحاب حضرت خواجه قدس سره اند و در قریه کوفین ساکن بوده اند
تشریف نموده اند بعد از ما حضر فرموده اند که زود برخیزید که آن
عزیز انتقال نمودند بعده بمنزل ایشان آمده بدست مبارک خود

غسل و دفن ایشان کرده بجانب بخارا رفته اند ازین نقل معلوم
میشود که آن عزیز منتظر قدوم حضرت خواجه قدس سره بوده اند که
بیت از ان خوشتر چه باشد در دو عالم * که ناگاهی رسد یاری بیاری *
میفرموده اند که هر که طالب حق سبحانه شده البته بمطلوب میرسد بمضمون حدیث
قدسی که من طلبنی وجدنی ومن وجدنی عرفنی ومن عرفنی احبنی و
من احبنی عشقنی ومن عشقنی انا قتلته ومن قتلته انا دیته یعنی هر که
مرا طلب نمود یافت مرا و هر که یافت مرا شناخت مرا و دوست
داشت مرا و هر که دوست داشت مرا عاشق شد مرا و هر که عاشق شد مرا
من او را کشته ام و هر که را من کشته ام خود دیت ویم یعنی وی
را از مشاهدهٔ جمال بی زوال بهره مند و در نظر وی همت غیر را ناپسند
میگردانیم و میفرموده اند که طلب خداوند سبحانه را بدان تشبیه کرده
اند که کسی در زیر دریای محیط نشانهٔ قدم ماهی طلب نماید و بدان پی
برون خواهد که ماهی را دریابد و حال آنکه ماهی را هرگز قدم نیست و فرو
رفتن از محیط بحر رفتن در وادی عدم نیست بیت در بحر محیط غوطه
خواهم خوردن * یا غرق شدن یا گهری آوردن * و باین حال طلب

ماہی ماہ و سال فارغ نباید بودن و شب و روز طلب و اہتمام باید نمود
کہ ناگاہ باشد کہ ان ماہی از روی لطف و مرحمت خود نزد طالب آید
نظم رو بدرد دلبر نشین کان دلبر خرگاہی نیایم شبی آید یا و قت
سحرگاہی چنانچہ در حدیث است مَنْ طَلَبَ شَیْئًا وَجَدَّ وَجَدَ
یعنے ہر کہ طلب کند چیزیرا و سعی نمود در یافت آنچیز می باید آنچیز را
بیت ای خدا یاد صبر کن باش نشین در کنج فقر باشد آن کان
ماہ رو گوید کہ مہمانت شوم ئ میفرمودہ اند کہ اگر صد ہزار سال با
بحمد و ثنا گذرانیم از عہدۂ یکنفس دولت طلب بدر نیایم زیرا کہ عاشق
را طلب دولت عظیمی است گویا غریم لا یقضی دینہ در حق اوست
و میفرمودہ اند کہ اگر شیخ از مرید سہ ماہ راہ دور باشد مرید چندان
طلب و سعی نماید و بملازمت شیخ چندان برود کہ آن راہ شاہ راہی
گردد نقلست کہ جد این مخلص حضرت عزیزان درویش شیخ
قدس سرہ در زمان طلب از علیا باد کہ موطن شریف ایشان است بنور ہ
کہ موطن شریف حضرت عزیزان شیخ خداداد قدس سرہ است
و مسافت بینہما مقدار سہ فرسخ است ہر روز پگاہ میرفتہ اند

و با مران حضرت بیگاه بعلیاباد می آمده اند وآن راه را کوچهٔ
عاشقان نام نهاده بوده اند ومن کلماته القدسیته فر بعلم اللهٔ
حضرت عزیزان قدس سرّه سفر نموده اند که از سوالی زمان نسبت
با در ولایت کرمینه تعرضی واقع شد وما بنا بر دفع فتنه از کرمینه
بسمرقند رفتیم وبعد از مدّتی بیک سال از ان سوالی ملاقات
افتاد نزد ایشان پارهٔ حدیث خوانده بودم گفت که علم ما از علم شما
بیشتر ست چون در حدیث ست که کثیر العلم بلا عمل قلیلٌ وقلیل
العلم مع العمل کثیرٌ ومن بمضمون یک حدیث عمل کرده ام که الدنیا ملعونة
وملعونٌ ما فیها الّا ذکر الله یعنی دنیا ملعون ست وملعون ست
آنچه در دنیاست مگر ذکر الله تعالیٰ وشما این همه حدیث خوانده اید و ترک
دنیا نکردید ومحبّت وی را از دل بیرون نساختید وحال آنکه پیغمبر صلی
الله علیه وسلم فرموده اند که علما امنا ما اذا لم یمیلوا الی الدّنیا
واذا مالوا الی الدّنیا فهم سرّاق سرّاق یعنی دانشمندان ما امینان
مانند وقتیکه میل بدنیا نکنند وچون میل بدنیا کنند ایشان دزدان
دزد مانند دزد نهند عارف رومی قدس سرّه فرمایند شعر علم اگر بر دل زندیاری

شود علم اگر بر تن زند ماری شود گفت امیر و حیلوا اسفاره
یار باشد علمی کان نبود زهو و امیر حسینی فرماید بیت گر عمل
با علم تو پیوند نیست جبه و دستار دانشمند نیست خنده
دیو است بی دانش عمل سخرهٔ شیطان بود مرد جدل قیل
قالت ره نداند هیچ سوی معرفت حاصل کن ای بسیار گوی
ولیکن شاگردی با شما بجهت آن بود که چون شما همسایه باشید
خواستیم که شاگرد شما شویم تا تعظیم شما بر ما فرض و لازم شود
من تعلّم حرفاً فانا بدرّقاً یعنی هر که دانده حرفی را از دیگری همیشه
بندهٔ آنکس باشد سیفر موده اند که با یکی از علمای ظاهر گفتم که علمای باطن
فرموده اند که علمای ظاهر را بحلقهٔ ما نشستن کرده اند بس درس حلقه
هیچ چه مقدار علم حاصل آمده باشد که دعوی عالمی در عالم انداخته اند
و بدان علم متکبر گشته اند و حال آنکه حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم
فرموده اند که حق سبحانه و تعالی شش طایفه را چنان عذاب کند که
هیچ کس را نکند شیخ زانی و ملک کذاب جابر و عالم متکبر و امیر حسینی
فرماید شعر چیست دانش آنکه پی بیرون بری تا بدانی گر همه نادانی

مردم از گفتن نه بیند جز زبان :: دانش اندر دل بود نی در زبان
میفرموده اند که چون بصحبت و ملازمت حضرت عزیزان
قدس سره رسیدم و ملازم ایشان گشتم در خاطر خطور میکرد که
بعلم تفسیر و حدیث شغل نمایم ولیکن از درس علما رفتن میسر نمی
شد روزی حضرت عزیزان قدس سره فرمودند که ما درس حدیث
بتو گوییم و اول این حدیث درس فرمودند که قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم الدنیا عفاف و کفاف فرمودند که مراد از
عفاف آنست که از طعام آن مقدار باشد که محتاج بغیر نشود
و از پوشیدنی آن قدر که ستر عورت و دفع سرما و گرما کند و چون
این حدیث را دانستم داعیهٔ خواندن از من زایل شد بیت
آنچه نگذارد ترا جز سوی دوست :: اصل دانش این بود بگذار پوست
یعنی این حدیث دلالت بر گذشتن از ماسوی وارد میفرموده اند که
مرا در زمان تحصیل داعیه آن شد که منطق خوانم چون بدینجا رسید که
بمفهوم واجب کلی است مرا این معنی خوش نیامد که باین عبارت تعبیر کنند که
نفس تصورش مانع نباید از وقوع شرکت هیچ کس درس منطق را ترک کردم

مبت علم دین فقه ست و تفسیر و حدیث، هر که خواند غیر ازین گردد خبیث،، و میفرموده اند که مسئلهٔ کلامی آنست که حق سبحانه قادر بر ممتنعات نیست چنانکه خدای دیگر خلق کند و این عبارت که سلب قدرت ست مناسب نیست بلکه گویند حکمت دران نیست که خدای بمثل خود خلق کند میفرموده اند که در زمان حضرت عزیزان قدس سره پیشوا و مقتدای این سخنان ایشان بود و احتیاج بتفسیر و حدیث نمی شد و بعد از انتقال ایشان بمضمون آیات و احادیث عمل می نمایم میفرموده اند که روزی حضرت عزیزان قدس سره جمعی از طلبهٔ علم را فرمودند که قرآن خوانند چون نوبت بمن رسید فکر کردم غیر از فاتحه بیاد نیامد فاتحه را خواندم چون توجه بدانجا کشیده بود که از غیر وجه حبیب در دل صنوبری چیزی نمی آمد سلطان الطریقه خواجه احمد یسوی قدس سره میفرمایند که سوزنی قوی اوزینه تاب میفرموده اند که بعد از تمامی خلوت صوفیهٔ ذکیه فریق فریق آمده از حضرت عزیزان قدس سره التماس فاتحه میکرده اند در یک از خلوت فقرای کرمینه که

متوطن حضرت ایشان است از حضرت عزیزان قدس سره فاتحه
التماس نمودند حضرت عزیزان بآن فقیر بشارت کرده فرمودند که
فاتحه شما بشما همراه است رباعی پیری که بود باده فروشی کارش
ره جو بحریم خلد خوش آثارش گر در حرمش بار نیابی باری خود را برسان
بسایهٔ دیوارش و من کلماته القدسیة فرمودند حضرت عزیزان
قدس سره فرموده اند که شخصی پرسید از ما از سه راه که شریعت
و طریقت و حقیقت است راه دیگر نداریم و این چون است که
فرموده اند الطرق الی الله تعالی بعدد انفاس الخلائق من در جواب
گفتیم که راه شریعت و طریقت و حقیقت تا زمانی است که هنوز عارف
نشده است چون بدان مقام رسید از هر موجودی بدان جانب
راهی است شعر برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقی
دفتریست معرفت کردگار و نیز فرموده اند که کار طریقت
از عبادت که درین آیت کریمه مذکور شده که وَمَا خَلَقْتُ
الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ معرفت قصد کرده اند در تعبیر از
معرفت اشارت است بدانکه معرفت بعبادت حاصل نشود

بیت شبها گذرد که دیده بر هم نزنیم تا پای بر دن ز هر دو عالم ننهیم و من کلماته القدسیة حسن الخلق حضرت عزیزان قدس سره در کمال حسن خلق بوده اند و همه احوال و افعال خلایق را بر اصلاح عمل میکرده اند و هیچکس را بدنمی گفته اند چنانچه در حدیث آمده که احمل المؤمن علی الصلاح و همه خلایق را تعظیم و توقیر می نموده اند میفرموده اند که یک روز شنیدم که صوفی با کسی جنگ کرده است گفتم که صوفی را جنگ مناسب نیست چه صوفی را حسن خلق ضروریست و از صاحب خلق نزاع دور است شنو صوفی با صوفی در جنگ شدند قاضی از صلاح ایشان تنگ شد قاضی ایشان را بکنج برد و باز گفت صوفی خوش باشید جنگ سازد که شما هستید اهل جنگ و کین این لباس از سر بیندازید همین و اگر شما این جامه را اهل آمدید در خصومت از سر جهل آمدید مرد قاضی ام نه مرد معنوی زین مرقع شرم میدارم قوی تا مرد را بر فرق مقنع داشتن به بود در سال مرقع داشتن و هم فرموده اند که صوفی باید که با نفس خود در جنگ باشد که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم فرموده اند که

رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر یعنی رجوع کردیم از جهاد اصغر که جهاد کفار ظاهرست بجهاد اکبر که جهاد با بلیس است و با تلبیس های نفس خود وان ہست حجاب چہرہ جان می شود غبار تنم خوش آن زمانکه ازین چهره پرده بر فکنم و میفرموده اند که عزیزی در حق ما چنین گفت که یک علامت ولایت ایشان آنست که همه کس را بنزد ایشان راه هست واز مجلس ملول نشوند و ویرا از خود دور نسازند هر که آید گو بیا هر چه خواهد گو بخواه های هوی حاجب دربان برین درگاه نیست و چون بعضی از اهل تقوی وطمع پیش حضرت عزیزان قدس سره می آمده میفرموده اند ما چون شما محتاجیم و بعد از آن بیاران میفرموده اند که نقص ما نه آنست که کله از وجب تعالی کمنیم و بی صبری کنیم بلکه نقص آنکه آن سایل از سوال باز ایستد و بکسب مشغول شود که فی السوال ذل می فرموده اند که حضرت عزیزان قدس سره در زمانی که مرا رخصت کل دادند فرمودند که ای مولانا خدا اید هر که بر تو در فتد بر افتد و هر که ور اید بر اید و هر که با تو کج شود کج رود بیست بس تجربه کردیم

ودرین دیر مکافات؛ با دردکشان هرکه درفتاد برفتاد؛ مشهور شده اند که بواسطه نفس آنحضرت بود که هرکه بمن اعتراض کرد و در من اشتباهی داشت در ظرف کور و لنگ و شل و کرکین و غیر آن شدندا عاذنا الله عن ذلک مشهور شده اند که بعد از آن بمن دعا کردم که خدا وند از من ضرری ومحنتی بحسب ظاهر و باطن بدیگران نرسد و هذا غایت حسن خلقه قدس سره بیت غلام همت آن عارفان باکرمم که یک صواب نه بینند وصد خطا بخشند و سر کلمات القدسیه فی الوجد وهو لهب تاج من شهود عارض متعلق وجد نوریست که شعله میزند و زبانه میکشد از ظهور مکاشفه وفی الوجود که ناگاه پرتو می اندازد و صاحب خود را در قلق و اضطراب می اندازد و حضرت عزیزان قدس سره در وقت معرفت گفتن گاه چنان بود که نعره و صیحه میکرده اند و این او ایل حال بسیار از ایشان صادر میشده و در اواخر کم واقع گشته مشهور بوده اند که صوفی ابن الوقت است و گاه ابوالوقت ابن الوقت منتظر وقتست و در رسیدن وقت در وجد و صیحه بی اختیار است

وابوالوقت همیشه صاحب وقت ست و در خروشیدن و صبر
کردن مختارست ولیکن تمکین و تسکین مشایخ این طائفه بس اعتبار
دارد میفرموده اند که صاحب وقت آنست که در وقت وجد
چنان حاضر حال خود باشد که اگر ازرقی ازوی در زمان سماع باز قبید
ازان واقف باشد بیت دانش در عین نادانی است ❊ این
منطق الطیر سلیمانیست این ❊ میفرموده اند که دست و پا
انداختن ازروی تکلف حرام ست و در زمان رسیدن وجد مبالغه
کردن در تسکین آن نه نیکوست بیت بی تکلف چون در آید درد
مکن ❊ حال ستانرا بجهل خود مکن ❊ تا نکوئی از تکلف دست و پای ❊
زانکه این فسق ست در راه خدای ❊ و چون حضرت عزیزان
قدس سره در خلوت و صحبت گاهی که می برخواسته اند صوفیه دکبیه
برآنحضرت هجوم میکرده اند و میدانرا تنگ میکرده اند و بعضی از
برای وسعت میدان مردم را از هجوم منع میکرده اند حضرت
ایشان میفرموده اند که در سماع اهل وجد تکلف جائز نیست
بس اگر مردم را از هجوم منع کنیم و در گشاده کردن میدان حفظ نمائیم وقت

از دست میرود و تکلف در میان می آید پس بگذارید که هر کس حافظ
حال و وقت خود باشد میفرموده اند که چون من بسماع بر میخیزم زمین
و عرش و کرسی را در سماع می بینم بیت رقص چرخ انجم از سازی من است
قدسیان را صیحه ز آواز من است : هر که دور افتاد بالحنت نشد
می کنم آگاهش از بانگ بلند : آنکه اندر صف نزدیکان نشست
راز میگویم بگوشش پست پست ؛ و حضرت عزیزان قدس سره
را در آخر عمر دو کس بایسته که امداد میکردند تا از زمین بر خیزند
اما چون وقت ذوق و شوق آنحضرت می شده همچون باد از جای
برخاسته در سماع می شده اند نظم سماع آسمان بود بر صوفی
گرم ؛ چو آتش بهست جوشیدن پکار است ؛ و آنحضرت به آواز نغمه
و تغنی بسیار بوده که در سماع می شده اند و میفرموده اند که بعضی
سماع در لغت شنیدن است و این چرخ زدن و حرکت را ابدال سماع
گویند که گوش جان آواز ارجعی می شنود و بلبل روح در بوستان
لقا بو عده وادخلی جنتی در سرود می آید بیت چون بگوش مرغ
جان آید صدای ارجعی ؛ این قفص بشکنم و سوی تو پریدن توانم

پس لاجرم روح بعالم علوی مایل میگردد و تن بعالم سفلی که مرکز او ست سعی می نمایند پس این مناقشه و منازعت روح با تن باعث رقص و چرخ می شود بیت پروانه وار گشتن صوفی زبهر چیست تا جان فدای دوست کند حالت سماع ، و چون شور بر آنحضرت در خلوت و صحبت غالب شدے سماع میکرده اند از خانقاه عالیپناه بخانهٔ شریف رفته بخدمت بی بی رحمها الله در سخن می شده اند تا از الحال فی الجمله تسکین می گشته اند و کلمینی یا حمیرای هست و من کلمات القدسیه فرمشاهده سقوط الحجاب یعنی بمشاهده مرتفع شدن حجاب ساخت مشرف بوده اند که در زمان صحبت احیات حضرت عزیزان کلان قدس سره چنین واقعه دست داده بود که میدیدم که درهای نهان خانهٔ اسرار بر من کشوده اند و جمال بیچون بمن نموده اند و حیرت من دمبدم افزون میگشت بیت حیرتم از حد گذشت حیرتم بسیار شد چون کنم حیرت مرا هر دم فزونتر ساخته و کوه غمم دانده راه بشارت فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا پاره پاره می ساختم و مرا بشارت

وخرّ موسی صعقاً بیهوش میگردانیدند و بر روی می فتادند
کلیم روح من ان حال میگفت که وَاُفَوِّضُ اَمْرِیْ اِلَی اللّٰهِ و چون
بعضی از ناقصان در نزد ایشان از احوال و کیفیات سخن میکرده اند
حضرت ایشان از غایت حلم صبر نموده استماع می‌نموده اند و چون
از حد میگذشته در اظهار بعضی از اسرار میشده اند و بطریق
تمثیل گاه تعبیر نموده اند که اگر راحتهای دنیا را جمع کنند در جنب
راحت جنّت چون ذرّه و قطره باشد و همچنین لذّات جنّت
در جنب مشاهدت حضرت قدوسی چون ذرّه ایست و آن چون
خورشید و می فرموده اند که چون من از معارف الهی سخن میکنم و
دیگری در مقابلهٔ من نیز از ان سخن بر سبیل تقلید و شنیده میگوید
مرا بروی سخره می آید و آن حکایات وی چون افسانه می آید که
بیت از دیده بسی فرق بود تا بشنیده ۞ بشنید که بشنیده
بود نادیده ۞ و چون حضرت عزیزان قدس سرّه از مشاهده سخن می‌فر
موده اند جمیع جوارح ایشان در خروش و جوش می شده
فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها عارف رومی قدس سره

فرمایند که مثنوی جوشش نطق از دل نشان دوستیست بستگی نطق
از بی الفتی ست گفته بوده اند که هرچند عهد میکنم که سخن نگویم
و ساکت باشم که سخن مرا اهل سوم فهم نکنند و بدان برنشند کلموا
الناس علی قدر عقولهم اما شاهدهٔ آن جمال مرا سوخته بلبل وار مرا
در سخن می آرد نظم دل که دلبر دید می ماند ترش چ بلبل گل دیده کی
ماند خمش چ و اگر سخن نگویم نزدیک ست که بسوزم بیت می بسوزم
گر همی گویم سخن این سخن چون آب در آتش کهن و سخنان پر سوز
آنحضرت شاهد حال ایشان ست بیت چون سخن رفتی حقیقت بر
زبانش ز آتش قلبش خبر دادی بیانش و گفته بوده اند که در حدیث
آمده که اهل بهشت چون ازین نشاه از اهل مشاهده نباشند در
بهشت نیز ایشانرا زیادت از یک مرتبه دولت مشاهده دست ندهد
و میسر نگردد و آیت قل کل یعمل علی شاکلته مشعر ازان ست
بیت گفته در قیامتم بینند این گروه محجب شدید ای این چنین روی
دلستان که ترا ست خود قیامت بود که ننمایی در حدیث آمده که
اهل بهشت چون اهل مشاهده نبوده باشند درین نشاه در بهشت

نیز اشیا نزا دولت وصال حضرت مرتبه نباشد و درین حدیث بشارتی
و رمزی بآن است که چون درین عالم مجاهده ننموده و از جمله اهل مشاهد
نشده اند و قابل رؤیت نگشته و دیدهٔ بصیرت را نگشوده و من
کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و یکبار مشاهده بنابر حسرت
و ندامت است ای دوستان سعی نمائید که در بوستان مشاهده راه
یابید و از دولت جمال محروم نمانید هیهات زار نالان ای دل که از کویش
جدا افتادهٔ همیشه سید انم کجا بودی کجا افتادهٔ مواهب کریمهٔ و جاهدوا
فی الله حق جهاده مبشرے از آنست و بیفزموده اند که حق سبحانه
از روی لطف و عنایت بوحدانیت خود خبار نمود که لا اله الا
انا فاعبدونی و بشارت نمود که من لم یرض بقضائی فلیطلب
ربا سوای و بشهادت شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة از
شرک و گمراهی کماهی خلاصی نمود و باعلام واولوا العلم قائما بالقسط
در توحید و ذات مستقیم و ثابت قدم گردانید و شمرده ان فی ذلک
لآیات لقوم یعقلون و در گردش افلاک و تغیر عالم خاک و ضیاء شمس
و قمر و نور انجم و زهره مار عقل مدرکه نیز عنایت نمود و من باسع

اشارت جزئی و عقلی بتقاعد گشتم و از تنبیه لیس الخبر کالمعاینه

تشنه گشته زیادتی علم را متمنی که بودم و با وجود این علم و معرفت

قانع نگشتم و باشنید فَمَن کانَ یَرجُو لِقاءَ رَبِّهِ سعی و اهتمام نموده

و دولت مشاهده جمال بیچون را آرزو بردم و دست در دامن اهل

دلی زدم مست پیر باید راه را تنها مرو از سر عمیا درین دریا مرو

پیر باید تا درین دریا روی ورنه بی ملاح غرقش می شوی و با مر

پیر مرشد بفرموده فَلیَعمَل عَمَلاً صالِحاً در صلاح دل و دفع

فساد نفس کوشیدم و شربت زهرآلود جوع و عطش نوشیدم

چنانچه پیغمبر فرموده نظم ای خیالت در دلم شور آورده در ریاضت

هر زمان زور آورده لاجرم نیز گفته وَلا یُشرِک بِعِبادَةِ رَبِّهِ اَحَداً

عبادت و عبودیت غیر را از دل دور کرده دم و در مشاهده ذات

از شرکت ماسوی خود را خلاص کرده دم و بمقتضای همت بعنایت

ذات احدیت در دید الله مشاهده خورشیدم ع همت تر اِبکنگره

کبریا کشد فرموده اند که مراد در مشاهده جمال بیچون هیچ

تردد و اشتباه نمانده ست و هر زمان با دحاضر و در و ناظر اگا.

طریقت فرمایند آیتہ حاضری آیتہ ناظری آیتہ سعی چنانچہ

میفرمایند حق سبحانہ وتعالیٰ وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ

واہل التصوف برانند کہ بچشم بصیرت درین نشاہ رویت حاصلست

شیخ فریدالدین قدس سرہ فرمایند عظیم دیگرانرا وعدہ فردا

بود عاشقانرا نقد ہم اینجا بود و میفرمودہ اند کہ این دیدن

نہ آنچنان دیدن ست کہ من ترا بینم بلکہ آن دیدن دیدن

پنہانیست و ہم میفرمودہ اند کہ من یارانرا چنین تعلیم

میکنم کہ در جمیع احوال عنایت شریعت شریفہ بکنید و بقول

حضرت رسالت پناہی صلی اللہ علیہ وسلم عمل نمائید کہ الشریعۃ

اقوالی و ملاحظہ طریقت نیز بکنید کہ الطریقۃ افعالی و سعی نمائید کہ

متصف بحقیقت شوید کہ الحقیقۃ حالی صدق رسول اللہ می

فرمودہ اند کہ چنین مسموع من در صغر سن شدہ بود اگر

درراہ خدا یکی دہی عوض آن دہ می دہد و اگر دہ می دہی عوض

آن صد می دہد و اگر صد می دہی عوض آن ہزار میدہد و اگر

ہزار میدہی عوض آن دیدار میدہد و این معنی را ازین

دو آیت که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و آیت دیگر مثل
الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع
سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء والله
واسع علیم استخراج نمودم چون حضرت حق سبحانه خود را بصفت
واسع وصف کرده فرموده که والله واسع واین اظهار کمال
لطف و عنایت خواهد بود و منزل لطف و احسان وی ما و ای بی
عنایت نهایت وی غیر فسحت حریم حرم دل منیت که آن جلوه گه سبحانه
چنانچه فرموده که من در سمانها و زمینها و عرش و کرسی نگنجم و در
دل بنده مومن بگنجم پس لطف و عنایت وی آنست که آنکسانکه
نفقه کنند اموال خود را در راه رضای خداوند تعالی مثل
الذین ینفقون اموالهم یعنی سعی نمودند در طلب او و در ربط تجدد دست
و پای اموال و دانه محبت سر سبز داشتن در مزرعه دلهای خود
تا که از وی هفت خوشه ظاهر شد با بشارت کمثل حبة انبتت سبع
سنابل که مراد هفت وادی معرفت است و در هر خوشه
صد دانه پیدا شد به بشارت فی کل سنبلة مائة حبة که مراد

بجهد

در هر وادی صد مقام روح و منازل هست و آنرا دو چند اکی
توانند گردانید والله یضاعف لمن یشاء که آن تجلیات صفات ست
بس جلوه گاه دل ایشان و عالم سر ایشانرا وسیع گرداند و روح ایشانرا
علیم گرداند بمبالغه والله علیم که مقصد مشاهده جمال بی کمال و تعلم علم
بی زوال ذات است و هم در باب مشاهده این بیت را تکرار بسیار
میکرده اند بیت عشق را با کافری خویشی بود کافری خود عین
درویشی بود میفرموده اند که ایمان اهل شریعت آنست که
خداوند سبحانه را نادیده می باید گرویدن و احکام وی را قبول نمودن
و ایمان اهل محبت مشاهده و معاینه دیدن جمال بیچون ست با چشم باطن
و این نوع دیدن پیش اهل صورت کفر و عزاست و سبب ملامتست
بیت خیال روی تو هر پارسا که قبله نساخت همه عبادت وی را
گناه میخوانند و بیشتر آنحضرت در بیان مشاهده سخن میگفته اند
و از احوال خود سخنان عالی میگفته اند که نظم سخن بلند شد کنون
بلند میگویم که خاطرم بهوای بلند بالا میست بیت گر بجایی رسیده
ایدل ت سخن از ماه کوچه جای شهب ت و این بیت را بسیار تکرار کرده

گریه میکرده اند که بیت: تا دیده رخت عمری سودای تو ورزیدم
فارغ ز تو چون باشم اکنون که رخت دیدم؛ و چون آن حافظان در مجلس
ایشان قرآن میخوانده اند میفرموده اند که ای برادران
بیشتر خوانید و از خواندن ملول مشوید که مرا بعنایت خداوندی
دیدهٔ بصیرت باز شده و چشم از دیدن جولانه قرار شده
و گوش هوش من بشارت بی یسمع از خداوند عز و جل شنوا است
و به بشارت بی یبصر بنور ذات او بیناست و چشم دل من از
غیر وی منزه است و از نور شعلهٔ آتش درخت توحید ندای
اِنّی اَنَا اللّٰہُ لَا اِلٰہَ اِلَّا اَنَا ندا، و صدای غیر حق را از طور دل خود
مسلوب و محجوب داشته ام و جنبش و آرامش خود را نبوده فا
عبدٌ نه از حق جل و علا دانسته ام بیت: نیست در من جنبشی از
ذات من، آن اوست در من دم بدم جنبش فکن؛ و طاعت و عبادات
باطن خود را باقامت و استقامت وَ اَقِمِ الصَّلوٰةَ لِذِکْرِی
خاصهٔ خداوند سبحانه ساخته ام و بذکر مشغول شده از غفلت
بیزار و بحق بیدار گشته ام و چون شمایان پیش من قرآن میخوانید

من شما را در میان نمی بینم واز حق تسبیحانه می شنوم بیت هم از و
بشنو سخنها آشکار هم بدو ماند وجود ت باید از پیغمبر نموده اند
چون من از صحبت خلایق بسیر آمده بودم وقتی از میان
خلایق بیرون رفتم و با چند از یاران در کوهی می بودم روزی
در وقت نماز پیوستن چون گفتم که روی آوردم بقبله قبله من
جهت کعبه از من گفتن شرم داشتم چون من مشرق و مغرب را تخصیص
وَاللّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ خاصه خدای داشتم و بهر طرفی روی
میکردم بوجه فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ آن جانب را از وجه
الله خالی نمیدانستم و مشاهده ذات بیچون میکردم و بوسعت
وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ همه موجودات منور بنور ابد اعتقاد میکردم
زیرا که من از فنا به بقا بغایت الهی رسیده بودم و مشاهده ذات
را تمنا میکردم و پیغمبر نموده اند که چون کعبه قبله عوام است قبله
خواص روی دوست تام است شعر شد روی دوست قبله ما کو امام
شهر تا در نماز خویش بما اقتدا کنند و پیغمبر نموده اند اهل مشاهده
هستر چنانست که نه شعر گنجد و نه شاعری یعنی وجود خود دو پیغمبر نموده که

حدیث لی مع الله وقت الحدیث عبارت ازین معنی است
شعر بر وای عقل نامحرم که این دم با خیال دوست چنان
خوش خلوتی دارم که من هم نیستم محرم نیز فرموده اند که چون
من از واجب تعالی سخن میگوییم و ملاحظه نحن اقرب الیه من
حبل الورید رگ جان مرا می کشد و مطالعه جمال بیچون نمیگذارد
کلام من مناسبتی که بخداوند تعالی بطریق غیبت باشد و البته
میخواهم که خداوند تعالی را مخاطب سازم و اگر ناگاه خدا را بطریق
غیبت یاد کنم چنانچه مقتضای عرف است ازان شرمنده میگردم
نیز فرموده اند که چنانچه من بشما میگویم بخداوند سبحانه
در حال نیز در سخنم بیت دو دهان داریم گویا همچو نی یک دهان
نهان با لبهای وی و من کلماته القدسیة فی الفنا الفنا فی جلال
مادون الحق فی الحق نیز فرموده اند که چون حضرت عزیزان قدس سره
از دار فنا بدار بقا ارتحال نمودند مرا این تمنی شد که کاش از حال
عدم بعالم وجود قدم ننهادمی ع زنسلیم عدم ننهادمی هرگز قدم بر وی
و این تمنا در پیش من عدم رضا بقضا می نمود و این مشکل عقده

نمی گشود تا آنزمانکه در بعضی از کتب این حدیث در نظر افتاد که حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم فرموده اند که لیت رب محمد لم
یخلق محمداً بعد ازان رفع آن اشکال شد و بعضی گفته اند که این
تمنی ازان جهت است که چون محب در حال عدم مهجور نبود و این عالم
وجود مهجورش کرده اند مثنوی چند روزی که پیش از روز شب
فارغ از اندوه آزاد از طلب متحد بودیم با شاه وجود حکم
غیریت بکلی محو بود پیغمبر فرموده اند که من این آیت را ونحن
اقرب الیه منکم ولکن لا تبصرون است چنین معنی میگویم که
ما با وجود علم و حکمت و قدرت نزدیکتریم بوی از شمایان ولیکن
شمایان نمی بینید مرا بجهت خودی و هستی که نظر شمایان بدان خودیست
و این خودی مانع است چنانچه بعضی از کبرا فرموده که وجودک ذنب
لایقاس به ذنب بیت اسیر لذت تن مانده ورنه ترا چه عیشهاست
که در ملک جان مهیا نیست و پیغمبر فرموده اند که من بسیار از یاران
را اجازه ذکر و اجازه کل کرده ام نه آنکه کار ایشان تمام شده
باشد ولیکن امیدواری آنست که چون از من ابطا هر دو را افتد

و بمقتضای آن جازه سعی نمایند از خودی وا رهند و بخدا رسند سلطان الطریقه خواجه احمد الیسوی قدس سره فرموده اند که اجازت لیق طاغ اشار و ہم پیغمبر بوده اند که وقتی باتفاق یاران کرسینه بملازمت حضرت عزیزان قدس سره رسیدیم و درین ملازمت مقصد آن بود که آنحضرت بمنزل ما تشریف آورده خلوت نشینند و این یاران الحاح مینمودند که بایست اعرض این مقصد بکنیم ولیکن توقف می نمودم عرض تکلف و خودی و مراد نفس است و مرید را پیر و ازان لازم ست و خود را در دست پیر چون مرده پنداشتن واجب المرید فی ید الشیخ کالمیت فی ید الغسال و این رفع خودی باعث آن شد که ہمان زمان حضرت عزیزان قدس سره فرمودند که چہار پا یا زین کنید سوار شده متوجه کرسینه گشته بمنزل ما تشریف آورده خلوت نشستند بپرداند آنچه در خاطر بود چونکه بر اسرار حق حاضر بود نه تو ندانی خاطر و اسرار حق داهنی اوکیر تا دانی سبق نه و پیغمبر بوده اند که در اوائل حال حق سبحانه در خاطر من انداخته بود که من چنان باشم که هیچکس مرا نشناسد

ومرا اعتبار ونشانی نباشد که نشان نشانه تیر بلاست

فی الشهرة آفة ولیکن یکی از صوفیه واقعه دیده که من مرده ام

وبر سر قبر من علم بسیار نهاده اند چون این واقعه را بحضرت

عزیزان قدس سره عرض کرد فرمودند که مولانا خدایداد را دولت

فنا حاصل آمده است و آن علمها نشانه شهرت اوست فرموده

اند که مراد اعیه آن شد که کوچهای بخارا را از نجاسات پاک کنیم که

این باعث شستی وفناست چون این خاطر را بحضرت عزیزان قدس سره

عرض کردم فرمودند که ما از روی مرحمت وشفقت خود می خواستیم که

در کوچهای بخارا ترا گدائی فرمائیم وسخن فرموده اند که کاش

این طلب وخواست از من نمی شد که عدم طلب واختیار مختار است

بیت بنده خود باختیار چکار چشم در اختیار پیر دار دمن کلماته

القدسیة فی التوحید تنزیه الله تعالی عن الحدث حضرت

عزیزان قدس سره سخن فرموده اند که روزی حضرت عزیزان شیخ

جمال الدین قدس سره در معارف الهی سخن می گفتند ونفی ماسوی واظهار

فنا جمیع مکونات واثبات وحدانیت وی سبحانه کرده تمثیلات

وضجه از برای ایضاح این مذکورات می نمودند تا گاه جذبه از جذبات وجدانم ولمعه از لمعات سبحانی در دل من اثر کرد و اختیار تسکین جوارح را از دست من برد به تکلف زبان در گفتار آمد و دل در هوای جذبهٔ وحدت لرزید چنانچه مصنف رحمه الله بندی مثنوی ای خیالت شور آرد در دلم غوغای عشق تو به سیدم دیوانه کرد اندم سودای عشق یک جذبه زحق آمد و دل را که ربود بغارت محبون چه کند گر کشش از جانب لیلی است و به اختیار چنین گفتم غیر از وجود این کس دیگر هیچ موجود نیست و حضرت عزیزان قدس سرهم رابطه را اظهار این معنی منع فرمودند و بباطن نیز همت نمودند تا خود در اندر خانهٔ دل را بر کتمان اسرار آوردیم و زبان را از اظهار آن بریدیم و بیمن همت آن حضرت از بین وادی خطر بعنایت الهی گذشتیم و من کلماته القدسیه فی البقا حضرت عزیزان قدس سره در معنی این حدیث قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اشد البلاء علی الانبیاء ثم علی الاولیاء ثم الامثل فالامثل میفرموده اند که بلای ایشان نه تنها بلای ظاهری است چون درد سر و امثال آن بلکه محکم ترین بلاء ایشان

آنست کہ ایشان فانی از غیر و باقی بحق اند سبحانہ و ایشان زندہ گان و باقی خلایق چون مردہ گان اند و ایشانرا باید کہ با مردہ گان صحبت دارید و این بدترین بلاہاست بہت حاصل آن آنکہ بارہی جمع باشی ہمچو بت کراز حجر یاری تراشی و حضرت عزیزان قدس سرہ در قریہ غزیرہ کہ سہ فرسخ از سمرقند دور است مدفونند مزار ویتبرک بہ و فوت آنحضرت در ہشتصد و سی و بنہ بود است و بعضی در تاریخ ایشان گفتہ اند فی تاریخہ قایل این تاریخ حضرت مولانا سید اند علیہ الرحمۃ والرضوان و ایشان نیز از یاران خواص و از مخلصان با اختصاص آنحضرت اند علیہ الرحمۃ والرضوان در زمان خود عارف معارف علی ظاہر و باطن بودہ اند و سید آنکہ بود او خود بعالم مظہر لطف خدا: درد و داغ عاشقانرا بود وصل او دوا: چون منور بود او ظاہر و باطن ہمچو شمع مجلس عشاق را بودی زسوز او ضیا: از جمال حق چنان نور تجلی یافت او ظاہرش ہشیار بود و باطنش مست لقا: کی نمودی پیش او عالم استمال ذرہ از عنایتش خدا داد آمد کان سخا: یافت جان طالبان ازوی حیات جاودان زینت اہل

محبت بود ان پری هندی؛ رفت او زین عالم و گر تو بمعنی عاشقی
من بگویم گفته. تاریخ زینت عاشقان و بعضی از درویشان در تاریخ
ایشان چنین گفته و انیم فی تاریخه مولانا طاهر که یکی از یاران معتمد
علیه مرید و مخلص و مجاز و مخصوص حضرت عزیزان قدس سره بوده اند
تاریخ دویم از بلا زمان ایشان واقع است منزل و مرقد ایشان
در ولایت کرمینه که موطن اصلی حضرت عزیزانست قدس سره بجانب
قبلهٔ مزار فایض الانوار حضرت عزیزان قاسم شیخ علیه الرحمة والرضوان
توجه کرد روح مرشد دین سوی عرش در ماه محرم اگر پرسند تاریخ
وفاتش بگو ای دل برفته قطب عالم چون فارغ شدیم از بیان
اوصاف حمیدهٔ خصال حضرت عزیزان قدس سره شروع کنیم در بیان
خلفای آنحضرت که مقتدایان دین و پیشوایان اهل یقین اند حضرت
عزیزان درویشان شیخ قدس سره انتساب ایشان بحضرت امیر المؤمنین
ابی بکر الصدیق است رضی الله عنه چنانچه تفصیل آن در بیان
آبا و اجداد ایشان مذکور خواهد شد و از جملهٔ خلفای حضرت
قطب الکبرا عزیزان شیخ خدایداد قدس سره اند در تفرید و تجرید

نظیر زمان چون حضرت عزیزان بوده اند هر سال خانهٔ خود را تاراج
می کرده اند و بتوکّل تام درین وادی قدم نهاده اند و رفع علایق
نموده اند و حضرت استادی و مخدومی مولانا عصمة الله رحمه الله
می فرمودند که چون ایشان در میان درویشان بی تکلّف
ندیده ایم و در غایت همّت و کرم بوده اند و هم حضرت مخدومی
قدس سرّه می فرمودند که شبی در سمرقند در خلوت ایشان بودیم
ما را حرارت حلقهٔ خلوت بغایت تأثیر کرد بالفور ایشان در رو اشارت
فرمودند که ما را بیرون خانقاه در حجرهٔ مهمانان کنند و این مخلص از عم
خود استماع دارد که حضرت خواجه بابای تاشکندی قدس سرّه
از مقتدایان و پیشوایان سلسلهٔ شریفهٔ خواجگان اند قدس الله اسرارهم
بوالد این مخلص می فرموده اند که در زمان طلب بموضع علیاباد که
بچهار فرسخی سمرقند است بصحبت والد شریف شما حضرت درویش
شیخ رسیدیم و چون شب در آمد در باغ ایشان قریب بحوض
آن باغ بودیم و در آن زمان شور عشق مدد ما زور می کرد و در آن
می ساخت که پیش درویش که می رسیدیم امتحان می می کردیم

دران شب بخاطر آمد که بخدمت ایشان گشتین گیریم و برین
خاطر مراقب شده متوجه ایشان شدیم پس ازان مارا غیبتی شد
دران غیبت دیدیم که حضرت شیخ از خانهٔ خود بیرون آمدند
چون بما رسیدند فرمودند که خواجه بشما کشتین گیریم چون دست
مارا گرفتند بجانب آن حوض اشارت نمودند چون ازان غیبت
باز آمدیم خود را دران حوض دیدیم که غوطه میخوردیم و چون ازان
حوض بر آمده تر شده جامها را می فشردیم حضرت ایشان پیدا
شده فرمودند که ای خواجه هر درویش را از خود بدان و خود را
خاک کردان ؏ خاک شو خاک تا بروید گل ؞ بعد ازان از خودی خود
رسته همه را از خود به دانستیم و نیست گشتیم ؏ تا نگردی از
خودی خود خلاص ؞ کی شوی در راه حق تو مرد خاص ؞ و خدمت خواجه
عنی که از درویشان و فرزندان حضرت خواجه بابا خواجه قدس سره
بودند باین مخلص خطاب کرده میفرمودند که والد ما حضرت
خواجه بابا قدس سره از جانب تاشکند ملی سمرقند تشریف می آوردند
و حضرت جد بزرگوار شما درویش شیخ از علیا باد بصوب تاشکند

توجه نموده اند و این هر دو عزیز در چول ذرق باکید بکریلاقات کرده اند حضرت جد شما این بیت را خواند ند که بیت یار سیلان چول اللّٰه ردا بولسام چول و یام ۞ یار سیز گلوستان وا بولسام چول دامن ۞ و هم عم این مخلص میفرمودند که از خادمان حضرت والد ما به پیش ایشان آمده عرض کرده که بعضی از اسپانرا دزد برده است حضرت ایشان فرموده اند به بابا خوشی که از جمله مرتاضان و قدماء اصحاب ایشان بوده گویند که اسپانرا یابید چون بابا خوشی این خبر رسید متامرقب شده گفته که اسپانرا دزدان در کناره دریا گوهک در بیشه پابها آنرا بسته و دهن آنرا محکم کرده اند چون خادمان بآن موضع رسیدند اسپان را چنانچه بابا خوشی فرموده اند همچنان یافته به نزد ایشان آورده اند وحضرت ایشان قدس سره امثال این کارها را بابا خوشی خواجه کرده اند و این مخلص استماع دارد که در سفر تاشکند چون حضرت ایشان قدس سره بچول ذرق رسیده اند باران گرفته و یاران محنت کشیده اند فرموده اند که بابا خوشی را گوئید که یاران از باران خلاصی یابند چون

باباخوشی استماع این پیغام نموده بابرها متوجه شده گفته که دور
شوید بالفور ابرها دور شده باران ایستاده بعد ازان باباخوشی
فرموده که خود می کنند بنام ما می نهند که مریدان بود که زیر پیند
از و قوت تدبیر ها همه همه افعال خود را از و مینند همه اقوال خود از او
بگوید ای عزیز من درویشی بصحبت شیخ الاسلام قدوة الانام
شیخ شهاب الدین السهروردی قدس سرہ رسید شیئ الله گفته
خادم شیخ بوی چیزی بامر حضرت شیخ عطا نموده وآن درویش
آن چیز را گرفته بصوب عراق که موطن سروی بوده تعظیم کرده گفت که
یا شیخ قطب الدین تو اگر نمی بودی بگرسنگی هلاک می شدم خادم ازان
حال تعجب نموده وحضرت شیخ قدس سرہ فرموده اند که این درویش
تعلیم شمایان می کند که جمیع فیوضات را مرید باید که از شیخ خود داند
وهم عم این مخلص میفرمودند که روزی درویشان حضرت ایشان
در جوال ورزق تشنه گشته اند حضرت ایشان فرموده اند که باباخوش
توجه نماید که آب پیدا گردد چون باباخوشی دعا کرده باران شده سیلها رفته
همگی سیراب گشته اند نسبت اولیا را هست قدرت ازانکه آب را

جاری کنند زام الله وحضرت ایشان در کمال تمکین و وقار بوده اند
درویشی مسن صد ساله می گفت که در ملازمت حضرت سید الاتقیاء
وسند الاصفیاء امیر خلیل سید اتا قدس سره بودیم که حضرت ایشان تشریف
آوردند چون بحضرت امیر ملاقات کردند تقصیر گویان بخدمت امیر در
یافتند امیر گفتند سلام سنت است چرا تقصیر گفتی حضرت ایشان باز تقصیر گفتند
حضرت امیر را وقت خوش شده فرمودند که واقفید که درویشی
جامه ایست که بقد شما دوخته اند دیگری می شد هر آینه در مناظره
ومباحثه می کوشید لمحه ای عزیز من درویشان بدان تقصیر گویند
وسلام نگویند که چون اعتقاد ایشان آنست که پیر همیشه در ذکر است
سلام دران حین نباید گفت عربیه سلام المرء فی الحمام جهل ، وفی الاسواق
فی وقت اشتغالک ، وعند الدرس والقاضی کذلک والذکر کالدرس
وحضرت مخدومی مولانا عصمة الله رحمة الله میفرمودند که سر این
وجه را بحضرت عزیزان فاتم شیخ قدس سره در مجمع علماء عرض کردم
واین مخلص از والد خود استماع دارد که فرموده اند که حضرت ایشان
قدس سرهم در زمان اشتغال خود بحضرت والده ما گفتند که جمیع فرزندان را

سپردیم که شما تربیت ایشان بکنید و حضرت والده عرض کرده اند که بعضی از فرزندان از دو والده دیگراند و والده های ایشان نگذارند که فرزندان ایشان را ما تربیت بکنیم حضرت ایشان تو زم قدره فرموده اند که سهل درویش باشد که بعد از وی زن جوان و دوران حیض نقل کرده اند که درویشی انتقال کرده و آن دوی زن جوانی ماند و بر سر آن زن پادشاهان در نزاع شدند بعد از آن حضرت والده عرض کرده اند که زوجهٔ طاهر محمد شیخ که این طاهر محمد شیخ فرزند حضرت ایشانند که ذکر ایشان خواهد آمد بسیار بی ادب است حضرت ایشان قدس سره فرموده اند که علاج وی را هم بکنیم بعد از آن به پیمانه و خورد و زوجهٔ طاهر محمد شیخ را طلبید آب دهن بجانب ایشان انداخته فرموده اند که برخیزید و بعد از انتقال حضرت ایشان این ضعفای مذکورات در مدت بست و یکی روز همگی بجوار رحمت حق پیوسته اند و حضرت والده جمیع فرزندان حضرت ایشان را بفرموده آنحضرت تربیت نموده اند و حضرت ایشان قدس سره در زمان این کلام در کنار والد این مخلص بوده اند بعد از آن صوفیان را طلب نموده

بنفس خود به کاره مشغول شده جان بجانان تسلیم نموده اند:

چیست ازین خوبتر در همه آفاق کار \ دوست رسد پیش دوست یار

بنزد یک یار \ و این مخلص نیز استماع دارد که حضرت ایشان بنای

مسجد بحکم آیه کریمه انما یعمر مساجد الله من امن بالله والیوم الاخر

واقام الصلوة وایتا الزکوة ولم یخش الا الله فعسی اولئک

ان یکونوا من المهتدین و بمضمون حدیث من بنی مسجدا لله بنی

الله له بیتا فی الجنة میل و سعی تمام داشته اند در زمان که مسجد

جامع تاشکند که مسجد اعظم بود بنا میکرده اند در زمان کندن

زمین آن مسجد میان گرد و خاک نشسته بوده اند و حضرت آخون

کلان مولانا محمد تاشکندی که اعلم العلماء وقت بوده اند بلا ریب

حضرت ایشان رسید بخاطر مولانا آمده که چه شود که حضرت ایشان

درکنار روند بنشینند که گرد بایشان نرسد چون این خطور بخاطر

ایشان راه یافته حضرت ایشان قدس سره فرموده اند آخون شما

در قبر گرد نمی شوید و بعد از آن حضرت ایشان در محله دروازه کیسته که

از محلات تاشکند است بدرخت اندختن مشغول بوده اند که

حضرت آخون مذکور بملازمت ایشان آمده اند و حضرت ایشان
و آخون در کنار رہ نشسته اند درخت که صوفیه می اندخته اند
بجانب ایشان مایل نبوده و نزدیک بوده که بجانب دیگر بیفتد درین
حین حضرت ایشان بخدمت آخون گفته اند که آخون بر خیزید
که درخت بجانب شما تا فتد آخون عرض کرده اند که درخت
بجانب دیگر مایل ست و درین گفتن حضرت ایشان برخواسته روان
شده اند و آن درخت بر سر آخون روان شده و آخون ازان
درخت گریزان شده روان گشته اند و آن درخت دامن آخون را
زده که بروی افتاده اند و آخون بعد از دیدن این دو کرامت
در قدم حضرت ایشان افتاده مرید و از جمله محبان و مخلصان حضرت
ایشان گشته اند بیت یاری که بدیدار بری از دست شوی:
آن به که بزیر پای او پست شوی نظم اگر خواهی که گردی از
محبان: بزور وی کیر سر پی را تو دامان: و این مخلص استماع دارد که
خدمت شیخ ذوالنون که از جمله خلفای حضرت ایشان قدس سره
وبسی مرتاض بود و سالها در خدمت آنحضرت بوده و هر روز دوا زده

هزار کرت کلمهٔ طیبه لا اله الا الله را ورد خود ساخته بوده
و سالها در ولایت تاشکند بامر آنحضرت ارشاد خلایق میکرد
و در یا ضات شاقه بسیار کشیده و در جوار مزار فایض الانوار حضرت
شیخ زین الدین قدس سره که جد اعلای حضرت ایشانند و ذکر
ایشان ان شاء الله خواهد آمد مدفونست سیفرموده اند که او رنگ که
از مخلصان حضرت ایشان قدس سره را فرزند نمی شد و از فرزند
ناشدن مایوس بود روزی حال خود را بحضرت ایشان عرض کرده
بسیار نالیده و آنحضرت مرحمت و شفقت نموده فرموده اند که
امیدوار باش و از ما طلب امداد کن و آن مخلص را بزودی فرزند شد که
تام بحضرت ایشان شبیه بوده نظم یک نظر سوی من غمخواره
کن ؛ چارهٔ کار من بیچاره کن ؛ کار از دستم برفت و از پای هم ؛
گر کنی لطفی شوم بر پای هم ؛ زنده کشته مرده از لطفت بسی ؛ چشم
بر لطفت نهاده هر کسی ۔ و حضرت ایشان قدس سره در غایت تحمل
و صبر و حسن خلق بوده اند و درین باب حکایات از ایشان
مشهورست از الجمله آنست که روزی از برای زیارت مزار

با برکات حضرت عزیزان قطب الکبرا شیخ خدایداد قدس سرّهٗ
تنها مرکب سوار چنانچه طریقهٔ ایشان بوده بیرون رفته اند که در راه تیستی
پیش آمده و حضرت ایشان قدس سرّهٗ را بی تحاشی قمچین بسیار زده
بعده آنحضرت فرجی خود را بوی داده اند که دست تو درد کرد آن
بست بازلت کرده که مرا استهزا میکنی بعد از آن از این راه
گذرا شده بصوفیان و محبان ایشان که از پس می آمده اند رسیده
وصوفیه از وی سوال کرده اند که فلان عزیز را دیدی وی گفته که
عزیزی ندیدم ولیکن مرکبی پیش آمد که ویرا دو بیست قمچین زده ام
صوفیه فریاد بر آورده اند که ای خیره سر حضرت ایشانرا زده و
آن بست هشیار گشته گردن خود را بربسته پیش ایشان آمده
انابت کرده و حضرت ایشان فریاد بر آورده اند که خداوندا مرا
دو بیست قمچین بزنی تا بیگانه را آشنای درگاه می سازی
واز الجمله آنست که براق خان که مرید و مخلص ایشان بوده پسر محمد خان را
در بخارا سه ماه متحصن ساخته وسبی اهل بخارا محنت کشیده اند و حضرت
ایشان ترحم نموده بنجارا رفته به براق خان نصایح شافیه نموده

از سر مسلمانان بخارا دفع کرده بخارا داخل شده اند که میر محمد خان را
نصیحت نمایند که این فتنه تسکین یابد و چون بمنزل میر محمد خان
تشریف آورده اند جمیع اکابر و علما و مشایخ دران منزل در صحبت حضرت
ایشان جمع شده اند و حضرت ایشان دران مجمع عظیم نصایح
کافیه می نموده اند که دران حین امیر روزه دار که از مریدان مخلصان
حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره بوده لیکن در اواخر از
نظر آنحضرت دور افتاده بوده پیدا گشته دران مجمع کرامی
هم در آمده حضرت ایشانرا کرده مالایعنی بسیار گفته و حضرت
ایشان هیچ ناگفته تحمل نموده اند و از آن مجمع عظامی از جمله اولیاء
کرامی حضرت قدوة العظما زبدة العرفا خواجه جویباری قدس سره و دیگر
بحضرت ایشان مصاحبت قدیمی داشته اند و حضرت خواجه
جان خواجه قدس سره که از جمله فرزندان حضرت قطب العارفین خواجه
محمد پارسا اند قدس سره حضرت ایشانرا بمنازل خود برده اند و موالی
عظام فتاوی از برای اجرای حد قذف و تعزیر امیر روزه دار نوشته
پیش حضرت ایشان در منازل حضرات در زمانی که میر محمد خان در این صحبت نیز

حاضر بوده آورده اند وحضرت ایشان قدس سره فرموده اند که ما آمده ایم که پادشاهان را آشتی بدهیم نه آنکه درویشان با یکدیگر جنگ ونزاع کنند بسیار روزه دار هرچه گفتند بجا آوردیم واین بیت را در آن مجلس عالی خوانده اند بیت هر که ما را خوار دارد شاد و برخوردار باد هر که ما را رنجه دارد در جهانش بسیار باد هر کسی در راه ما خار افکند از دشمنی هر گلی از باغ عمرش بشکفد بیخار باد و جمیع اکابر خوش وقت شده تحسین ایشان نموده اند و پیر محمد خان دران مجلس بخارا را بایشان نیاز کرده وآن فتنه بیمن قدم ایشان دفع شده و حضرت ایشان در سخنان انتقالات نیک بسیار کرده اند وحضرت خواجه عبد الشهید قدس سره از فرزندان حضرت خواجه احرار قدس سره واز پیشوایان سلسله خواجگان بوده اند بخدمت طاهر شیخ گفته اند که از حضرت والد شما پرسیدیم که شما زراعت می کنید گفتند نه گفتیم که در حدیث است که هر کرا زمینی باشد و در ان زراعت نکند وی مغبون است ایشان فرموده اند که مراد از زمین زمین دل باشد هر که در وی دانه محبت بکارد وی مغبون است تحسین این معنی

میکرده اندروزی حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سرہ فرمودہ اند این بیت کہ بیت عاشقانی کہ صرف معشوق اند نہ بہ زعثمان نہ بہ زفاروق اند محمول بر استفهام انکاری ست وحضرت ایشان فرمودہ اند کہ مراد بعاشقان کہ صرف معشوق اند ہم فاروق و عثمان اند زیرا کہ ایشان را دو حال است حال اوّل کہ ولایت ست وحال ثانی کہ بشارت بخلافت ست اوّل بہتر از ثانی ست حضرت عزیزان مولانا ولی تحسین نمودہ فرمودہ اند کہ تا ہنوز جز را ناندہ بودیم و این توجیہ حضرت ایشان شبیہ است کہ فرمودہ اند کہ الولایۃ خیرمن النبوۃ ای ولایۃ النبی خیر من نبوتہ لیحہ ای عزیز من مدار کہ طریق اولیاء الله صبر در محن و بلاست چنانچہ حق سبحانہ وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض ھونا واذا خاطبھم الجاھلون قالوا سلاما عارف رومی قدس سرہ فرماید مثنوی ہر کہ گوید زراقی سا گوش بگو ہستم دو صد چندان می رو اگر از خشم دشنام می دہندت روان شو خوش دل خندان می شو و خدمت مولانا عبدالواحد کہ از علماء وقت بود میگفت کہ چون دران سفر حضرت

ایشان پیش حضرت امیر خلیل قدس سرهم در وقت رفتن به بخارا رسیده
اند حضرت امیر ایشان را منع کرده این بیت را خوانده اند که بیت بر روی
جلوا گر نشین ای جان من همچون مگس * بر روی آتش چرخ زن پروانه
وش ای هیچ کس * فرموده اند که گذارید که هر چه می شود می شده
باشد حضرت ایشان قبول کرده اند بعد از ان امیر فرموده اند که
ما بمقتضای همت خود میگوییم و همت شما آنکه جمیع مسلمانان
خلاصی یافته به بندگی الهم اشتغال نمایند ما در خور خود کنیم تو در خور
خویش * بعد از آن حضرت ایشان متوجه بخارا شده رفع آن
فتنه عظیم کرده و خدمت خواجه محمد طاهر که از جمله اکابر و علماء بخارا بوده اند
با این مخلص خطاب کرده فرموده اند که حضرت جد شما دران سفر اول بمزار فائض
الانوار حضرت شیخ العالم قدس سره تشریف آورده بودند و جمیع اکابر و مشایخ
و موالی و اهالی بملازمت ایشان رفته و دران مجلس عظیم یکی از اکابر که
فی الجمله بتحصیل علم کرده بود بحضرت ایشان عرض نمود که موالی عظام
در بخارا فوت کرده اند و کسی از علما نمانده و ازین سخن علما و فضلا مکدر
شدند و حضرت ایشان آن اکابر را خطاب کرده بیک سخن همه را

خوش وقت ساختند و فرمودند که اکابر طریقت فرموده اند که

کربه زنده به از شیر مرده الحمد لله وجود شریف خود شما هست و

ازین کلام همگی خوش وقت گشتند و میفرمودند که ایشان در

غایت حسن خلق بودند قطعه سه نشان بود ولی را ز نخست

آن بمعنی که چو روی او بنبینی دل تو یاد کر آید ؛ دویم آنکه در مجالس چون

سخن کند بمعنی همه را زیادتی خود بحدیث مر ربا ید ؛ سیم آن بود

بمعنی ولی خاص عالم که ز هیچ عضو او در اهرکات بد نیاید ؛

و این مخلص استماع دارد که حضرت قطب الکبرا شیخ خدایداد عزیزان

قدس سره را بحضرت ایشان در زمان طلب چندان التفات بوده که

ایشان را فرزند میگفته اند منقولست که چون حضرت عزیزان

قدس سره از جانب بخارا السمرقند متوجه گشته اند و بحوالی رباط ملک

داخل شده اند هوا بغایت حرارت داشته و بست و پنج کس

از صوفیه زکیه آنحضرت بیاده در رکاب آنحضرت بوده اند و

از ان جمله حضرت ایشان و مولانا خوش محمد عزیزان که ذکر ایشان

خواهد آمد حضرت قنبر شیخ قدس سره بجهت گرمی هوا عرض کرده اند که

حضرت عزیزان این پیادها را گذاشته ایلغار کرده بکر مینه رسیده
ساعتی فرصت ساز ندور نیست وحضرت عزیزان ایشانرا
گذاشته متوجه کرمینه شده اند بعد ازان خدمت مولانا
خوش محمد جمیع یاران پیاده را جمع کرده سعی نموده در محلی نشسته
توجه نموده اند که گردن قنبر شیخ بشکنند که محبوب را ازمیان محبان
دور ساخته و مارا مهجور کرده اند وحضرت ایشان ازان
جمع تخلف کرده گفته اند که این طریق بی ادبی ست بعد از
ساعتی پای اسپ حضرت عزیزان قدس سره کشیده شده بروجهی که
از رفتن باز ایستاده وحضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که
این کار صوفیهٔ پیاده ست چون گردن قنبر را شکستن نتوانستند
پای اسپ مرا کشیدند و توقف نموده اند تا آنکه صوفیهٔ پیاده حاضر
شده اند پای اسپ آنحضرت از کشیدگی باز ایستاده وآنحضرت
فرموده اند که پیادها بدوید چنانچه اکابر طریقت فرمایند که بیت
جل جلهٔ بنشست صوفی ره نیافت \ چل چلی بهتر بود زان جل جلهٔ
وازغایت حرارت ودویدن بشدت از بینی صوفیه خون

سؤال کشته روزی این مخلص در رکاب حضرت عزیزان ما
قدس سره میدویدند آنحضرت بسرعت باین مخلص رسیدند و تحسینی
بر کتف فقیر انداختند و این بیت مذکور را خوانده معنی فرمودند که
چل چل آنست که چون غلامان را از ولایت هندوستان به
ترکستان می آرند سر ایشان را تراشیده در پیش اسپ انداخته
صاحبش چل چل میگوید و صوفی همچنین است چون عنایت ایشان را
باین فقیر دیدند صوفیه سواره همگی از اسپ خود را پر تافتند و دوان
شدند بیت ای خداوند کمترین غلام توام ٭ بندهٔ بندگان نام توام
روز و شب چون اسیر بند و حزین ٭ بسته ام در رکاب یار قرین
چون حضرت عزیزان قدس سره بکرمینه تشریف برده اند فرموده اند
که همگی صوفیان پیاده را بجهت آن می دوی بدر کشید چنان کرده اند
بعد از آن حضرت ایشان را در آن مجلس طلب نموده در پهلوی خود
نشانده و فرموده اند که فرزند ادب آنست که تو نگاه داشته
و خدمت مولانا خوش محمد عزیزان قدس سره از فرزندان این طایفهٔ
عالیه بوده اند بفقیر فرموده اند که کردنی را کرده ایم هر چه خواهند

چنان کنند رندست، و حریف و دلربا هم و خدمت سید
میرک شاه قدس سره در شهر بلخ مقتدای وقت و مجذوب بودند
و سخنان این طائفهٔ علیه را نیک بیان می‌کردند و محدث بودند
با این مخلص فرمودند که چون حضرت جد بزرگوار شما در بلخ بمنزل
شریف حضرت مولانا صالح قدس سره که از جملهٔ خلفای حضرت عزیزان
قدس سره اند تشریف آورده اند حضرت ایشان دست خدمت مولانا
صالح را گرفته در سماع شده اند بعد از ادای آن صحبت خدمت
مولانا صالح بیاران خود گفته اند که در زمان سماع سر مبارک
حضرت ایشان و سر ما بعرش می‌سود و پیش آسمان سجده برد
پیش زمینی که در او یک دو کس یک دو نفس بهر خدا بنشستند و وفات
ایشان و مدفن ایشان در قصبهٔ علیا باد است مزار و متبرک به
و تاریخ فوت ایشان شیخ اولیاست ذکر آبا و اجداد کرام حضرت
ایشان و هم او این شیخ خاوند شاه ما و این شیخ خاوند شاه
صحبت دار حضرت خضر علیه السلام بوده اند و مولانا یوسف که
از جملهٔ درویشان و خواهرزادهٔ حضرت ایشان بود می‌گفت که

ضعیفه بسته بود از جمله خدمتکاران حضرت شیخ خاوندشاه
وی میگفت که روزی بخدمت حضرت شیخ آمدم و از پیش ایشان
شخصی بیگانه بیرون آمد و از حضرت شیخ سوال کردم که این شخص کیست
آنحضرت فرمودند که حضرت خضرست علیه السلام و من گریان شدم
و حضرت شیخ فرمودند که چرا گریه میکنی گفتم از حضرت خضر علیه السلام
چیزی میخواستم فرمودند که چه میخواهی گفتم عمر فرمودند ما دعا کنیم که
معمر گردی و بدعای ایشان بکبر سن رسیده بوده و هم مولانا
یوسف میگفت که ستون خانهٔ ایشان را که بحضرت خضر علیه السلام
در زیر آن ستون تنهامی نشسته اند طوف می نموده اند و بعضی
این مخلص استماع دارد که حضرت شیخ خاوندشاه از حضرت قطب
الکبراء خواجه احرار قدس سره تربیت یافته اند روزی حضرت خواجه
قدس سره در ولایت تاشکند بحضرت شیخ گفته اند در منزل خود منتظر
باشید که ما از برای بنفشه چیدن که وقت بنفشه بوده میرویم
بعد از آن حضرت خواجه قدس سره آمده در آن منزل با ایشان طریق تعلیم
کرده فرموده اند که از همه پنهان دارید و حضرت شیخ چند روز مداومت

کرده اند حال ایشان دیگرگون شده و حضرت والده ایشان اهتمام
وسعی تمام نموده اند و با ایشان کشف حال نموده اند و بحضرت والده
آن طریقه را تعلیم نموده اند و حضرت والده نیز بدان عمل نموده صاحب
حال گشته اند و این فقیر از والد شریف خود استماع دارد که حضرت
ایشان نیز میفرموده اند که ما نیز از روحانیت حضرت خواجه احرار
قدس سره تربیت یافته ایم و بطریق حضرت خواجگان قدس الله اسرارهم
کلمهٔ طیّبه لا اله الا الله را بطریق خفیه می گفته اند و این مخلص در
زمانی که باقی خان حضرت خواجه هاشم مزاری را که از فرزندان
کبار حضرت خواجه قدس سره بوده اند در بخارا حبس نموده بود شبی حضرت
خواجه قدس سره را در واقعه در صورت خواجه هاشم دیدم که میفرمایند که
ما پدر کلان شما و شمارا نیز تربیت کرده ایم چون ما را دعا کنند که
از حبس خلاصی یابیم بعد از آن بزودی بعنایت الهی خلاصی یافتند
فتح الله شیخ خاوند شاه الملقب بسرمست و هو صاحب الجذبة
القوية و این مخلص استماع دارد که شیخ خاوند شاه سرمست در غلبات
حال سه روز در نواحی تاشکند اسپی را سوار شده می گشته اند

واز ایشان سبب این گشتن را پرسیده اند وایشان فرموده اند که فلان سبب را گم کرده ایم در جستن آن می کردیم وحال آنکه سبب در زیر پای ایشان بوده میت جزم نیست که چون آمدم چون رفتم ٭ او بما از ما بسی نزدیکتر ٭ واندکان کس کو ز خود دارد خبر ٭ ومن عرف نفسه فقد عرف ربه وهو ابن فتح الله شیخ ابن هبة الله شیخ ابو فتح الله شیخ ابن شیخ تاج الدین ابن شیخ علاء الدین ابن حضرت قطب الاقطاب شیخ زین الدین قدس الله اسرارهم بغلنست که حضرت شیخ زین الدین قدس سره بعد از انتقال حضرت والد بزرگوار ایشان شیخ الاسلام قدوة الانام ابی حفص شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره از ولایت بغداد از برای ملاقات حضرت سلطان الطریقه خواجه احمد الیسوی قدس سره متوجه ترکستان شده اند چون بنواحی شیراز که از قرای سمرقند است شبی رسیده اند ودران شب مصطفی عارف که از فرزندان سید الطایفه شیخ جنید قدس سره بوده واز خادمان حضرت شیخ شهاب الدین السهروردی قدس سره دران شب راه را گم کرده واز حضرت شیخ زین الدین قدس سره

جدا افتاده وچون روز شده بقریه علیاباد رسیدند و اهل
علیاباد بوی اخلاص تمام پیدا کرده اراده آن کرده اند که بروی
انابت وارادت کنند مصطفی عارف گفته که ما را شاه زاده ایست که
شما یان مریدایشان خواهید گشت واز انجا متوجه تاشکند شده
بحضرت شیخ زین الدین قدس سره ملحق گشته عرض اخلاص این
مخلصان کرده وحضرت شیخ زین الدین قدس سره بعد از ان بعلیاباد
تشریف آورده اند و اهل علیاباد مرید ایشان شده اند و در مناقب
حضرت شیخ نورالدین بصیر است که خلیفه حضرت سلطان شیخ زین الدین
قدس سره اند مذکور است که حضرت سلطان الطریقه خواجه احمد الیسوی
قدس سره استقبال حضرت شیخ زین الدین قدس سره کرده اند وچون
این دو عزیز با یکدیگر ملاقات کرده بدریای رسیده و زمان زمستان
بوده آن دریا یخ بسته و این دو عزیز از ان دریا گذشته اند
و در ان زمان زاد و توشه تمام شده بوده است که فوج از اهوان
صحرا آمده سر در قدم این دو بزرگوار نهاده بزبان حال بسمع
ایشان رسانیده اند که حق سبحانه بما نداکرد که بروید در قدم

دوستان ما که در فلان موضع اند یا فتید تا ایشان شمارا
طعام نمایند هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُمْ مَا فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا و این بزرگواران
فرموده اند که ما بیجان را جان دار می سازیم و این آهوان
سر نهاده دور نشده اند بعد از ان آن آهوان را طعام پخته
تناول نموده اند و حضرت شیخ زین قدس سره فرموده اند که استخوانهای
این آهو را جمع سازید بعد از ان دعا کرده اند و این
آهوان بقدرة خلّاق جهان زنده شده اند و خداوند
سبحانه حمد گویان بمقام خود رفته اند و حضرت سلطان
الطریقه خواجه احمد الیسوی قدس سره را وقت خوش شده وجد کرده اند
و فرموده اند که اگر شیخ زین قدس سره صحبت داشتیم هیچ مرد را
نمی دیدیم و صحبت های عظیم در گرفته و هم در مناقب مذکور است
که پدر و مادر شیخ نور الدین بصیر نور مرقده بغایت پرهیزکار
بوده اند و از حضرت حق جل و علا فرزند میخواسته اند و چون
حضرت شیخ نور الدین قدس سره را خرق سجاخ کرامت نموده در
خانه ایشان جمعیت و حضور پیدا شده و در درون شکم

والدهٔ ایشان بیگفته اند چنانچه والدهٔ ایشان می شنیده اند
وچون بوجود آمده در جبین ایشان نور وصفا ولایت لایح
بوده وهر دو چشم ایشان هموار بوده وبجای دو چشم خط
سیاهی کشیده بوده چون مژگان رباعی چشمی که خطا ندید جز
عین صواب ؛ دل کز سوال دیده این گفت جواب ؛ تا بر رخ اغیار
نیفتد چشم از برگ گل سفید پوشید نقاب ؛ چون حضرت
شیخ از طفولیت ببلاغت رسیده اند ایشان را در نظر شیخ عالیشان
برگزیده رحمن حضرت شیخ زین الدین قدس سره برده اند وچون
نظر آنحضرت بر ایشان افتاده فرموده اند که پاک است آن خداوند
قادر لم یزل ولا یزال که گنجی را در ویرانه گذاشته وایشان را بفرزندی
اقبال کرده اند و بتربیت ایشان مشغول شده اند بیت گنج
در ویرانه خود کردی نهان ؛ اینهمه غوغا فکندی در جهان
نقلست که روزی حضرت شیخ زین الدین قدس سره فرموده اند که
هیچکس باشد که از معارف الهی سخن گوید همه اصحاب آنحضرت
ساکت شده اند واین کلام از ایشان سه کرت صادر شده

وهم ساکت بوده اند وحضرت شیخ نور الدین قدس سره برخواسته عرض کرده اند که اگر رخصت شود ما سخن گوییم وآنحضرت فرموده اند که فرزند نور الدین بگوی ودران مجلس حضرت شیخ نور الدین قدس سره بفرموده حضرت شیخ قدس سره از معارف الهی واز معالم لدنی سخنان عالی فرموده اند وهمگی اصحاب واحباب متحیر گشته اند وفغان از همه برآمده وکیفیت عظیم دست داده وحضرت شیخ زین الدین قدس سره را وقت خوش گشته حمد وثنا گفته اند واصحاب حضرت شیخ قدس سره عرض نموده اند که یک شب روز است که حضرت شیخ نور الدین قدس سره بسخن مشغول اند ذوق وشوق یاران بیشتر وملال وخلل راه نمی یابد واین محض خرق عادت وکرامت است وهم در مناقب مسطور است که حضرت شیخ نور الدین قدس سره ابریق آب طهارت حضرت شیخ زین الدین قدس سره را در بغل خود نگاه می داشته اند وآن آب بجهت حرارت بدن ایشان گرم می بوده است شبی اسر مبارک خود بر آستان مبارک حضرت شیخ نهاده وزمان زمستان بود چندان برف بر بالای ایشان باریده که ایشان در زیر برف مانده اند

وچون وقت سحر که محل مناجات دوستان است و نماز درین
وقت بمقبول رحمن است حضرت شیخ قدس سره از برای طهارت برخواسته
قدم بر آستان نهاده اند قدم حضرت شیخ قدس سره بر سر ایشان رسیده
فرموده اند که تو کی فرزند نور الدین و حضرت ایشان آب طهارت
را گرم بحضرت شیخ عرض نموده اند و حضرت شیخ قدس سره را وقت
خوش شده بنظر عنایت در ایشان نظر کیمیا اثر کرده اند و بدان
نظر رسیده اند بانجا که رسیده اند بعد ازان حضرت شیخ قدس سره
فرموده اند که در سر ما ندا آمد که وقت آن شد که حضرت شیخ
نور الدین بندگان خدا را بخدا خواند و حواله بسمرقند شد و چون
حضرت شیخ نور الدین را اجازت کلی کرده اند فرموده اند که چند
قدم می نهید تر که پیش خواهد آمد شتری و هنبان آردی نذر
می آرد که آن توشه راه شماست و چون بسمرقند در آئید چشمه
آبیست که آنرا ناودانک گوینده شتر شما آنجا رسد چوک خواهد کرد
برخیزانید چند قدم رود باز چوک خواهد کرد که موضع شما آنجا ست
و حضرت شیخ نور الدین قدس سره از صحبت حضرت شیخ مفارقت کرده

چند قدم نهاده اند آن ترک پیش آمده بر حضرت شیخ نور الدین
سلام کرده و حضرت شیخ نور الدین قدس سره نام آن ترک را گرفته
پیغام حضرت شیخ را بوی رسانیده اند آن ترک آن اشتر و اسبان
ازدر بایت تسلیم نموده و ایشان والدهٔ خود را بآن اشتر سوار
ساخته خود مهار اشتر را گرفته بصوب سمرقند روان شده اند و چون
بسمرقند رسیده اند کبار و صغار سمرقند خواب دیده اند که منادی
ندا می کند که ولی از اولیاء الله میرسد همه استقبال کنید همگی اهل
سمرقند استقبال ایشان کرده بایشان رسیده ایشانرا نشناخته
بمضمون حدیث اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری از ایشان
پرسیده اند که چنین ولی می آید ایشان فرموده اند که آری
آری می آید و چون مسجد کبود که مشهورست رسیده اند که بعضی ایشان
را شناخته اند و ایشان بو فرمودهٔ حضرت شیخ قدس سره در آن
مسجد سه روز اعتکاف نشسته اند نقلست که چون بسمرقند
در آمده اند مهار اشتر را گذاشته اند و اشتر در آن موضع که
فرموده اند چوک کرده همانجا منزل کرده اند و این مخلص استماع

دارد که تعلّم علوم حضرت شیخ زین الدّین قدس سرّه از روحانیت

حضرت مولانا ابوبکر القفال شاشی قدس سرّه که از کبار اصحاب

حضرت شیخ حسن بلغاری اند یافته اند گویند هر روز

حضرت شیخ بمزار حضرت مولانا قدس سرّه رفته و از روح ایشان

تعلّم علوم می نموده اند و مدفن شریف ایشان در تاشکند است

مزار و متبرکه و حضرت شیخ قدس سرّه فرموده اند که هر که بمزار ما

آمده از ما فرزند طلب نماید ویرا فرزند شود و حضرت شیخ عمر باغستانی

که یکی از اولیاء زمانند بزوجه خود شبی بمزار فائض الانوار ایشان

رسیده فرزند طلب نموده اند و بعنایت حضرت شیخ قدس سرّه

حضرت شیخ خاوند طهور را که مشهورند حق سبحانه بایشان

کرامت فرموده و چون شیخ خاوند طهور بعالم وجود آمده اند

حضرت شیخ عمر قدس سرّه ایشانرا بمزار حضرت شیخ قدس سرّه آورده

اند و کبوتران مزار حضرت شیخ قدس سرّه الطهور گویان فریاد

برآورده اند و بدین مژده کرامی نام ایشانرا شیخ خاوند طهور

نهاده اند و این شیخ عمر و شیخ خاوند طهور نیز از مزارات

منتبه که تاشکند اند نیز ار و تبرک بها و حضرت شیخ زین الدین

افرزند حضرت شیخ شهاب الدین السهروردی اند قدس الله سرهما

وحضرت شیخ شهاب الدین قدس سره بسیزده واسطه بحضرت امیر

المؤمنین ابی بکر الصدیق رضی الله عنه میرسد و ایشان را مناقب

کثیره است که در کتب این طایفه مشحون است و احتیاج به بیان نیست

ذکر اولاد حضرت درویش شیخ قدس سره طاهر محمد شیخ قدس سره

فرزند کهین حضرت ایشان قدس سره اند و بعد از ایشان بر حسب

ایشان قایم مقام ایشان در مقام ارشاد خلایق بوده اند

وحضرت ایشان در زمان انتقال فرموده اند که طاهر محمد شیخ را

رخصت دادیم و اگر تکملی پیدا شود در محل تربیت وی باشد

همانا که همین نفس شریف حضرت ایشان بالآخر منظور نظر حضرت

ارشاد پناهی عزیزان قاسم شیخ قدس سره شده اند چون حضرت

عزیزان قاسم شیخ قدس سره در خانقاه عالی پناه حضرت عزیزان

شیخ خدایداد قدس سره خلوت نشسته اند خدمت طاهر محمد شیخ

واقعه دیده اند که حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره فرموده اند که

تا بدان خانقاه را ایشان بکشایند چون ازان واقعه باز آمدند

حضرت عزیزان قاهم شیخ قدس سره فرموده اند که طاهر

محمد شیخ تا بدان خانقاه را بکشایند که خانقاه بغایت کرم شده است

چون طاهر محمد شیخ این کرامت را از ایشان دیده اند فی الحال

مرید ایشان گشته اند بیت مرید توام زانکه جا نرا مرادی الیک

استنادی علیک اعتمادی گر از چشم دوری بدل حاضری لکیک

حضوری علیک مرادی :: و بهمان زمان حضرت عزیزان قدس سره

ایشانرا رخصت کل داده اند و حضرت عزیزان قدس سره همی فرمودند که

در خانقاه حضرت جد بزرگوار شما قدس سره باتفاق حضرت طاهر محمد

شیخ قدس سره خلوت نشسته بودیم دران خلوت جذبه از جذبات

الهی در تافت و ما و خدمت طاهر محمد شیخ در سماع شدیم دیدیم که

حلقه خانه کعبه را از سقف این خانقاه شریف آویزان ساختند

و ما خودرا دران حلقه در آویختیم بعد ازان گذرانیدیم و همچنین خدمت

طاهر شیخ حلقه را گرفته آویزان شده گذرانیدند چون باز ما توجه نمودیم

حلقه را گرفته گذشتیم دست طاهر شیخ نارسیده بجا حلقه گذرانیده گشتند

وحضرت ظاهر محمد شیخ معقول حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره

نیز بوده اند چنانچه خدمت خواجه شاه کلاآبادی رحمة الله که از فرزندان

حضرت صوفی دانشمند قدس سره بود و بدان سبب این مخلص نسبت خویشی

خود را می گفت چونکه جد مادری این مخلص که حضرت استاد العلماء و ملاذ

الفضلاء سلطان المفسرین برهان المحدثین زبدة المحققین قدوة المدققین

حافظ سلطان محمد نور مرقده الی الابد که مشهورند بحافظ تاشکندی

بحضرت صوفی دانشمند قدس سره که ایشان نیز صدیق اند می پیوندند و

این خواجه شاه از درویشان و مخلصان و محبان حضرت مولانا ولی

عزیزان بود می گفت که حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره در قریهٔ نوقا که

از جمله ولایت بیالنکال است تشریف داشتند واقعه دیدند که ولیی

از اولیاء الله از راهی میگذشته حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره

سوار شده بر سر آن راه رفته تخته پوستی بر سر آن راه انداخته

بر بالای آن تخته پوست منتظر قدوم آن ولی نشسته اند بعده

از آن راه حضرت ایشان جمعی از اصحاب خود پیدا شده اند چون

بحضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره رسیده اند تقصیر گویان ملاقات

کرده اند حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سرّه بحضرت ایشان
گفته اند که چون ما پیش قدم بوده ایم بدان جهت تقصیر گفتید تقصیر را
نیاز لازم است حضرت ایشان با جمیع اسپان سواری خود و
اصحاب خود را نیاز کرده اند بعد از آن حضرت مولانا ولی عزیزان
جمیع اسپان را بحضرت ایشان نیاز گفته اند و فرموده اند که
مقصود امتحان ایشان در همت و کرم بوده است خدمت طاهر محمد شیخ
را گفته فرموده اند که تربیت طاهر محمد در ذمّهٔ ما باشد ذکر والدین
مخلص محمد موسی شیخ قدس سرّه ایشان نیز چون برادر خود طاهر
محمد شیخ از جملهٔ خلفای حضرت عزیزان قاسم شیخ اند قدس سرّه
صاحب ریاضات شاقه بوده اند سعی می نمودند که اکثر شب بل تمام شب
بیدار باشند اکثر اوقات مراقب بودند کثرت مراقبه قامت ایشان را خم
ساخته بود و والدهٔ این مخلص که بحضرت عزیزان ما ارادت داشتند
و مکاشفات قبور داشتند میفرمودند که والد شما پیش تر شب جمعه حبس
نفس کرده کلمهٔ طیبه لا اله الا الله را بطریق خواجگان قدس الله اسرارهم
می گفتند و والد این مخلص میفرمودند که آثار ولایت در حضرت

والده ما که زوجه بزرگترین حضرت ایشان بودند هویدا بود صاحب

ذوق و شوق بودند و گاه نیم شب ایشانرا وجد غلبه میکرده و بمیدان

حوالی خود برآمده در سماع میشده اند و این مخلص استماع دارد که

ایشان نیز چون حضرت جد بزرگوار بحضرت عزیزان شیخ خدایداد

قدس سره مرید بوده اند و حضرت عزیزان قدس سره چون در موضع

ستایا بو که موطن حضرت عزیزان ماست خلوت نشسته اند والده

والد این مخلص روز و شب در خانه خود در گریه بوده اند بالاخر حضرت

عزیزان بحضرت ایشان گفته اند که فقیره شما همیشه در خانه در گریه است

ویرا درین خلوت حاضر سازید رباعی معشوق ز دراز میکده ام بانگ

تعالی شد دراز می عشق قدحی مالامال شد از درد سر خرد شدم فارغ بال شد

بر داشتم فغان بتقاضای وصال شد چون ایشان آمده اند حضرت

عزیزان بدر خانقاه آمده اند و حضرت والده کلان در زیر قدم

ایشان افتاده اند و حضرت عزیزان قدس سره یک انگشت خود در ابرو پشت

ایشان نهاده اند و دران حین ایشانرا خواب ربوده حضرت عزیزان

فرموده اند که این فقیره بحبت ما خواب نکرده چون به پیش ما حاضر شد

او را خواب در ربوده و ایشان باز در گریه شده اند و می گفته اند چون انگشت مبارک آنحضرت به پشت من رسید و آن موضع سالها بود که درد میکرد و آن درد زائل شد مثنوی ای طبیب دردی علتهای ما ☆ وی دوای نخوت و ناموسهای ما ☆ ای تو افلاطون و جالینوس ما ☆ ای دوای حزن و هم مانوس ما ☆☆ و این دو فرزند حضرت ایشان در جوار ایشان مدفونند رحمهما الله تعالی حضرت خواجه مولانای عزیزان مولانا محمد جامع بین علمی الظاهر و الباطن قدس سره فرید یگانه و وحید زمانه در تفرید و تجرید چون حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره بوده اند و خانه خود را تاراج میکرده اند و از خلفای قدمای آنحضرت اند و حضرت عزیزان قدس سره در ایامی که به دیوار زنده دروی اینها می رفته اند چنانچه تفصیل آن در مناقب آنحضرت مذکور شد ایشانرا امیر بوده اند که خواجه مولانا شما بجای ما نشسته چهار تسبیح را تنها گوئید و همگی اصحاب را از برای خدمت می برده اند و ایشان تنها چهار تسبیح می گفته اند و ایشان صاحب ذوق و جذبه و شوق بوده اند و حضرت عزیزان ما قدس سره می گفته اند که

بحضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سرہ در سفر ترکستان شبی عرض کردم که از حضرت شما شنیده ام که میفرمودید که من در ملازمت در خدمت حضرت عزیزان خواجه ملا قدس سرہ پانزده سال بوده ام واین بنده آنحضرت را دیده ام وآنحضرت غزل اسیفر میفرمودند حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سرہ فرمودند که شما فرمایید که غزل خوانند وچون حافظان غزل خوانده اند حضرت عزیزان قدس سرہ تلقین بلند گفته اند وهمه پایهای صوفیه در زوق شده از خارستان کثیر که در راه بوده پاپهای صوفیه خون آلود شده گذشته اند بیت پای کوبان بر کوی تو مجنون رفتم خبرم نیست که چون آمدم چون رفتم وحضرت عزیزان خواجه ملا قدس سرہ هر وقت که حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سرہ از سفر رجوع بوطن مینموده اند حضرت عزیزان خواجه ملا قدس سرہ ایشانرا بمنزل شریف رسانیده بپای خود میرفته اند در یک از اسفار حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سرہ بعد از رجوع بجانب منزل شریف در هر محله ایشانرا رخصت میداده اند که ایشان بمنزل خود بروند بعد از آن ایشان اهتمام نموده تا محله دیگر باز همراه آمده اند

چون نزدیک بوطن اصلی رسیده اند فرموده اند که چون منزل
رسیدیم سر بوید حضرت ایشان مراجعت نموده اند حضرت عزیزان
شیخ خدایداد قدس سره فرموده اند که خواجه ملا بازی خورد و حضرت
عزیزان خواجه ملا قدس سره معارف الهی بسیار بسیر نموده اند و در
ولایت اکرمینه وفات یافته اند و اول انجا مدفون شده اند
تا نغا از انجا انتقال یافته اند و در قریه لوز مدفونند مزار و تبرک آن
و خواجم یار صوفی که از جمله یاران و صوفیان و محبان حضرت عزیزان
قاسم شیخ قدس سره بود و مرد کارکرده و پر ریاضت بود و حضرت
عزیزان قدس سره مرید گشته از ایشان مجاز بود میگفت که
حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره فرمودند که دران زمان که
در ملازمت و بندگی حضرت عزیزان خواجه ملا قدس سره بودیم بخاطر
می آمد که اکابر طریقت را سموات مکشوف میشده نذر کردیم که تا
سموات کشف نیاید بخواب نکنیم سه سال خواب نکردیم تا آنکه ضعفها ما را
عارض شد بعد ازان در خلوت در ملازمت حضرت خواجه ملا قدس سره
ذکر اره را بجد می کشیدیم که آنحضرت ذکرا فروز آورده فرموده اند که

قائم شیخ آنچه شما می خواهید در وقتش واقع خواهد شد الامور مرهونة باوقاتها واین همه اضطراب چرا ایست ومن با وجود متقاعدنا شده بذکراره بجد مشغول شدم بعد ازین عنایت ایشان ساعتی نگذشته بود که کناره خانقاه شق شده آفتاب از کناره آن در تافت و در زیر نور آفتاب جمیع زمین معلوم ومشهور شد بعد از آن آفتاب غایب شد بعد از آن آفتاب ظاهر شد و بر سموات تافت و همچنین سموات مکشوف گشت بعد از آن آفتاب غایب شد بعد از آن گفتیم که ازینها کشاشی منیت دران بودم که حق سبحانه وتعالی سوزشی از سر تا قدم من فرستاد مبیت سوزش در جان من از عشق او هرچه جز حق است باقی جمله سوخت :: واز آن زمان از سر تا قدم من در سوختن است :: آتش است این بانگ نای منیت باد هر که این آتش ندارد نیست باد :: آتش عشقست کاندر نی فتاد جوشش عشق است کاندر می فتاد :: کیست نی آنکس که گوید دمبدم من نیم جز موج دریای قدم :: نقلست حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره در خانه سغناق نام اوزبکی تشریف داشته اند حضرت خواجه

ملای عزیزان وحضرت مولانا ولی عزیزان قدس سرہما در
بیرون خانه وی نشسته از طعام وی نخورده اند ووالد حضرت عزیزان
با قنبر شیخ قدس سره عرض کرده اند که اگر این دو ملا مرید شما نند باید که
متابعت بکنند واگر مرید نیستند چرا همراه می شوید حضرت عزیزان فرمودند
که خدایداد عارف نباشد اگر داند که این خانه سغناق ست
و با طعام سغناق وقتی دعا کرده ام که حرام را بمجلس ما نیارد و سپید دارم که
چنان باشد ای ملایان در مجلس ما بخورید اما بعد از بین شما یان را مختار
سلسله شریفه ساختم که هرچه خیریت سلسله ست چنان بکنند چنین بست
رخصت این دو عزیز از حضرت عزیزان قدس الله اسرارهم
حضرت منجاق حافظ قدس سره ایشان نیز از خلفای حضرت
عزیزان شیخ خدایداد قدس سره واقعهٔ انابت وارادت آن بود که
در بنکقشلاق زوجهٔ ایشان واقعه دیده که بحضرت عزیزان قدس سره
انابت کرده بعد از آن دست حضرت حافظ قدس سره را گرفته با آن
حضرت مرید ساخته چون از آن واقعه بیدار شده بحضرت
حافظ گفته که توفیق رفیق گشته و عنایت الهی دستگیری کرده

از انجا متوجه ما وراء النهر از برای ملازمت حضرت عزیزان قدس سره
شده آمده اند و چون بملازمت حضرت عزیزان قدس سره رسیده اند
خواسته اند که مرید شوند حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که
چنانکه دران واقعه که در سفقستان دیده اید و مرید ما شده اید
همچنان مرید ما شوید اول زوجه ایشان مرید شده بعده زوجه
ایشان دست ایشانرا گرفته بحضرت عزیزان قدس سره با ایشان
مرید شده اند بعد ازان آنحضرت فرموده اند که هر وقت که
پیش ما می آیید باید که زوجه ایشان اول پیش ما در آید بعد ازان
ایشان در آیند چه واسطه تربیت شما ایشانند و گویند که زوجه
ایشان نیز از اولیاء الله بوده است و تربیت درویش محمد شیخ
پسر حضرت حافظ که از سفقدایان این سلسله شریفه بوده از
والده مذکوره ایشان بوده حافظ بصیری بود از مخلصان و محبان
حضرت حافظ قدس سره میگفت که روزی بملازمت حضرت عزیزان
مولانا ولی قدس سره رسیدیم حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره
فرمودند که حافظ بصیر چونست که خدمت متجاف حافظ وقتی که از برای

زیارت مزار با برکات حضرت عزیزان بعزیره پیر رفته اند از
بخارا پیش خود زوجهٔ خود را می برده اند و من عرض کردم که
سوال میکنم که میان زنده و مردهٔ اولیاء الله فرقی باشد بحضرت
فرمودند پس از آن واقعهٔ مذکوره را عرض کردم دیگر ایشان اقبال
کرده بعزت فرمودند که آنرا شنیده بودم ذکر ملاقات حضرت
سنجاق حافظ قدس سره بحضرت مخدوم شیخ حسین بخوارزمی
قدس سره نقلست که حضرت حافظ در موضع سر پل که از جملهٔ قریهای
سیالکال است بحضرت شیخ حسین قدس سره ملاقات کرده اند حضرت
شیخ حسین از ایشان پرسیده اند که از مقامات سبعه بکدام رسیده
بودید که پیر شما بشما رخصت داد حضرت حافظ قدس سره فرموده اند که
من سبعه و مقام را ندانم چون دست بحضرت عزیزان قدس سره
دادم فرمودند الله گوی و چون مرا رخصت دادند فرمودند که
الله گوی من غیر وی را ندانم حضرت شیخ حسین را وقت خوش شده
برخواسته سماع بسیار کرده صحبت عظیم شده است و بعد از رفتن
حضرت حافظ قدس سره بیاران خود فرموده اند که معلوم شد که

انتهای ایشان در ابتدا درج یافته یعنی بجر و آنکه بحضرت عزیزان
قدس سرہ دست داده اند بمقصد رسیده اند و منتهی شده اند از
همچنین کس از مقامات پرسیدن بعید است و حضرت عزیزان
قدس سرہ از برای خدمت حافظ در موضع قلعه که نسبت بنام ایشان
سید هند از نواح سیالکال است خانقاه انداخته اند و الآن آن
خانقاه شریف آباد است و این مخلص با جمع از صوفیه بدان خانقاه
رسید شبی در آنجا بود از آن خانقاه و جمیع خانها که متعلق
بآن خانها بود چون آتش خانه و آب خانه بوی مشک بمشام همگی
یاران می آمد و هذا دلیل واضح علی عظمة صاحبه اذ شرف المکان
بالمکین نقلست خدمت حافظ قدس سرہ بحضرت شیخ محمد صادق
قدس سرہ که از مقتدایان سلسله عشقیه اند صحبت داشته اند و بعد از
مفارقت چون خدمت حافظ قدس سرہ سوار شده ران اسپ ایشان
نزدیک آمده بزین پیوسته گردد و عرق از جبین خدمت حافظ
قدس سرہ ترشح نموده بعد از ساعتی این حال زایل شده است فرموده اند که
کمندی از برای امتحان ما در میان ما حضرت شیخ محمد صادق قدس سرہ

انداخته مارا کشیدند این حال بدان جهت بود مدفن شریف ایشان

در یک از قریهای بخارا است کوشش که او را کوشش گیت نامند نزار

و تبرک به مولانا خوش محمد عزیزان قدس سره ایشان نیز از خلفای

حضرت عزیزان شیخ خدای داد قدس سرهم اند به نظیر روزکار بوده

اند و تفرید و تجرید تمام داشته اند و اگر هیزم نمی یافته اند می

فرموده اند که خانهای خانقاه را چون آنجا نه و آتش خانه را بسوزید

می سوخته اند و ایشان را شور تعلق نبوده و بحضرت عزیزان قدس سره

تعشق تمام داشته اند چنانچه پیش ازین ایراد یافت و مناقب جد

بزرگوار این مخلص و این مخلص چون بمرقد شریف ایشان که در نواحی غیشی است

رسید از مرقد مقدس ایشان بوی مشک بمشام این کمین رسیده است

روزی حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره در پشت خود یک جوال

پیاز را از کرمینه به غیشی که مسافت بعید است برداشته بطریق

نیاز آن پیاز را از برای مولانا خوش محمد برده اند و خدمت مولانا

خوش محمد عزیزان فرموده اند که ای شیخ خوش محمد چیزی هم ندارد که

پیاز را آنجا اندازد و گفتن ای شیخ در کل درا و در آن زمان صوفیان

ایشان از برای اندودن خانه گل میکرده اند و چون حضرت عزیزان قدس سره در گل درآمده اند خدمت مولانا خوش محمد از ان گل بر ایشان پاشیده اند بعد از ان در گریه شده فرموده اند که مقصود آزمودن و امتحان شما بود والا از ین لنگ خوش محمد چه برخیزد و چه یاری آنکه شما را تربیت کند بیت شما چون کوه را سخ بوده تو همه اهل زمین خود سوده توده و مولانا عبد الله خان قورغانی که از درویشان این سلسله بود و وی در زمان ذکر ارّه جان بحق تسلیم نموده بود میگفت که چون حضرت مولانا خوش محمد عزیزان قدس سره در سمرقند بخانقاه شریف حضرت قطب الکبرا عزیزان شیخ خدایداد قدس سره تشریف آورده اند علمای سمرقند از برای ملازمت ایشان آمدند و ایشان خطاب بعلما کرده گفتند که ای ملایان یا شمایان مثل من از جهود و گبر بدترید و چندان تشنیع نمودند که همه علما در گریه شدند و علما فهم کردند که چه میگویند و از ایشان چه میجویند نظم عقل میگوید که این ننگ ست نام عشق میسوزد که این جام ست خام عقل میگوید که این سود کی ست عشق می شوید که این آلودگی ست

عقل گوید جبه و دستار گو عشق گوید خانهٔ خمار گو لمؤلفه عشق آمد
علم تو مجهول شد عشق آمد عقل تو معقول شد جهل عشقش به بود
از علم تو حسرت آرد عقل تو هم علم تو چنانچه حضرت خواجه
احرار قدس سره میفرمایند که جهل قاسم علم علی عراق را بار است و این
مولانا قاسم از مقبولان حق بوده و علم رسمی را نمی دانسته و مولانا
علی عراق از دانشمندان زمان بوده است قنبر شیخ قدس الله سره
وایشان نیز از جملهٔ خلفای حضرت قطب الکبرا عزیزان شیخ
خدایداد اند قدس سرهما و از قدمای اصحاب ایشان صاحب وجد
عظیم بوده اند روزی حضرت عزیزان قدس سره در زمان خلوت
بجهت طهارت بآبخانه رفته اند حضرت قنبر شیخ را شوری
شده و دیگری از اکابر اصحاب آنحضرت را نیز شوری شده و این
هر دو عزیز در غلبات آن شور برخواسته سماع کرده اند و جمعی
از صوفیه بحضرت شیخ تبعیت کرده در سماع ذکر گویان بیک سوی خانقاه
روان شده و دیگران بآن عزیزان اقتدا نموده بسوی دیگر از خانقاه
ذکر گویان سماع کنان روان گشته اند و چون حضرت عزیزان بخانقاه

تشریف آورده اند فرموده اند که چرا باتفاق هم ذکرگویان در

سماع نشده اند بیت پای کوبان بسر کوی تو مجنون رفتم خبرم

نیست که چون آمدم چون رفتم ٭ و مولانا عبد الله که ذکر وی عن

قریب مذکور شد میگفت که حضرت عزیزان درویش شیخ

قدس سرهم در خانقاه عالم آنجا که حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره

که در سمرقند است اعتکاف نشسته بودند و حضرت قنبر شیخ در آن

اعتکاف آمده بایشان اتفاق نمودند روزی علمای سمرقند بملازمت

ایشان دران اعتکاف آمده اند و در صحبت ایشان بایکدیگر مباحثه و

مناظره کردند و این مناظره بحضرت شیخ گران آمد بیت سخن بسیار

دانی اندکی گوی ٭ یکی را صد مگو صد را یکی گوی ٭ و حضرت شیخ

فرمودند که ای علما ما هم سخن میدانیم فرمودند که پیش ازین سالها

شبی براهی میگذشتم موسیقی از دقایق علم موسیقی چیزی میگفت

بمجرد شنیدن آن همگی آن علم مرا منکشف شد بعد ازان باداء

بلند دقایق آن علم را باین علما که باین علم مطلع بودند بیان کردند

بعده فرمودند تفاسیر و احادیث را از حضرت قطب الکبرا شیخ خدایداد

عزیزان قدس سره شنیده ام همگی دریا دست ولیکن در ملازمت
این عزیز تمام گوش شده و هوش را بآن داده بدان جهت نشسته ام که
چون درین اعتکاف حاضر شدم هر وقت که چشم پوشیدم حضرت
عزیزان شیخ خدایداد قدس سره را بجای این عزیز دیدم و چون چشم
کشادم این عزیز را دیدم بیت من کیم لیلی و لیلی کیست من * هر دو یکم
نام لیلی تا بچند * در ضمیرم مهر لیلی تا بکی * هر چه جز لیلی برون کردم
زدل * لیس فی قلبی سوی لیلای شی * دیگران از خم می مستند و من
مست لیلی ام نه خم دیدم نه می * و علما همگی بر خواسته تقصیر و معذرت
گفته اند و حضرت عزیزان قدس سره را بحضرت شیخ قدس سره التفات
و عنایات بسیار بوده و حضرت شیخ همیشه در خدمت و صحبت
آنحضرت بوده و منظور نظر کیمیا اثر آنحضرت بوده اند بیت از اثر
صحبت ست آنچه درین عالم ست * ورنه کجا یافتی سید بهای نبات *
و چون حضرت عزیزان قدس سره بهر که در مقام غضب و قهر می شده اند
بحضرت شیخ قدس سره خطاب کرده جلالیت بیکرده اند و حضرت
شیخ پیت پیت می گفته اند که عاقلان دانا اند که این قهر و جلالیت بکه

خواهد بود قهرش همه لطف گشت لطفش همه قهر و حضرت عزیزان ما قدس سره میفرمودند که شبی حضرت والد ما قدس سره واقعه دیدند که حضرت عزیزان قدس سره بر پشت بامی در قریهٔ خدین که از قریهای شعد سمرقندست بر آمده از ان میگفته اند و چون از واقعه باز آمده اند همان ساعت دران اول شب سوار شده متوجه قریهٔ خدین شده اند و وقت صبح بوده که بان قریه رسیده اند معلوم ایشان گشته که همان شب حضرت عزیزان قدس سره دران قریه خلوت نشسته بوده اند و چون بان خلوت در آمده بنظر اقدس حضرت عزیزان قدس سره مشرف گشته اند حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که صورت واقعه آن گشت که باشارت آید و هم حضرت عزیزان ما قدس سره میفرمودند که روزی حضرت والد ما قنبر شیخ به پیش حضرت سلطان العلماء برهان الفضلاء حافظ تاشکندی قدس سره که جد مادری و استاد و مخدوم این مخلص اند رسیده اند یکی از پادشاهان خوارزم خواست که آن حضرت ایشان را تعیین حضرت والد ما قدس سره بکنند حضرت ایشان فرمودند که ای سلطان شما مثل حضرت شیخ را می دانید و ما شرح ایشان را می دانیم

بعد ازان در شرح اوصاف حمیده خصال حضرت شیخ ستوده شده
فرمودند که روزی در بخارا ما در زمان تحصیل ما کفش شریف حضرت
استاد العلما مولانا عصام الدین را در مجلس عالی گرفته نشسته
بودیم و حضرت شیخ هم دران مجلس کفش مبارک حضرت عزیزان شیخ
خدایداد قدس سره را گرفته بودند و حضرت عزیزان قدس سره دران
مجلس در معارف الهی سخنان عالی میفرمودند و در اثنای آن حضرت
عزیزان قدس سره را در سخن بستگی شد و آنحضرت ساکت گشتند
و حضرت شیخ بحضرت عزیزان قدس سره عرض آن مقال و حال نمودند
و حضرت عزیزان قدس سره التفات بکلام ایشان کرده باز بسر سخن
آمدند ما دران مجلس عظام عظمت و بزرگی ایشانرا دیده و دانسته ایم
اکابر طریقت فرمایند که تا طفل هفت روزه ره هفتاد ساله رود؛
زان روی که آینه بود قلب بدید؛ و هم حضرت عزیزان ما قدس سره
میفرمودند که ایشان از کبار امرای ابوسعید خان بودند و
ابتدای توبه و توفیق و ارادت و انابت حضرت والد ما آن
بوده که روزی از سمرقند بعلیا باد از برای بازار کردن می آمده

چون قریب بکنار دریای کوهک رسیده اند سر اسب خود را تافته بجانب مغرب متوجه شده بهمراهان گفته اند که بازار ما جای دیگر افتاده و ترک مال و منال و اعتبار کرده بکر مینه رفته بملازمت و صحبت حضرت عزیزان قدس سره رسیده مرید ایشان گشته بیمن همت و عنایت آنحضرت رسیده اند آنجا که رسیده و حضرت شیخ در جوار حضرت عزیزان قدس سره بر صفه مدفون اند و این صفه را بعد از انتقال حضرت عزیزان قدس سره حضرت خواجه ملای عزیزان قدس سره بنا کرده اند و آب آن صفه را در زمان عمارت حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره در مشکی کرده به پشت مبارک خود برداشته می آورده و قریب بآن صفه خانقاهی حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره بنا کرده اند و جد این مخلص حضرت عزیزان درویش شیخ قدس سره حوضی بنا کرده و درختان ناج بر اطراف آن حوض در نواحی مزار فایض الانوار آنحضرت کشته اند و آثار عمارت این سه عزیز از خلفای آنحضرت الان بر سر مزار آنحضرت هست زیارت و تبرک به بخشایش شیخ قدس سره ایشان نیز از جمله خلفای حضرت قطب الکبر اشیخ

خدایداد قدس سرہ اند زبستان در ملازمت وصحبت حضرت عزیزان
قدس سرہ می بوده اند چون ماه بستان می شده بمکتب نشسته اند
و خمیر ایشان در روغن پخته بجزدان از برای خواندن می داده اند
و ایشان را لت می کرده اند و حضرت عزیزان قدس سرہ می
فرموده اند که بخشایش شیخ واقعه دیده اند که بکوهی می بر آمده اند
دو سه گزی مانده از ان کوه که نتوانسته اند که بر آیند و این
واقعه را بحضرت عزیزان قدس سرہ عرض کرده اند حضرت عزیزان
فرموده اند که از دنیوی چیزی داری عرض کرده اند مرکبی دارم فرموده
اند که آن مرکب را بفروش و بصوفیان بده و از ان کوه بر آی چنانکه
گفته اند بیت با بالاشه خری جو د بودم بکحیند گرگ آمد و خر درید و از
غم رستم و هم حضرت عزیزان فرموده اند که بخشایش شیخ
در غایت بی تکلفی بوده اند و رسوم دنیوی را ممید نشسته اند بدان سبب حضرت
عزیزان قدس سرہ فرموده بودند که شما شیخ سفقتستان باشید و بامر
ایشان بسفقت رفته اند و سالها ارشاد مردم آنجا کرده اند بعد از ان
بزیارت مزار با برکات حضرت عزیزان قدس سرہ بهمراهی سیصد صوفی

صافی که شغل ایشان رسوم اهل عالم می دانسته اند که تصوف ترک الرسم آمده زیارت آنحضرت کرده اند بعد از ان بسمرقند تشریف برده اند و مردم سمرقند از غایت تعجب فریاد بر آورده اند چون شیخ کلاه بارانی بر بالای دستار خود دوخته بوده اند و زمان تابستان بوده و یاران ایشان پوستهای شیر و روباه و گرگ و امثال آن پوشیده بوده و شاخهای کاو را شکاف کرده در پهلوی خود آویخته نمکدان ساخته بوده اند و بجانب پادشاه سمرقند که عبد اللطیف خان بوده متوجه شده اند که آنجا فرود آیند و خان بمسجد می آمده که ملاقات کرده در همان سر راه بذکر اره مشغول شده و خان عصا زده بر سر ذاکران ایشان ایستاده بعده مهمانی و نیاز مندی کرده است و بعد از ان بمنزل والد حضرت عزیزان ما قدس سره تشریف آورده اند و ایشان پرسیده اند که این کلاه باران در سر شما چراست شیخ فرموده اند که این تبرک حضرت عزیزان است قدس سره و باز انتقال بمفتستان کرده همان جا از عالم انتقال کرده ذکر مولانا محمود کوشابی خدمت مولانا محمود کوشابی

کوشاب قریه ایست از قریهای کرمینه بیک فرسخی کرمینه جانب
قطبی و ایشان از یاران خوب حضرت عزیزان قدس سره بوده اند
مرخص و معتمد علیه بوده اند در زمان خواجه عارف وقت و جامع بین
العلمین الظاهر والباطن بوده اند منقولست که حضرت عزیزان قدس سره
در قریه قراکول معتکف بوده اند و خدمت مولانا محمود را در منزل خود
ضعفی شده بحالت احتضار رسیده اند در همان حالت فریاد بر
آورده گفته اند که یا حضرت عزیزان هنوز وقت دستگیری بنده
شده چه محل انتظاریست در همان وقت حضرت عزیزان اعتکاف را
برهم زده راهی شده بر سر بالین ایشان رسیده تلقین ایمان
کرده در همان موضع ایشان را جنازه گذارده دفن کرده اند مزار
و متبرک است حضرت عزیزان قاضی قدس سره نام ایشان محمود است و ایشان
مرید حضرت عزیزان شیخ جمال الدین قدس سره اند و ایشان از حضرت
چهار تسبیح داده بوده اند و بعد از آن حضرت عزیزان شیخ خدایداد
قدس سره رخصت کل داده اند و از خلفای ایشانند ولیکن بایشان
مرید نشده اند و عالم بوده اند بعلوم ظاهر و باطن و فوت و مدفن

ایشان در بخارا در حوالی ایشانست و خدمت مولانا شهر تاک
از جمله فضلا د ظهر فاو شاگرد و جدی و استادی و استاد العلماء
حافظ التاشکندی قدس سره بود میگفت که چون حضرت مولانا عصام الدین
بجهت رنجیدن حضرت قاضی عزیزان قدس سره از انجا بسمرقند
آمده در محلهٔ خواجه کفشیر که منزل حضرت مخزن اسرار خواجه احرار است
قدس سره نزول کردند هم دران شب بیمار شدند و حضرت حافظ قدس سره
نیز بیمار شدند و ایشانرا بمدرسهٔ شاه بیک خان آوردیم و حضرت
مولانا عصام الدین در روز ششم از بیماری از عالم انتقال نمودند
واز بیماری حضرت حافظ قدس سره چهارده روز گذشته بود که ایشان
فرمودند که حضرت مولانا عصام الدین از عالم رفته اند و ما و سایر
یاران که در خدمت ایشان بودیم انکار کردیم ایشان فرمودند که
الآن واقعه دیدم که حضرت عزیزان قاضی قدس سره بر سر ما حاضر
شده فرمودند که چون مارا پرتافته بمولانا عصام الدین رفته مولانا
عصام الدین رکشته بر سر تو آمده ام عهد کردی که الآن برخواسته
پیش ما آیی و همان ساعت ایشانرا صحت تام شده و بالفور بر سر تربت

حضرت مولانا عصام الدین رسیده از انجا بخارا رسیده بملازمت
حضرت عزیزان قاضی قدس سره مشرف گشته حضرت عزیزان قاضی قدس سره
فرموده اند که خدمت حافظ نفت خلاص شدند و حضرت زبدة
المحققین قدوة المدققین استاد العلماء استادی و مخدومی و سندی
مولانا محمد الصادق نور مرقده بیفقیر نمودند که چون حضرت مولانا
عصام الدین قدس سره بمزار فایض الانوار حضرت خواجه احرار قدس سره
تشریف آورده اند همگی اکابر و علما و فضلا از برای ملازمت ایشان
رفته اند و حضرت سلطان العلماء مولانا احمد قدس سره بدیدن ایشان
نرفتند و ایشانرا بدان سبب از حضرت مولانا احمد باری بیدا شده
فرموده اند که جمیع شرکای ما در درس خدمت مولانا مسعود از ما مستفید
می شدند چون است که خدمت مولانا احمد بدیدن ما نه آمده اند
و حضرت مولانا احمد شریک ایشان بوده اند و حضرت مولانا احمد از من
احوال خدمت مولانا عصام الدین را پرسیدند و من این سخن مذکور را
برای ایشان عرض کردم ایشان در غضب شده اشارت بحضرت قاضی عزیزان
قدس سره نموده فرمودند که سگی بی ادبی کرد و خواهد فوت کرد باز بمادخل

میکنند و این مخلص میخواهد که بعضی از اوصاف حمیدهٔ خصال حضرت
مولانا محمد الصادق قدس سره را بیان کند چون میخواهد که این مجموعه که
در بیان اوصاف اکابر دین است خالی از ایشان نباشد ایشان
در جمیع علوم یگانهٔ زمان بودند و در غایت تمکین و وقار بودند
و در غایت نیستی و شکستگی و وارستگی بودند و باین طایفهٔ علیه
ایشان را ارتباط تمام بود و بحضرت عزیزان ما قدس سره اخلاص و صحبت
تمام داشتند و بصحبت ایشان بسیار میرسیدند و حضرت عزیزان را
بر ایشان التفات بسیار بود روزی حضرت استادی قدس سره
میفرمودند که در مکهٔ شریفه زادها الله شرفها چون بملازمت
حضرت شیخ محمد بکری قدس سره که از جملهٔ اولیای کرام و علمای عظام
و مجذوب بوده اند میرسیدیم با ایشان در سخن می شدند آثار
غنوبت پیدا می شد اما مجرد آنکه بمجلس شریف حضرت عزیزان
قدس سره میرسیم غنوبت در ما پیدا می شود با آنکه ایشان در سخن
آیند روزی حضرت مولوی و استادی قدس سره بمنزل شریف حضرت
عزیزان ما قدس سره تشریف بردند و بحضرت عزیزان قدس سره

ملاقات نمودند و آنحضرت بخانهٔ خود تشریف بردند بیحوایکه
عزیزان قدس سرہ ذکر آرہ عنایت کنند واین مخلص عرض کرد که ایشان
در اوقات معهوده بعد از ادای صلوة ذکر اره میفرمایند واین وقت
وقت معهود نیست و آن زمان میان ظهر وعصر بود و درین حین
حضرت عزیزان از خانهٔ مبارک خود برآمده بجانب حضرت استادی
و مخدومی توجه نموده تشریف آوردند بمجرد نشستن متوجه ذکر اره
شدند وصحبت عظیم درگرفت و فردا بعد از مفارقت و تودیع
حضرت مخدومی بحافظ غزل نشر نموده درگریه شدند چند قدم نهاده
بحضرت مخدومی قدس سره رسیدند و این هردو عزیز گرامی برسر پا
ایستاده درگریه بودند و صحبت شریف شد و حضرت مخدومی
قدس سره منظور نظر اولیا بودند میفرمودند مولانا علی مجذوب که
از جملهٔ اولیای گرامی بودند در مکهٔ شریفه همخانه بودیم شیخ الحرم
فرمودند که چون غایت شب بگذرد حاضر شوید که شما را داخل حرم
سازیم چون داخل حرم شریف شدیم دیدیم که مولانا علی مجذوب
دردرون خانه بنماز مشغولند تعجب کردیم که ایشان در حجره بودند و ما ایشان را...

سبزنا کرده آمده بودیم خدمت مولانا علی بفقیر خطاب کرده فرمودند که
مردم هستند که درین خانه بی کلید داخل میشوند و هم میشنوند
که در حرم شریف روزی شیخ الحرم قصد آن کرد که در خانه را
بکشاید ولی از یکمان هندوستان را داخل سازد دیوانهٔ
قریب بزمزم استاده بود ویرا غیرت در حرکت شد خطاب
بخانه شریف کرده فریاد میکرد که واللہ لاتفتح هر چند شیخ الحرم
خواست که در بکشاید در کشاده نشد بالآخر گفت که دیوانه کافی
نمیگذارد که بیت غیرتم با تو چنانست اگر دست دهد نگذارم که
در ای بخیال دیگران "وحضرت مخدومی قدس سرّه در جوار حضرت
خواجه عبیدی در درون سمرقند مدفون اندجان دولت حاجی
وحضور بولدی صوفی ابتدای توفیق وانابت و ارادت
این دو عزیز بحضرت قطب الکبرا عزیزان شیخ خدایداد قدس سرّه
آن بوده که روزی باتفاق یکدیگر بملازمت آنحضرت رسیده
توفیق ایشانان شده مرید ایشان گشته اند وحضرت عزیزان
فرموده اند که جوانان شما یا کسی خواهید شد ولیکن خدایداد پیر شده است

شما پایان ناتمام خواهید ماند و حضرت عزیزان بعد از یکسال از
عالم انتقال نموده اند ولیکن هر دو را رخصت چهار تسبیح داده
بوده اند و خدمت جان دولت حاجی بعد از انتقال آنحضرت بحضرت
ستجاق حافظ که ذکر ایشان گذشت مرید شده از ایشان تکمیل یافته
اند و خدمت حضور زبولدی صوفی بحضرت جد این مخلص حضرت
عزیزان درویش شیخ قدس سره مرید شده از ایشان تکمیل یافته اند و
خدمت جان دولت حاجی ریاضات شاقه می کشیده و بحضرت
مخدومی شیخ حسین خوارزمی قدس سره ارتباط و تعشق تمام داشته و
در سفر مکهٔ شریفه در رکاب حضرت شیخ حسین قدس سره پیاده چرخ زنان
تا حرم شریف رفته و بعد از انتقال حضرت شیخ از شام که مرقد
شریف حضرت شیخ آنجاست بماوراء النهر آمده سالها در مقام ارشاد
بوده اند و در موضع فانوق که از نواحی علیا باد است مدفونند نور
الله مرقده بابای تیرکش دوز قدس سره ایشان در مبادی حال
مرید حضرت عزیزان شیخ جلال الدین قدس سره شده سالها در خدمت
و صحبت ایشان بوده اند و بعد از ایشان بحضرت شیخ الکبیر شیخ

صدایاد قدس سرہ مرید گشته در خدمت ایشان بوده اند چنانچه
در مناقب ایشان مذکور شد و از جمله خلفای کرامی کبار حضرت
عزیزان اند و از پیشوایان این سلسله شریفه اند نقلست که شبی
در خانقاه حضرت جد بزرگوار درویش شیخ قدس سرہ تشریف
آورده اند زمان عسرت گوشت بوده و حضرت جد بزرگوار قدس سرہ
در تردد آن بوده اند که از برای مهمانی حضرت بابا قدس سرہ گوشت
پیدا کنند دران زمان مولانا محب علی که از جمله صوفیان جد
بزرگوار قدس سرہ رندان این طائفه علیه بوده با صطبل رفته کارد
در گلوی اسپ حضرت بابا که بغایت فربه بوده رانده بسم الله
گویان ذبح کرده بخانقاه آمده چون حضرت بابا قدس سرہ بآن حال
مطلع شده اند حال حضرت بابا دیگرگون گشته و خوش وقت شده
همه آن شب در سماع بوده اند و بحضرت جد بزرگوار قدس سرہ گفته اند که
ملا محب علی جلالیت مکنید که وقت ما را خوش ساخت ع ای وقت تو
خوش که وقت ما خوش کردی ٭ و این ملا محب علی از درویشان
بذوق حضرت جد بزرگوار بوده اند و طغای حضرت عزیزان ماقدس سرہ

اند و توللک شیخ که بطریقه آتا بیر رسید و سالها در بندگی و ملازمت

حضرت عزیزان قاسم شیخ بود و بعد از ایشان سالها امام و مرید

و مخلص حضرت عزیزان ما بود و در غایت شوق بود و از ایشان مجاز

بود و بیفر بوده اند که در وقت انتقال از عالم مولانا محب علی این

بیت خوانده جان می داد که بیت بیت در لوح دلم جز الف قامت

یار ـ چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم ـ بعد از ان حضرت عزیزان

ما را طلبیده گفت که تلقین گوئید و چون حضرت عزیزان قدس سره

تلقین گفتند جان بداد و این مخلص بر بالین پیشتر از اهل این

سلسله رسیدم دیدم که ذکر گویان جان داد ندرزقنا الله و ایاکم

و از جمله حاجی کبه سنگ قدس سره که از جمله مریدان و یاران قدیم حضرت

عزیزان ما قدس سره بود و از ایشان مجاز بود و ریاضات شاقه می

کشید و در هر سه روز ختم قرآن می کرد و هر روز چهار صد رکعت

نماز دویست قضای نماز ها که در زمان طالب علمی گذارده بود و دویست

دیگر نفل میگذارد چون زمان ارتحال رسید تا زمانی که ما بحجره

خلق وی رسیدیم ذکر اره کشیده جان بداد فی الحدیث تموتون

کما تعیشون وبرادر این فقیر فاضل شیخ که وی نیز مرید حضرت عزیزان

با قدس سره بود ومنظور نظر ایشان بود در زمان ارتحال مذوق وشوق

تمام ذکرگویان انتقال نمود برادر وپدر واصل ونسل ونسب بس عشق است

الٰهی امید واران را در زمان ارتحال نو امیدنکردانی وبعنایت ازلی

ولطف لم یزلی ما دوران را از گرداب هجران بساحل وصال بکران

بفضل خویش برسانی نیست گرنه فضلت دستگیر باشدی توای

بر ما زانکه رسوایی بدی؛ گر لطف توام بنده نوازی نکند؛ با خود کرم

تو کارسازی نکند؛ شک نیست که آب جمله دریاها؛ یک جا به معصیت

نمازی نکند؛ آمین ورب العالمین نقلست که چون حضرت بابا قدس سره

ببلخ تشریف برده اند پادشاه بلخ که کیستن قراسلطان نام

داشته با ایشان نذور فرستاده آنرا اقبال نا کرده سالها بطریق

توکل در بلخ ارشاد خلایق نموده همانجا از عالم رحلت نموده اند ودر

درون بلخ مدفون اند مزار ویتبرک به وحضرت عزیزان با در ابتداء

مرید ایشان بوده اند چنانچه خواهد انشاء الله مذکور شد مولانا قیام

قدس سره ایشان نیز از کبار خلفای حضرت عزیزان شیخ العرفا شیخ خداید اند

قدس سره و از قدمای اصحاب ایشانند و در زمان حیوات حضرت
عزیزان قدس سره وفات یافته اند قدس الله اسرارهما و مولانا
عابد غجدوانی قدس سره عالم بعلوم رسمی بوده و از جمله خلفای
حضرت شیخ خدایداد است قدس سره کوکلی شیخ قدس سره
ایشان نیز از خلفای حضرت قطب العارفین شیخ خدایداد اند
قدس سره و از فرزندان مصطفی عارف اند که در مناقب جد بزرگوار
این مخلص مذکور شده اند مرتاض بوده اند و گویند که در هر ده روز
یکبار افطار میکرده و ساکن علیاباد بوده اند در بیرون علیاباد
غاری بوده که بیشتر آنجا معتکف بوده اند لیکانه رو بوده و
بکسی اختلاط می کرده اند نقلست که حضرت عزیزان شیخ خدایداد
روزی لباس خود را کشیده بخدمت کوکلی پوشانده رخصت کل
داده اند و خدمت شیخ لباس آنحضرت را پوشیده بجانب علیاباد
می آمده اند که حضرت جد بزرگوار ما قدس سره از علیاباد بملازمت
حضرت عزیزان قدس سره در راه ملاقی شده اند خدمت شیخ
بخدمت جد بزرگوار از غایت محبت و میلی که داشته اند لباس

حضرت عزیزان قدس سره را بر آورده در ایشان پوشانیده گفته اند این لباس و این خوصت شمار الایق است در تخت نشسته نباشد هر شاه و شاهزاده و با ایشان همراه بملازمت و صحبت حضرت عزیزان قدس سره رفته اند چون نظر مبارک حضرت عزیزان قدس سره بر ایشان افتاده فرموده اند که ما حاتمیم صوفیان ما از ما حاتم تر و خوش وقت شده اند و خدمت کوکی شیخ اباعن جد از مخلصان و محبان آبا و اجداد کرام حضرت جد بزرگوار اند و ایشان را خدمت کوکی شیخ و قلی شیخ پسر عم کوکی شیخ اند بر کتف خود بر داشته کلان ساخته اند و فتی در علیاباد وبا شده است خدمت کوکی شیخ جمیع فقرا را سعی نموده دفن میکرده و پیش جد بزرگوار آمده فرموده اند که ما خود را فدای شما کرده ایم شما باید که از علیاباد کوچ کرده بر آیند و حضرت اقبال کرده چون از آنجا بر آمده اند خدمت کوکی شیخ وفات کرده اند و وبا بر طرف شده بعد از ان حضرت جد بزرگوار قدس سره بعلیاباد تشریف آورده اند احمد صوفی قدس سره ایشان نیز از خلفای حضرت غوث الاولیا،

عزیزان شیخ خدایداد اند قدس سرہ واز قدمای اصحاب ایشانند و
مرکب آنحضرت وسایر صوفیهٔ ایشان نگاه می داشته اند وحضرت
عزیزان قدس سرہ ایشان را ایشک حی صوفی می گفته اند وایشان
همانند که حضرت عزیزان از درون آنجا نه فریاد کرده اند که
ایشک حی صوفی کا رخصت چنانچه در مناقب حضرت عزیزان
مذکور شد بابا خادم قدس سرہ نام ایشان محمد حسین است و این
مخلص ایشانرا دیده بود پیری بود با شکوه آثار توجه وعدم التفات
بغیر از جبین ایشان ظاهر وهویدا بوده وایشانرا نیز از جملهٔ خلفای
حضرت قطب السالکین عزیزان شیخ خدایداد قدس سرہ اند و خادم
ایشانند ودر خانقاه عالم پناه آنحضرت سالها چهار تسبیح می
گفتند چون بابا خادم بجوار رحمت حق پیوستند ایشانرا در مزار
فایض الانوار آنحضرت دفن نمودند بعد ازان حضرت قطب الاقطاب
عزیزان قاسم شیخ قدس سرہ خدمت امیر صنع الله که بامیر نبیره
مشهور اند رخصت کردند که ایشان دران منزل شریف
ذکر گویند چنانچه پیش ازین در بیان مناقب آنحضرت مذکور شد

ابو الحسن شیخ قدس سرہ ایشان نیز از خلفای حضرت زبدة العرفا عزیزان شیخ خدایداد قدس سرہ اند واز فرزندان حضرت شیخ جمال الدین قدس سرہ اند نقلست که شیخ ابو الحسن روزی در خلوت خود گفته اند که برخیزید واز اینجا برائیم که وبای عظیم در رسید و یاران وصوفیان قبال آن ناکرده در خلوت بوده اند آثار آن وبا بالفور ظاهر شده بمقدار چهار صد صوفی بهمراهی شیخ ابو الحسن دران خلوت انتقال نموده اند و ایشان در صفهٔ متبرکه حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سرہ در جوار ایشان مدفونند و ایشان همانند که در مناقب حضرت عزیزان قدس سرہ مذکور شده است عارف صوفی قدس سرہ از جملهٔ قدماء اصحاب حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سرہ اند خدمت امیر صنع الله المشهور بامیر نبیره سیفه بوده اند که بعد از شهادت خاقان شهید شاه بیگ خان اوزبکیه تمام از ماوراء النهر بیرون شده بدشت قبچاق رفته اند و میرزا بابرکه از اولاد پادشاه صاحب قران امیر تیمور گورکان است پادشاه ماوراء النهر شده است بعد از چند گاه حضرت

عزیزان قدس سره خطاب بعارف صوفی کرده بزبان ترکی فرموده اند که عارف سنگا اوزبکین کیراک مو عارف صوفی تواضع نموده وآنحضرت فرموده اند که اضطراب مکن که اوزبک پادشاه خواهد شد بعد ازان عبید الله خان از دشت قبچاق لشکر کشیده متوجه ماوراء النهر شده است چون خبر عبید الله خان بسمع بابر میرزا رسید یک از امرای خود را بملازمت حضرت عزیزان قدس سره فرستاده که ایشان فاتحه خوانند حضرت عزیزان قدس سره فاتحه خوانده فرموده اند که هر که مسلمان تر باشد وی پادشاه باشد چون این سخن بسمع میرزا بابر رسید میرزا بابر گفته که سلطان عبید الله خان از ما پیشتر است ظاهر شد که رای حضرت عزیزان قدس سره آنست که وی پادشاه باشد بعد ازان عبید الله خان غالب آمده پادشاه ما وراء النهر شده است حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره هو الجامع بین علمی الظاهر والباطن قدوة العارفین اسوة السالکین سلطان العلماء برهان الفقراء قطب الکبراء غوث العرفاء السعی السعی المولی الولی قدس الله اسراره یگانهٔ زمان ومقبول عوام وخواص جهان بوده اند در تفرید وتجرید

بی نظیر و اتقای متقیان اند انتساب این سلسله شریفه بایشان است

و این بود باعث تاخیر ذکر مناقب ایشان از سایر خلفای حضرت

عزیزان قدس سره و از جمله کبار خلفا و قدمای حضرت سلطان العارفین

شیخ خدایداد قدس سره اند خدمت مولانا صوفی برکنی که از اصحاب

حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره بود و در غایت حیرت بود

چنانچه در اواخر عمر نشست و خواست را چندان نمی دانست میفرمود

که حضرت عزیزان مولانا قدس سره میفرمودند که ما در زمان جوانی

وقتیکه شمسیه میخواندیم بحضرت قطب العرفا حضرت عزیزان

شیخ قدس سره مرید شدیم بعد از ان بتحصیل علوم اشتغال نموده از ان

فارغ شدیم بعد از ان بملازمت خدمت شیخ محمد صادق عشقی

قدس سره که در علوم ظاهر و باطن بی نظیر روزگار بوده چنانچه حضرت

عزیزان شیخ خدایداد قدس سره ویرا آگاه عارف و گاه عاشق گفته یاد

میکرده اند رسیدیم درس شیخ محمد صادق قدس سره آن بود که هر که

در درس ایشان سخن نیک میکرد بآن التفات می نمودند و چند

روز در ملازمت ایشان بودیم اصلا التفات بما نمودند روزی

ودر درس ایشان سخنان گفتیم بعد ازان از برای ما مجلس عالی ساختند

با التفات بسیار نمودند و دران مجلس از ایشان سخنان بتعالی

این طایفهٔ علیه شنیدیم و بزرگی ایشان بعلوم ما شد و لیکن

روش ایشان با ندر افتاد از انجا متوجه ولایت بدخشان شدیم

و در بدخشان مدتی در صحبت عزیزی از مشایخ کبرویه بودیم و

از ایشان امداد و اعانت در طریقت بما بسیار رسید روزی آن عزیز

فرمودند که بما ارادت بکن من بعرض ایشان رسانیدم که عزیزی که

من با ایشان ارادت کرده ام در عالم حیوٰة اند فرمودند که شما بر

همان طریقهٔ خود باشید بعد از چند گاه آن عزیز فرمودند که ما واقعه

دیدیم که یک بندی در میان شما بسته ایم و فقیر را در طریق خود رخصت

نمودند و از انجا رجوع نموده بلازمت حضرت عزیزان رسیدیم چون

خادم عرض کرد که ملا ولی است بخدمت آمده فرمودند که ملا ولی با ما وجود

آنکه سالها از زمان ارادت ما گذشته بود بعد ازان خواستیم که

تجدید ارادت بکنم فرمودند که در ما خطائی نرفته است مگر چیزی از

شما واقع شده که تجدید ارادت میکنید بعد ازان فرمودند که ارادت

فقیر

دو نوع است یکی ارادت جزوی و یکی ارادت کلی ارادت اولی
جزوی بود و این ارادت کلی است بعد ازان مرید شدم فرمودند
که ارادت کلی را رخصت کلی لازم است و هم دران مجلس مرا رخصت
کلی دادند لمحه ای عزیزی من ارادت جزوی بیزاری از عصیان است
و ارادت کلی بیزاری از ماسوی است میفرموده اند که وی را وایل اگر
دست درویشی بعنف با پیر سید کران می آمد بعد از چند روز
اگر پای بر سر میزدند آن پای درویش را بوس میکردیم بیت
گر نعلین ره روان رهست ؛ شرف تکمهٔ کلاه همه ؛ ای الهی من آنکه همه
مقامست که روزی حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره از کوهی
می گذشته اند دران کوه غاری بوده چون چشم ایشان
بدان غار افتاده صیحه کشیده اند بعد ازان فرموده اند ما چند گاه
درین غار می بودیم ریاضت می کشیدیم و از خلایق گوشه گرفته
بودیم و ما را درین غار احوال عجیبه و غریبه روی نموده و از انجمله که
مدروشیی دخلی ندارد روزی از در دل این غار ملقین گویان
بر آمدیم رنه گوسفندی بود و از استماع تلقین ما وی نیز در تلقین شد

وہمچنین این کوه وصحرا در ذکر مشغول ع کو چہ بام ہوا جملہ پر ند
از خدا" عارف جامی قدس سرہ فرمایند که "نام تو که خاموشی ہمی
شاید از ونہ بر سینہ در فتوح بگشاید از و" فریاد ہمی کنیم باواز بلند
تا ہمچو زبان گوش بیابیاید از و: حضرت استادی واستاد
العلماء مولانا صادق قدس سرہ میفرمودند که در سمرقند در مسجدی
در ملازمت وصحبت حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سرہ بودیم و طریقہ
ایشان این بود که بعد از خواندن قرآن از اہل علم می پرسیدند که
این جملہ از قرآن بحسب ترکیب چیست بعد از ان خود در سخن می شدند
وہم دران مجلس بعد از خواندن قرآن پرسیدند که این جملہ بحسب ترکیب
چیست شخصی گفت فلان کلمہ ازین جملہ مبتدا است و دیگری گفت که
مبتدا ای خبر باشد و ازین سخن وی حال حضرت عزیزان مولانا ولی
قدس سرہ دیگرگون گشتہ فرمودند که مبتدا ای خبر نمی باشد مبتدی بی
خبر ست چی گفتہ بذکر اره مشغول شدند و بعد از ان دران حلقہ ذکر
چشمان آنحضرت سرخ شده و بر ہر که چشم ایشان می افتاد از جای
میرفت و آن مسجد از اہل علم وصوفیہ وغیر ایشان پر بودند ہمگی

مستغرق شده سر از پا نمی دانستند و مجلسی عظیم در گرفت
بیت پیری که ز چشم مست او مست شوی ٭ آن به که بزیر پای او پست
شوی و حضرت عزیزان قدس سره در غایت تقوی و پرهیز کاری
بوده اند روزی عبدالله خان که دران زمان ویرا عبدالله سلطان
میگفته اند بملازمت ایشان آهوی را حلالست گویان آورده
وآنحضرت فرموده اند که سخن در آهو نیست سخن در آنست که جانوری
که این آهو را گرفته و دوشینه یا گوشت کدام قصاب را خورده باشد
و اسبی که میر شکار بر بالای آن سوار شده این جانور را انداخته و
این آهو را گرفته یا کدام جو فقیری خورده باشد چون عهد کرده ام که
امثال این چیزها را الکریم بعذوریم و آن آهو را رد کردند و حضرت
مرحومی عبدالله خان این واقعه را در اواخر عمر بسیار یاد میکرده اند
خواجه طاهر نام پیری بود از ملازمان و مخلصان حضرت عزیزان
مولانا ولی قدس سره میگفت که این فقیر را حضرت مولانا ولی از برای
پاییدن گنجشک در زراعت خود گذاشته بودند بیگاه روزی
چون ازان خدمت فارغ شده بخدمت ایشان رسیدم صوفیئه

ذکریه فرمودند که هر دو عبد الله خان که مذکور شد بملازمت حضرت
ایشان آمد و آنحضرت فرمودند که عبد الله سلطان تو پادشاه
عالی خواهی شد باید که مربی خود را بشناسی و آن مرد که در گوشهٔ
خانقاه نشسته است قاسم شیخ نام دارد و بیرا طوف بکن و عبد الله
سلطان بام آنحضرت طوف ایشان کرد گویند چون حضرت عزیزان
مولانا ولی قدس سره بذکر مشغول شده اند بسیار بوده که ذکر را
فرو آورده بیفرموده اند که قاسم شیخ ما الله میگویم و شما عبد الله
میگوئید و این واقعه بعد ازین در مناقب حضرت عزیزان
قاسم شیخ بتفصیل خواهد مذکور شد انشاء الله تعالی و هم خدمت مولانا
صوفی قدس سره می گفت که حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره چون
در ولایت کرمینه در منزل حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره تشریف
آوردند از اطراف و اکناف آن ولایت بملازمت آنحضرت مردم
می آمدند و هر که ملازمت ایشان کرده می نشست بیفرمودند که بروید
و در خاطر شریف حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره افتاده که این فقیر را
گذارید که هر که خواهد در مجلس ایشان نشیند و هر که خواهد برود و آنحضرت

بر حین خاطر المؤمن ینظر بنور الله اشراف یافته فرمودند که قائم
شیخ ولی نقیر نیست هیهات اشما را شناسایست وقتی که شما در مقام ارشاد
باشید پادشاهان وخواص وعوام بملازمت شما خواهند آمد و شما
همه را خواهید جمع کرد وچنان شد که ایشان فرموده اند روزی
بحضرت مخلص خان که ذکر ایشان خواهد آمد فرموده اند که مخلص
خان شما چند بالین برادر پشت بردارید و شما وزوجه شما پیاده از
ملازمت ما که دران وقت در قریه سیالکال بوده اند بفلان قریه
بخاری روید که آنجا مریدان پدران شما ساکن اند و دران قریه
خلوت نشینند واز انجا بهمان وضع که مذکور رسید رجوع کرده مش ما
حاضر شوید بعده حضرت مخلص خان بمقتضای امر آنحضرت بهمان
وضع بآن قریه رفته خلوت نشسته بهمان طور رجوع کرده بملازمت
ایشان می آمده اند که ابو المحمد شیخ نام شیخ زاده جانوران گرفته
واسپان تازی سوار با جمعی کثیر از همراهان پیدا شده است چون
حضرت مخلص خان آن شیخ زاده را دیده اند بزوجه خود گفته اند که
درین جری فرود آمده پنهان شویم که او ما را نه بیند و نشناسد بعد از ان

بملازمت آنحضرت روان شده اند چون بملازمت وصحبت آنحضرت مشرف شده اند فرموده اند که همه را اگر دیدیم اما از ابو محمد شیخ شرم داشته بجمعی پنهان گشتید بعیت آنچه پنهانی کنند مردم مرید او و عیال گردد به نزد پیر دید و حضرت استادی و مخدومی و سندی و سیدی مولانا عصمة الله رحمة الله میفرمودند که روزی به پیش حدیث سلطان المفسرین برهان المحدثین استادی و مخدومی مولانا مصطفی الرومی قدس سره رسیدیم ایشان فرمودند که به پیش عبد اللطیف خان پادشاه سمرقند بودیم خان بما گفت که حضرت مولانا ولی عزیزان و حضرت درویش شیخ عزیزان قدس سرهما اینها هر دو عزیزان مرید حضرت عزیزان شیخ خداداد قدس سره اند چون است که مولانا ولی عزیزان او زبکان را مرید نمی گیرند و نیاز ایشان را رد میکنند و درویش شیخ عزیزان او زبک را مرید گرفته نیاز ایشان را قبول می کنند و من گفتم که جواب این سخن را خود ها میدانند و ما نمی دانیم و بعد ازان خان پرسید که در شهر هیچ یک ازین دو عزیز باشند شخصی جواب داد که حضرت مولانا ولی عزیزان تشریف دارند خان

بشخصی امر کرد که این مذکور را بر ایشان عرض بکن و من گفتم که از
ایشان پرسیدن بی ادبی ست قاسم شیخ نام مریدی دارند
از ایشان پرسم که ایشان جواب میگویند چون آن شخص نیز در حضرت
قاسم شیخ علیه الرحمة آمده سخن خانرا با ایشان عرض کرده قاسم شیخ چند
جواب گفته اند بعد از ان فرموده اند که این جوابها را خان تو فهم
نمیکنند جوابی گوییم که خان تو فهم کند فرموده اند که خان تو شخصی را
اتالیق ساخته دیگری را محرم خاص خود گردانیده اتالیق خواص و عوام را
می پرسد و محرم جز خواص را نمی پرسد همچنین حضرت عزیزان شیخ
خداداد قدس سره عزیزان درویش شیخ را اتالیق خود ساخته که
اوزبک و غیره را مریدی گیرند و عزیزان مولانا ولی قدس سره را
محرم ساخته اند که خواص را مرید میگیرند و بس و خدمت مولانا محمد
حسین نوقایی که از درویشان و مریدان قدیم حضرت جد بزرگوار
قدس سره بود میگفت که حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره فرمودند که
جواب دیگر با آن بود که مثلاً از سمرقند تا علیاباد دو راه است یکی پر
گل و یکی بی گل درویش شیخ عزیزان قدس سره از راه پر گل می روند هر که

در گل افتاده خواه اسپ و خواه مرکب از گل می برارند غ بچنکم هرچه افتد
می نوازم وحضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره از راه بگل
می روند و خدمت مولانا عبد المومن که از درویشان قدیم
حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره بود و بعد از ایشان سالها
در خدمت حضرت عزیزان قاسم شیخ علیه الرحمه بود میگفت که
تقوای حضرت مولانا ولی قدس سره بغایتی بود که حضرت سید کبیر
امیر خلیل سید اتم قدس سره که از جمله پرهیزکاران زمان بودند و
در تقوی سعی بلیغ می نمودند روزی از برای حضرت عزیزان مولانا
ولی قدس سره فرمودند که یاران بغرا پزند چون بغرا را حاضر ساختند
حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره ازان بغرا تناول نفرمودند
وحضرت سید از ایشان سبب آن پرسیدند ایشان فرمودند که
در ولایت هنوز خراج باغ را قطع نکرده اند و درین بغرا غوره انداخته
اند حضرت سید فرمودند که شما از ما پرهیزکارتر بوده اید بعد ازان
فرمودند که ما خراج باغ این قریه را بجهت غوره قطع کنانیده ایم بعد از
ان حضرت مولانا ولی قدس سره ازان بغرا تناول فرمودند وایضا

مخلص استماع دارو که چون حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سرہ
در ولایت کوفین دختر ہای متمولی را از وجہ خود ساختہ اند بنفس
خود از کوہہا بوز غنج و پستہ و امثال آن چیدہ فروختہ نفقہ
می ساختہ اند و آن ہای ازین معنی بغایت متألم بودہ کہ
مارا چندین اموال ست کہ داما دو غیرہ را کفایت میکند و بمقصد
ایشان ز انفہمیدہ بالاخر آنحضرت در غضب شدہ فرمودہ اند کہ اموال
این ہای ما بود کرد و عنقریب یاغی آمدہ جمیع اموال آن ہای را بردہ
و آن ہای از جملہ فقرا و محتاجان گشتہ میگفتہ کہ بمقصد ایشان
این بودہ و از ایشان راضی بودہ و آنحضرت بوی التفات بسیار
می نمودہ اند و ہم مولانا عبد المومن می گفتند حضرت مولانا ولی
عزیزان را بحضرت امیر خلیل اللہ قدس سرہ ارتباط تمام بود چون حضرت
عزیزان شیخ خدایداد قدس سرہ فرمودہ اند کہ مولانا ولی بصحبت
حضرت سید رسید ایشان شمار ا تربیت خواہند نمود بدان
سبب بصحبت حضرت سید بسیار می آمدند و منزل حضرت مولانا
ولی عزیزان قریب بمنزل حضرت سید بودہ و حضرت مولانا ولی

عزیزان قدس سرّہ میفرمودہ اند کہ حضرت شنیدگاہ مارا چون
گوی بازی میکنند وچون مهمان بہ پیش حضرت شنید می آمدہ
میفرمودہ اند کہ اگر میل ما حضر داری پیش ما باش واگر ریاضت ومشقت
وگرسنگی می کشی پیش مولانا ولی رو وحضرت مولانا ولی عزیزان
قدس سرّہ صوفیہ را ریاضات شاقہ میفرمودہ اند بہ کسی از یاران
ارّہ کش ہمراہ بودہ اکثر شبہا روز ارّہ می کشانیدہ اند واگر روز
او زیکی علامت ایشان میرسید بذکر ارّہ متوجہ می شدہ اند
چندان صوفیہ ارّہ میکشیدہ اند کہ آن او زیکہا لاخر از مجلس بیرون
می رفتہ بعد از ان ذکر را فروزمی آوردہ اند وہر کسکہ از صوفیہ
ذکر ارّہ را بجد تمام میکشیدہ خود بمقابل آن شدہ ارّہ میکشیدہ
ودر تقلیل طعام اہتمام تمام می نمودہ اند اگر شخصی مہمانی میکردہ دستے
بران ما حضر می آوردہ اند وبزودی دست از ان می کشیدہ اند
وبہ تبعیت آنحضرت جمیع صوفیہ ایشان دست میکشیدہ اند اکابر
طریقت فرمایند عَلَیْکُمْ بِتَقْلِیْلِ الطَّعَامِ وَتَقْلِیْلِ الْمَنَامِ وَتَقْوَی اللّٰہِ
فِی السِّرِّ وَالْعَلَانِیَۃِ بسیار بودہ کہ زرد آلو درسیدان ایشان

پخته می افتاده و صوفیه از انجا مرور سیر کرده بخدمت مشغول بوده اند
یک زردآلو را بامر ایشان گرفته در دهان نمی کرده اند و دران
زمان حضرت عزیزان قاسم شیخ در خدمت بوده اند و اگر خدمت
ایشان بنفس خود چون کشیدن آرد و هیزم و غیره ایشان بجا می
آورده اند روزی حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره بدست مبارک
خود سیب چند بحضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره می داده اند و حضرت
عزیزان قاسم شیخ دامن خود را داشته اند از دامن ایشان بدان
سیب که پاره پاره بوده افتاده و چون طاقی خود را داشته اند سر
طاقی ایشان شکاف بوده از انجا ریخته و آن زمان حضرت مولانا
ولی قدس سره تحسین فقر ایشان کرده اند و مولانا محمد که از درویشان
حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره بوده می گفت که در زمان خدمت
بحضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره علاء حضرت عزیزان مولانا ولی
قدس سره فرموده اند که هیچکس ترشک نخورد و دران خلوت شخصی ملازمت
عزیزان قاسم شیخ ترشک آورده ایشان از ان ترشک تناول نموده اند و
آن غلام پوستهای آن ترشک را در سر راه حضرت عزیزان مولانا ولی

انداخته و بایشان واقعه را بیان کرده و حضرت عزیزان
قاسم شیخ در غضب شده فرموده اند غلامک بمیر و آن غلام مرده و بعد
ازان حضرت عزیزان فرموده اند که شیخ غلام را کشتید و در سمرقند
حضرت قاسم شیخ عزیزان قدس سره از برای مطبخ و آب طهارت حضرت
عزیزان مولانا ولی قدس سرّه هیزم می کشیده روزی چوبی خشک شده
یکی از مزارات را بریده از برای مطبخ و آب طهارت می آورده
طالب علمی ایشانرا منع کرده بسیار بی ادبی کرده بالآخر ایشان
فرموده ما آن هیزم را از برای آب طهارت صوفیه می بردیم چون
شما منع می کنید طهارت شما نایستد همان زمان آن طالب علم
سلس البول شده تا آخر عمر آن ضعف ازان طالب علم زایل نشده است
اعاذنا الله عن ذلک و هم مولانا عبد المؤمن میگفت که روزی حضرت
عزیزان مولانا ولی در صحبت حضرت سید فرمودند که مولانا ولی
جمیع اطوار و اوضاع شما موافق ماست اما هیچ شما را امی دانیم حضرت
مولانا ولی عزیزان قدس سرّه عرض نمودند که چون باین طریق
از اکابر این سلسله شریفه ما مأموریم این طریق را رعایت میکنیم حضرت

سید اگر متصدی این اغزه میشوند ما ترک کنیم حضرت سید گفتند که هیهات کی توانیم که متصدی ایشان شویم و در مجلس دیگر نیز از حضرت سید این سخن صادر شد حضرت عزیزان این کرت فرمودند که این چون عسل ست ع لذت می شناسی بخدا تا نچشی ؛ بعد از ان حضرت سید ساکت شدند و حضرت سید در قریه سیدان که قریب بکوفین بیابکال ست وفات یافته اند و در انجا مدفونند و حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره صفه بر مرقد شریف ایشان بنا کرده اند و خود در ان صفه در جوار حضرت سید مدفونند قدس الله تعالی اسرارهما واز کوه جوی آبی آورده چند درخت بر سر مزار ایشان کشته اند و حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره در زمان کندن آن جوی بیتین در دست داشته و سنگ آن جوی را بآن بیتین می کنده اند و سنگها بر جنازه شریف ایشان رسید خونین می ساخته و دران حین این بیت مولوی جامی قدس سره را تکرار کرده بیتین می زده اند که بیت از خار خار عشق تو بر سینه دارم خارها ؛ هردم شکفته بر رخم زان خارها گلزارها ؛ و بعضی از مناقب حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سرهما

الله اسراره مذکور خواهد شد انشاء الله تعالیٰ و حضرت جدی
و مخدومی استادی و استاد العلماء حضرت حافظ التاشکندی
قدس سره میفرموده اند بزرگی پیر را از بزرگی مرید میدانند چون حضرت
عزیزان قاسم شیخ قدس سره که بزرگی ایشان دلیل واضح و لایح است
بر بزرگی حضرت مولانا ولی عزیزان و بزرگی شاگرد دال است
بر بزرگی استاد حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره سلطان العرفا
برهان الکبرا قطب الاولیا غوث الاصفیا وحید زمانه فرید یگانه
مرجع العوام والخواص منبع الولایت والاساس ملجا العلماء و ملاذ
الفقرا صاحب العلم اللدنی و مبین العلم الشرعی هو الذی بین معالم
الشریعه بلا اکتساب و اظهر قواعد الطریقه بلا ارتیاب و شید مشاید
الحقیقه بلا اعیاب اسوة المتقدمین قدوة المتاخرین خلاصة
العارفین سلالة الکاملین العالم الرموز الکاشف الکنوز الربانی
ملتجاء الاولیاء فی عصره متکی الفقرا فی دهره المستغنی عن التوصیف
المغنی عن التعریف و آنحضرت اول مرید حضرت خواجه مولانای عزیزان
قدس سره بوده اند پانزده سال خدمت ایشان را بجای آورده اند

و بعد از انتقال ایشان چند روزی بامر ایشان بجای ایشان
نشسته در مقام ارشاد خلایق بوده اند بعد ازان بخاطر ایشان
رسید که هنوز چو ایم خدمت پیران کنیم بعد ازان بجانب بخارا
رفته بصحبت خدمت شیخ عبد اللطیف که از مقتدایان و پیشوایان
سلسلهٔ کبرویه بوده رسیده اند و خدمت شیخ عبد اللطیف در آن
زمان معتکف بوده و حضرت عزیزان قدس سره بخادم ایشان این
گفته اند که بحضرت شیخ گوی که قاسم نام فقیر ست که میخواهد که
ایشانرا ملازمت کند چون خادم بحضرت شیخ نام ایشانرا برده شیخ
فرموده که قاسم شیخ اند از معتکف بر آمده با ایشان ملاقات کرده
گفته اند که ما را در طریقت اشکالات بود و از خوارزم آمده بودیم که
بحضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سره رسید عرض اشکالات
کنیم شاید که از شفاخانهٔ ایشان درد ما دوا یابد چون به بخارا رسیدیم
آنحضرت ارتحال نمودند خواستیم که اشکالات خود را بحضرت خلیفهٔ
ایشان حضرت خواجه ملای عزیزان کنیم معلوم شد که ایشان
دانشمند بوده اند و بخاطر افتاد که مبادا انجا طراقدس ایشان خطور

کنند که مقصود ما امتحان ایشان باشد بدان سبب سوالات با در اهمال
افتاد بعده فرموده اند که پیر شما حضرت عزیزان خواجه علا قدس سره
بیشتر چه میفرمودند حضرت عزیزان فرموده اند که بیشتر میفرمودند که
مقبول یک دل مقبول همه دلهاست و مردود یک دل مردود همه دلهاست
ونیز میفرمودند که صید بودن بهتر از صیادیست و خدمت
شیخ عبد اللطیف در سماع شده مجلس عظیم در گرفته بعد از ان فرموده
اند که جمیع اشکالات تمام تفع گشت پس از ان گفته که آنچه بما رسیده
از رخصتها درین سلسله شریفه کبرویه بحضرت شما تعلق دارد و
از انجا بیرون آمده در نواحی ما ورا النهر سیر کرده بعلیا باد بمنزل شریف
حضرت جد بزرگوار این مخلص آمده سه ماه کما بیش انجا بوده اند و
حضرت جد بزرگوار قدس سره پیش از آمدن حضرت عزیزان قدس سره
واقعه دیده اند که شیر ماده بخانقاه ایشان چون از ان واقعه
باز آمده اند بیاران فرموده اند که آن شیر مردی خواهد بود که خلایق
را بروی رجوعی شود و آثار از وی باقی ماند و همان روز حضرت عزیزان
دران خانقاه تشریف آورده اند و حضرت ایشان فرموده اند که

همین کس ست که بما اشارت رسیده بود بعد از ان از ان جا نقاه
انتقال نموده بصحبت حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره رسیده
مرید ایشان شده سالها در خدمت ایشان بوده اند و حضرت
عزیزان مولانا ولی چند گرت آنحضرت را رخصت کل داده اند
و حضرت عزیزان میفرموده اند که ما در هر چهار سلسله مرخصیم
و حضرت مخدومی و استادی و سیدی و سندی مولانا عصمة
الله رحمة الله میفرمودند که روزی حضرت خواجه کلان خواجه
ده سیدی قدس سره که از مقتدایان و پیشوایان سلسلهٔ شریفهٔ اکابر
خواجگان قدس الله اسرارهم بودند از بخارا آمده بمنزل ما تشریف
آورده فرمودند که در بن آمدن از بخارا الخانقاه شریف حضرت
عزیزان قدس سره رسیدیم و آنحضرت فرمودند که وقت آن شد که
در ده بیدا اقامت نموده بتربیت خلایق مشغول باشید و ما
باین امر تعلل کرده گفتیم که ما مرخص نیستیم و حضرت عزیزان قدس سره
فرمودند که ما از حضرت والد عظامی شما نیز مرخصیم آن رخصت بشما تعلق
دارد و حضرت مخدومی رحمة الله فرمودند که بشما اتفاق میکنیم چون

حضرت خواجه قدس سره چنین گفتند من گفتم که در خاطر ما بود که در این آمدن
نگذاریم که بخارا رود و عنایت کرده در ده پیدا اقامت نموده بتربیت
خلایق اشتغال نماید چنانچه حضرت عزیزان فرموده اند و مقرر ساختیم
که فردا لنگاه در مسجد کبود هم قند مجلس دارند و ما فردا در آن مجلس حاضر شویم
و این اوّل صحبت حضرت خواجه قدس سره بود و هم حضرت مخدومی می‌نمودند
که ما را بحضرت عزیزان از قدیم در زمان سلوک ایشان بمصاحبت
تمام بود و از ایشان خوارق عادات و حکایات نقل میکرده اند
از آن جمله آنست که میفرمودند که روزی در ملازمت ایشان
سوار بودیم و مردم از نوحی بدیدن ایشان می آمدند و نیاز ها می آوردند
از جمله نیاز آنچه تنکه بود در کیسهٔ خود می انداختند و فوطهٔ چند آنرا
در میان بسته بعد از آن شمرده بصوفی از صوفیان دادند و مرا از این
حال تعجب آمده در خاطر گذرانیدم که این کیسه چراست همه را بخادم
ندهند که جمع و ضبط نماید بالفور باین خاطر اشراف یافته و فرمودند که
مولانا عصمة الله آنچه شما میگوئید کردیم لیکن خادمان اسراف کردند
و ما مأموریم که بمصرف نیاز رسانیم بنا بر این این کیسه را پیدا کردیم و این

ضبط نمودیم و حضرت مخدومی میفرمودند که عهد کردیم که در ملازمت
ایشان حتی الامکان ضبط خاطر نمائیم که اشرف القلوب اند و هم حضرت
مخدومی میفرمودند که از حضرت عزیزان قدس سره پرسیدم که درین
مجمع صوفیه از اهل الله که باشد فرمودند که جوانی است که شاه طالب نام
و چون این سخن از زبان م ایشان جاری شد از ان مجمع عظیم دیدم که این
کلام ایشان بسمع وی برسید از دور جوانی برخواست بر سبیل
تعشق برای نظاره کنان ایستاده و من بر ایشان عرض
کردم که همین جوان باشد فرمودند که آری همین است و بخاطر ما افتاد که
با این جوان آشنائی بودیم چون از ملازمت ایشان فارغ شده
بیک از حجرها که ما را آنجا تعیین کرده بودند در آمدیم همان جوان از در
آن حجره به بشاشت تمام سلام کرده در آمد بعد از ان با آن جوان
صحبت و الفت پیدا کردیم و حضرت مخدومی قدس سره شاه طالب را
بسیار تعریف و توصیف می نمودند و هم حضرت مخدومی قدس سره میفرمودند که
حضرت عزیزان قدس سره در ولایت بهار سمرقند خلوت نشستن
دران خلوت در صحبت ایشان بودیم بعد از ان در نواحی علیاباد سمرقند

اعتکاف نشستند ودران اعتکاف درما جمعیّتِ شدیدا پیدا شد در خلوت
مذکوره تفرقه وحاصل شد واین حال را بحضرت عزیزان عرض کرده گفتیم که
هر دو مجلس شما است سبب چیست که یکی موجب جمعیّت و دیگری موجبِ
تفرقه شد حضرت عزیزان قدس سره فرمودند که این سبب آن ست که ولایت
انهار درو روی مردم متفرقه وسلاسل مختلفه جمع شده اند این
تفرقه وعدم جمعیّت خواطر بدان سببست بخلاف ولایت علیا باد
واشتیخن وسیالنگال تا بخارا همگی گویا یک تن است وما چون اهلِ سکونیم
همگی یکبار الله می گویند واین جمعیّت بدان سببست الحمد لله حمداً
کثیراً وهم حضرت مخدومی فرمودند که دران اعتکاف حضرت عزیزان
فرمودند که ابو الخیر سلطان پادشاه دیار بوده میخواهد مرید باشود
من اشارت کردم که وی بخواهد صوفی شد ومن بعرض ایشان رسانیدم که
اگر توبه کند بمضمون التّائب من الذّنب کمن لا ذنب له گناهان
گذشتهٔ وی مغفور شده سبکبار شود وبعد الیوم امید ست که بدین
سبب بعضی از مظلومان بفریاد رسیده حضرت ایشان خلاصی یابند واز حضرت
اقبال ارادت وی کردند ومن دست آن سلطان را گرفته بدست ایشان

سیر دم وہم حضرت مخدومی قدس سرہ رامیفرمودند در زمانی در صحبت
حضرت عزیزان قدس سرہ در خانقاہ آنحضرت کہ در کرمینہ است بودیم
زبدۃ الافاضل مولانا نوروز علیا بادی کہ از شاگردان حضرت مخدومی
نود با ہمراہ بود شبی در حجرۂ کہ با متعین بود و ما در آنجا بودیم مولانا
نوروز بما گفت کہ از حضرت عزیزان قدس سرہ تعدیل ارکان در نماز بوقوع
نمی آید و من بمولانا نوروز گفتم کہ جواب شما ایشان خود خواہند گفت
بعد از ان فرمودند کہ چون مولانا نوروز بعد از انکہ غایت شب
گذشتہ از پیشہا بر آمدہ بخانقاہ عالم پناہ در آمدہ در کنارہ در ان
خانقاہ بگذاردن نماز تہجد مشغول شدہ و حضرت عزیزان قدس سرہ در ان
خانقاہ تکیہ کردہ بودہ اند و درویشی ایشانرا خادمی میکردہ و یکبار از سر خود
برداشتہ فرمودہ اند کہ تو تعدیل ارکان بسید ہم چند کرت ہمچنین فرمودند
و مولانا نوروز جواب نداده بدان سبب کہ دران خانقاہ مقدار دو سہ
ہزار صوفی می بود و اکثر بنماز تہجد مشغول بودہ اند بخاطر وی آمدہ کہ شاید کہ
بدیگری میگفتہ باشند بعد از ان آن صوفی کہ ایشانرا خادمی میکردہ خطاب
بوی کردہ و مرتعین نمودہ فریاد کرد کہ ترا میگویند و وی فریاد کنان و غلطان

در پیش ایشان افتاده خواسته که مرید ایشان شود ازان صوفی پرسیده اند که مرا خواب بیهوده باشد وی جواب داده که خواب بیهوده و طهارت شما باقی است بعد ازان وی را مرید گرفتند و نیز نموده اند که بعد ازین همچنین اعتراضات مکن و خدمت مولانا نوروز تورّم قدّه نیز مکررات این واقعه را می گفت و وی می گفت که چون تا پیش حضرت مخدومی در آمدم فرمودند که الحمد لله که عنایت نموده اند و ترا از مهلکه خلاصی داده اند و ای بر تو اگر اظهار نا کرده درین شبهه می ماندی و این مولانا نوروز مقبول حضرت عزیزان قدس سره بود و این مخلص در زمانی که حضرت عزیزان قدس سره بعلیا باد تشریف می آوردند دید که دست در پشت مولانا نوروز کشیده چند کرت فرمودند مولانا نوروز ما و مولانا نوروز بسیار مرتاض و از جمله صلحای درویشان ایشان بود و بعد از ارتحال آنحضرت بحضرت عزیزان ما قدس سره مرید شده بود و بعد از وفات وی این مخلص در واقعه دید که در پیشگاه مجلسی که اکابر دران مجلس بوده اند مولانا نوروز بتقدم بر همه نشسته بفقیر خطاب کرده میگوید که کسیکه بحضرت عزیزان قدس سره و بحضرت عزیزان پیر تم شیخ مرید شده بفقیر امثال حاجی ... [illegible]

بخواہد ماند و این حاجی ندّاف درویش کبیر بود و بعد از فوت
مولانا نور وز میگفت که مولانا نور وز بتقصیر من پیش آمد و این فقیر
استماع دارد که حضرت عزیزان قدس سرّہ در زمانی که در ملازمت حضرت
مولانا ولی عزیزان قدس سرّہ بوده اند کاه چنان می شده که
از غایت استغراق پیش از امام تکبیر تحریمه می بسته اند و حضرت عزیزان
مولانا ولی قدس سرّہ میفرموده اند که ای شیخ مستغرق پیش از امام
تحریمه مبندید و خدمت مولانا عبد المؤمن که از جملهٔ درویشان قدیم
آنحضرت و مقبولان ایشان و آثار توجه در روی ظاهر بود میفرمود که
حضرت عزیزان قدس سرّہ در وقت مراجعت از سمرقند بجانب کرمینه
چون بصحرائی رسیدند دران صحرا رمهٔ گوسفندی بود یازده گوسفند
ازان رمه جدا شده بجانب حضرت عزیزان قدس سرّہ در تاختند باوجود
آنکه با آنحضرت جمعی کثیر بودند اصلا نگردیدند بیشتر چنان بود که با ایشان ده هزار
کس همراه می بود چون نزدیک بایشان رسیدند بآنحضرت نظاره
کنان بایستادند بعد ازان گشته بدان رمه ملحق شدند و این فقیر
بمیرزا هارون که از جملهٔ مخلصان قدیم حضرت عزیزان قدس سرّہ بود در سید

میرزا هارون در گریه بود پس سبب گریه را از وی پرسیدم گفت که
ما مقدار این گوسفندان نشناختیم حضرت ایشان را گفته کردیم
و چون حضرت عزیزان قدس سره در یک از منازل نزول نمودند و این
فقیر ایشان را خادمی میکردم فرمودند که میرزا هارون بتوجه میگفت
و سخن کلام وی با ایشان عرض کردم آن جوق زاغان را ندید
واقعه آن بود که جوق زاغی در آن روز بر زبر سر مبارک آنحضرت
تنوره کشیده نزدیک آمده بود که بیفتند بعد از آن پرواز کرده برفتند
فرمودند که آن زاغان خواستند که در زیر قدم ما افتاده
طوف کنند با زاری کردیم بدرگاه حضرت حق سبحانه که چند روز
میخواهیم که درین عالم باشیم و زود انتقال کنیم بدان سبب پرواز
کرده برفتند فرمودند که چون از قطب امثال این کارها ظاهر شود زود
خواهد از عالم رحلت نمود و هم فرمودند که مثل این از حضرت خواجه
احرار قدس سره ظاهر شده بعد از آن بزودی انتقال نموده اند فرموده اند که
روزی حضرت خواجه احرار قدس سره از جانب قرشیک که از نواحی
سمرقند است می آمده اند آهوئی از صحرا آمده سر بر سم ایشان نهاده

بزبان حال گفته که درین کوه بچه دارم که از انشیر میدهم و درویشی که
از برای من و در راه من کازه ساخته که مرا گیرد و من چند روزست که
بدان سبب بچه خود را شیر نمی توانم داد و بعد ازان حضرت خواجه
قدس سره دوات و قلم طلبید در کاغذی نوشته اند که ای درویش
اگرچه صید حلال است اما رحم از دین است و آن کاغذ را بشاخ آن
آهو بسته اند و آن آهو پیش آن درویش رفته آن خط را داشته
چون آن درویش مضمون آن خط اطلاع شده از خط آنحضرت نه برآمده
کازه را ویران ساخته رفته است چون آن اظهار از آنحضرت واقع
شد بزودی از عالم ارتحال نموده اند و هم مولانا عبد المؤمن بیان نموده
اند که روزی خدمت قاضی خان عبد الله خان که نام وی نور الدین
بود بملازمت حضرت عزیزان آمده پیغام عبد الله خان را بر آنحضرت
رسانید که عبد الله خان میگوید که حضرت عزیزان قدس سرهم تا آنکه
عفو نامه بنام من ننویسید بملازمت آنحضرت نمی توانیم رسید هر چند
حضرت عزیزان قدس سره ابرام نمودند که از عبد الله خان چه صادر
شده باشد قاضی خان میگفت که من اصلا مطلع نیستم بعد ازان فرمودند که

عفو بدست حق سبحانه بست و قلمی گرفته این بیت را نوشته ارسال نمودند که بیت غافل منشین که مرکب مردان مرد را در سنگ لاخ بادیه پیها بریده اند نومید هم مباش که رندان باده نوش ناگه بیک خروش بجای رسیده اند چون این کتابت شریفه بحضرت عبید الله خان رسید بالفور به بندگی آنحضرت آمده و واقعه آن بوده که عبد الله خان یک پیاله پنهانه باده شامید بوده آنحضرت بنور ولایت اظهار آن نموده اند و هم مولانا عبد المؤمن میگفت که شبی آنحضرت را در خانقاه عالم پناه خادمی میکردم شخصی از دور مرا اشارت کرد و حضرت عزیزان قدس سره را اشرافی شده فرمودند که بروید که شما را عبد الله خان می طلبد چون پیش آن شخص آمدم گفت شما را عبد الله خان می طلبد عبد الله خان آن شب در یک از حجره های حضرت عزیزان قدس سره که در جوار خانقاه ست بوده و چون پیش عبد الله خان آمدم گفت که درین آمدن از بخارا دو قاضی همراه ما بودند یکی قاضی خان مذکور و دیگری قاضی میرتاتکندی که وی از جمله معتبران عبد الله خان بود با یکدیگر در نزاع شدند بدان سبب من پرسیدم که حضرت عزیزان

قدس سره بکه رخصت داده اند قاضی خان گفت که بیک کس رخصت
داده اند وان عزیزان پیر کم شیخ اند قدس سرہم وقاضی هیر گفت که
بصد کس رخصت داده اند و هر دو در سخن شدند ومن گفتم که چون
علازمت آنحضرت میرویم از مولانا عبدالمومن خواهیم پرسید بعد ازان
خدمت مولانا عبدالمومن فرمودند که من در جواب عبدالله خان
گفتم که هر دو قاضی راست گفته اند قاضی میر چون در سلسله کبرویه اند و
دران طریق اگر پیر طاقیه مرید خود میدهد آنرا رخصت میگویند و
حضرت عزیزان زیاده از صد کس را رخصت چهار تسبیح را داده اند قاضی
میر همه را رخصت میدا اند وقاضی خان درین سلسله است و مرید
حضرت عزیزان است مراد وی رخصت کلی است وآن رخصت کل
بحضرت پیر کم شیخ واقع شده است وچون ارش خان بخانقاه در
آمدم حضرت عزیزان قدس سره فرمودند که بعبدالله خان چه جواب گفتید
وآنچه مذکور شد همه را عرض نمودم فرمودند که همان تو راست که شما
گفته اید وهم مولانا عبدالمومن میگفتند که بعد ازانکه خسرو سلطان مرگ
پسر عم عبدالله خان بود کشته شد عبدالله خان چهار ماه در بخارا

بیمار افتاده و درین مدت ویرا حضرت عزیزان قدس سره
نیز رسیده اند بیشتر بیماری عبدالله خان بدان سبب بوده که چون
حضرت عزیزان قدس سره الله برای طوف مزار فایض الانوار حضرت
سلطان الطریقه خواجه احمد الیسوی قدس سرها بترکستان تشریف
نموده اند بابا سلطان که پادشاه ترکستان بوده یک هفته
دران ولایت مرکبان صوفیانرا بنفس خود نگاه بانی کرده بعد
ازان حضرت عزیزان قدس سره کاه میفرموده اند که بابا سلطان
هم قابل تربیت است و این سخن آنحضرت بسمع عبدالله خان رسیده
واین بابا سلطان قابل خیر و سلطان است بدان سبب ضعف
وی قوی گشته و بعد از صحبت عبدالله خان اراده ملازمت صحت
آنحضرت کرده از بخارا بیرون آمده و الغ شیخ که برادر عروس و
خادم و مقبول آنحضرت بود با آنحضرت توجه نموده بابیرام بستان بجانب
کرمینه آنحضرت استوار برست چون از کرمینه گذشته اند دو سوار
از جانب چول ملک پیدا شده اند سر یکی برهنه ریسمانی در گردن
و دیگری یا سر این ریسمانرا گرفته چون این دو کس نزدیک رسیده اند

سر بر بنه عبد الله خان بوده و دیگری جان کیلدی بی بر آنحضرت
عرض کرده که نذر کرده ام که از خام رباط تا خانقاه ایشان باین حال
بروم و آنحضرت فرموده اند که مقصود از خانقاه هم مقصود
توئی کعبه بتخانه بهانه بعد ازان عرض کرده خسرو سلطان برادر
من کشته شده است و از دست من معارضه بپادشاهان سمرقند
و بادشاهان تاشکند ممکن نیست مرا رخصت بدهید که درویش شده
بجانب کعبه شریفه بروم ازان سخنان وی آنحضرت در غیرت آمده
فرجی و دستار خود را بعبد الله خان پوشانیده و باسب خود بدست
مبارک خود سوار ساخته فرموده اند که بعد ازین بینم که کدام من ترا
ازین اسب و زین فرو می آرد بعد ازان خان در زیر قدم ایشان
افتاده که مرید ایشان شود حضرت عزیزان فرموده اند که مادعاگوی
توایم دعا نخواهیم که دیگران نیز دعاگوی باشند و دعاگویان دیگر
از ارادت تو بابد حال میگردند بدان سبب ایرام پذیرفته اند
و همان سال عبد الله خان بیمن نفس آنحضرت بادشاهان سمرقند را
زیر کرده سمرقند را گرفته بعد الیوم هیچکس بروی مقابل و معارض نشد

وهم مولانا عبد المومن می گفتند که بعد ازان عبد الله خان عرضه داشت بآنحضرت نوشت که ما چون نا قابل بودیم که ما را مرید نگرفتند وابو الخیر سلطان چون قابل بود که ویرا مرید گرفتند حضرت عزیزان فرمودند که ابو الخیر بنیت ابو الشر ست اگر ویرا مرید نکریم عالمی را ویران کند وترا احتیاج بارادت نیست وخاطر اتسکین دادند وهم مولانا عبد المومن میگفت که در زمان انتقال آنحضرت وبای عظیم بود که در خانقاه آنحضرت چند هزار صوفی وفات یافت در خاطر ما افتاد که در ملازمت آنحضرت انتقال خواهیم نمود چون این خاطر پیدا شد آنحضرت توجه بفقیر کرده فرمودند که شمارا از برای خدمتی خواهیم گذاشت وآن خدمت آنست که چون مولانا عبد الله المومن پسر اعلم العلما مولانا درویش محمد آخون تاشکندی که در ملازمت ما انتقال نمود کلید های مخزونات خود را بما داده است که ما آن مخزونات وی را که در تاشکندست بفرزند ما رسید دهی سا ریخ شما آن کلید ها را گرفته آن مخزونات را بآن نارسیده رسانید و از آن وبا مولانا عبد المومن خلاصی یافته همان سال بتاشکند رفته

ان مخزونات را بآن نارسیده رسانید و این مخلص استماع دارد
که حضرت عزیزان قدس سره پیش از آنکه و با شود میفرموده اند که
بگوش من آواز می آید که وبا وبا و نیز میفرموده اند که بر عبد الله خان
وقتی که بایدی وبا متوجه شده بود ما این وبا را برخود قبال کردیم
چون در وجود عبد الله خان خیر بسیار است و بعضی مسموع است که
خدمت شیخ سلیمان که از مشایخ سلسله کبرویه و بحضرت ایشان
اخلاص تمام داشت بملازمت آنحضرت رفته واقعه را عرض کرده
حضرت ایشان فرموده اند که تعبیر واقعه شما وقوع وبا ست شما
اگر در خواب می بینید بگوش ما هر روز منادی می کنند وبا وبا
هم مولانا عبد المومن می گفت که بکرات حضرت مولانا ولی عزیزان
می گفتند که فاتحه شیخ ما الله میگوییم شما عبد الله می گوئید وی خواهد
پادشاه کلان شد و شما ولی آن وقت خواهید بود و حضرت عزیزان
میفرموده اند که چون او زبکیه تاشکند و ولایت میانکال را تاخته
خراب ساختند ما را غیرت شد توجه نمودیم از عبد الله بهتر نیافتیم
بدان سبب این توجهات از ما واقع شده خدمت امیر ماه شیخ که

از درویشان قدیم و از ایشان مجاز بودند میگفتند که در
زمان زمستان بجنبت پیران حضرت عزیزان قدس سره
بطوف مزار حضرت سلطان الطریقه قدس سره ترکستان رفتند
بخاطر افتاد که سبب التزام این همه محنت و مشقت چه باشد آنحضرت
فرمودند که سبب آن گفت که خواستیم که رای حضرت سلطان الطریقه
قدس سره معلوم ما شود که پادشاهیست که همین سلاطین قرار می
یابد درین ملازمت رای حضرت سلطان الطریقه قدس سره بران
قرار گرفت که عبدالله خان پادشاه باشد این سفر پر خطر بدان سبب
بوده هم مولانا عبدالمؤمن می گفتند که حضرت عزیزان قدس سره
بحضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره عرض کرده اند که واقعه می بینم که
حضرت شیخ عبدالحق قدس سره پوستین عسلی خود را بمن پوشانیدند
و حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره فرمودند که ای شیخ خواب مکن
خواب مبین بعد از ان بخانه خود رفته در خواب شده سه مرتبه واقعه
دیده اند بالآخر زوجه خود را بیدار ساخته فرموده اند که شیخ
سخنی گفتیم شیخ و بغیرت شده ما را امی ماند که خواب بکنیم بعد از ان

بخانقاه رفته اند دیده اند که حضرت عزیزان قدس سره پشت
بستون خانقاه نهاده بجانب قبله توجه تام دارند و
بحضرت عزیزان معذرت گفته رخصت کلی داده اند باز حضرت عزیزان
مرید شده اند باز حضرت مولانا ولی قدس سره رخصت داده اند باز
ایشان تجدید ارادت کرده اند تا سه کرت چنان شده است
و آن سه واقعه یکی آن بوده که حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره
دیده اند که دریای عظیمی و پل باریک بر زبر آن کشیده اند و جمع
عظیمی جمع شده میخواهند که ازین دریا بگذرند و کسیکه ازین پل
سر کرده گذراند می یابند همگی این جمع اول بحضرت عزیزان
مولانا ولی قدس سره توجه نمودند ایشان ازان باز ایستادند بالآخر
حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره همه را سر کرده ازان دریا گذرانیدند
واقعه دویم آنکه حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره دیده اند که
حضرت عزیزان قاسم شیخ گوشت بسیار پاره پاره کرده بجمع تقسیم می کنند
واقعهٔ سیوم آنکه دیده اند که شخصی آمده بحضرت عزیزان مولانا ولی
قدس سره می گفته که در بیرون پادشاهی با لشکر عظیم همراه آمده شما را میطلبند

وچون آنحضرت در برآمدن توقف نموده اند آن شخص گفته که اگر می برآیند
آن پادشاه خود نیز دشنامی آید بعد ازان بالضروره بیرون آمده اند
دیده اند که لشکر بیکرانند و پادشاه حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره
وهم مولانا عبدالمؤمن میگفت که چون حضرت عزیزان مولانا ولی
قدس سره از عالم انتقال نموده اند حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره مولانا
باقی را که پسر حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره اند فرمودند که شما چهار
تسبیح گوئید چون سه روز گذشت آنحضرت چهار تسبیح گفته فرمودند که
امشب حضرت مولانا ولی قدس سره را در واقعه دیدم که فرمودند که ما شما را
بجای خود نصب کردیم نه مولانا باقی را بعد ازان همگی اصحاب حضرت مولانا
ولی و مولانا باقی در همان مجلس بحضرت ایشان مرید شدند و این مخلص
استماع دارد که حضرت عزیزان قدس سره در منزل مولانا یوسف نیره که
از علمای سمرقند بوده تشریف داشته اند و همگی علمای سمرقند در ملازمت
ایشان بوده اند و آنحضرت سخنان عالی میکرده اند که سخن ایشان
بقضا و قدر افتاده ازان سخن میکرده اند بخاطر مولانا نورگه ازم یدان
حضرت مولانا ولی عزیزان بوده و بحضرت عزیزان ارادت نکرده

بوده رسیده که ایشان نخوانده اند مبادا که خطائی بر زبان ایشان

رود آنحضرت بالفور بشرف آن خاطر شده فرموده اند که ہی مولانا نور

خدای که مرا آفریده امید دارم که زبان مرا نگاه دارد و مولانا نور

بعد از دیدن این کرامت در ان مجلس در قدم ایشان فتاده مرید ایشان

شده واین مولانا عبدالمؤمن صاحب حال و منظور نظر حضرت عزیزان

قدس سره بود شبی این مخلص بخانقاه عالم پناه آنحضرت رفته بود معلوم شد که

خدمت مولانا عبدالمؤمن در سلطان رباط که از صحبت مولانا محروم

گشتیم چون نماز بامداد شد خدمت مولانا عبدالمومن در خانقاه آنحضرت

حاضر شدند فرمودند که امشب در واقعه حضرت عزیزان قدس سره را دیدیم که فر

مودند که خانقاه را روبید که بخانقاه مهمان آمده است بدان سبب سعی

نموده شب گیر کرده حاضر شدیم وازین واقعه کمال رابطه مولانا بحضرت

عزیزان قدس سره واضح گشت وخواجه بابای کمالی که از جمله بندگان قدیم

آنحضرت بود نقلها از ان حضرت میکرد و بعد از سالها آنچه وی نقل

کرده همه واقع شد از انجمله آن بود که میگفت حضرت عزیزان قدس سره

روزی در لب جوئی تکیه کرده بودند و نظر ایشان در آب جوی بود فرمودند که

بعضی از کارهاش پس مثل این آب صافی معلوم میشود بعد از آن گفتند که
هی حسن پستن خواهی شد یعنی رسوا خواهی گشت و این حسن اتالیق
ابوالخیر سلطان بود بعد از آن این حسن اتالیق باعث فتنهای عظام
شد که بادشاهان سمرقند و خود و جمع کثیر بقتل رسیدند و از الجمله آن
بود که میگفت که چون عبدالله خان شاهم قورچی که از جمله ارکان دولت
وی بود فرمود که ابوالخیر سلطان را بکشید و شاهم قورچی نفرموده وی
سلطان مذکور را بقتل رسانید و بعد از آن بملازمت حضرت عزیزان
آمده آنحضرت فرمودند که ای شاهم قورچی تو از برای عبدالله خان ابوالخیر
سلطان را کشته و روی ترا همین عبدالله خان سیاه کرده براز برای
زار خواهد کشت و این واقعه را خواجه بابای کمالی بسیار میگفت و این
واقعه بعد از بیست سال کماهی بوقوع آمد و از الجمله آن بود که خواجه
بابا میگفت که در ملازمت آنحضرت مذکور شد که پسر طفل ابوالخیر سلطان
را سر بریده اند حضرت عزیزان فرموده اند ای عبدالله خان اگر دانی که
پسر ترا بچه خواری خواهند کشتن هرگز سر این طفل بیگناه را نمی بریدی
و این واقعه نیز بعد از بیست سال کماهی بوقوع پیوست و هم خواجه بابای

کمالی میافت شبی در خانقاه آنحضرت خدمت عزیزان ما و خدمت طاهر
شیخ گفته اند که از برای ما درین شب قیمز میتوانید پیدا کردن و من دران
نیمهٔ شب در در حوالی آنحضرت متوجه آنحضرت شده نشستم بعد از زمانی
آنحضرت آمد که بابا چراغی پیدا شد و در حوالی کشاده شد آواز
آنحضرت آمد که بابای دیوانه فرمودند که این قیمز و این نان را
از برای شیخان ببر و من فریاد کردم که در ولایت شما هرگز شبهه نیست
بعد از ان آن قیمز و نان را پیش مشایخ مذکورین بردم و این مخلص
استماع دارد که مولانا عبدالله پسر شیخ لهرو که ویرا دیوانه می گفتند
و او از مجذوبان حق بود روزی بملازمت حضرت عزیزان قدس سره
رسید و آنحضرت فرموده اند که دیوانه از برای ما نیاز نیاوردی مولانا
عبدالله عرض کرده چیزی نداشتم که نیاز آرم آنحضرت فرموده اند که
در میان مویز و سرغه داری چرا آنرا نیاز نکردی و حال آنکه در میان
وی آن مویز بوده و از رؤیت این کرامت دیوانه وار در حرکت و
سماع شده فریاد ها کرده و این مخلص روزی در مجلس شریف آنحضرت
بود دو عم فقیر خدمت طاهر شیخ در پهلوی آنحضرت نشسته بودند بفقیر

عنایت نموده فرمودند که چه میخوانی خدمت طاهر شیخ عرض کرد
ند که سیپاره میخواند و قرآن یاد گرفته است بر زبان آنحضرت این کلمه
جاری شد که او علوم ملا ابو لوسیان بعد از آن در خاطر من آمد که
آشی که تناول میفرمایند آن را بمن عنایت نمایند بمجرد این خاطر کچه را
از دست مبارک خود نهاده بخادم فرمودند که این آش را باین خورد
بده و از آن آش خوردم همان که این عنایت آنحضرت مایه محبت
این محب باین طایفه علیه گشت هر روز محبت این مخلص بحضرت ایشان
و محبان ایشان زیادت میگردد امید وارم که در محبت این طایفه علیه
بمیرم و از جمله محبان ایشان محشور گردم و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید
ع گوشه چشمی که هست شناشوم زابنای جنس :: سگ که شد منظور نجم الدین
سگان را سرور است :: اللهم احشرنا من اهل المحبة واحشرنی فی المحبة و در آن
وقت این مخلص سیزده ساله بود و در مقام یاد گرفتن قرآن شده بود
ولیکن بجهت ضعف تا زمان بست یک سالگی تاخیر یافت دائماً بخیر شریف
آنحضرت بود که شبی عنایت الهی از خزانه نامتناهی در رسید و این بنده
اشارتی دید که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم نشسته اند و در پهلوی

چپ آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
نشسته اند و حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه دست این
مخلص را گرفته با آنحضرت سپردند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بحضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه خطاب کرده فرمودند که
این فرزند ابوبکر است بعد ازان فرمودند که قرآن خوان و بفرموده
آنحضرت صلی الله علیه وسلم چند آیت قراءت کردم و چون ازان
واقعه باز آمدم بعنایت والتفات حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم
قرآن عظیم در مدت هژده روز یاد شد الهی از شفاعت قرآن این
بنده عاصی غرق در بحار عصیان را محروم نگردانی و جرم ما را باعث
دوری ما نگردانی نسبت تو بعلی ازل مرا دیدی عیب من دیدی
تو بخریدی تو بعلی آن من بعیب همان ز رد مکن چونکه دیده بخریدی
ای عزیز من بدانکه از زمان این واقعه مدت چهل سال گذشته
بود که این مخلص در زمان جمع مجموعه شریفه که در بیان مشایخ صفیه است
اشارت دید که بعنایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مصافحه کرده ام الهی
نقل و این مخلص در ملازمت حضرت عزیزان قدس سره در خانه عارف شیخ

آن سولاتا که از جمله مخلصان آنحضرت است بود و دران مجلس عظیم طالب علمی از سمرقند بیرون آمده بملازمت آنحضرت رسیده و دران حین عبدالله خان سمرقند را محاصره کرده بود و حضرت عزیزان قدس سره بجهت آشتی دادن عبدالله خان و جوان مرد علی خان که پادشاه سمرقند بود و دران سمرقند متحصن بود آمده بودند و ازان طالب علم آنحضرت پرسیدند که شهر چه حال دارد آن طالب علم گفت که دروازهٔ فیروزه که یک از دروازه های سمرقند است عبدالله خان از بیرون بضرب تنک زده که دروازه یکسان شد و جوان مرد علی خان قنار های بخته مسلمانان را گرفته آورده آن دروازه را محکم ساخته خاک ریز کرده و آنحضرت فرمودند که فردا بزنند که بختهای جوان مرد بفلک برود و آنچه فرمودند بالآخر همان نور شد و دران مجلس از خادم جد بزرگوار این مخلص که مولانا جان بابا نام داشت و آنحضرت را بوی التفات بود پرسیدند که حضرت درویش شیخ عزیزان قدس سره براق خان را به پیر محمد خان بچه کیف آشتی دادن و مولانا جان بابا عرض کرد که حضرت ایشان بخارا..

تشریف برده جلاء و براق خان را بعنف گرفته از سر مسلمانان دفع کردند
بعد ازان بخارا را داخل شدند و پسر محمد خان بخارا را با ایشان نیاز کرد
و ایشان بخارا را به پسر محمد خان دادند بعد ازان بخاطر آنحضرت مصمم
شد که جوان مرد علی خان سمرقند را با ایشان نیاز کند بعد ازان عبد الله
خان را ایشان گرفته از سمرقند برند چنانچه حضرت جد بزرگوار
کرده اند و این تفصیل در منقبت ایشان مذکور شده است بعد ازان
این مخلص از آنحضرت اجازت گرفته بعلیاباد آمد بعد ازان حضرت عزیزان
ازان منزل انتقال نموده بقریهٔ میر عمر که قریب بسمرقند است نزول نموده
حضرت عزیزان و طاهر شیخ و افتخار شیخ و امیر بنیره و میر ماه شیخ را بنزد
جوان مرد علی خان فرستاده اند که وی سمرقند را بما نیاز کند تا
عبد الله خان را از سر وی دور کنیم و آن بی دولت قبول نکرده
بعد ازان حضرت عزیزان بر زمین اشهاد فرموده اند که پنجاه و دو روز
را شماره کنید که عبد الله خان بعد از گذشتن پنجاه و دو روز سمرقند را
میگیرد و با امراء عبد الله خان که دران مجلس حاضر بود فرمودند که رفته
بعبد الله خان گویید که چون سمرقند را گیرد و دو کس را تواضع نماید یکی حضرت

استاد العلما حضرت مولانا عصمة الله و دیگری قاضی شاه و سمرقند را
تاراج نکنند و چنان شد که بعد از پنجاه دو روز عبد الله خان سمرقند را
گرفته و بخشه های جوان مرد علی خان بر فلک رفت چنانچه بر زبان شریف
آنحضرت جاری شده بود نقلست که چون حضرت عزیزان خواجه مو
لانا قدس سره بترکستان از برای زیارت مزار بابرکات حضرت
سلطان الطریقه خواجه احمد الیسوی قدس سره تشریف می برده اند در راه
آنحضرت ثقلی عارض شده بدان سبب به محفه نشسته اند و دو اسپ
این محفه را می کشید چون یکی ازین اسپان بیمار شده حضرت عزیزان
قدس سره بجای آن اسپ یک جانب محفه شریفه را خود کشیده تا ده فرسنگ
راه برده اند و چون بر لب دریای سیحون رسیده اند و زمان آب خیز
دریا بوده و کشتی در آنجانب دریا بوده دو اسپ گرفته به دریا در آمده اند
و چون پاره از دریا را قطع کردند یک اسپ هلاک شد و آن اسپ خود
مرده را سعی نموده اند که به بیرون دریا اندازند تا آنکه پوست وی چاروق
صوفیه پابرهنه شود بدان سبب به پایان دریا افتاده اند چندانکه
از نظر مردم دور شده می نموده اند و جزم کرده اند که آنحضرت را آب برد

و حضرت عزیزان خواجه مولانا قدس سره را اضطراب شب روی بجانب کعبه شریفه آورده فرموده اند که بیت در نومیدی بسی امید است پایان شب سیه سفید است بعد از ان صوفیان دیده اند که چیزی سیاهی به بیرون دریا افتاده و آن سیاه آن بود که آن اسپ خود مرده را بکنار دریا رسانیده به بیرون دریا که بمقدار قامت بلند از دریا بلند بود زور کرده پر تافته اند نقلست که بحضرت عزیزان در راهی چهار کرگجی یعنی دزد پیش آمده رئیس ایشان میرزا خرم نام داشته و آنحضرت را ناشناخته یک از ان جماعت آمده گفته که تنکهای خود را باده آنحضرت گفته اند که در ما تنکه نمی باشد اگر گمان آن داری آمده ما را بکاو چون پیش ایشان رسید آن شخص را چنان بر زمین زده اند که ویرا مجال جنبیدن نمانده یک پای خود را بر وی نهاده کمان ویرا کشیده اند بعد ازین دو کس دیگر از ایشان نان بایشان متوجه شده اند هر دو را بر بالای شخص اول زده بدستارهای ایشان بسته اند بعد از ان میرزا خرم آمده تقصیر گفته ایشانرا داشته عرض کرده که هر یک ازین مردم لشکری برابر هم میزدند این زور ولایت ست و همه بر دست آنحضرت انابت کرده اند

واین مخلص استماع دارد که در وقتی که آنحضرت از ملازمت حضرت
مولانا ولی عزیزان بکرمینه می رفته اند بایشان چهار ده کرچی پیش
آمده بیشتر ایشان را بسته اند و رئیس ایشان میرزا هارون نام داشت
همگی مرید ایشان شده اند و آنچه اوّل مذکور شد در مناقب ایشان
مسطورست نقلست که چون حضرت عزیزان شنیده اند که حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم کشتین گرفته گاه ایشان نیز کشتین
می گرفته اند و دران زمان دو کشتین گیر مشهور بوده یکی در بخارا
و یکی در تاشکند پهلوان بخاری از برای کشتین قدم گرفتن بتاشکند
میرفته که بکرمینه رسیده از کشتین گرفتن آنحضرت اطلاع یافته بخانهٔ
آنحضرت آمده مهمان شده بعد از مهمانی آنحضرت چهار من گندم را که از برای
بردن آسیا در جوال کرده بوده اند خواسته اند که از برای پهلوان
بغرا پزند بنفس خود تنها آن گندم را بر مرکبی بار کرده اند چون بدیواری
رسیده اند آن مرکب را بر داشته بهمراهی این بار از آن دیوار گذرانده
اند چون پهلوان این حال را مشاهده کرده گریزان شده بدر رفته است
و حاجی شاهی که از درویشان ایشان بود میگفت که روزی کشتین گیری

بملازمت حضرت عزیزان از بخارا آمده‌ بودی بسیار مشهور شده

بود حضرت عزیزان قدس سره بفقیر خطاب کرده فرمودند که شاه محمد

فردا تو باین کشتیبان کبیر دهمان شب آن کشتیبان کبیر غایب شده

و گفته که چون حضرت عزیزان فرمودند که بوی کشتیبان کبیر در بس حسی

و حرکتی نماند و چون فردا شد حضرت عزیزان فرمودند که کشتیبان کبیر کجا

شد عرض کردند که شب بجانب سمرقند رفته است فرمودند که اگر اینجا می

بود نهایتش آن بود که از شاه محمد می افتاد و حالا معلوم نیست که

بسمرقند رسد بعد ازان معلوم شد که بسمرقند نارسیده در راه فوت

شده است نقلست که روزی حضرت عزیزان قدس سره بملازمت مولانا

خراسانی که عم آنحضرت بوده اند و در سلسلهٔ خواجگان بوده اند و از حضرت

خواجه احرار بدرجهٔ تکمیل رسیده بوده اند و چون نماز گذارده اند مولانا خراسانی

مراقب شده اند و حضرت عزیزان نیز مراقب گشته اند و دران مراقبه حضرت

عزیزان قدس سره حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم را دیده اند و سعی

نموده اند که چشم خود را نیک کشاده جمال جهان آرای آنحضرت را نیک

مشاهده نمایند ناگاه مولانا شمس نام از جملهٔ تلامذهٔ مولانا خراسانی دست

برانوی حضرت عزیزان قدس سره زده گفتا که شیخا تا چند خواب میکنید
و حضرت عزیزان ازین سخن غریب در وحشت شده اند هم دران حال
مولانا سر از مراقبه برداشته فرموده اند که شیخا نصیب شما همین مقدار
بود بعد ازان حضرت عزیزان پرسیده اند که شب کجا بودید حضرت عزیزان
گفته اند که در خانهٔ شیخ ترکستانی بعد ازان گفته اند که از کدام راه
آمدید حضرت عزیزان فرموده اند از راه قریهٔ یادگران آنگاه مولانا خراسانی
گفته اند که در راه یادگران در زیر فلان باغ چرا توقف نمودید حضرت
عزیزان فرموده اند بجهت حمید الدین صوفی که از یاران عقب مانده بود
و مولانا خراسانی فرموده اند که امشب واقعه دیدیم که جمعی از راه یادگران
بترو می آیند و بر بالای سر ایشان علم سبزی برداشته اند که آن علم
آبا و اجداد ما بود و در زیر دیوار آن باغ زمانی توقف نمودند و بعد ازان
روان شدند و هر چند تأمل نمودیم بخاطر ما افتاد که کسیکه در طبقهٔ بالغیم
ایشان کسی باشد نیست الحمد لله ما غلط نکرده بوده ایم و این مولانا
خراسانی در مزار فایض الانوار آنحضرت قریب بدروازهٔ جنوبه مدفونند
نقلست که حضرت عزیزان در واقعه دیده اند که دو پیک در رکاب اسکندر خان

پدر عبد الله خان می آیند هر چند از ان یک سخن پرسیده اند

ایشان را جواب نداده اند بالآخر حضرت عزیزان فرموده اند که نهایت

کار آن باشد که شما یان قطب باشید ما نیز یکی از فقیرا یم الغرض

آن دو یک کفهای پای خود را بایشان نموده اند که آبله کرده و ا ماسیده

بوده فرموده اند ما باین حال این خان را از ولایت بلخ می آریم شما

بر حال ما رحم نمیخورید همانا که این همین واقعه و امثال آن باعث تربیت

حضرت عزیزان قدس سره عبد الله خان را شده و این مخلص استماع

دارد که حضرت عزیزان قدس سره صرف هوائی را تا اقسام سبعه خوانده

بوده اند ولیکن بر آنحضرت عزیزان از مبداء فیاض افاضهٔ فیضان

می شد و علمای زمان دران حیران می ماندند روزی این مخلص در قریه

علیاباد در ملازمت آنحضرت در خانهٔ عم فقیر بود و از ان حضرت معارف

الهی صادر میشد که آثار معالم لدنیه بود و مویدآن معارف چند ابیات

از مثنوی حضرت مولوی وغیر آن بر زبان آنحضرت جاری شد که عقل

دران متحیر بود با وجود آنکه آنحضرت میفرموده اند که حضرت خواجه مولانای

عزیزان قدس سره لوائح برسبیل تبرک بمن داده بودند و دران لوائح

چون این بیت در نظر من درآمد که بیت دفتر صوفی که صوت حرف نیست غیر دلی اسپید همچون برف نیست :: آن لوایح را بدیگری دادم و بیفر بوده اند مدّت چهل سالست که بعد ازان هیچ کتابی در نظر ما نامده و بیان معارف ایشان چون بیت مثنوی عارف رومی قدس سرّه بود از سخن بسخن مناسب اشتغال کرده باز بر سر سخن می آمد ندای عزیز من بعضی از واردات ایشان مذکور میکرد گوش هوش بان دار تا ترا کار آید بیت دادیم ترا ز گنج مقصود نشان :: گر ما نرسیدیم تو شاید برسی :: از جمله واردات آنحضرت آنکه بحضرت اعلم العلما حضرت مولانا عصمة الله رحمة الله این بیت را که بیت دل بر کفن بمیرد در بدن :: گر چه گفتارش بود در عدن :: چنین معنی گفته اند که درین بیت اشارت ببطلان مذهب باطله ست چون معتزله که هر چند در قرآن و حدیث تدقیق بسیار می کنند و معنی خفیفه غیر ظاهر میگویند دل می میرد و متاثر نا شده در بطلان فرو میرود اعاذنا الله عن ذلک و از الجمله آنست که برادر طریقت مولانا خواجه یار که از جمله درویشان قدیم حضرت عزیزان قدس سرّه بود میگفت که حضرت عزیزان قدس سرّه :

در زمان عتکاف بحضرت علم العلما مولانا محمود کیلانی خطاب کرده فرمود

ند که ایان مولانا مبتنی بکتاب است واگر ایشانرا اشتباهی شود رجوع

بکتاب میکنند پس کتاب شمائید مارا ودرین آیت که اَلَا اِنَّ اَوْلِیَاءَ

اللّٰہِ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ سخنان بخاطر می افتد معنی فرمودند

وحضرت مولانا محمود مقوّی آن آیات واحادیث ومنقولات

از اکابر مستفید بودند بعد ازان آنحضرت معنی دیگر فرمودند وهمچنین

خدمت مولانا محمود نیز سخنان مؤید آن میگفتند تا پنج کرت چنین

واقع شد بعد ازان از مبداء فیاض معنی دیگر بر ضمیر آنحضرت وارد

شد چون بیان آن معنی فرمود مولانا محمود متحیّر شده برخواستند و

عرض کردند که دیگر فهم ما نرسد معانی دیگر نیز فرمودند در هر مرتبه سخن

مولانا محمود همین بود بعد ازان نظر شریف باصحاب انداخته فرمودند

شمایانرا امکار ساختیم اللّٰہ اللّٰہ گویان تلقین فرمودند چنانچه طریق

ایشان است واز انجمله است که رستم خان ترک با دشاهی زاده

در سلک اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری داخل شده گوشه

عزلت اختیار کرده از غیر وارسته بوده این بیت راکه مبت

غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه ٭ که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند ٭
بحضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره ارسال نموده عرض داشت
کرده که ازین بیت مفهوم میکردد که شمع را که عبارت از محبوبست
محب پروانه که محب و عاشق ست گفته باشد وحال آنکه عکس آن مناسبست
وآنحضرت جواب آنرا حواله بحضرت عزیزان قدس سره کرده اند وحضرت
عزیزان قدس سره فرموده اند که مراد از شمع روح انسان ست ومراد از
پروانه جوارح وی جوارح مانند پروانه ست نسبت بروح وترقیات
روح ایشان بجهت وصل باین جوارح ست یعنی میگوید که غنیمت شمر
ای روح وصل پروانه را که ترقیات تو بجهت این قالب وجوارح است
واین رستم خان را بحضرت عزیزان مصاحبت تمام بوده وحضرت
عزیزان قدس سره ویرا ولی میگفته اند واز انجمله آنست که حضرت عزیزان
قدس سره میفرموده اند که آنکه مشهور شده که الخفیه اولی من الجهر
مراد آنست که هر ولی را جهر خفیه دانست یعنی خفیه هر شخص اولی از جهر وی
چه خفیه توجه بجانب حق ست وجهر توجه بجانب خلق ست که از برای
تکمیل ایشان در علام عاقلان ست چنانچه این سخن که الاالولایة

اولی من النبوة برین معنی محمولست که ولایت هر نبی اولی از نبوت همان نبی است و حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که چون حضرت خواجه بزرگ خواجه بهاء الدین قدس سره از حضرت قثم آمکه از کبار مشایخ این سلسله اند نقلها کرده اوصاف حمیده ایشان را بیان میکرده اند جمعی را گمان آن شده که ایشان در سلسله چهر داخل شده باشند از ایشان پرسیده اند که سلسله شما بکجا میرسد آنحضرت فرموده اند که از سلسله کسی بجائی نمی رسید العاقل یکفیه الاشارة و از آن جمله آنست که حضرت عزیزان قدس سره این دو بیت را میخوانده اند که

بیت باهمه گر نباشد گر نشسته بدل ۝ زانکه درزدانند در پهلوی دل ۝

چون ترا این پاسبان باشد صفت ۝ عشق زود آید ترا هم معرفت ۝

این بیت را که بیت بجد و جهد کس عاشق نگردد ۝ که عشق ایمان بود ایمان عطائی است و میفرموده اند که میان ابیات سابقه و این لاحق تدافع مینماید اول دلالت بر اشتراط جهد و سعی کرد و بیت ثانی دلالت بر عدم آن کرده چنانچه ظاهر است بعد از آن میفرموده اند که عشق که عبارت از ایمان است وجود وی مشروط بشرطی نیست لیکن چون بنده بصفت

آنکه پارو خاکسار ی چشم انتظار بدان راه دارد و گوشهٔ دل را که منظر الٰهی ست منتظر فیضان نامتناهی سازد بعنایت لم یزلی و الفضل سبحانه و موهبت رحمانه رشحهٔ از رشحات باوی برسد و از تعطش خلاصی یافته سیراب رحمت گردد و نقلست که حضرت عزیزان قدس سره بخدمت طالب شیخ که جامع مقامات آنحضرت ست خطاب نموده فرموده اند که چرا خدمت عم خود شیخ داود نمی کنی که مردی ست عزیز و دران حین بخاطر شیخ طالب رسید که جلالیت از عنایت شیخ داود بهتر ست و آنحضرت بران خاطر اشراف یافته فرموده اند که وی میگوید که جلالیت شما بهتر از عنایت شیخ داود ست و فرموده اند که چه باید کرد و این مصراع را خوانده اند که ع هر کجا دل میکشد ناچار میباید شدن و هم طالب شیخ میگوید که مرا بجوانی علاقه بود و من میخواستم که با آن جوان میان بندی برسم سوغات بدهم و از صوفیه شرم میداشتم و درین حین معلوم شد که فوطهٔ آنحضرت را آن جوان بسته لیکن آن فوطه کهنه گشته من بآن جوان گفتم که چه شود این تبرک را بمن داده این فوطهٔ سوغات را بربندید در زمان این تکلم آنحضرت حیثیت

از خانهٔ خود برآمده بر سبیل عنف فرمودند که این فوطه را بربند و آن فوطهٔ تبرک را بمن ده نقلست که در زمان خلوت روزی یکی از صوفیه میگفت که نواختن نی صحبت را گرم میسازد بالفور آنحضرت ذکر را فرو گذاشته نی طلب نموده فرموده اند که مقصود از خلوت آنست که نفس اماره لوامه چند روز محبوس گشته در مشقت و ریاضت باشد و درین وقت نوازش نی سخن بیکیست حال آنکه از حضرت سید الاتقیا سید خلیل سیدی قدس سره بسیار شنیده که ایشان میگفتند که در خانه عزیزی مهمان شدیم و آن عزیز در آن مهمانی نی حاضر ساخت من گفتم این چیست و آن عزیز فرمود که این باعث زیادتی ذوق و شوق می شود و من بآن عزیز گفتم که خر آنست که بخلوه راه رود تو دارنی و نای و ابنای آن مهمانی عزیز را پرتافته از خانهٔ وی رفتیم و چون صوفیان خلوت این مکراست از ایشان دیده از عز نواز نهاد ایشان برآمده نقلست که روزی یکی از مخلصان حضرت عزیزان قدس سره در یک از اسفار آنحضرت بآنحضرت چند عدد کاسه بطریق نیاز آورده و آنحضرت این کاسها را بصوفیه سپرده اند که بخانهٔ آنحضرت رسانند و یکی ازین کاسها را خدمت

خواجه محمد طاهر لسلاکی که از مخلصان آنحضرت بوده از یک از صوفیان کاسه گرفته
در بغل خود انداخته و آن کاسه شکسته گشته و چون این حال بعلوم آنحضرت
شده فرموده اند که ما اسپ تاوان این کاسه را میگیریم و چون خواجه
محمد طاهر از ملازمت آنحضرت بجانب بخارا که وطن مألوف ایشانست
متوجه شده اند اسپ ایشان را دزد برده و خواجه محمد طاهر بعد از چند گاه
بملازمت ایشان کاسه نیاز آورده اند و آنحضرت فرموده اند که
ای خواجه چون کاسه ما را شما تاوان آوردید ما نیز اسپ شما را تاوان
بدهیم و در آن مجلس شخصی برخواسته با آنحضرت عرض کرده که آن اسپ
در ولایت سمرقند در فلان قریه در دست فلان است و آنحضرت همان
شخص را فرستاده آن اسپ را حاضر ساخته بخدمت خواجه محمد طاهر
سپرده اند نقلست که حضرت عزیزان قدس سره در زمان زمستان که
هوا بغایت سرد بوده بجانب ترکستان از برای زیارت حضرت
سلطان الطریقه قدس سره سفر نموده اند در راه شخصی از صوفیه اسپ
نیک داشته و مستعد سفر بوده گفته که اگر کسی درین سفر بمیرد گناه وی
بر که خواهد بود چون حضرت عزیزان این سخن وی را بشنیده اند فرموده اند که

مقصد ما درین سفر آن بود که روی نیاز بر آستان عالیشان آنحضرت بمالیم و عرض کنیم که احوال مخلصان این ولایت بجهت تفرقهٔ سلاطین زمان بغایت خرابست شاید که بامداد آنحضرت این فتنها تسکین شود و بران شخص در غضب شده فرمودند که هر که میخواهد برود و هر که نمیخواهد نرود و آن شخص اعتماد باستعداد خود کرده دران سفر رفته پای وی را اسیر دبرده و در ترکستان اسب وی را دزد دبرده و از همراهی آنحضرت دران سفر دران ولایت مانده چون مردم آن ولایت دانسته اند که وی مقهور آنحضرت ست وی را ازان ولایت اخراج نموده اند هرآن

بیت
هران کهتر که با مهتر ستیزد :: چنان افتد که هرگز بر نخیزد

نقلست که یکی از امرای عبد الله خان پیش حضرت عزیزان قدس سره آمده بعرض ایشان رسانیده که عبد الله خان کس فرستاد که تیم خان که صاحب بلخ بوده و پسر عم عبد الله خان بوده با لشکر کشید بنسف حاضر شود و باتفاق بجانب سمرقند روان خواهد شد حضرت عزیزان قدس سره خطی کشیده فرمودند که اگر تیم خان آید با نام خود را اگر دانیم بالاخر چنان شده که آنحضرت فرموده اند نقلست که او از بلخ

بملازمت ایشان آمده گفته که عبد الله خان میخواهد که خود رفته تیم خان
را بیارد و بعد ازان بر سر سمرقند سوار شود حضرت عزیزان قدس سره
فرموده اند که ای مردکان مردانه باشید که بعد از شش ماه عبد الله
خان سمرقند را خواهد گرفت و همچنان شده که آنحضرت فرموده اند و ابو المحمد
شیخ نام از درویشان ایشان که از اولاد حضرت شیخ کمال الدین
قدس سره بود میگفت که چون لشکر بابا سلطان بر سر ولایت کرمینه
رسیده صوفیان آنحضرت را تاراج کردند حضرت عزیزان قدس سره
در غضب شده فرموده اند که آتش آورده شانه را که بابا سلطان بدست
خود تراشیده بایشان نیاز کرده بود آنرا در آتش شکسته سوختند و
فرمودند که سر بابا سلطان را سگان خورد بالآخر چنان شد که آنحضرت
فرموده بودند نقلست که چون عبد الله خان ولایت سمرقند را گرفته
خدمت مولانا پاینده میانکالی که از جمله علمای بخارا و متبحر روزگار بودند
و از مخلصان و مریدان قدیمی حضرت عزیزان قدس سره بوده اند از حضرت
عزیزان قدس سره رخصت طلبیده اند که بسمرقند رفته عبد الله خانرا
مبارکباد کنند و آنحضرت بآن راضی نشده اند و هرچند منع کرده اند

ممتنع ناشده از ایشان بسعی تمام رخصت گرفته چون بتاکمند رسیده اند
آثار لشکر عبد الله خان پیدا شده که سمرقند را پرتافته می آید و عبد الله
خان را نادیده گشته اند و از انجا تقصیری بحضرت عزیزان قدس سره
گفته ارسال نموده اند که ما تجدید ایمان به بزرگی آنحضرت آوردیم نقل است که
بعد از تمام شدن خلوت شیخ کلان که از اولاد شیخ عابد که خلفاء
حضرت قطب الکبریٰ الشیخ خدایداد عزیزان قدس سره اند در مقابل آنحضرت
نشسته بوده در خاطر شیخ کلان گذشته که آنکس قابل از روحانیت
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم فیض و فتوح می رسیده باشد همان
زمان حضرت عزیزان را اشرافی شده فرموده اند فیض بر قابل از در و
دیوار می آید از روح آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق اولی نقل است که
هم شیخ کلان مذکور در یکی از اعتکافات حضرت عزیزان قدس سره
بمولانا خواجه محمد گل کار که از بندگان قدیم آنحضرت بوده میگفته اند که
اعتکاف باخر رسید جمعیت زیاده بر دویست کس نشد و مولانا خواجه
محمد نیز گفته من هم درین فکرم که در سایر اعتکافات مجمع عظیم میشد و
آنحضرت را بالفور اشراف بر خواطر ایشان شده ذکر را فرو نیاورده

شیخ کلان را طلبید فرموده اند که ما در بخارا بودیم که حضرت قاضی
عزیزان که ذکر ایشان گذشت معتکف بودند و دران اعتکاف
زیاده از ده دوازده کس نبود با آنکه بخارا شهر عظیم است و درین
شورستان کرمینه زیاده از دویست کس در کار است بعده خدمت
شیخ کلان و مولانا خواجه محمد بغایت محجوب از دیدن آن کرامت گشتند
نقل است که مولانا قربان دیوانه از صوفیهٔ آنحضرت بوده در شورستان
که قبل ازین مذکور شد بجهت برودت هوا از آنحضرت جدا شده آنجا
مانده و بعد از آمدن وی آنحضرت گشت که گوش وی گران شده از آنحضرت
از وی سبب گرانی گوش وی را پرسیدند وی گفت که در حلقهٔ ذکر شیخ آستانه
حضرت سلطان الطریقه قدس سره بودم که هوا در گوش من تأثیر کرد و
گرانی پیدا شد و آنحضرت فرمودند که دروغ میگوئی تو در حلقهٔ ذکر
دیوانه شمس بوده بدان سبب گوش تو گران شده است واقعه چنان بوده که
آنحضرت فرموده اند ولیکن مولانا قربان از ایشان پرسیده
خلاف واقع گفته چون دیوانه شمس بی رخصت ایشان شیخی می کرده و
مردود ایشان بوده چنانچه در مناقب حضرت عزیزان قدس سره مذکور خواهد

شد انشاء الله تعالی نقلست که مولانا زینتی که از شعرا و فصحای روز
کار بوده قصیده در مدح آنحضرت گفته بنظر آنحضرت رسانیده آنحضرت
جامه مبارک خود را باو داده اند و چون ویرا از آنحضرت طمع بسیار
بوده از مجلس آنحضرت برآمده آنجامه را از بر خود کشید گفته که ایشان
همین کفن داده اند چون این سخن بسمع آنحضرت رسید فرموده اند که
آن جامه کفن وی باش کو چون مولانا زینتی بخارا متوجه شده در راه
ویرا ثقلی عارض شده چون ببخارا رسید وفات یافته است
و آن جامه کفن وی شده و این واقعه معروف و مشهور است و آنحضرت
قدس سره در غایت تقوی بوده اند با وجود مباشرت و مصاحبت
بجمیع اهل عالم چنانچه نقلست که یکی از خانیمان زبان که در کمال زهد
و ورع بوده از برای حضرت عزیزان قدس سره جامها نیاز فرستاده
و آنحضرت آن جامها را بطلبه علم داده خود نپوشید بعد از آن
یکی از رعایا جامه از برای ایشان آورده جامه وی را پوشیده
فرموده اند که بیت بخشنده جان جمال روزی کندت: مهجور شوی
وصال روزی کندت از ترس خدا اگر کنی ترک حرام: روزی دهِ تو حلال

روزی گفت سولانا محمد یوسف سمرقندی نام طالب علمی بود
میگفت که بملازمت حضرت عزیزان بجمعی از طلبهٔ علم رفتیم و در ملازمت
آنحضرت بودیم که یکی از امرا الکوجش همراه پیش ایشان آمد و چند
تنکه پیش ایشان نیاز کرد آنحضرت وی را الکوج وی همراه فرمودند که بفلان
حوالی برود بعد ازان خادم را گفتند که این نیاز وی را از برای وی
گوسفند و آنچه لازم مهمان اوست بگیر بعد ازان فرمودند که کار ما این نیست
نقلست که حیدر با نام از امرای زمان که بحضرت عزیزان قدس سره
مرید و مخلص بوده و ترک سپاهیگری کرده در گوشهٔ عزلت بعزت
مشغول بوده اسپی از برای آنحضرت نیاز فرستاده و آنحضرت آنرا
رد کرده اند و حیدر با عرضه داشت نموده این اسب از وجه حلال است
حضرت عزیزان قدس سره فرموده اند که امیر تیمور کورکان بحضرت ولایت
پناه مقرب درگاه امیر کلال قدس سره اخلاص تمام داشته چون بمین
همت ایشان ممالک خراسان در حیز تسخیر وی درآمده بحضرت
امیر قدس سره عرضه داشت نموده که خود شرف صحبت ایشان بواسطهٔ
مصلحت مملکت نمی تواند رسید تصدیع آنحضرت باد اما اسب اگر

یکی از مخدوم زاده کان را عنایت نمایند عین عنایت خواهد بود
و حضرت امیر قدس سره فرزند ارشد ارجمند امیر حمزه را فرستاده اند
امیر تیمور نور مرقده باستقبال برآمده جمیع ممالک خراسان را نیاز امیر
حمزه کرده امیر حمزه قبول نکرده اند ولایت بخارا را نذر کرده قبول نکرده
بعد از ان امیر تیمور فرموده اند که وطن مالوف ایشان سوخاری است
قبال کنند آنرا نیز قبول نکرده اند بعد از ان حرم محترم امیر تیمور کرباس
مانده از رابها پوست غوزه را جمع کرده اند از پس مانده آن ریسمان
رشته و بافانیده پیراهن دوخته پیش امیر حمزه فرستاده عرض
کرده که این پیراهن برین وجه است امیر حمزه آنرا نیز قبال نکرده اند
فرمودند که سخن در پیراهن نیست سخن در آنست که ما اگر امروز این پیراهن
را قبال کنیم بعد از ما درویشان هر نذر را قبال کنند و سخن با همان
سخن امیر حمزه است و خدمت مقبول الشیخ که از جمله یاران قدیم و درون
حضرت عزیزان قدس سره بودند تقریر نمودند که چون حضرت عزیزان
قدس سره بولایت قرشی تشریف بردند و عبد الله خان در ان
آوان در قرشی بود نشانی از برای آنحضرت نوشته که سلطان احمد

میرزا که پادشاه ماوراءالنهر بوده از برای حضرت غوث العرفا خواجه
احرار قدس سره سی ده ازین ولایت ترشی نیاز کرده آنحضرت اقبال نموده
اند ما از برای آنحضرت سی ده ده نیاز کردیم آنحضرت اوّل دعای خیر کردند بعد ازان
فرمودند که عبد الله خان با ما میگفت که میخواهیم که بخراسان رویم ولی
ولایت بنوکر نمی رسد بدان سبب ولایت بلخ را گرفته میخواهیم بنوکر بدهیم
مناسبست که ما سی ده ده را بگیریم که سی ده کس را خواهد علوفه شد بعده
آن نشانرا از کس عبد الله خان بخان فرستادند و دعای بسیار
کرده گفتند که از برای دعاگوی این همه ده چه در کارست بعد ازان فرمودند که
ما کاه با این خان کلمة الحق میگفتیم میخواهد به تدویر ما را نوکر خود سازد ما نوکر
کس نمیشویم و آن نیاز را اقبال نکردند نقلست که عسرت بجهت غلّه میان
مردم پیدا شده است و عبد الله خان عرضه داشت نموده که سه هزار بس
غلّه از زراعت حاصل شده است نیاز آنحضرت است و آنحضرت فرموده
اند حالا آنچه بکدیمین زراعت کرده میشود بصوفیه و غیرهم کفایت می کند
اگر عسرت ازین بیشتر شود بحالت مخمصه رسد آن زمان ببینیم و
فرمودند نعوذ بالله منها نقلست که حضرت عزیزان قدس سره در زمانی که

ابوالخیر سلطان را عبدالله خان کشته بعضی از اقربای ابوالخیر سلطان و امرای سمرقند بملازمت حضرت عزیزان قدس سره که دار الامان بوده که وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِناً رفته اند وچون عبدالله خان بملازمت آنحضرت آمده بعبدالله خان اوّل جلالیت بسیار کرده اند بعد ازان این مضمون برزبان آنحضرت جاری شده که بیت چوب را آب فرو می نبرد حکمت چیست شرمش آید ز فرو بردن پروردهٔ خویش بعد ازان فرموده اند که بهتر از تو پیدا نمیشود واز برای خان فاتحه خوانده اند وعبدالله خان دران ملازمت دو هزار تنکه نیاز کرده است آن حضرت فرموده اند که درین کرت قبال کنیم که گناه کار بسیار ورکنار هست ودل خان بسیار ما پریشان نشود وآن نیاز را بمردم تقسیم فرموده اند نقل است که آنحضرت در ابتداء که در ملازمت درویشان بوده اند ور وجه خود در راه طلب می شوده اند از زراعت خود خراج میداده اند وبعد از کمال تکمیل وارشاد خلایق پادشاهان زمان خراج را نگرفته وآنحضرت خراج را جدا ساخته در چاه انداخته اند بعد در زمان خراج روی بخرابی آورده بعد ازان بامیه وین رجوع نموده از ین معنی استغفار

نموده اند و سوالی نفر موده اند که اگر پادشاهان نگیرند شما خود متوطن باشید بمصرف رسانید بعد از ان بدرسها وغیرهم من المصارف ایثار سانند نقلست که شخصی بمقدار صد تنگه پیش آنحضرت نیاز آورده آنحضرت فرموده اند که بطلبه وصوفیان خانقاهی بدهند چون این سخن بسمع ایشانان رسید اثر ذوق و شوق از ایشانان ظاهر شده و آنحضرت فرموده اند که این نیاز را بقریه کرمینه برده به بیوه زنان و یتیمان بدهید بعد از ان فرموده اند که ای طالب علمان شما یان را خلاص ساختم که بد آموز میشدید و منتظر نیاز می کشتید و وفات آنحضرت قدس سره در کرمینه است در انجا مدفونند زیارت و تبرک به حضرت عزیزان پیرم شیخ قدس الله سره در تفرید و تجرید یکانه روزکار بودند و ایشان منظور نظر کیمیا اثر حضرت قطب الکبرا عزیزان شیخ خدایداد قدس سره اند میفرمودند که عیدی بود که حضرت درویش شیخ عزیزان قدس سره بمنزل ما تشریف آوردند چون مرا دیدند فرمودند پیرم عاشق فرمودند که درین روز عید در غزیره در ملازمت حضرت غوث العرفا عزیزان شیخ خدایداد قدس سره بمقدار دو هزار کس از مخلصان آنحضرت منتظر لقا

ایشان بودند شما را آنحضرت فرمودند که وقتی شود که پیرم عاشق
شود و بعد ازان همه وقت ایشان را پیرم عاشق میگفته اند و واقعهٔ آن
بود که چون والد شریف ایشان دران روز به بندگی حضرت عزیزان
قدس سرهم رسیده اند حضرت عزیزان دران مجمع عظیم پرسیده اند که
پیرم را نیاوردی والد ایشان گفته اند که اسب نبود فرمودند چرا پیاده
نیاوردی معروض کرده اند که موزه نداشت فرموده اند چرا پای برهنه
نیاوردی ظاهر شد که ترا بوی التفاتی نیست وقتی شود که پیرم عاشق باشد
این عنایت باعث آن شده که ملقب بعاشق شده اند همانا که
اثر نفس شریف آنحضرت بوده که اثر ذوق و شوق و عشق از ایشان
ظاهر و هویدا بود و تعشق ایشان بحضرت عزیزان شیخ خداداد قدس سره
بر وجهی بود که چون بود که چون نام آنحضرت مذکور می شد اثر ذوق
و بیخودی در ایشان ظاهر میشد روزی در خلوت بودند که حضرت
ایشان را غلبهٔ بر وجهی شد که کیفیت نماز و اعداد آنرا فراموش کردند
و این مخلص در پهلوی ایشان استاده گفت که یک رکعت شد و دو رکعت
شد بالاخر بعد از گذاردن نماز پیشین روز سیم آن خلوت شکستند

دیگر که دران خلوت تشریف داشتند خلوت را تمام ساخته آنحضرت را
بخانه بردند و ایشان فریاد میکردند که سوختم چون خفتن منطلع شده
اند که این خانه نیست بعد ازان بخانقاه در سحر آمده تا زمان صبح برپا شده
توجه تا بدان خانقاه کرده ایستاده اند و در غایت تحیر بودند چون صبح
شد باز ازان حال بحال اصلی آمده بودند چون کمال دانشمند نادانسته
چارهٔ کارم هیچ چیز ندانسته است و میفرمودند که در منزل حضرت جد بزرگوار
شما و خدمت والد ما باتفاق خلوت نشسته بودند که در روز تمامی
آن خلوت فقیر بنفس خود جایهای آنجا را می شستم که والد ما آنرا دیده
بحضرت جد بزرگوار شما عرض کرده اند که از پیرم همچنین شکست
نفسی دیدیم و همان ساعت این دو عزیز مرا طلبیده رخصت ذکر فرمودند
و با مرا ایشان نام ذکر گفتند باز بخدمت رفتم و دران خلوت حضرت
عزیزان قاسم شیخ قدس سره تشریف داشتند و زمان طلب آنحضرت بود
و بعد از تمامی آن خلوت حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره بفقیر گفتند که
پیرم شیخ محمدی که درین خلوت در زیر پای این دو عزیز اند خفته اند
از والد خود درخواست کرده آنرا ازمن پوشیده و آن محمد را حضرت عزیزان

از برای خود لباس چون پن جامه و غیر آن ساخته زیادتی آنرا جای نماز
ساختند بعد از آن رفتند و میفرمودند که روزی که بحضرت
عزیزان قاسم شیخ قدس سره ارادت میکردیم ایشان فرمودند که
وقتی که ما در طلب بودیم شما از مشایخ کبار رخصت یافته بودید و ما در آن
مجلس بودیم و آن واقعهٔ خلوت شدرا یاد کردند بعد از آن این مثل ترکی را
گفتند که آر تعلق دولت کوز جقار باش و ما را مرید گرفتند ذکر ارادت
حضرت عزیزان ما قدس سره میفرمودند که در زمان هژده سالگی والد
شریف ما بحضرت بابای ترکش دوز که ذکر ایشان گذشت ما را مرید
ساختند چند روز ما مرکب ایشان را تربیت می نمودیم و بعد از انتقال
ایشان بحضرت منجاق حافظ قدس سره که ذکر ایشان نیز گذشته مرید
شدیم و بعد از انتقال ایشان بحضرت قطب العارفین غوث الکاملین
حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره مرید شدیم و حضرت عزیزان قدس سره
آنحضرت را هفت کرت رخصت کل داده اند میفرمودند که در اعتکاف
در حلقهٔ ذکر حضرت عزیزان قدس سره اشارتی دیدم که کاسهٔ کلانی
پر از شربت نبات با نگرا ب از غیب بمن داشتند و من عرض کردم که

بحضرت عزیزان دارید و حضرت عزیزان قدس سرّه آن کاسه را گرفته
تمام خوردند چون آن بشارت را بحضرت عزیزان قدس سره عرض نمودم
آنحضرت بسماع خواستند و بعد ازان این حکمت شرف اتا را که
بیت ایچکالن لا ازعشق شرابین نفس هوا دین او تار لار یوق
یوق خطا ایشن اول مینک جان هشیار ساجار لار :: تا آخر آن بطریق
تلقین گفتند بعد ازان فرمودند که پیرم شیخ آن کاسه پر از شربت ریاضت
شما بود که شما آورده اند شما تعظیماً او را بما عرض کردم ها ید و ما شما را رخصت
کل دادیم و فرمودند که رخصت کردیم که بروش و طریق سه عزیز عمل کنید
یکی فقیر و دیگری الد شما خدمت شیخ شیخ و دیگری حضرت قطب الکبرا
حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سرّه و هم حضرت عزیزان ما قدس سرّه
میفرمودند که روزی حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره میفرمودند که
پیرم شیخ این گدا دعوی کرد که یک گلسته جو باسب مهمان بدهد این باعث
آن شد که جفت گاو و اشتر و غیر آن پیدا کردیم و شما را رخصت کردیم
اگر نخواهید مثل ما شما بکنید و اگر نه مثل حضرت عزیزان شیخ خدایداد قدس سرّه
بکنید آنحضرت اگر نیاز می آمده می داده اند والا نه کاه بوده و نه جو

الله بس وما سواه هوس مغ هست شان این بوده بعدازین سخن حضرت
عزیزان ما قدس سره التفات باین مخلص کرده گفتند که شما هم توانید مثل
حضرت عزیزان فاهم شیخ قدس سره بکنید ذا الامثل حضرت شیخ خدایداد
قدس سره بکنید اللهم وفقنی بوسیفه نمودند که حضرت عزیزان تاهم شیخ
قدس سره ما را و الغ شیخ که برادر مرهوس و خادم ایشان بود بجهت خدمت
پیش عبد الله خان فرستادند و چون پیش خاقان مذکور رسیدیم
خان سروپای بخدمت الغ شیخ عنایت نمودند چون پیش آنحضرت
آمدیم ایشان ازان حال مطلع شده تخته پوستی که در زیر پای خود انداخته
نشسته بودند آنرا از زیر پای خود گرفته کناره انداخته و خطاب بالغ
شیخ کرده فرمودند که شیخ بربالای این نشین که بهر موئی این پوست
تخته عنایتی بتو شود و آنچه خان بتو داده ازان تو و هم میفرمودند که
حضرت عزیزان قدس سره روزی ببلا رفت حضرت عزیزان قدس سره
رسیدیم صوفیه خانقاهیه از آمدن ما خوش وقت شده گفتند که از
بخارا حافظی خوش خوانی آمده است و هر وقت که پیش آنحضرت میخواهد که
غزل خواند آنحضرت میفرمایند که حافظ قرآن خواند نمی گذارند که حافظ غزل

خواند چون شما آمدید امید است که شما غزل فرمائید و ایشان می‌نمودند که بعد از چند روز مرا شبی وقت دیگرگون شد و ذوق غلبه کرده و دران غلبه گفته ام حافظ کجاست فلان حافظ حاضر شده من گفتم که غزل خواند و چون وی غزل خوانده من اره کشیده ام و همگی اهل خانقاه بر سر من جمعیت کرده و دران نیمه شب اره کشیده اند و غوغای غریب در خانقاه شده و چون این غلغل خانقاه و فریاد و فغان صوفیه را آنحضرت شنیده اند فرموده اند که این غوغای حرم شیخ است بعد ازان بخانقاه آمده بر سر من حاضر شده عصا زده مدتها بر پای ایستاده اند بیت هر که او در عشق صادق آمده است بر سرش معشوق عاشق آمده است بعد ازان من ازان حال باز آمده ذکر را فرو آوردم و چون مطلع شدم که آنحضرت بر سر من حاضر اند تقصیر گویان برزیر قدم آنحضرت قدس سره افتادم و آنحضرت فرمودند که اینها شیخ بشما مبارک است و هم می‌فرمودند که من در یکی از خلوتهای حضرت عزیزان قدس سره ضعفی داشتم آنحضرت فرمودند که من در یکی از حجره های درون خانقاه باشم روزی مرا وقت خوش شده ازان حجره برآمده سماع کرده بالاخر در خانقاه عالی پناه فتاده ام و

چون آنحضرت بر بستر رسیده ازان حال مطلع شده اند فرمودند که

ع جان و دین کیسه های اش تمامیست و هم سیفرمودند که چون حضرت

عزیزان قدس سره در خانقاه ما که در موضع سید آهوست خلوت نشسته

ازان خلوت بر آمدند بخانه ما تشریف آوردند و من آنچه دران خانه

بود بایشان عرض کردم همگی را بفقرا دادند و یک گلیم بود آنرا فرمودند که

بزیر مهمان خواهی اندخت و بعد ازان فرمودند که تجرید و تفرید تو

به تجرید حضرت امیر المومنین ابابکر صدیق رضی الله عنه می ماند که

آنحضرت رضی الله عنه جمیع اموال را از برای فقر ایشان حضرت مصطفی

صلی الله علیه و سلم آوردند و حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم

سوال کردند که از برای عیال چه گذاشتید صدیق اکبر رضی الله عنه

فرمودند که خدا و رسول خدا را گذاشتم و بعد ازان حضرت عزیزان

قدس سره بجانب ولایت کرمینه متوجه گشتند و چون بیرون موضع سید

آهو بر آمدند فرمودند که شیخ شما باشکند روید و آنجا خلوت نشینید

و مردم را مرید گیرید و اگر کسے قابل خصبت باشد وی را خصت بدهید

و از آنجا بترکستان روید و آنجا خلوت نیز بنشینید و شمس دیوانه نام

مریدی داریم که آنجا به رخصت ما شیخی می کرده ویرا تادیب بکنید و ما
بالفور متوجه تاشکند شدیم و چون آنجا رسیدیم بنام آنحضرت حلقه
نشستیم و از آنجا بترکستان رفتیم و چون بیکپاره روز بترکستان
داخل شدیم یکپاره روز مشایخ ترکستان پیش ما حاضر شدند و شمس دیوانه
نیز آمده گفت که من امشب خواب دیدم که حضرت عزیزان قدس سره بدینجا
تشریف آورده اند پس بگفتیم که ما را بجهت تو فرستاده اند که ترا تادیب
کنیم و آن دیوانه باتفاق ما بملازمت آنحضرت رفت و چون بملازمت
ایشان رسیده است ویرا از مجلس دور کرده اند بعد از آن ما رفته و با کابر
صوفیهٔ آنحضرت اتفاق نموده کردن ویرا بسته پیش آنحضرت آوردیم
اقبال نموده فرمودند که این دیوانه استقامت ندارد چون وقت
ذکر شد آن دیوانه در حلقهٔ ذکر درآمده در مقابل آنحضرت آغاز نعره زدن
گرفت آنحضرت ذکر را فرو آورده فرمودند که صوفی مغضوب اول درین صحبت
می باید که شود نه در ذکر باز ویرا بدر کردند بعد از آن آن دیوانه را
توفیق شد که در ملازمت آنحضرت باشد و مولانا شاه حسین میانکالی
که از مخلصان این سلسلهٔ شریفه بود میگفت که روزی از برای زیارت

مزارہا برکات حضرت خواجہ احرار قدس سرہ رفتیم وچون بمنزل شریف حضرت خواجہ ہاشم کہ از جملہ فرزندان آنحضرت واعلم العلماء وقت بودند رسیدم وبصحبت ایشان مشرف شدم مولانا یوسف نبیرہ قاضی کیچہ نام سیری دہشت کہ بغایت بے ادب بود دران مجلس بسبیل تحقیر این سلسلہ شریف را گفت کہ سلسلہ جہریہ وپوستین گول ومن گفتم کہ خدا را در پوستین گول می توان یافت وآن بی ادب ندانستہ کہ لباس شریف حضرت محمد مصطفے صلے اللہ علیہ وسلم در اواخر چون لباس غلامان بے تکلف بود چنانچہ در کتب احادیث مسطورست وچون ازین واقعہ سہ ماہ کما بیش گذشتہ بملازمت حضرت عزیزان پیرم شیخ قدس سرہ رسیدم وآنحضرت را طوف کردم فرمودند کہ مولانا شاہ حسین خدا را در پوستین گول می توان یافت واین مخلص شبی در موسم قند در زمان تابستان بمطالعہ مشغول بود چون صبح شد پای دراز کرد بالفور خواب در ربود دہ قریب بآفتاب آمدن شدہ واقعہ دیدم کہ حضرت عزیزان قدس سرہ برسر این مخلص آمدہ بدست خود از کتف من گرفتہ می جنبانیدن کہ وقت نماز گذشت وچون بیدار شدم اثر جنبانیدن آنحضرت در کتف این مخلص بود وہمچنین این

واقعه بعینه از خدمت الدفقیر که ذکر ایشان گذشت نسبت باین مخلص
واقع شد الٰهی این و قرا افتاده و در خواب غفلت در مانده را بهمت
این عزیزان از خواب غفلت بیدار گردانیده از جمله نزدیکان گرداند
آمین یا رب العالمین و این مخلص روزی وقت صبح از علیا باد بموضع
رسیده بود که منزل شریف حضرت ایشان آنجاست بملازمت آنحضرت
میرفت چون قریب باین موضع رسید مؤذن تکبیر فرو آورده و ما بنماز
نرسیدیم و در خاطر گذشت که آمدن این مخلص معلوم آنحضرت است
اگر مؤذن را میفرمودند که تاخیر میکرد ما نماز را بجمعیت میدریافتیم
چون آنحضرت از نماز اشراق فارغ شدند بفقیر خطاب کرده فرمودند که ما
بمؤذن اشارت کردیم تاخیر کند و مؤذن نافهمیده زود تکبیر فرو آورد
و آنحضرت را اگر ضعفی می بود چون خلوت و یا اعتکاف می نشستند آن
ضعف زایل می شد و تمام صحت یافته دران خلوت و اعتکاف در وجود
میشدند و در رمضان آنحضرت را ضعفی بود که هفده روز روزه را افطار
نمودند چون وقت اعتکاف شد یاران و محبان و مخلصان آنحضرت از نواحی
و اطراف ایشان در پیش ایشان جمع شدند و حضرت ایشان این مخلص را

خطاب کرده گفتند که ما در ضعفیم و هفده روز فطار کرده ایم چون توانیم
اعتکاف نشینیم و این مخلص گستاخی کرده بعرض اقدس رسانید که
مقصود این مخلصان آنست که در عشرهٔ اواخر رمضان در بندگی آنحضرت
باشند خواه اعتکاف نشینند و خواه نه نشینند بعد ازان فرمود
ند که فردا نیت روزه کرده بنشینیم باشد که حق سبحانه قوتی عطا کند
و چون فردا شد نیت اعتکاف کرده نماز زوال نشسته گذاردند و روز
دیگر آنحضرت را ذوق غلبه کرد بر خواسته در سماع شدند و چندان
خانقاه را کشش جوانان مانده شدند بعد ازان صحبت تمام شده
تا آخر آن اعتکاف در ذوق و شوق بودند روزی حضرت عزیزان قدس سره
بحضرت اعلم العلماء استادی و مخدومی مولانا صادق قدس سره
گفتند که ما روزی در خانقاه در ذکر بودیم چون چشم کشادیم دیدیم که
خانقاه از مردم پر شده و این مردم را هرگز ندیده بودیم و حضرت مخدومی
فرمودند که ملائکه کرام باشند که در صورت آدمیان ظاهر شده باشند
چنانچه در حدیث است که یا ایها در زمان ذکر مجلس ذکر حاضر میشوند و حضرت
عزیزان قدس سره عجب سوز و ذوق بودند روزی فقیر را فرمودند تا

بیارید بعلیا با در رفته نائی چماری را یافته همرکبی سوار ساخته بملازمت آنحضرت بردیم و دران حین آنحضرت در ذکر بودند چون نائی نی را بر لب نهاد آنحضرت برخواسته در سماع شدند و دران اوان هشتاد و چهار ساله کما بیش بودند و روز تابستان بود قریب بنصف روز در سماع و ذکر بودند و صحبت عظیم در گرفت همه را وقت دیگرگون شد بیت پیری که بدیدار وی از دست شوی آن به که بزیر پای وی پست شوی

شوی پیری که بود باده فروشی کارش زره جو بجرم خلد خوش آثارش گرد هر گرد حرمش بار نیابی باری خود را برسان بسایه دیوارش و آنحضرت بیشتر در ذوق و شوق بودند شبی این مخلص در سمرقند واقعه دید که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم بهمراهی اصحاب رضی الله عنهم اجمعین نشسته اند و این مخلص خادم شده در دامن خود نان انداخته دران مجلس عظیم تقسیم میکرده ام و حضرت عزیزان که در موضع آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظاهر شده اند چون ازین واقعه باز آمدم هم دران شب بملازمت حضرت عزیزان رفته این واقعه را عرض نمودم آنحضرت فرمودند که امشب بیدار بودیم و همه شب این بیت میخواندیم که بیت شد روی دوست قبله

ما گواِمام شهر ما در نماز خویش بما اقتدا کنند بعد ازان فرمودند که
آن واقعه را در کتاب مجموعهٔ ایشان نوشته شد و آن روز از برای
آنحضرت صلی الله علیه وسلم گوسفندی کشته ختم کردند و مولانا عبد المؤمن که
در مناقب حضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سرهم ذکری گذشت میگفت که
حضرت عزیزان قدس سره در حق حضرت ایشان فرمودند که پیرم شیخ تجریدی
دارد که فایق بر همه است و در وی بجز از محبت خدا و رسول خدا چیزی
نیست و مدار بر محبت است و این محبت باعث آنست که ما در برابر خصت
کل داده بجای خود نصب کرده ایم و خیریت سلسلهٔ شریفه در آن است حضرت عزیزان
قدس سره میفرمودند که پیرم شیخ مقابل با بنشین و همچنین حضرت ایشان باین
مخلص عنایت کرده میفرمودند که تو نیز مقابل با بنشین بیت بدین امید بای
شاخ بر شاخ: بدرگاه تو ماشیتم گستاخ: و عمر شریف آنحضرت هشتاد و
هفت رسیده بود و آنحضرت در زمان وفات این بیت خواندی گفته
جان بسر آمد ز اندیشه بنده همان به که ز تقصیر خویش: عذر بدرگاه خدا آورد
ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد: و مرقد شریف آنحضرت
در موضع سنگید آهو قریب بعلیاباد سمرقند است بزار و متبرک است ذکر حضرت

مخلص خان قدس سره ایشان نیز از خلفای حضرت عزیزان قائم

شیخ قدس سره اند و سالها در خدمت حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره

بوده اند چنانچه در مناقب ایشان گذشت نقلست که شبی حضرت عزیزان

مولانا ولی قدس سره در منزل حضرت خان قدس سره مهمان شده اند و در آن

زمان خدمت مخلص خان متمول بوده اند و آن شب خدمتهای شایسته

باآنحضرت بجای آورده اند چون وقت انتقال آنحضرت از منزل حضرت خان

شده حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره دعا کرده اند که بیت دنیانک بولسون

آخرتینک قورلسون، و بعضی از اکابر طریقت چنین فرموده اند که بو تونزوک

قروق بوزولسون، و حضرت محمد رسول الله نینک توزوکی توزولسون،

آمین یا الله اکبر و چون حضرت عزیزان مولانا ولی قدس سره این دعا کرده اند

بزودی در همان چند روز دنیوی ایشان آنچه از جمله حیوانات بوده

هلاک شده و دیگران بجهت حوادث نابود گشته بعد از آن حضرت

مخلص خان پیاده چند بالینی در پشت خود برداشته و بهمراهی زوجه خود که

زوجه ایشان نیز پیاده بوده بملازمت حضرت مولانا ولی عزیزان قدس سره

رفته سالها در خدمت و صحبت آنحضرت بر سبیل تفرید و تجرید تمام بوده اند

و تا آخر عمر طریق ایشان تفرید و تجرید بود و در ملازمت آنحضرت

ریاضات شاقه کشیده اند و آنحضرت ایشانرا اجازه داده اند

و بعد از انتقال آنحضرت مدت ده سال چهار تسبیح را تنها می گفته اند

و هیچکس بصحبت ایشان نمی نشسته بعد ازان بملازمت حضرت قائم

شیخ قدس سره رسیده بایشان مرید شده اند و حضرت عزیزان با قدس سره

میفرمودند که چون حضرت مخلص خان نور مرقده بحضرت عزیزان قدس سره

مرید شدند حضرت عزیزان قدس سره فرمودند که پیرم شیخ مخلص خان با هم

پیره بودند و کلان سال شده اند بما مرید شدند ما بایشان رخصت دادیم که

آنچه خیریت سلسله است چنان کنند ای عزیز من بدانکه رخصت ائمه

درین طریق این عبارت از پیر کامل صادر شود که فلان را رخصت دادیم که

آنچه بدان عمل کند و حضرت مخلص خان نور مرقده تا آخر عمر ریاضات شاقه

می کشیدند اند و شبهای جمعه خصوصاً صوفیه را تا روز ذکر اره می کشانیده اند

و در وقت خود یگانه زمان بودند وفات ایشان در قریه سونغانجی که

از قرای سعد آفرینگیت سمرقند است و مدفن ایشان نیز همانجا

ست زیارت و تبرک به حضرت افتخار شیخ قدس سره ایشان نیز از جمله خلفای

حضرت عزیزان قاسم شیخ اند قدس سره وحضرت شیخ هفت سال در مکه
شریفه بوده اند با ولیای گرامی صحبت داشته اند وبحضرت شیخ
محمد بکری قدس سره که عالم بعلم ظاهر و باطن بوده اند مرید شده تا مدت
ایشان بوده اند حضرت شیخ میفرمودند که حضرت شیخ محمد بکری قدس سره
چون شخصی را تربیت میکردند میفرمودند که ایش حالک ای ایش هی حالک
یعنی چیست حال تو بعد ازان آن شخص از نظر ایشان چند گاه دور شده
چنان ضبط حال خود میکرد که ویرا همین همت حضرت شیخ قدس سره
اطمینان حاصل میشد بعد ازان بملازمت ایشان حاضر می شد ودر وسط
طریق مکه بجانب مدینه می رفتم که حضرت شیخ محمد بکری قدس سره بفقیر التفات
وخطاب نموده فرمودند که ایش حالک وفقیر دران کوهها وصحراها بست و نخ
روز بسر بردم بعد ازان بملازمت وصحبت حضرت شیخ محمد بکری قدس سره
رسیدم وحضرت شیخ از حضرت شیخ محمد بکری قدس سره مرخص بوده اند وحضرت
استادی ومخدومی علم العلما مولانا صادق قدس سره نیز در علم حدیث از
حضرت شیخ محمد بکری مرخص بودند میفرمودند که حضرت شیخ محمد قدس سره در جمیع
علوم متبحر بودند وعلم ایشان بی تعلم وتعلیم بوده والد شریف ایشان

شیخ حسن بکری قدس سره چون اواخر عمر بمدینهٔ شریفه رسیده اند عرض کرده اند که یا رسول الله محمد عامی است و چیزی نخوانده و عمر حسن باخیر رسیده محمد را بشما سپارم آوازی از روضهٔ شریفه بر آمده که محمد را ما قبول نمودیم چون شیخ حسن بمصر که موطن ایشان است تشریف نموده اند از عالم ارتحال نموده اند و همان شب که ایشان انتقال نموده اند چون فردا شده شیخ محمد قدس سره دانشمند روزگار ظاهر شده اند و حضرت مخدومی قدس سره می فرمودند که حضرت شیخ محمد قدس سره این حدیث را نقل کردند که حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت می کنند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند که جمیع معانی قرآن در فاتحه است و جمیع معانی فاتحه در بسم الله است و جمیع معانی بسم الله در بای بسم الله است و جمیع معانی بای بسم الله در نقطهٔ با است چون سخن شیخ محمد قدس سره بدینجا کشید حضرت شیخ محمد قدس سره گریان شده فرمودند که محمد بکری بیست سه سال است که سر فرو برده است در علم نقطه یک لمعه سر بدر نتوانند کرد و حضرت مخدومی قدس سره چون سخن حضرت شیخ محمد را نقل کردند ایشان نیز گریان شده نیز فرمودند ایم که علم نقطه چیست و هم حضرت افتخار شیخ قدس سره می فرمودند که یا در مکه بعزیزی رسیدی

از بلاد هند بودند آشنا بودیم و آن سید تجرید تمام داشته لنگی

می بست دیگر تمام برهنه بود چون سید را وقت ارتحال رسید بمکه شریفه

خطاب بآن لنگ بسته بود کرده فرمود که تو هم ما غیر آن لنگ را پر تا رفت

و جان یکجا بآن تسلیم نمود و هم حضرت شیخ می گفتند سید جمال نام درویشی

از مجذوبان بود و مآن سید مرید بود و سید جمال چون دختر یکی از سادات

مدینه را خواستگاری کرد و آن سید دختر خود را بوی نداد و انکار

سیادت وی کرد سید جمال گفت که بروضهٔ آنحضرت صلی الله علیه و

سلم حاضر شویم و بآن حضرت صلی الله علیه وسلم عرض کنیم بعد از آن همگی

اهل مدینهٔ شریفه در روضهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاضر آمدند و سید

جمال عرض کرد که یا رسول الله من فرزند شما هستم یا نی آوازی از

روضهٔ شریفهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آمد که سید جمال پسر ماست

و آن دختر را بسید جمال عقد بستند و حضرت افتخار شیخ بعد از

انتقال از حرم مکهٔ شریفه بحضرت عزیزان قاسم شیخ قدس سره مرید شده سالها

در ظل تربیت آنحضرت بودند و از ایشان مجاز اند و مرقد شریف حضرت

شیخ در ولایت بهار سمرقند در قریهٔ قومی ست یزار و تبرک به ما

آلهٖ بحرمت اولیا کرام این دور ماندهٔ مهجور را محروم مکردانی و بفضل
عظامی و عنایت نامتناهی از جملهٔ محب محبان خویش عد نمایی از
خاکساران و شتاقان بارگاه آمین یا ربّ العالمین تمام شد تحریر
این مجموعه که مسمات بلمحات است در بیان خصال حمیده افعال پسندیدهٔ اولیاء
الله که محبان بل محبوبان حق اند سبحانه در شهر جمادی الثانی در هزار
دو صد پنجاه یک اتمام یافت . توقع از ناظران این رسالهٔ شریف
آنکه اگر سهو و یا غلط رفته باشد در تصحیح آن کوشند ، کاتب را بدعای
خیر یاد آور باشند اللهم اغفر له والوالدیه ولجمیع المومنین والمومنات
والمسلمین والمسلمات
برحمتک یا ارحم الراحمین

١٢٥١ھ

خط برورق و هر یاد بند چند
بجای بخون نیست که بر خاک اوود
بو پذیر ای کریم کردهٔ ما
مدران روز حشر پردهٔ ما

فهرست ها

فهرست آیات

آخر حکومت دولت بابا کرم الله این دو رساله مجبور را بجمع و نظم کردم و تفصیل
عطا و عنایت نامتناهی الله جلّ محبّ محبّان خویش صد نامی از
خاک پایان وحشتها [illegible] بسیار زیاد [illegible] رب العالمین تمام شد تحریر
این مجموعه که مسکات مکاتبات در بیان خصال حمیده و فعال پسندیده اولیا
الله که محبان محبوب حق اند سبحانه [illegible] ایشان در هزار
دو صد و پنجاه یک اتمام یافت توقع از ناظران این رساله شریفه
آنکه اگر سهو و یا غلط رقم یافته باشد در تصحیح آن کوشند کاتب را بدعای
خیر یاد آورده باشند اللهم اغفر لی و لوالدی و لجمیع المومنین و المومنات و المسلمین و المسلمات

فہرستِ آیات

اذا لقیتم فئۃً فاثبتوا واذکروا
اللہ کثیراً لعلکم تفلحون.
(الانفال: ٤٥). ۳۳
ارجعی الی ربّک راضیۃً مرضیّۃً
: یا ایّتہا النّفس...
افغیر اللہ تتّقون. (النحل: ٥٢). ٦١
الا انّ اولیاء اللہ لاخوفٌ علیہم و
لاہم یحزنون. (یونس: ٦٢). ٢٢٩، ٤٣٠
الّا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا
بالجنّۃ التی کنتم توعدون.
(حمٓ السجدۃ: ٣٠). ٦٨
الّا من اتی اللہ بقلبٍ سلیم.
(الشّعراء: ٨٩). ٧٤
الّا من ظلم. (النمل: ١١). ١٥
الّذی خلقنی فہو یہدین. والّذی
ہو یطعمنی و یسقین.
(الشعراء: ٧٨-٧٩). ٧٩، ١١٣
الّذین یذکرون اللہ. (اٰل عمران: ١٩١). ٣٢
اللہ الصّمد (الاخلاص: ٢). ٢٤٦

انّ فی ذٰلك لآياتٍ لقومٍ يعقلون.
٣٠٠ (النحل: ١٢).

انّما اموالكم و اولادكم فتنة.
٢٥١ (الانفال: ٢٨).

انّما يتقّبل اللّٰہ من المتّقين.
١٢٢، ٦١ (المائدة: ٢٧).

انّما يعمر مساجد اللّٰہ من اٰمن باللّٰه
واليوم الآخر واقام الصّلٰوۃ و
اٰتی الزكٰوۃ ولم يخش الّا اللّٰه
فعسٰی اولٰٓئك ان يكونوا من
٣٢٠ المهتدين. (التوبة: ١٨).

١٢٢ انّ اللّٰه مع الّذين اتّقوا. (النحل: ٣٠)

انّ اللّٰہ يأمر بالعدل والاحسان.
٩٩ (النحل: ٩٠).

انّ اللّٰه يحبّ التوّابين و يحبّ
٩٢، ٧٥ المتطهرين. (البقرة: ٢٢٢).

انّ المتقين فی جنّاتٍ وّ نهرٍ فی
مقعدِ صدقٍ عند مليكٍ مقتدرٍ.
١٢٣ (القمر: ٥٤).

الّذين ينفقون ...

قال ربّ اشرح لي صدري ويسّر لي
امري واحلل عقدة من لساني
يفقهوا قولي واجعل لي وزيرا من
اهلي هرون اخي اشدد به ازري
واشركه في امري كي نسبحك كثيرا
ونذكرك كثيرا (طٰه: ٢٥ تا ٣٤). ٩

قال ربّ انّي دعوت قومي ليلا ونهارا
فلم يزدهم دعائي الّا فرارا واني
كلّما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم
في آذانهم واستغشوا ثيابهم واصرّوا
واستكبروا استكبارا ثمّ انّي دعوتهم
جهارا ثمّ انّي اعلنت لهم واسررت
لهم اسرارا فقلت استغفروا ربّكم
انه كان غفّارا (نوح: ٥ تا ١٠). ١٠-١١

قل الله ثمّ ذرهم.
(الانعام: ٩١). ٢٦١

قل اللّهم مالك الملك. (آل عمران: ٢٦). ١٠٥

قل ايّ شيء اكبر شهادة (الانعام: ١٩). ٢٠

لايحبّ الله الجهر بالسّوء من القول

الا من ظلم. (النساء: ١٤٨). ١٤

للّذين احسنوا الحسنٰى وزيادةٌ.

(يونس: ٢٦). ٦٨

للمتّقين. (البقرة: ٢ و آلِ عمران: ١٣٣ و

١٣٨ و المائدة ٤٦ و الشعراء:

٩٠...). ١٢٢

لَم يلد ولم يولد. (الاخلاص: ٣). ٢٤٦

لهٗ معقباتٌ من بين يديه و من

خلفهٖ يحفظونه من امر اللهِ.

(الرعد: ١١). ١١٧

لهم قلوبٌ لّا يفقهون بها. (الاعراف: ١٧٩). ٢٧٨

ليس كمثله شيءٌ وهو السميع البصير. (الشورىٰ: ٤٢). ٥٩

ما ينطق عن الهوىٰ ان هو الا وحيٌ ٥٩

يّوحىٰ. (النجم: ٣ و ٤) ٢

متكئين على سررٍ مصفوفةٍ.

(الطور: ٢٠). ٢٧٤

مثل الذين ينفقون اموالهم فى سبيل الله

كمثل حبّةٍ انبتت سبع سنابل فى

كلّ سنبلةٍ مّائة حبّةٍ ط واللّٰه يضاعف
لمن يّشآء ط واللّٰه واسعٌ عليم.
(البقرة ٢٦١). ٣٠٣-٣٠٤، ٣٠٦

مثل الجنّة الّتي وعد المتّقون فيها انهارٌ
من ماءٍ غير اٰسنٍ. (محمّد: ١٥). ١٠٨

مذبذبين بين ذٰلك ق لا الىٰ هٰؤلآءِ
ولا الىٰ هٰؤلآء ط. (النسآء: ١٤٣). ١٢٠

من جاء بالحسنة فله عشر امثالها.
(الانعام: ١٦٠). ٣٠٢

من خشى الرّحمٰن بالغيب و جاء
بقلب منيب. (قٓ: ٣٣). ٩٠

من عمل صالحًا فلأنفسهم يمهدون.
(الروم: ٤٤). ١١٦

نعم العبد انّه اوّابٌ.
(ص: ٤٤). ٩٠

نورث من عبادنا من كان تقيًا.
(مريم: ٦٣). ١٢٣

واتّقوا اللّٰه لعلكم تفلحون.
(البقرة: ١٨٩). ٤١

واقم الصّلوة لذکری.(طٰہٰ : ۱٤). ۳۰۵

والذّاکرین اللّٰہ کثیراً وّالذّاکرات

اعدّ اللّٰہ لہم مغفرةً وّ اجراً عظیماہ

(الاحزاب : ۳۵). ۳۲

والسّابقون السّابقون

(الواقعہ : ۱۰). ۱۱۹

والّذین اتّبعوھم باحسان.

(التوبہ : ۱۰۰). ۱۲۰

والّذین اوتوا العلم درجاتٍ.

(المجادلہ : ۱۱). ۷۰

والّذین جاھدوا فینا لنھدینّھم

سبلنا (العنکبوت : ٦۹). ۸۹

والزمھم کلمة التّقوی.

(الفتح : ۲٦). ۶۱،۵

والعاقبةُ للمتّقین (الاعراف : ۱۲۸). ۱۲۳

واللّٰہ علیمٌ :مثل الّذین یُنفقون....

وّللّٰہ المشرق والمغرب.

(البقرة : ۱۱۵). ۳۰٦

واللّٰہ واسعٌ علیمٌ : مثل الّذین ینفقون....

وتکتمون الحقّ وانتم تعلمون.

(البقرة : ۴۲). ۸

وجاهدوا فی اللّٰہ حقّ جہادہ.

(الحج : ۱۷۸). ۸۰، ۱۸۵، ۳۰۰

وجوہٌ یومئذٍ ناضرۃ الیٰ ربہا ناظرۃٌ

(القیامۃ : ۲۲). ۷۵، ۳۰۲

وحملناہم فی البرّ والبحر. (الاسرا : ۷۰). ۲۷۱

وخرّ موسٰی صعقاً : فلمّا تجلّی ربّہ.

وذکر فان الذکری تنفع المؤمنین.

(الذاریات : ۵۵). ۳۴

وذا النّون اذّہب مغاضباً فظنّ ان

لّن نقدر علیہ فنادٰی فی الظلمات.

(الانبیاء : ۸۷). ۷

ورزقناہم من الطیّبات.

(الاسراء : ۷۰). ۲۷۱

وزکریّا اذ نادٰی ربّہٗ ربّ لا تذرنی

فردا. (الانبیاء : ۸۹). ۷

وسراجاً منیرا.

(الاحزاب : ۴۶). ۲

ولا تكن من الغافلين. (الاعراف : ٢٠٥). ١٧

ولا يخافون لومة لآئم. (المائدة : ٥٤). ٢٤٣

ولا يزالون مختلفين الّا من رحم

ربّك. (هود : ١١٨). ٦

ولا يشرك بعبادة ربّه احداً.

(الكهف : ١١٠). ٣٠١

ولقد ذرانا لجهنّم كثيراً من الجنّ

والانس. (الاعراف : ١٧٩). ٢٧٨

ولقد كرمنا بنى ادم. (الاسراء : ٧٠). ٢٧١

ولكلّ وّجهةٌ هو مولّيها.

(البقرة : ١٤٨). ١٧٦

ولم يكن لّه، كفواً احدٌ.

(الاخلاص : ٤). ٢٤٦

ولو انّ اهل الكتاب امنوا واتّقوا.

(المائدة : ٦٥). ٦١

ولهم اذانٌ لّا يسمعون بها.

(الاعراف : ١٧٩). ٢٧٩

ولهم اعينٌ لّا يبصرون بها.

(الاعراف : ١٧٩) ٢٧٩

وهو الّذی مدّ الارض وجعل فیها رواسی
وانهاراً ومن کلّ الثمرات.
(الرعد: ٣٠). ٧٨

وهو الّذی یقبل التوبة عن عباده
ویعفوا عن السّیآت.
(الشوریٰ: ٢٥). ٩٢-٩٣

وهو یطعم ولا یطعم. (الانعام: ١٤). ٦٥

ویرزقه من حیث لا یحتسب
(الطلاق: ٣). ١٢٢

ویعظم له اجراً. (الطلاق: ٥). ١٢٢

وینهی عن الفحشاء والمنکر.
(النحل: ٩٠). ٣٠

هدی للمتّقین. (البقرة: ٢). ١٢٣

هل جزاء الاحسان الا الاحسان.
(الرحمٰن: ٦٠). ٢٦١

هو الّذی خلق لکم ما فی الارض جمیعًا.
(البقرة: ٢٩). ٣٣٦

هو اهل التّقویٰ و اهل المغفرة.
(المدثر: ٥٦). ١٢٣

يحبّهم ويحبّونه. (المائدة: ٥٤). ٢٨١

يعرف المجرمون بسيماهم فيؤخذ
بالنّواصى والاقدام.
(الرحمٰن: ٤١). ١١٨

ينبت لكم به الزّرع والزّيتون.
(النحل: ١١). ٨٢، ٧٨

يوم نحشر المتّقين الى الرحمٰن وفدًا.
(مريم: ٨٥). ١٢٣

* * *

قال ياليت قومى يعلمون ۙ بما غفرلى
ربّى و جعلنى من المكرمين.
(يٰسٓ: ٢٦-٢٧). ٤٧

* * *

ولو بسط الله الرّزق لعباده لبغوا
فى الارض ولكن ينزّل بقدر مايشآء.
(الشورى: ٢٧). ٢٧٥

فهرست حدیث ها

"التفکر من اعمال القلب و هو افضل من اعمال

الجوارح". (سفینة البحار، ج ۲، ص ۳۸۲).

اکرموا الشیخ (الشیوخ) و

ان کان کافراً. ۵۶

امثال و حکم، ج ۱، ص ۱۹۰. بجای "الشیخ"، "الضیف"

آمده است.

(الا) طال شوق الابرار الی لقائی

و انّی لاشدّ شوقاً الیهم. ۹۶

عبارت بالا مشابه حدیثی است به این مضمون:

"من احب لقاء الله احب الله لقاءه" (الرسالة

القشیریه، ص ۱۵۷).

اللّهم اغفر لقومی فانّهم لا

یعلمون. ۴۷

احادیث مثنوی، ص ۶۰ (با کمی تفاوت: ربّ

اغفر لقومی ... و اللّهم اهد قومی ...)، (به نقل از

مسلم، ج ۵، ص ۱۷۶، مسند احمد، ج ۱، ص ۳۸۰،

۴۲۷، ۴۳۲، ۴۵۶، احیاء العلوم، ج ۱، ص ۲۱۹ و

ج ۳، ص ۲۰۱، شرح تعرّف، ج ۳، ص ۱۲۶).

اللّهم اَمِتنی مسکیناً و اَحینی

مسکیناً. ۱۹۷

عبارت بالا مشابہ حدیثی است باین مضمون:

"اللّٰہم احینی مسکیناً و امتنی مسکیناً و احشرنی

فی زمرۃ المساکین." (ابن ماجہ، ۷۵۷. کشف

المحجوب، ۲۲، ۶۸، سفینۃ البحار، ج ۲، ص ۳۷۸).

اللّٰہم انی اسألک حبّک وحبّ

من یحبّک والعمل الّذی تقرّبنی

حبّک. ۶، ۲۷۳

امرت ان اقاتل النّاس حتّی

یقولوا لا الٰہ الّا اللہ. ۳۵

المعجم المفہرس، ج ۱، ص ۹۹ (بہ نقل از مسلم. ایمان ۳۲-

۳۶، بخاری. ایمان ۱۷، ۲۸، صلاۃ ۲۸، زکاۃ ۱،

اعتصام ۲، ۲۸، ابا داود. جہاد ۹۵، ترمذی. تفسیر

سورۃ ۸۸، نسائی. زکاۃ ۳، ابن ماجہ. فتن ۱-۳،

دارمی. سیر ۱۰، احمد بن حنبل. ۸، ۴).

ان اشدّ البلاء علی الانبیاء

ثمّ علی الاولیاء ثمّ الامثل

فالامثل.

کشف المحجوب، ص ۵۰۴.

نیز عبارت بالا مشابه حدیثی است باین مضمون:
"نحن معاشر الانبیاء اکثر بلاء ثم الامثل فالامثل"
(آداب المریدین، ۱۷۱، ۳۶۲ - وهمان جا آمده:
در سنن ترمذی، ج ٤، ص ۲۸ به صورت زیر آمده:
"عن مصعب بن سعد عن ابیه قال قلت یا رسول
الله ای الناس اشد بلاء؟ قال: الانبیاء ثم
الصالحون ثم الامثل فالامثل من الناس یبتلی
الرجل علی حسب دینه فان کان فی دینه صلابة
زید فی بلائه وان کان فی دینه رقة خفف
عنه و مایزال البلاء بالعبد حتی یمشی علی
ظهر الارض لیس علیه خطیئته"، نیز احادیث
مثنوی، ۱۰۷، خلاصهٔ شرح تعرف ۵۰۲).

ان الله تعالیٰ خلق آدم علیٰ
۲٤٦ صورته.
بخاری شریف، ج ۲، ص ۹۱۹ و احادیث مثنوی
ص ۱٤ (به نقل از مسلم، ج ۸، ص ۳۲).

ان الله تعالیٰ مائة رحمة
منها رحمة بین عباده فیها

یوحم الخلائق بعضهم
بعضاً و اذخر تسعة وتسعین
الیٰ یوم القیٰمة. ٦٣، ١٠٥

المعجم المفهرس، ج ٢، ص ٢٣٩: "... یوم خلقها
مائة رحمة" و ص ٢٤٠: "جعل اللّٰه الرحمة
مائة جزء" (بہ نقل از بخاری۔ رقاق ١٩، مسلم۔ توبة ١٨۔
٢١، ترمذی۔ دعوات ٩٩، ابن ماجه۔ زہد ٣٥، دارمی۔
رقاق ٦٩، احمد بن حنبل۔ ٢، ٤٣٣، ٥١٤، ٣،
٥٥۔٥٦، ٥، ٤٣٩، بخاری۔ ادب ١٩، مسلم۔ توبة
١٧، ١٩).

انّ اللّٰه تعالیٰ ملک ینادی
کل لیلة من اکل حراما
لا یقبل منه صرف و لا
عدل. فسّر الصرّف بالنوافل
والعدل ما بفریضة. ٨٣

المعجم المفهرس، ج ٥، ص ٢٤٢ (بہ نقل از بخاری۔
فضایل المدینة ١، فرائض ٢١، جزیة ١٧، مسلم۔ ج
٤٦٧۔٤٧٠، عتق ١٨، ابا داؤد۔ مناسک ٩٥،
ادب ١١٠، ترمذی۔ ولاء ٣، نسائی۔ قسامة ٣١،

ابن ماجه ـ وصایا ٦، دیات ٨، دارمی ـ فرائض ٢، سیر
٨٣، احمد بن حنبل ـ ١، ١١٩، ١٢٦، ١٥١، ٣١٨، ٤،
١٨٦ ـ ١٨٧، ٢٣٨، ٣٩٦، احیاء علوم الدّین، ج ٢،
ص ٨٩، به این صورت: ان لله ملکاً علی بیت
المقدس ینادی کل لیلة: من اکل ... لم
یقبل ... عدل. فقیل: الصرف النافلة، و
العدل الفریضة».

ان لکلّ شیٔ طریقاً و ان
طریق الجنّة العلم. ٦٩

انا غیورٌ والله اغیر منّی. ٥١

عبارت بالا مشابه حدیثی است به این مضمون:
«اتعجبون من غیرة سعد والله لأنا أغیر منه
والله اغیر منّی».
المعجم المفهرس، ج ٥، ص ٣٥ (به نقل از بخاری ـ
نکاح ١٠٧، حدود ٤٠، توحید ٢٠، مسلم ـ لعان ١٦ ـ
١٧، دارمی ـ نکاح ٣٧، احمد بن حنبل ـ ٤، ٢٤٨،
مصباح الهدایة، ٤١٦.

انا مدینة العلم و علی بابها. ٨٩

احادیث مثنوی، ص ٣٧ (به نقل از جامع الصغیر،

ج ۱، ص ۱۰۷، کنوز الحقائق، ص ۳۸).

انا و اصحابی براء من التّکلیف. ۲۵۳

تعلیقات "مناقب"، ص ۱۲٤:

(بہ نقل از مصباح الہدایۃ، ص ۲٤۱: "انا و اتقیاء امّتی برآء من التکلیف". و کنوز الحقائق (حاشیۂ جامع الصغیر)، ج ۱، ص ۱۳۱): "انی براء من التکلیف وصالحوا اُمّتی". (بہ نقل از التصفیۃ فی احوال المتصوفۃ ص ۳۳۹).

انما الاعمال بالنّیات. ۱۸۲

مشکوٰۃ، ص ۱۱.

ان النبی صلّی اللہ علیہ وسلّم، قال: یا علی لفتیان اُمّتی عشر علامات. قال رسول اللہ ولامتک فتیان. قال الفتوۃ الاولیٰ من فتوۃ امّتی وماتلك العلامات یارسول اللہ. قال: صدق الحدیث والوفاء بالعهد و اداء الامانۃ وترك الكذب والترحم

للیتیم و اعطاء السائل وبذل
النائل (و اکثار الصنائع) وقوی
الضیف و رأسهن الحیاء. ۹۸
شرح احوال میر سید علی ہمدانی (باب سوم)، ص ۲۷۵.
ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
کان یجہر مع اصحابہ رضوان
اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین
بالاذکار و التسبیح والتہلیل
بعد الصلوٰۃ. ۳۶
انی لاشدکم خشیۃ من
اللہ تعالیٰ. ۱۲۱
اوحی اللہ تعالیٰ الی داؤد علیہ
السلام: یا داؤد تخلق باخلاقی
تفز مع الفائزین. قال یارب
کیف التخلق باخلاقك؟ قال
انا عفو احب العفو، انا کریم
احب الکرم. وانا جواد احب
الجود. وانا محب احب العون.
وانا ودود احب الودود وانا

عاطف احبّ العطف فمن
یخلق باخلاقی فقد وصل
الیّ. ٦٥

اوّل التفکر آخر العمل. ٧٨

امثال وحکم، ج ۱، ص ٣١٤ - آنجا از اقوال حکماء دانسته
شد.

افلا اکون عبداً شکوراً. ١١٤

المعجم المفہرس، ج ٣، ص ١٦٧ (بہ نقل از بخاری۔ تہجد
٦۔ تفسیر سورۃ ٤٨، مسلم۔ منافقین ٧٩ - ٨١، ترمذی۔
صلاۃ ١٨٧، نسائی۔ قیام اللیل ١٧، ابن ماجہ۔ اقامت
٢٠٠، احمد بن حنبل۔ ٤، ٢٥١، ٢٥٥، ٦، ١١٥،
٤٥)، مصباح الہدایۃ، ص ٣٣٣، التصفیۃ فی احوال
المتصوفۃ، ٢٠٦.

اولادنا اکبادنا. ١٩٠

امثال وحکم، ج ۱، ص ٣١٣.

اولیاء اللہ لا یموتون ولکن
ینقلبون من دارٍ الی دارٍ. ٢٣٩

احادیث مثنوی، ص ١٠٤ (بہ نقل از لطائف معنوی)
بہ صورت:

"الا انّ اولیاء اللہ لایموتون بل ینقلون من دار

الی دارٍ".

اولیائی تحت قبابی لایعرفھم

غیری. ۱۲۷، ۳۴۰، ۴۳۰

احادیث مثنوی، ص ۵۲ (بہ نقل از احیاء العلوم،

ج ۴، ص ۲۵۶)، کشف المحجوب، ص ۷۰.

بی یبصر. ۱۷۶، ۳۰۵

عبارت بالا اقتباس از حدیثی است بہ این مضمون:

وما یزال العبد یتقرّب الی بالنّوافل حتّی احبّہ

فاذا احببتہ کنت سمعہ الّذی یسمع بہ وبصرہ

الّذی یبصر بہ و یدہ الّتی یبطش بھا و رجلہ

الّتی یمشی بھا. (مشکوٰۃ، ص ۱۹۷) و احادیث

مثنوی، ص ۱۹، (بہ نقل از جامع صغیر، ج ۱، ص ۷۰).

بی یسمع : بی یبصر...

التائب من الذنب کمن لاذنب لہ. ۴۰۱

ابن ماجہ، ص ۳۱۳ و احادیث مثنوی، ص ۱۶۷ (بہ نقل

از احیاء العلوم، ج ۴، ص ۴، حلیۃ الاولیاء، ج ۴،

ص ۲۱۰ و جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۳۳ و کنوز الحقائق،

ص ۵۳).

تخلّقوا باخلاق الله. ۶۵-۶۶

تعلیقات "العروة" ص ۵۴۹:

"صوفیه از آن بعنوان حدیث یاد می کنند. آقای فروزانفر نوشته است که چون خبر مزبور در احیاء علوم الدّین، ج ۴، ص ۲۱۸ مصدّر به لفظ قیل است، دلیل است براین که خبر مزبور حدیث نیست. ر.ک: فیه ما فیه ۳۱۳. در مرصاد العباد، ۱۷۵ به صورت: "تخلّقوا باخلاق الله واتصفوا بصفات الله" آمده است".

تفکّر ساعةٍ خیر من عبادة الثقلین. ۲۷۲

عبارت بالا مشابه حدیثی است به این مضمون: "تفکّر ساعةٍ خیر من عبادة ستّین سنةٍ". کشف المحجوب، ص ۱۳۵.

تفکّر ساعةٍ خیر من عبادة ستّین سنةٍ. ۷۹

تعلیقات "مناهج"، ص ۱۰۸ (به نقل از کشف المحجوب، ص ۱۳۵ و شرح غرر، ۶۵۳۰ برروایت حضرت علیؓ: فکر ساعة قصیرة خیر من عبادة

طویلة»). و نیز ر.ک: سفینة البحار، ج ۲، ص ۳۸۲.
«ان تفکّر ساعة خیر من قیام لیلة» و «تفکّر ساعة
سببا للتوبة عن المعاصی و لزوم الطاعة تمامه.»
تفکّر ساعة فی اختلاف اللّیل
والنّهار خیر من عبادة ثمانین
سنة. ۷۹
نبّه بالتفکّر قلبك و جاف عن اللّیل جنبك
واتّق الله ربّك. (سفینة البحار، ج ۲، ص ۳۸۲).
التکبّر مع المتکبّر صدقةٌ
والتواضع مع المتواضع صدقة. ۲۷۰
تموتون کما تعیشون. ۳۷۳-۳۷٤
عبارت بالا مشابه حدیثی است به این مضمون:
«کما تعیشون تموتون و کما تموتون تحشرون.»
(مرصاد العباد، ص ۳٤۳، ۳۵٤).
تنزّل الرحمة عند ذکر
الصّالحین. ۳
احیاء علوم الدّین، ج ۲، ص ۲۳۱. به این صورت:
«عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة»
و در مأخذ مذکور قول «سفیان بن عیینة» دانسته شده

است (به نقل ازمقدمۀ صفوة الصفوة ابن جوزی).

حبّ الدنيا رأس كلّ خطيئةٍ. ۲۵۱

مناقب الصوفیه، ص ۳۸، ۱۱۱ آنجا آمده است: دربرخی از کتب حدیث وارد شده، ولی دیلمی در مسند الفردوس آن را قول ابن عبّاس دانسته است وبنا بقول محشی جامع صغیر (ج ۱، ص ۵۶۶) دیلمی حدیث مزبور را ضعیف دانسته است. درکشف الخفا (ج ۱ ص ۴۳۴۵) (کذا) آمده است: كان عيسى بن مريم يقول: حب الدنيا رأس كلّ خطيئة والمال فيه داء كثير.

حمل المؤمن على الصّلاح. ۲۹۲

حتّى لا يموت: لا اله...

خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلّم فى آخر شعبان فقال: يا أيّها النّاس قد اظلكم شهر مبارك فيه ليلة القدر خير من الف شهر. الحديث. ۲۹-۳۰

(ودر آخر حدیث میگویند که): استكثروا فيه من اربع

خصال خصلتان ترضون بهما ربّكم وخصلتان
لاغنا بكم عنهما واما اللتان ترضون بهما ربّكم
فشهادة ان لا اله الّا الله ويستغفرونه.

المعجم المفهرس، ج ۶، ص ۱۵۹ (به نقل از نسائی۔صیام ۵، ابن ماجه۔صیام ۲، احمد بن حنبل۔ ۲، ۲۳۰، ۳۸۵، ۴۲۵).

۲۶۳ الدّنيا جيفة وطالبها كلاب.

احادیث مثنوی، ص ۲۱۶ (به نقل از شرح بحر العلوم، ج ۶، ص ۱۹۵ و المنهج القوی، ج ۶، ص ۴۷۸).

الدّنيا حرامٌ على اهل الآخرة
والآخرة حرامٌ على اهل الدّنيا
۲۵۶ وهما حرامان على اهل الله.

مصباح الهدایه، ص ۱۱۶، احادیث مثنوی، ۲۰۴ (به نقل از جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۶، با کمی تفاوت بجای: "وهما حرامان على اهل الله"۔ والدنيا والآخرة حرام على اهل الله" آمده است.

۲۵۴ الدّنيا حلوة خضرة.

المعجم المفهرس، ج ۲، ص ۳۹، ۱۵۴. (به نقل از ترمذی۔ فتن ۲۶، زهد ۴۱، ابن ماجه۔ فتن ۱۹)، دارمی۔رقاق

۳۷، احمد بن حنبل-۳، ۷، ۱۹، ۲۲، ٤٦، ٦١، ٧٤-
٦، ٦٨).

الدّنیا سجن المؤمن. ۲۵۷

المعجم المفہرس، ج ۲، ص ۱۵۱ (بہ نقل از مسلم- زہد ۱،
ترمذی- زہد ۱٦، ابن ماجہ- زہد ۳، احمد بن حنبل-۲،
۱۹۷، ۳۲۳، ۳۸۹، ٤٨٥، بہ این صورت:
"الدنیا سجن المؤمن وجنّة الکافر".
نیز احادیثِ مثنوی، ص ۱۱ (بہ نقل از جامع صغیر، ج ۲،
۱٦، کنوز الحقائق، ص ٦٤).

الدّنیا عفافٌ و کفافٌ. ۲۸۹

الدنیا مزرعة الأخرة. ۲۸٤

احادیث مثنوی، ص ۱۱۲ (بہ نقل از احیاء العلوم، ج ٤،
ص ١٤ و کنوز الحقائق، ص ٦٤).

الدّنیا ملعونة وملعونٌ
مافیها الّا ذکر الله. ۲۸۷

المعجم المفہرس، ج ۲، ۱۵۱ (بہ نقل از ابن ماجہ-
زہد ۳، ترمذی- زہد ١٤).

ذاکر الله فی الغافلین کالصّابر
خلف الغازین. ۳۲

ذکر اللسان لقلقة و ذکر القلب
وسوسة والذّکر ذکر السّر. ۲۶٤
الراحمون یرحمهم الرّحمٰن
تبارک وتعالیٰ. ۱۳۸

المعجم المفهرس، ج ۲، ص ۲۳٦ (به نقل از ابوداؤد. ادب ۵۸، ترمذی. برّ ۱٦)، احادیث مثنوی، ص ۷، به این صورت:
انّما یرحم الله من عباده الرّحماء" (به نقل از مسلم، ج ۳، ص ۳۹، ص ۳۹، جامع صغیر، ج ۱، ص ۱۰۳، کنوز الحقائق، ص ۳٦).

رجعنا من الجهاد الاصغر الی
الجهاد الاکبر. ۳۳، ۲۹۳

احادیث مثنوی، ص ۱٤ با تفصیل بیشتر (به نقل از کنوز الحقائق، ص ۹۰ و جامع صغیر، ج ۲، ص ۵۸ و غزالی آن را جزو اقوال صحابه شمرده ن. ک: احیاء العلوم، ج ۲، ص ۱٦۵ و باز در مورد دیگر جزو احادیث می آورد.
همان کتاب، ج ۳، ص ٦ و مستدرک، ج ۲، ص ۲۷۰).

الزّهد حرفتی: المعرفة...
الزّهد زهدان، زهد عن

الحلال وزهد عن الحرام و
افضل من ذالك الزهد عن
الحلال. ٦٤

الزهد فی الدّنیا تریح القلب
والبدن والرغبة فی الدّنیا
فکثرة الهمّ والحزن. ٦٤

سیروا سبق المفردون قیل
وما المفردون یارسول الله
قال الذاکرون الله کثیراً
والذاکرات. ٢٨

تعلیقات "العروة"، ص ٥٧٧ (بہ نقل از مسلم، ج ٤،
ص ٢٠٦٢)، بہ صورت:

کان رسول الله (ص) یسیر فی طریق مکة. فمرّ
علی جبل یقال له جمدان. فقال: سیروا.
هذا جمدان. سبق المفردون. قالوا:
وما المفردون یارسول الله؟ قال: الذاکرون
کثیراً والذاکرات".

(نیز: کاشف الاسرار اسفراینی، ٣ و کشف المحجوب،
٤٧٢، ٤٧٥، ہمین مأخذ).

الشریعۃ اقوالی الطریقۃ
افعالی الحقیقۃ حالی. ۳۰۲

صاحب الورد ملعونٌ. ۸۶

طال شوق الابرار: الا ...

طلب العلم فریضۃ علیٰ کلّ
مسلم و مسلمۃ. ۷۶
احادیث مثنوی، ص ۲۰۹ (بہ نقل از جامع صغیر، ج ۲،
ص ۵۳).

طوبیٰ لمن تواضع من غیر
منقصۃٍ و ذلّ فی نفسہ من
غیر مسکنۃٍ. ۶۹
مصباح الہدایۃ، ص ۳۵۴، التصفیۃ فی احوال
المتصوفۃ، ۲۲۹.

العبادۃ مخزنۃ (خزنۃ) و
مفتاحھا الدعاء و اسنانھا
لقمۃ من الحلال. ۸۳

عبد اللہ بن سلام رضؓ می فرمایند
کہ سیر می کردیم با رسول اللہ (ص):
اذا سمع صوتاً من الوادی یقول

اشهد ان لا اله الّا الله واشهد
انّ محمّداً رسول الله فقال
اشهد ان لا يشهد به احد
الا قد برئ من الشرك. ۲۸

علماءنا امناءنا اذا لم يميلوا الى
الدّنيا واذا مالوا الى الدنيا فهم
سرق سرق. ۲۸۷

عبارت بالا مشابه حدیثی ست به این مضمون:
العلماء أمناء الرسل ما لم يدخلوا في الدنيا فاذا دخلوا في
الدّنيا فاحذروهم على دينكم".
(قوت القلوب، ج۱، ص ۱۷٤). ونیز ر.ک: امثال و
حکم، ج۱، ص۲٦۲.

عن ابن عبّاس رضي الله عنهما عن
النبيّ صلّى الله عليه وسلّم
انه قال: خلق الله تعالى ملكاً
يوم خلق السموٰت والارض
فامره الله ان يقول لا اله الّا
الله مادّاً بها صوته لا يقطعها
ولا يتنفّس فيها ولا يتمّها حتّى

امرا سرافيل عليه السلام
فنفخ فى الصور فقامت القيامت
(عن ابن عباسؓ). ٣٠

عن ابن عباس رضى الله عنهما
ان النبى صلى الله عليه وسلم
دخل قبراً فاشرح له بسراج
فاخذ من قبل القبلة وقال
رحمك الله ان كنت لاوّاهاً
تلاءً للقرآن. ٢٥

المعجم المفهرس، ج ١، ص ٢٧٥ (به نقل از ترمذی۔جنائز
٦٢).

عن ربيعة ابن كعب الاسلمى رضى الله
عنه انه قال كنت ابيت عند
حجرة النبى صلى الله عليه وسلم
فكنت اسمعه اذا قام من الليل
يقول سبحان رب العالمين الهوى
ثم يقول سبحان الله وبحمده
الهوى. ٢٧

عن عبد الرحمن ابن ابرى رضى الله

عنہ کان یقول : اذا سلم عن
الصلوٰۃ سبحان الملک القدوس
ثلثا ویرفع صوتہ بالثالثہ.
(رواہ النسائی).

۲۲ عن عبد اللہ ابن عباس رضی اللہ
عنہما : قال کنت اعرف انقضاء
صلوٰۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ
۲۶ وسلّم بالتکبیر.

المعجم المفہرس، ج ۵، ص ۱۷۶ (بہ نقل از بخاری۔
اذان ۱۵۵، مسلم۔ مساجد ۱۲۰۔ ۱۲۱، ابوداود۔ صلوٰۃ
۱۸۵، نسائی۔ سہو ۷۹، احمد بن حنبل ۱، ۲۲۲)۔

عن معقل ابن یسار (رض) قال
شہدت النبیّ (ع) مع ابی بکر
(رض) فقال النبیّ (ع) : الشرک
اخفٰی فیکم من ذبیب
النمل. ثمّ قال النبیّ علیہ السّلام :
الا ادلک علی ما یذھب عنک
صغر ذنبک وکبیرہ. فقال : بلٰی
یا رسول اللہ. فقال النبیّ علیہ

السّلام قل : اللّٰهم انّی اعوذبك
من ان اشركَ بك شیئًا و انا
اعلم و استغفرك ممّالم اعلم. ۳۶
به این صورت :
قال علیه السّلام : "الشركُ فی هٰذه الامّة
اخفی من ذبیب النّمل علی الصّفا."
(مفروات، ۲۶۶).
عن النبیّ صلّی الله علیه و
سلّم، انه قال :
اذا اراد الله بعبدٍ خیراً
جعل له العقوبة فی الدّنیا
و اذا اراد الله بعبدٍ شرّاً
حتّٰی امسك علیه حتّٰی یوافیه
یوم القیٰمة . (عن انس رض). ۹٤
حدیث بالا مشابه حدیثی ست به این مضمون :
"اذا اراد الله بعبد خیرا عجل له عقوبة
ذنبه فی الدّنیا" (احیاء علوم الدّین، ج ٤،
ص ۱۳۲).
فاذا بلغ سبعین سنة احبّه

اهل السّمآء. ۵۶

باکمی تفاوت:

"فاذا بلغ سبعین سنة احبّه الله واحبّه اهل السّمآء". (المعجم المفهرس، ج ۱، ص ۴۰۶، بہ نقل از احمد بن حنبل، ۳، ۲۱۸، ۲، ۸۹).

الفقر سواد الوجه فی الدّارین. ۷۳

سفینة البحار، ج ۲، ص ۳۷۸.

الفقیر من (اذا) اراد ان یطبخ لم یجد قدراً واذا اراد ان یشرب لم یجد اناءً. ۲۵۰

قال رسول الله صلی الله علیه وسلّم: اذا مررتم بریاض الجنّة فارتعوا قالوا یارسول الله وما ریاض الجنّة قال حلق الذکر. ۲۸

المعجم المفهرس، ج ۲، ص ۳۲۰ (بہ نقل از ترمذی۔ دعوات ۸۲، احمد بن حنبل ۳، ۱۵۰).

قال رسول الله صلّی الله علیه وسلّم: من اختار اربعاً علی اربع اکرمه

اللہ تعالیٰ باربع من اختار الصّبر
علی الجوع والتواضع علی التکبّر
والطاعۃ علی المعصیۃ والجماعۃ
علی الفرقۃ اعطاہ اللہ تعالیٰ
عیش السعداء وموت الشہداء
۱۰۲ وشفاعۃ الانبیآء ویتیسّر الحساب۔
قال رسول اللہ صلّی اللہ علیہ وسلّم:
من حسن اسلام المرء ترکُ
۲۶۱ مالا یعنیہ۔

المعجم المفہرس، ج ۱، ص ۲۷۱ (بہ نقل از ابن ماجہ۔ فتن ۱۲، مؤطّا۔ حسن الخلق ۳، کلام ۱۷، ترمذی۔ زہد ۱۱،
بدین صورت:
"من حسن اسلام المرء ترکہ مالا یعنیہ" مصباح الہدایۃ، ص ۳۷۹، التصفیۃ فی احوال المتصوفۃ ۱۰۹،
۱۳۱۔

قال صلّی اللہ علیہ وسلّم:
من اکل الحلال اربعین یومًا
نور اللہ قلبہ واجری ینابیع
الحکمۃ من قلبہ علی لسانہ

وفی روایة هداه الله تعالیٰ
فی الدّنیا. ٨٤

قال علیه السلام: اعملوا الفرائض
تکن عابداً وارض بقسمة الله
تکن زاهداً وازهد فی الدّنیا
یحبك الله وازهد فیما فی ایدی
النّاس یحبّوك. ٦٤

به این صورت:

عن سهل بن سعد الساعدیؓ، قال اتی النبیّ
صلّی الله علیه وآله وسلّم رجل. فقال یا رسول الله
دلّنی علی امر اذا عملته احبّنی الله واحبّنی النّاس.
فقال رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم:
ازهد فی الدنیا یحبك الله وازهد فیما فی ایدی
النّاس یحبّوك". (ابن ماجه، ص ۷۵۲).

ونیز المعجم المفهرس، ج ۱، ص ۴۰۷. (به نقل از همین مأخذ).

قال علیه الصّلوٰة والسّلام
فی مجلسه: السّلام علیکم یا اصحابی
واخوانی فی آخر الزّمان فقال
عمر رضی الله عنه کیف یا ان

هذا كنا من اصحابك فهم
اخوانك فقال عليه الصلوٰة
والسلام: انتم رأيتمونى وسمعتم
ومرات عليكم الوحى وجاهدت
معكم حتّى دخلتم فى دينى فهم
اخوانى يعلمون بخطا مور فى قرطاس
ابيض ولهم اخزنى من
١٢٠ الانبياء والمرسلين.

قال النبىّ عليه السّلام:
اوحى الله تعالىٰ الى بعض انبيائه
احذر ان امتعك وتسقط من
عينى فاصبّ عليك الدّنيا
٢٥١ صبًّا.

قال النبىّ صلّى الله عليه وسلّم:
سأل جبرائيل عليه السّلام
مُحمّداً عليه الصلوٰة والسّلام
فقال ان تؤمن بالله فهو
واحدٍ وملائكته فهذا باب
ثانٍ وكتبه فهذا باب ثالث

ورسله فهذا باب رابع
واليوم الآخر فهذا باب
خامس والقدر خيره وشرّه
من الله تعالیٰ فهذا بابٌ
سادس والبعث بعد الموت
فهذا بابٌ سابع . ١٠٦-١٠٧

[قال النبيّ (ص) :] ليت ربّ
محمّد لم يخلق محمّداً . ٣٠٨

قولوا لا الٰه الّا الله . ٣٠

مرصاد العباد، ص ٢٧٥ باين قرار:
"قولوا لا اله الّا الله تفلحوا."

كثير العلم بلا عمل قليلٌ وقليل
العلم مع العمل كثيرٌ . ٢٨٧

كلّ بدعة ضلالة وكلّ
ضلالة فى النّار . ٧٠

المعجم المفهرس، ج ١، ص ١٥٢ (به نقل از مسلم - جمعة
٤٣، ابوداود - سنّة ٥، نسائى - عيدين ٢٢،
ابن ماجه - مقدّمة ٧، دارمى - مقدّمة ١٦، ٢٣،
احمد بن حنبل - ٣، ٣١٠، ٣٧١، ٤، ١٢٦-١٢٧).

کلّموا النّاس علی قدر عقولهم. ۲۹۹

مرصاد العباد، ص ۱۵. برای آگاهی بیشتر «تعلیقات

آداب»، ص ۳۳۷ (به نقل از احیاء علوم الدّین، ج ۱،

ص ۷۴، تمهیدات عین القضاة، ص ۶، جواهر الاسرار،

ص ۳۳، فیه مافیه، ۳۰۶).

کلّمینی یا حمیرا. ۲۹۷

احادیث مثنوی، ص ۲۰ (به نقل از احیاء علوم الدّین، ج ۳،

ص ۷۴، اتحاف السادة المتقین طبع مصر، ج ۷، ص ۴۳۲،

طبقات الشافعیة طبع مصر، ج ۴، ص ۱۶۳، کتاب اللؤلؤ.

المرصوع، ص ۱۰۳).

کنت سمعه: بی یبصر...

لا اله الّا الله وحده لاشریک

له له الملک و له الحمد وهو

علی کلّ شیٔ قدیر. اللّهم لا مانع

لما اعطیت ولا معطی لما منعت

ولا ینفع ذالجدّ منک الجدّ. ۲۷

با تفاوت بیشتر در «احیاء علوم الدّین» ج ۲،

ص ۳۰۶.

لا اله الّا الله وحده لاشریک

له له الملك وله الحمد وهو
علیٰ کلّ شئٍ قدیر لاحول و
لا قوّة اِلّا بالله لا اله الّا الله
ولا نعبد الّا ايّاه له النعمة
وله الفضل و له الثّناء الحسن
لا الٰه الّا الله مخلصين له الدّين
ولو کره المشرکون (رواه مسلم
عن عبدالله ابن زبیرؓ). ۲۰-۲۱

لا اله الّا الله وحده لاشريك
له له الملك و له الحمد يحيي
و يميت و هو حيّ لّا يموت بيده
الخير و هو علیٰ کلّ شئٍ قدير. ۲۶۶، ۳۱

باکمی تفاوت :

احياء علوم الدّين، ج ۲، ص ۳۰۶.

لا تجالسوا الموتیٰ. ۳۵

احاديث مثنوی، ص ۱۵۶ (به نقل از شرح تعرّف،
ج ۱، ص ۶۳).

لا يسعني نبي مرسلٌ ولا ملك
مقرب: لی مع الله وقت . . .

لاینظر اللہ الیٰ صورکم ولکن
ینظر الی قلوبکم و اعمالکم. ۱۸۶، ۸۷

المعجم المفہرس، ج ۶، ص ۴۷۶ (بہ نقل از مسلم - برّ ۳۲؛
ابن ماجہ - زہد ۹، احمد بن حنبل - ۲، ۲۸۵، ۵۳۹).

بہ این صورت:

انّ اللہ لاینظر الی اجسادکم، صورتکم...
ولکن ینظر الی قلوبکم"

لحوم العلماء سمٌّ من شمّہ مرض
ومن عضّ مات. ۱۷۵-۱۷۶

لعن الدّنیا الّا ما ای مالا بدّ. ۲۵۲

لقنوا موتاکم ان لا الٰہ الّا اللہ
فانّہا تہدم الذنوب قالوا
یا رسول اللہ قالہا فی حیٰوتہ
قال اہدم اہدم. ۳۴

المعجم المفہرس، ج ۶، ص ۳۰۰ (بہ نقل از مسلم - جنائز ۱، ۲؛
ابوداؤد - جنائز ۱۶، ترمذی - جنائز ۷، نسائیؒ - جنائز
۴، ابن ماجہ - جنائز ۳، ۳۵، احمد بن حنبل - ۳، ۳).

لکلّ امرئ ما نوی. ۹۴

با کمی تفاوت: "[و انّما] لہ [- کل]- امرئ ما نویٰ"

المعجم المفہرس، ج ۷، ص ۵۵ (بہ نقل از بخاری۔ بدء الوحی ۱،
ایمان ٤١، نکاح ۵، طلاق ۱۱، ایمان ۲۳، حیل ۱، عتق
۶، مسلم۔ امارۃ ۱۵۵، ابوداؤد۔ طلاق ۱۱، ترمذی۔
فضائل الجہاد ۱۶، نسائی۔ طہارۃ ۵۹، طلاق ۲٤، ایمان
۱۹، ابن ماجہ۔ زہد ۲۶، احمد بن حنبل۔ ۱، ۲۵، ٤۳).

لکلّ شیٔ صقالۃٌ و صقال القلب
ذکر اللہ. ۲٦٤

مرصاد العباد، ص (٤۰۲)، ۲۹۵ باکمی تفاوت :
"انّ لکلّ شیٔ صقالۃً وصقالۃ القلوب ذکر اللہ".

لکلّ شیٔ معدن و معدن التقوی
قلوب العارفین. ۸٦

لم یرض بقضائی : من لم...

لم یقبل اللہ تعالیٰ صلوتہ
اربعین یوماً : من اکل لقمۃ...

لی مع اللہ وقتٌ. ۲۳۰، ۳۰۷

اشارہ است بحدیث معروف : "لی مع اللہ وقتٌ
لا یسعنی فیہ ملکٌ مقرّبٌ ولا نبیٌّ مرسلٌ".

احادیث مثنوی، ص ۳۹ (بہ نقل از اللؤلؤ المرصوع،
ص ٦٦)، التصفیۃ فی احوال المتصوفۃ، ۱۹۵.

ما من یوم الا و هو ینادی
یا ابن آدم انا خلق جدید
و انا فیما تعمل. ۳۵
المخلصون: النّاس...
المرء مع من یحبّ. ۸۱
مشکوٰة، ص ۴۲۶ و احادیث مثنوی، ص ۱۱۵ (به نقل
از مسند احمد، ج ۱، ص ۳۹۹)، با کمی تفاوت که آنجا
جای "یحبّ"، "احبّ" آمده است.
المعرفة رأس مالی والعقل اصل
دینی والحبّ اساسی والشوق
مرکبی و ذکر الله انیسی و
التّقی کنزی والحزن رفیقی
والعلم سلاحی والصبّر زادی
والرّضا غنیمتی والفقر فخری و
الخوف ازاری والحیاء ردائی
والزهد حرفتی. ۸۵،۶۴
من اشتری ثوباً بعشرة (دراہم)
و فی ثمنه درهم من حرام
لم یقبل الله صلوٰة مادام

علیه منه شیٔ. ۸٤

باکمی تفاوت:

"من اشتری ثوباً بعشرة دراهم فی ثمنه درهم حرام لم یقبل الله صلاة و علیه منه شیٔ."

(احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۹۰).

و بجای "دراهم فی ثمنه درهم حرام" "دراهم وفیه درهم حرامٌ ..." (المعجم المفهرس، ج ۱، ص ٤٥٦ - به نقل از احمد بن حنبل، ۲، ۹۸).

من اکل لقمةً من الحرام لم ینظر الله تعالیٰ الیه اربعین صباحاً. ۸۱-۸۲

باکمی تفاوت:

"من اکل لقمةً من حرام لم یقبل له صلاة اربعین لیلة ..." (احیاء علوم الدین، ج ۲، ص ۸۹).

من بنی مسجداً لله بنی الله له بیتاً فی الجنّة. ۳۲۰

المعجم المفهرس، ج ۱، ص ۲۲۱ (به نقل از مسلم - مساجد ۲٤، ۲۵ - مسافرین ۱۰۳ - زهد ٤۳، ٤٤، بخاری -

صلاۃ ۶۵، ابوداؤد۔ تطوع ۱، ترمذی۔ صلاۃ ۱۲۰،
۱۸۹، ۱۰۴، نسائی۔ مساجد ۱، ۹۔ تجارت ۴۰، دارمی۔
صلاۃ ۱۱۳، احمد بن حنبل۔ ۱، ۲۰، ۵۳، ۶۱، ۷۰،
۲۴۱، ۲، ۲۲۱، ۲۹۶، ۳۸۶، ۴۱۳، ۴۹۸، ۶، ۳۲۶،
۳۳۷، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۶۱)۔

من تشبہ بقوم فھو منھم۔ ۱۹
کشف المحجوب، ۵۱، ۲۲۹، ۵۴۱، التصفیۃ فی احوال
المتصوفۃ، ۲۵، ۶۳، ۱۴۱۔

من تقرب الیّ شبراً تقربت
الیہ ذراعاً من تقرّب الیہ
ذراعاً تقربت الیہ باعاً۔ ۲۸۰
المعجم المفہرس، ج ۵، ص ۳۵۴ (بہ نقل از بخاری۔ توحید
۱۵، ۵۰، مسلم۔ ذکر ۲۰۔ ۲۲۔ توبہ ۱، ترمذی۔ دعوات
۱۳۱، ۴۵، ابن ماجہ۔ ادب ۵۸، احمد بن حنبل۔ ۲،
۴۱۳، ۴۳۵، ۴۸۰، ۴۸۲، ۵۰۹، ۵۲۴، ۵۳۴،
۳، ۴۰، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۳۰، ۳۷۳، ۵، ۱۵۳، ۱۵۵،
۱۶۹، ۳۵۱)۔
ونیز مرصاد العباد، ص ۲۱۲، ۲۱۸، ۳۰۳، ۳۳۸،
التصفیۃ فی احوال المتصوفۃ، ۲۲۔

من تواضع رفعه الله ومن
تکبر خذله الله. ٦٧، ٦٩، ١٠٤، ١٥٤

(وباكمى تفاوت :
من تواضع لله رفعه الله) .
التصفية فى احوال المتصوفة، ٢٢٩، به صورت:
"من تواضع لله رفعه الله ومن تكبر وضعه الله."

من صلى الظهر بالجماعة كان
له خمس وعشرون صلوة و
سبعون درجة بين درجتين
مسيرة مائة عام فى الفردوس. ٥٨-٥٩

من طلب شيئاً وجدّ وجد. ٢٨٦

احاديث مثنوى، ص ٧٨ (به نقل از مجمع الامثال ميدانى)
كشف المحجوب، ص ٥٤، التصفية فى احوال المتصوفة، ٤٩،
١٢٨، ١٨٠.

من طلبنى وجدنى ومن وجدنى
عرفنى ومن عرفنى احبنى ومن
احبنى عشقنى ومن عشقنى
انا قتلته ومن قتلته اماديته. ٢٨٥

بدين صورت :

من احبّنی قتلته و من قتلته فانا دیته".

احادیث مثنوی، ص ۱۳۴ (به نقل از المنهج القوی، ج ۴،
ص ۳۹۸).

من عادی لی ولیّاً اذنته. ۱۵۰، ۴۶

المعجم المفهرس، ج ۴، ص ۱۵۷ (به نقل از بخاری۔
رقاق، ۳۸).

احادیث مثنوی، ص ۱۸ (به نقل از جامع صغیر ج ۱،
ص ۷۰.

من عرف نفسه فقد عرف
ربّه. ۳۳۴

احادیث مثنوی، ص ۱۶۷ (به نقل از شرح نهج البلاغه،
ج ۴، ص ۵۴۷ منسوب به حضرت علی کرم اللّٰه وجهه و
جزو احادیث نبوی آمده است، کنوز الحقائق، ص ۹
و مؤلف اللؤلؤ المرصوع، ص ۸۶ بنقل از ابن تیمیه آنرا
از موضوعات می شمارد)، کشف المحجوب، ۲۴۷، ۳۵۳،
التصفیة فی احوال المتصوفة، ۱۶۷، ۲۳۹.

من قال فی سبیل اللّٰه اللّٰه اکبر
رافعاً بها صوته کتب اللّٰه تعالیٰ
له رضوانه الاکبر و من

یکتب له رضوانه الاکبر
جمع الله بینه و بین ابراهیم
و سایر الانبیاء فی دار الجلال
وکان ممّن ینظر ه دبّه بکرةً
وعشیاً (عن ابن عمرؓ). ٣٦

من قال لا اله الا الله والله
اکبر رافعاً بها صوته کتب
الله له رضوانه الاکبر جمع
الله بینه وبین محمّد وابراهیم
وسایر الانبیاء علیهم السّلام و
کان ممّن ینظر الی دبّه بکرة
وعشیّاً. ٣٢ - ٣٣

من قال لا اله الّا الله و مدّ
بها صوته اسکنه الله تعالی
دار الجلال ویرزقه النظر الی
وجهه. ٢٦ - ٢٧

من لم یرض بقضائی فلیطلب
ربّاً سوائی. ٣٠٠

اشاره به حدیثی است :

من لم یرض بقضائی ولم یصبر علی بلائی فلیخرج من
تحت سمائی ولیطلب ربّاً سوائی. (احادیث مثنوی،
ص ۷۷ و ۷۸ با مختصر تفاوت، به نقل از جامع صغیر، ج ۲،
ص ۸۰ و شرح تعرّف، ج ۱، ص ۷۰ و کنوز الحقائق،
ص ۸۹ و جامع صغیر، ج ۲ ص ۱۸۰)، التصفیة فی
احوال المتصوفة، ۹۰.

۱۳۳، ۳۸۶ المؤمن ینظر بنور الله.
المعجم المفهرس، ج ۶، ص ۷۶ ٤ (به نقل از ترمذی،
تفسیر سورة، ۱۵، ۶)، احادیث مثنوی، ص ١٤،
با کمی تفاوت:
"اتّقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله"
(به نقل از جامع صغیر، ج ۱، ص ۸، احیاء علوم الدین،
ج ۳، ص ۱۸).

نادی موسی علیه السّلام ربّه
و قال: یا ربّ ای عبادک
اعلم: قال الّذی یاءخذ من
۷۱ علم النّاس الی علمه.
النّاس کلّهم میّتون الّا
العالمون والعالمون کلّهم

میّتون الا العاملون و

العاملون کلّهم میّتون

الّا المخلصون و المخلصون

علیٰ خطرٍ عظیم. ۱۱۳، ۱۲۱، ۲۴۵

احادیثِ مثنوی، ص ۵۳ (به نقل از شرح خواجه

ایّوب حدیث نبویؐ و در اتّحاف السّادة المتقین،

ج ۹، ص ۲۴۳ منسوب به سهل بن عبداللّه تستریؒ).

والمخلصون علی خطرٍ عظیم:

النّاس کلّهم میّتون ...

وفی الجماعة رحمة. ۵۸

به این صورت:

"والجماعة رحمةٌ والفرقة عذاب".

المعجم المفهرس، ج ۱: ص ۳۷۰ - به نقل از احمد بن

حنبل ٤، ۲۷۸، ۳۷۵).

ومن لم یعرف قلبه فلیس

بحبٍّ. ۵۱

یقول اللّٰه تعالیٰ انا عند ظنّ عبدی

بی اذا ذکرنی فان ذکرنی فی نفسه

ذکرته فی نفسی وان ذکرنی فی

ملاءٍ ذکرتہ فی ملاءٍ خیر

منہ (عن ابی ھریرۃؓ) ۲۲

المعجم المفہرس، ج ٤، ۸۷ (بہ نقل از بخاری۔ توحید، ۱۵،
۳۵، مسلم۔ توبہ ۱۔ ذکر ۲، ۱۹، ترمذی۔ زہد ۵۱ دعوات
۱۳۱، ابن ماجہ۔ ادب ۵۸، دارمی۔ رقاق ۲۲، احمد
بن حنبل ۲، ۲۵۱، ۳۱۵، ۳۹۱، ٤۱۳، ٤٤۵، ٤۸۰،
٤۸۲، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۲٤، ۵۳٤، ۵۳۹، ۳، ۲۱،
۲۷۷، ٤۹۱، ٤، ۱۰٦)۔

فہرست اقوال مشایخ و...

اش حالك اى اىّ شیءٍ حالك. (قول شیخ محمدؒ بکری) ۷۶۱

اعاذنا الله عن ذلك. (قول خداداد) ۲۹۷

مشابہ این قول از علی سہلؒ است:

"اعاذنا الله وایّاکم من غرور حسن الاعمال مع فساد بواطن الاسرار". طبقات انصاری (ص ۲۸۳).

افضل الطاعات حفظ الاوقات

وهو ان لا یطلع العبد غیر حده

ولا یوافق غیر ربّه ولا یقارن

غیر وقته. (قول واسطیؒ) ۵۵-۵۶

مشابہ این قول از ابو عبدالله مغربی است:

"افضل الاعمال عمارة الاوقات فی الموافقات"

طبقات انصاری (ص ۲۴۸).

الله حاضری الله ناظری الله

معی. ۳۰۲

اللّهمّ احشرنی من اهل

المحبّة وامتنی فی المحبّة. ۴۱۹

الامور مرهونة باوقاتها. ۳۵۰

امثال وحکم، ج ۱، ص ۲۳۵.

ان الله تعالیٰ قال فی بعض

کتابه عبدی یرید و امّا ما
نرید ولا یکون الا ما ارید. ٩٤

ظاهراً باید به جای کتابه، کتبه و به جای مانرید، انا ارید باشد.

ان لایذخر العبد ولایعتذر[١٩]
ان لایکون بالاعطاء افرح
من الاخذ ویذکر النّعمة و
ینسی المعصیة. ٩٩
انه قال ثبات اذا صحّ العبد
مقام التّوبة ثم نقل الی مقام
الخوف ثم نقل الی مقام الرّجاء
ثم نقل الی مقام الصالحین
ثم نقل الی مقام المریدین ثم
نقل الی مقام المتّقین ثم نقل
الی مقام المحبّین ثمّ نقل الی
مقام المشتاقین ثم نقل الی
مقام الاولیاء ثمّ نقل الی مقام
المقرّبین. (قول ابی عثمان رح) ٩١
انّه قال جمیع المروّة فی قول الله

عزّ و جلّ "انّ الله یأمر بالعدل
و الاحسان". (قول محمدّ ابن جبیمؒ) ۹۹
انه قال غذاء المریدین فی
الطاعات و غذاء الزاهدین
فی ذکر الثواب و غذاء
العارفین فی المحبّة والمناجات. (قول ابن عطاؒ) ۹۵
انه قال کان یوسف علیه السلامؑ
رأس الفتیان ثم قرأ قوله
تعالیٰ "لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ". (قول فضیلؒ) ۹۸
انه یشیر الی معرفته من
غض البصر عن الکلّ بعد
مشاهدة الحقّ و معرفته
والعین یشیر الی معرفته
من احبّ عباده حتی اوصل
الی طاعته. (قول عرفاؒ) ۵۲
اوّل مقامات العباد مراعات
حقّ الله و آخر مقامات الفتوّة
رعاية حقّ المؤمنین. (قول حسن بصریؒ) ۵۵
التّصوّف کلّه آداب. ۸۰، ۱۵۶

این قول از ابو حفص حدّادؒ است که صورت کامل آن
در کشف المحجوب، ص ۴۷ آمده است.

التفکر اساس اصابة الرأی.		۷۷
التّقوی ان تتّقی العبد سوی الله.	(قول جعفر صادقؓ)	۲۵۶
التّقوی انه لا تری فی قلبك سوی الله تعالیٰ.	(قول جعفر صادقؓ)	۶۰
التّقوی شطر ان شطر علم و صبر العلم کالماء والصّبر کالأرض فیهما حیوة القلب و فی الأرض والماء حیوة الخلق.	(قول ابو بکر وراقؒ)	۶۱
التّقوی فی الطاعة یراد به الاخلاص و فی المعصیة یراد به الترك و الحذر والخلاص.		۶۰
التوبة صفة المؤمن.	(قول محقّقینؒ)	۹۰
التوبة علی ثلاثة اقسام اوّلها التوبة و اوسطها الانابة و اٰخرها الاوبة فجعل التوبة بداية والاوبة		

نهاية والانابة اوسطهما
من تاب من خوف العقوبة
فهو صاحب توبة ومن تاب
طمعًا فی الثواب فهوصاحب
الانابة ومن تاب مراعاةً
للامر لا للرغبة فی الثواب
ولا للرهبة من العقاب
فهو صاحب اوبة (قول ابوعلی دقاق) ۸۹
التّوبة قصّار المذنبين وبضاعة
المسيئين ونشاط الصّدّيقين
و سلوة المحبّين و رضاء ربّ
العالمين. (قول حضرت علی کرم) ۹۱
جواهر البّرست کتمان الفقر
حتّی يظنّ النّاس انه غنی و
کتمان الصّدقة حتّی يظنّ
انّه بخيل وکتمان الغضب
حتّی يظن انه مريض وکتمان
الشدّة حتّی يظنوا انّه متنعّم
وکتمان المرض حتّی يظنّوا انّه

صحیح وکتمان الاعمال الصّالحه
حتّی یظنوا انّہ لن یعمل عملاً
صالحاً۔ 101
الحق مُرّ۔ 47

امثال وحکم، ج ۱، ص ۲۴۲).

الخفیۃ اولیٰ من الجھر۔ (قول قاسم شیخؒ) 431
الدّنیا فی نظرہ کالعدم۔
ذنبٌ لایقاس بہ ذنبٌ۔ 308

این قول ضمن بیت زیر آمدہ است:

"فقلت وما اذنبت قالت مجیبۃً
وجودکَ ذنبٌ لایقاس بہ ذنبٌ"

مصباح الهدایۃ۔ ص ۳۷۰۔

التواء یشیر الی ترک زینۃ الدّنیا
والتزین بزینۃ التقویٰ۔ (قول ابوبکر وراقؒ) 63
سئل جنید رحمۃ اللہ علیہ
ماللمریدین فی مجاھدات
الحکایات قال الحکایات جند
من جنود اللہ تعالیٰ یقوّیٰ بھا
قلوب المریدین فقیل لہ ھل

. فی ذلك شاهد قال نعم
قوله تعالیٰ : وكلّا نقصّ علیك
من انباء الرّسل نثبت به
فؤادك . ۹۵
سئل الجنید قدّس سرہ
عن المرید قال المرید یتولّاہ
سیاسة العلم والمراد یتولّاہ
رعایة الحقّ لانّ المرید
یسیر والمراد یطیر فمتی
یلحق السّائر الطّایر . ۹۶
سئل محمّد ابن سلیمان رحمہ
اللہ فقال المرید المستوفی
والمراد المستوفیٰ . ۹۶
الصّبر مفاتیح مفتاح البرکات . ۵۴
صحبت الاشرار یورث سوء
الظنّ بالاخیار . (قول بشر حافیؒ) ۹۷
الطّاء یشیر الی طوالع الحقّ
اذا طلعت علی اسرار خواصّ
اولیائه فیکحها (فیحکیها) ای فیتجاوز

عن فنون ساکنه الاغیار
ویجعلها خالصاً لله الواحد
القهّار ولا یساکن ولا ینازل
بل یقهّر کل من ساکنه و
یطمس کل من نازله. (قول حسن بصری) ۵۷

الطّریق الی الله تعالیٰ بعدد
انفاس الخلایق. ۲۹۱

امثال وحکم، ج ۱، ص ۲۵۶.

بجای "انفاس" "نفوس" آمده است.

الطریقة هو العمل بالقلوب. (قول احمد الیسوی رح) ۷۶

العاقل یکفیه الاشارة. ۶۷، ۴۳۲

امثال وحکم، ج ۱، ص ۵۹.

العبادة ترك العادة والتصوف
ترك الرسم. ۲۱۹

علامة العارف ان لسانه
مشغول بالذکر والثناء
وبدنه متعوب بالخدمة
والوفاء وصدره مشروح
بالنّور والضّیاء وقلبه

معمور بالشوّق والرّجاء و ماله مبذول بالبرّ والعطاء و اسمه مشهور فی السّمآء و نفسه متعلّق بالآخرة والاولٰی.		۸۵-۸۶
العلماء غرباء.	(قول اکابرؒ)	۲۵۷
علیکم بتقلیل الطعام و تقلیل المنام.	(قول اکابرؒ)	۳۹۱
غریم لایقضی دینه.		۲۸۶
الغیرة غیرتان (غیرة) من الحقّ علی عبده وهو ان یستره عن اعین الخلق و یقع له المهابة فی اعینهم و غیرة من العبد فی الحقّ و هو ان یستر حاله عن ان یعلم احد معرفته به و محبّته له و شوقه الیه.		۴۹
الغیرة من اخصّ صفات الصدّیقین و اعمال المتّقین.	(قول اہل الرّیاضۃؒ)	۵۳
الفتوّة ان تکون خصماً لربّك علی نفسك.		۹۷
الفتوة ان یعمل فی السرّ ما لا		

يستحيى منه فى العلانيـة
الفتوة صدق عند الجفاء
والبذل عند المسكنة. (قول ابو الحسن نوریؒ) ٩٧
الفتوة رجوع النفس عن
طلب حفظها. (قول سہلؒ) ٩٧
فجزع يوما مما حل اليـه
فهتف به هاتف اذا
لم تصبر على ضربنا فارتحل
من قربنا فتأدب وعاد من
الشكوى الى الشكر. (قول شیخ موصلیؒ) ٤٩
فقال سهيل رحمه الله :
المستقيم من كان لسانه
مشغولا فى ذكر الله وبدنه
فى خدمة الله وقلبه فى
محبته وروحه فى شوق لقاء
الله (شرح آيه: ... ثم
استقاموا). ٧٧
فى السؤال ذل. ٢٩٣
فى الصحبة آفة. ٢٨٠

قبول الحقّ من الحقّ للحقّ. ٦٩

بہ صورت ذیل:

"قبول الحقّ من الدین" (منسوب بہ حضرت علی (کرم)،

امثال و حکم، ج ۲، ۱۱۵۶).

قال نفس محمّد علیہ السّلام فی
خدمت الرّب جلّ جلالہ
و قلبہ فی محبّۃ الرّب جلّ جلالہ
ولسانہ فی ذکر الرّب جلّ
جلالہ و فؤادہ فی رؤیۃ الرّب
جلّ جلالہ و وجہہ فی سجدۃ
الرّب جلّ جلالہ و یدہ فی عطیّۃ
الرّب جلّ جلالہ و رجلہ فی
القیام بین یدی الرّب جلّ
جلالہ و بدنہ فی خدمۃ
الرّب جلّ جلالہ و دعوتہ
و ھدایتہ الی الرّب جلّ جلالہ
فکان من فوقہ الی قدمہ
مشغولاً بالرّب جلّ جلالہ لم
یکن فیہ حظ لغیر الرّب جلّ جلالہ.

کیف اصوّرہ (آدم۔ قال)
دعه حتّی اصوّرہ انا لانّه
نظارۃ الخلق فتصوّرہ بالقدرۃ
لا بالۃ فیأمر جبرئیل علیه
السّلام حتّی یخرج من جوھر
سبعۃ جواھر فزیّن معھا وجھه
وترکب جوھرین فی عینیه
یسمّی بصراً وجوھرین فی
اذنیه یسمّی سمعاً وجوھر فی
انفه یسمّی شمّاً وجوھر فی لسانه
یسمّی کلاماً فزیّنه کما یستحقّ
بنظارۃ الخلق۔

(منسوب بہ جعفر صادقؓ) ۸۷

ما رأیت شیئاً قطّ الّا ورأیت
الله فیه۔

(قول شبلیؒ) ۲۶۶

کشف المحجوب، ص ٤۲۸

المتّقی من یتّقی من الحلال۔ ۱۹۹، ۲۵۵

المجاز قنطرۃ الحقیقۃ۔ ۲۰۶، ۲٤٤، ۲٤۷

امثال وحکم، ج ۱، ص ۲۷۰۔

المراعات یودث المراقبۃ خلوص۔

السّر العلانية . (قول ابراہیم الخواصؒ؟) ٥٥

المروءة ترك معصية الله

حياء من الله والمحافظة على

طاعة الله لوجه الله. (قول حکیمؒ) ٩٩

المروءة شعبة من الفتوة

وهى الاعراض عن الكونين. (قول نصرآبادیؒ) ٩٨

المريد الذى يحفظ مراد الله

فيه . (قول ابوبکر واسطیؒ) ٩٤

ألمريد لا يسكن قلبه الّا فى

اربع مواضع خفى بيته او مسجده

او مقبرة او مكان خلوة لا يراه

احداً. (قول یحیٰی ابن معاذؒ) ٩٥-٩٦

معدن المشايخ سبعة التوبة

والارادة والمقتدى والخليفة

والخواجه والشيخ والمشايخ. (قول احمد البیسویؒ) ٨٩

مقام الخوف النّظر والمحاسبة

ومقام الرّجاء الحرص والرغبة

ومقام حسن الظّن الحياء و

المراقبة ومقام الثّقة السّكون

والطُمَأنينَة و مقام الرهبة
الخشية و مقام الرضا ترك
الاختيار والشهوة و مقام
التوكل الحول والقوّة ومقام
الفقر التذلّل والمسكنة و
مقام المحبّه الرؤية . (قول احمد اليسوىؒ) ۱۰۴
من تعلّم حرفاً تأبّد رُقاً. ۲۸۸
نزدیک است به کلام حضرت علی (کرم)!
"من علّمنی حرفا قد صيّرنی عبداً." و:
"من تعلمت منه حرفاً صرت له عبدًا."
من شعب الايمان رفع الأذیٰ
من الطّريق . ۲۸۰
الممتحن ملعونٌ. ۱۶۰
واجب المريد فی يد الشّيخ كالميّت
فی يد الغسّال . ۳۰۹
واعلم انّ العباد متفاوتة
فی المعرفة قوم عرفوه بالقدرة
فاعتقدوا خوفه قوم عرفوه
بالفضل فاعتقدوا رجاءه

قوم عرفوه بالكرم فاعتقدوا
حسن الظن به وقوم عرفوه بالوفاء
فاعتقدوا بصدقه و قوم
عرفوه بالرحمة فاعتقدوا
الثقة به و قوم عرفوه بالعظمة
فاعتقدوا بالرهبة و قوم عرفوه
بالعدل فاعتقدوا بالرضاء
و قوم عرفوه بالغناء فاعتقدوا
الفقر عليه و قوم عرفوه
بالرحمة فاعتقدوا المحبّة (قول اليسوىؒ) ١٠٣
... الوجد و هو هبٌ يتأجج
من شهود عارفٍ مقلق. (قول خداداد) ٢٩٤
وحكى عن الشبلى رحمه الله
انّه قرأ بين يدى السرّى
قدّس سرّه و اذا قراءت القراٰن
جعلنا بينك و بين الّذين
لا يؤمنون بالاٰخرة حجاباً مستوراً
قال لاصحابه اتدرون ما هذا
الحجاب هذا حجاب الغيرة و

لا احد غير من الله . ٥١٠
ورحيم فللعباد من الرّحمة
فى الدّنيا رسمها وفى الآخرة
حقيقتها . ٦٣
ولاسلام سواه واكرم
اوليائه و بان سماهم
مسلمين و انزلهم دار السّلام
واكرمهم بسلام الملائكة
قال الله تعالىٰ ادخلوها
بسلامٍ آمنين وسلّم عليهم
بلاواسطة . ٦٠
والاوّاب كثير الذّكر و
الدّعاء جهراً . ٩٠
الولاية اَولىٰ من النبوّة . ٤٣١-٤٣٢ ج
الولاية خير من النبوّة
اى ولاية النبى خير
من نبوّته . ٣٢٦
وهذه امثال بالسّور الأولى
اقرار للعبد بفنائه و بقاء

سیّدہ والثانی شہادۃ ان
لا الہ الّا اللہ بوجدانیّۃ
سیّدہ والثالث قول لا الہ
الّا اللہ محمّدٌ رّسُول اللہ والرّابع
الایمان والخامس الاسلام
والسادس التوحید والسّابع
الیقین. ۱۰۶
یاربّ النعمت علی کثیراً
فدلّنی علی شکرہ فاوحی اللہ
تعالیٰ الیہ یا موسیٰ اذکرنی
کثیراً فانّک اذا ذکرتنی
شکرتنی واذا نسیتنی
کفرتنی. ۳۱۳
یشیر الیٰ بیان علم الخلق و
ھی علی اقسام فحقیقۃ العلوا
للخلق علوم الشّریعۃ وذلک
اذا تحقّق العبد اورثہ العلم
بالحقایق وعلم العرش معدنہ
الملائکۃ وعلم اللّوح معدنہ

الخواص والملايكة وعلم المعرفة
معدنه الاولياء وعلم الذات
معدنه الانبياء وحقيقة
العلم بالله معدنه قلب
محمد عليه السلام لاغير
لذلك قال الله تعالیٰ : و
انك لعلیٰ خلق عظيم حيث
احتملت من حقايق العلوم
مالم يحتمله غيره وخوطب
بقوله فاعلم انه لا اله الاالله. (قول عرفا) ٥٣

فہرست اشعار فارسی و عربی و ترکی

رفت او زین عالم وگر تو بعنی عاشقی
۳۱۳ (مولانا سیدؒ). من بگویم نکتهٔ تاریخ زینت عاشقا

از جمال حق چنان نور تجلّی یافت او
۳۱۲ (مولانا سیدؒ). ظاهرش هشیار بود و باطنش مست لقا

ای تو افلاطون و جالینوس ما
۳۴۷ ای دوای نخوت و ہم مأنوس ما

ای طبیب دردو علتهای ما
۳۴۷ وی دوای هجر و محنتهای ما

آنکه بود او خود بعالم مظهر لطف خدا
۳۱۲ (مولانا سیدؒ). در دو داغ عاشقانرا بود وصل او دوا

از خار خار عشق تو بر سینه دارم خارها
۳۹۷ (جامیؒ). هر دم شگفته بر رخم زان خارها گلزارها

هین که اسرافیل وقتند اولیا
۱۶۹ مرده را ز ایشان ہمی باشد حیا

هر که خواهد همنشینی با خدا
۲۷۲ (مثنوی ج ۲، ۱۵۸) گو نشیند در حضور اولیا

چشمی که خطا ندید جز عین صواب
۳۳۷ دل کرد سؤال و دیده این گفت جواب

تا بر رخ اغیار نیفتد چشم
از برگ گل سفید پوشیده نقاب ۳۳۷

نه بینی شتر بر نوای عرب
که چونش برقص اندر آرد طرب ۲۷٤

در دل مؤمن بگنجم ای عجب
گر مرا جوئی تو در دلها طلب (مثنوی ج ۱، ص ۷۰) ۲۶۷

چند روزی که پیش از روز و شب
فارغ از اندوه و آزاد از طلب ۳۰۸

تنگ و لوچ و خفته شکل و بی ادب
سوی او می غژ و او را می طلب (مثنوی ج ۳، ص ۲۲۶) ۲۸۲

گر بجائی رسیدهٔ ای دل
سخن از ماه گوچه جای شهب ۳۰٤

تفکّر چراغ دل است ای حبیب
چنین گفت با تو حکیم طبیب ۷۷

از اثر صحبت است آنچه درین عالم است
ورنه کجا یافتی بید بهای نبات ۳۵۹

سوزشی در جان من از عشق اوست
هر چه جز حق است باقی جمله سوخت ۳۵۰

آنکه اندر صف نزدیکان نشست
راز می گویم بگوشش پست پست ۲۹۶

گفت پیغمبر که حق فرموده است
من نگنجم هیچ در بالا و پست (مثنوی، ج ۱، ۷۰۰) ۲۶۷

جوز را در پوستها آوازهاست
مغز و روغن را خود آوازی کجاست (مثنوی، ج ۵، ص ۴۷۵) ۲۶۵

پیش صاحب نظران ملک سلیمان باد است
بلکه آنست سلیمان که ز ملک آزاد است ۲۷۰

عشق اصطرلاب دیدار خداست
علّت عاشق ز علّتها جداست ۲۴۲

رنگ رویی که لایق مردست
اشک گلگون و چهره زرد است ۲۷۸

ار مقلّد تا محقّق فرقهاست
کین چو داؤد است وآن دیگر صداست (مثنوی، ج ۲، ص ۱۱۸) ۲۶۶

رقص چرخ و انجم از ساز من است
قدسیان را صیحه ز آواز من است ۲۹۶

هر که او در عشق صادق آمد است
بر سرش معشوق عاشق آمد است ۱۹۳، ۴۵۱

در نومیدی بسی امید است
پایان شب سیه سفید است (نظامی گنجوی) ۴۲۷

سماع آسان بود بر صوفیٔ گرم
چو آتش هست جوشیدن چکار است ۲۹۶

بخشندۂ جان جمال روزی کندت
مهجور شوی وصال روزی کندت ۴۷۰

از ترس خدا اگر کنی ترک حرام
روزی ده تو حلال روزی کندت ۴۷۰-۴۷۱

گر ترا سنگی زند معشوق مست
به که آری از دگر گوہر بدست ۱۲۸، ۱۶۱، ۲۶۲

در طلب زن دائما تو ہر دو دست
کین طلب در راہ نیکو رہبر ست (مثنوی، ج ۳، ص ۲۲۶). ۲۸۱-۲۸۲

نالہ کم کن ای خدا داد تو ز فقر و نیستی
زان کہ بوی وصل او از قصر رضوان خوشتر است ۲۵۰

شتر را چو شور و طرب در سر است
اگر آدمی را نباشد خر است ۲۷۴

تا گرفتن درم زوجۂ حرام
بہتر از بذل کردن درم است ۲۵۵

گر کریمی براه تقوی رو
ز آنکه تقوی سر همه کرم است ۲۵۵

ما باوجود سنگ ملامت سلامتیم
زیراکه سنگهای ملامت حصار ماست ۲٤۳-۲٤٤

گوشۂ چشمی که مستثنا شوم زابنای جنس
سگ که شد منظور نجم الدین سگان را سرور است ۱۲۸،٤۱۹

این تکلفهای من در شعر من
کلمینی یا حمیرای منست ۲۳۰

تواضع ز گردن فرازان نکوست
گدا اگر تواضع کند خوی اوست ٦۹

آنچه نگذارد ترا جز سوی دوست
اصل دانش این بود بگذار پوست ۲۸۹

چون ترا این پاسبانی شد صفت
عشق زود در آید ترا هم معرفت ٤۳۲

عشق صورت نیست عشق معرفت
هست شهوت بازی حیوان صفت (عطارؒ) ۲٤٦

یک قدح بی رنج مخموری کی است
هر گلی را زخم خاری در پی است ۷۵-۷٦

جوشش نطق از دل نشان دوستی است
بستگیٔ نطق از بی الفتی است (مثنوی، ج ۶، ص ۵۹۵). ۲۹۹

یک جذبہ ز حق آمد و دل برد بغارت
مجنون چہ کند کین کشش از جانب لیلی است ۳۱۱

عقل میگوید کہ این آسودگی است
عشق می شوید کہ این آلودگی است ۳۵۶

چون کمال دانشم نادانی است
چارهٔ کارم ہمہ حیرانی است ۱۸۱، ۴۴۷

عاشق کہ شد کہ یار بحالش نظر کرد
ای خواجہ درد نیست وگرنہ طبیب ہست ۲۴۸

نالۂ با درد از دِل بردہ گی ست
نالۂ بی درد از افسردگی ست ۲۴۳

گرد نعلین رہ روان رہت (مصرع) ۳۸۲

اسیر لذّت تن ماندۂ وگرنہ ترا
چہ عیشہاست کہ در ملک جان مہیّا نیست ۳۰۸

گر عمل با علم تو ہمرنگ نیست
جبّہ و دستار دانشمند نیست

خ.ل:
گر عمل با علم تو پیوند نیست (امیر حسینیؒ) ۱۰۴، ۲۸۸

مرد را در دیده اینجا غیر نیست
زآنکه اینجا کعبه نی و دیر نیست ۲۵۵

حرف تصوّف ادبی بیش نیست
بی ادبی شیوهٔ درویش نیست ۷۹، ۱۵۶

دفتر صوفی که صوت و حرف نیست
جز دلی اسپید، همچون برف نیست (با کمی تفاوت، مثنوی، ج ۲، ص ۱۱۰). ۴۲۹

گر دلت با ذکر تو همرنگ نیست
ذکر تو بر قلب تو جز زنگ نیست (المؤلف) ۲۰۸

هر که آید گو بیا هر چه خواهد گو بخواه
های وهوی حاجب دربان برین درگاه نیست ۳۹۳

دانشی در عین نادانی است این
منطق الطیر سلیما نیست این ۲۹۵

بجدّ و جهد کس عاشق نگردد
که عشق ایمان بود ایمان عطائی است ۴۳۲

سخن بلند شد اکنون بلند می گویم
که خاطرم بهوای بلند بالائی ست ۳۰۷

هر لحظه ازو بگوشهٔ تنهائی
صد راحت هست هرگز آزاری نیست (جامیؒ) ۱۹۸

بهتر ز کتاب درجهان یاری نیست
در غمکدۀ زمانه غمخواری نیست (جامیؒ) ۱۹۸

علم دین فقه است و تفسیر و حدیث
هر که خواند غیر ازین گردد خبیث ۲۹۰

بر نج اندر است ای برادر چو گنج
نیابد کسی گنج نابرده رنج ۱۴۸

وین شکم بی هنر پیچ پیچ
صبر ندارد که بسازد بهیچ (عطارؒ) ۲۷۵

مرغان چمن بهر صباحی
خوانند ترا به "الصلاحی" ۱۵۰

بدین امید های شاخ در شاخ
بدرگاه تو ما گشتیم گستاخ

ن: خ:

کرمهای تو ما را کرد گستاخ ۴، ۱۰۱، ۴۵۸

هر که ما را خوار دارد شاد و برخوردار باد
هر که ما را رنجه دارد راحتش بسیار باد ۳۲۵

آتش عشقست کاندرنی فتاد
جوشش عشق است کاندر می فتاد (مثنوی، ج ۱، ص ۱) ۳۵۰

آتش است این بانگ نای ونیست باد
هر که این آتش ندارد نیست باد (مثنوی، ج ۱، ص ۱) ۳۵۰

هر کسی در راه ما خار افکند از دشمنی
هر گلی از باغ عمرش بشگفد بیخار باد ۳۲۵

بس تجربه کردیم درین دیر مکافات
با دردکشان هر که در افتاد بر افتاد ۲۹۴-۲۹۳

من بی تو دمی قرار نتوانم کرد (مصرع) ۲۰۰

قطب جهان سیّد احمد
یا حضرت شیخم مدد (؟) ۱۵۷

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه
بیمن همت مردان سفید نتوان کرد ۲۱۰

وصل اعدام اگر توانی کرد
کار مردان مرد توانی کرد ۱۶۸

ورنه سزاوار خداوندیش
کس نتواند که بجای آورد ۴۵۸

بنده همان به که ز تقصیر خویش
عذر بدرگاه خدای آورد ۴۵۸

هر کرا دیو از کریمان وا برد
بی کسش یابد او را خورد (مثنوی، ج ۴، ص ۱۵۸) ۲۶۰

ہر آن کمتر کہ با مہتر ستیزد
چنان افتد کہ ہرگز بر نخیزد ٤٣٦

از مدرسہا شور و تباھی خیزد
واز لقمۂ وقف دل سیاہی خیزد ٢٦٧

در کنج خرابۂ گدا وار نشین
واللہ کہ ازین مرتبہ شاہی خیزد ٢٦٧

وان خود بجز از خدا نباشد (مصرع) ٢٧٦

بیزارم از آن دل کہ درو درد نباشد
ہر کس کہ بترسد ز بلا مرد نباشد ٢٤٤

خدمت ترا بکنگرۂ کبریا کشد

خ.ل:

ہمت ترا ... ٣٠١،١٧٠،١٥٢

عشق آمد علم تو مجہول شد
عشق آمد عقل تو معقول شد (للمؤلف) ٣٥٧

از منطق حکیم و اشارات بو علی
بنمود رخ نتیجۂ دل را شفا نشد ٢٠٠

کز لطف تو ہیچ بندہ نومید نشد
مقبول تو جز مقبل جاوید نشد ٢٨١

صوفئ با صوفئ در جنگ شد
قاضی از اصلاح ایشان تنگ شد ۲۹۲
هیچکس از خویشتن چیزی نشد
هیچ آهن خنجر تیزی نشد ۱۸۷،۱۴۷
لطفت بکدام ذرّه پیوست دمی
کآن ذرّه به ازهزار خورشید نشد ۲۸۱
عاشقانی که صرف معشوق اند
به ز عثمانؓ و به فاروقؓ اند ۲۲۶
غنیمتی شمرای شمع وصل پروانه
که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند ۴۳۱
حقّهٔ لعل تو از جوهر جان ساخته اند
کام هر خسته دران حقّه نهان ساخته اند (جامیؒ) ۱۹۵
هر لطافت که نهان بود پس پردهٔ غیب
همه در صورت خوب تو عیان ساخته اند (جامیؒ) ۱۹۵
آن نه بالاست نهالی ست کز روضهٔ قدس
بتماشاگه عشّاق روان ساخته اند (جامیؒ) ۱۹۵
غافل مرو که مرکب مردان مرد را
در سنگلاخ بادیه پیها بریده اند
(خ.ل : غافل منشین ....) ۲۸۰، ۴۰۷

زهر فراق یار بهردم کشیده اند
زان زهر زهرهای شیاطین دریده اند (المؤلفه) ۲۵۸
نومید هم مباش که رندان درد نوش
ناگه بیک خروش بمنزل رسیده اند
خ. ل:
نومید هم مباش که رندان باده نوش
ناگه بیک خروش بجایی رسیده اند ۲۸۰، ٤٠٧
دانی که عاشقان چه بلاها کشیده اند
خون در پیاله کرده و دم درکشیده اند ۲۵۸
طوطی شیرین مقالی تا بچند
باشی اندر حبس مرغان پای بند ۲۷۱
من کیم لیلی و لیلی کیست من
بر زبانم نام لیلی تا بچند ۳۵۹
آسمان بارِ امانت نتوانست کشید
قرعهٔ فال بنام منِ دیوانه زدند (دیوان حافظ: ۷۸) ٥٤
عاشقان هر چند مشتاق جمال دلبرند
دلبران بر عاشقان از عاشقان عاشق ترند ۲٤۸
غلام همت آن عارفان باکرم
که یک صواب نبینند و صد خطا بخشند

شد روی دوست قبلۂ ماکو امام شہر
تا در نماز خویش بما اقتدا کند ۳۰۶، ۴۵۷-۴۵۸

تو درمیانہ ہیچ نۂ، ہر چہ ہست اوست
ہم خود "الست" گوید و ہم خود "بلی" کند ۲۶۵

گر لطف تو ام بندہ نوازی نکند
با خود کرم تو کارسازی نکند ۳۷۴

شک نیست کہ آب جملہ دریاھا
یک جامۂ معصیت نمازی نکند ۳۷۴

حسنی است بی نہایت و لطفیست بی دریغ
ہنگام فرصت است کہ قاسم گری کند ۲۷۴

ہر کہ دُور افتاد بالخت تژند
می کنم آگاہش از بانگ بلند ۲۹۶

خیال روی تو ہر پارسا کہ قبلہ نساخت
ہمہ عبادت وی را گناہ می خوانند ۳۰۷

آسمان سجدہ برد پیش زمینی کہ در او
یک دو کس یک دو نفس بہر خدا بنشینند ۳۳۱

کاملان از دور نامت بشنوند
تا بقعر تار و پودت در روند

(خ.ل : اولیا از دور...) . (مثنوی ج ۴، ص ۳۶۸) ۱۶۰، ۱۷۹

دیگر آنرا وعدهٔ فردا بود
عاشقانرا نقد هم اینجا بود (عطارؒ) ۳۰۲
گرگ حقّ در آنزمان گیرا بود
کز رمہ گر شیشک تنہا بود ۲۶۰
پیر داند آنچہ در خاطر بود
چونکہ بر اسرار حقّ حاضر بود ۳۰۹
تو نہ پنداری کہ این آسان بود
کمترین کاریش ترک جان بود ۲۰۸
متّحد بودیم با شاہ وجود
حکم غیریّت بکلّی محو بود ۳۰۸
عشق را با کافری خویشی بود
کافری خود عین درویشی بود ۳۰٤
عاقبت شیرزادہ شیر شود (مصرع) ۱۷۳
گاہی درون پردہ عزّت نہان شود
گاہی ہزار پردہ بدرّد عیان شود ۲٤۷
از محبّت تلخہا شیرین شود (مصرع) ۲۵۸
علم باید تا عمل گنجی شود
ورنہ بی دانش عمل رنجی شود ۶۹

علم اگر بر دل زند یاری شود
علم اگر بر تن زند ماری شود ۲۸۸
روزی که چشم انداختم بر چستی و چالاکیش
گفتم که این قلاش وش سرخیل رندان می شود ۲۵۰
ای خیالت در دلم شور آورد
در ریاضت هر زمان زور آورد ۳۰۱
باشد که ز صد ناله یکی کارگر آید (مصرع) ۲۸۲
سه نشان بود ولی را، زنخست آن یعنی
که چو روی او ببینی دل تو باد گراید ۳۲۸
دوم آنکه در مجالس چو سخن کند ز معنی
همه را ز هستیٔ خود بحدیث می رباید ۳۲۸
سیم آن بود بمعنی ولی اخصّ عالم
که ز هیچ عضو او را حرکات بد نیاید ۳۲۸
آنچه پنهانی کند مرد مرید
او عیان گردد به نزد پیر دید ۳۸۷
ور شما این جامه را اهل آمدید
در خصومت از سر جهل آمدید ۲۹۲
خدائی که بالا و پست آفرید
زبردست هر دست دست آفرید ۲۰۴

طفل هفت روزه ره هفتاد ساله بود
زان روی که آئینه بود قلب مرید ۳۶۱
و تقوی الله خیر الزاد زخرا
و عند الله للاتقی مزید ۶۲
و لیست اری السعادة جمع مال
و لکن التقی هو السعید ۶۲
گر شما اسرار دان ره شوید
آنگهان بر حرف من آگه شوید ۲۶۳
بنده را خود باختیار چکار
چشم در اختیار پیر بدار ۳۱۰
بدو نان ده تو این مردار غدار
که هم سگ را بباید داد مردار ۲۵۱
هم ازو بشنو سخنها آشکار
هم بدو ماند وجودت پایدار ۳۰۶
انبیا بودند سر غوغای کار (مصرع) ۲۵۲
برگ درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقی دفتری ست معرفت کردگار ۲۹۱
نفس پیلان جنبی باز ایثار لار (مصرع) ۱۴۵

ایچکیان لار عشق شرابین نفس و هوادین او تارلار
یوق یوق خطا ایمش اوّل مینک جان ایثار ساجارلار ٤٤٩

چیست ازین خوبتر در همه آفاق کار
دوست رسد پیش دوست یار بنزدیک یار ۳۲۰

او بما از ما بسی نزدیک تر
داند آن کس کو ز خود دارد خبر ۳۳٤

تا نُفتد بر تو مردی را نظر
از وجود خویش کی یابی خبر ۱۸۷

زاهدان از مرگ مهلت خواستند
عاشقان گفتند نی زود تر ۲۸۳

چو منصب تعلّق بود ای پسر
تعلّق حجابت بود سر بسر (المؤلف) ۲۰۷

عارف عشقی جان مولکیندا علم تارتیپا
او نساکیز مینک قموق عالم غلغل بولور (احمد الیسوی) ۳

خ۔ل:
عارف عشقینک . . .
او سنکیز . . . ۱۸٦، ۲٤۲

ایران لار نینک نظری گل کانوشش ساکل بولور
افانک کل کل بولای بولغالی منظور ۱٥۹

بر روی حلوا کم نشین ای جان من، همچو مگس
بر روی آتش چرخ زن پروانه وش ای هیچ کس ۳۲۷

حاصل آن آمد که یاری جمع باش
همچو بت گر از حجر یاری تراش (مثنوی، ج ۲، ص ۱۵۸) ۳۱۲

چون که آن یک قطره برلب آیدش
تشنگی بر تشنگی افزایدش ۲۴٤

پیری که بود باده فروشی کارش
ره جو بحریم خلد خوش آثارش ۲۹۱، ٤۵۷

گر در حرمش باز نیابی باری
خود را برسان بسایهٔ دیوارش ۲۹۱، ٤۵۷

دل که دلبر دید می ماند ترش
بلبل گل دیده کی ماند خمش (مثنوی، ج ۵، ص ۵۹۵) ۲۹۹

چون سخن رفتی حقیقت بر زبانش
ز آتش قلبش خبر دادی بیانش ۲۹۹

سر مزن سر میزن ای مرد خموش
ترک کن این کار دین در کار کوش ۲۶۵

ز خامی میزند این قلتبان جوش
که خام آواز دارد پخته خاموش ۲۶۵

رونهی بر جانب مقصود خویش
جاکنی در کعبۂ مطلوب خویش (جامیؒ) ۲۷۲
ما در خور خود کنیم و تو در خور خویش (مصرع) ۲۸۱، ۳۲۷
چوب را آب فرو می نه برد حکمت چیست
شرمش آید ز فرو بردن پروردهٔ خویش ۴۴۴
تا نگردی از خودیِ خود خلاص
کی شوی در راه حق تو مرد خاص ۳۱۵
پروانہ وار گشتن صوفی زبهر چیست
تا جان فدای دوست کند حالت سماع ۲۹۷
دیده گر آید ز تماشای باغ
بی گل نسرین بسر آرد دماغ (عطارؒ) ۲۷۵
بقدر شغل خود باید زدن لاف
که گنجشکی نتاند رفت بر قاف ۱۸۵
خوش نباشد دامن یوسف بکف
زار نالیدن چو یعقوب از اسف ۲۴۴
تو ندانی خاطر و اسرارِ حق
دامنِ او گیر تا دانی سبق ۳۰۹
بی عنایات حق و خاصان حق
گر ملک باشد سیاہستش ورق (مثنوی ج ۱، ص ۵۰) ۱۰۱، ۱۵۹

ز منطق مکن نطق کاندر دد گیتی
نشد حلّ از اشکال او هیچ مشکل (جامیؒ) ۲۰۱
خاک شو خاک تا بروید گل (مصرع) ۳۱۵
کیم نی کورسانک خفر پیسل
هر تون نی کورسانک قدر پیسل ۱۲۹
عقل میگوید که این ننگ است نام
عشق میسوزد که این جام است خام ۳۵۶
گونداند حال پخته هیچ خام
پس سخن کوتاه باید والسّلام ۱۵۷-۱۵۸
در بقای او شوی فانی تمام
باقی و جاوید مانی والسّلام (جامیؒ) ۲۷۲
آه ازان روزیکه دیدم بس گرفتار تو ام
ناله و افغان کنان بر حال خود زار تو ام ۲۴۷
ای خدا کمترین غلام تو ام
بندهٔ بندگان نام تو ام ۳۳۰
بالاشه خری وجود بودم یکچند
گرگ آمد و خر درید و ازغم رستم ۳۶۳
پای کوبان بسر کوی تو مجنون رفتم
خبرم نیست که چون آمدم و چون رفتم ۳۳۴، ۳۴۸، ۳۵۸

نیست در لوح دلم جز الف قامت یار

چه کنم؟ حرف دگر یاد نداد استادم — (دیوان حافظ: ۱۱...) — ۳۷۳

کیست نی آنکس که گوید دمبدم

من نیم جز موج دریای قدم — ۳۵۰

نادیده رخت عمری سودای تو ورزیدم

فارغ ز تو چون باشم اکنون که رخت دیدم — ۳۰۵

ز هجرانش بدیدم آنچه دیدم — (مصرع) — ۲۴۷

بروای عقل نامحرم که این دم با خیال دوست

چنان خوش خلوتی دارم که من هم نیستم محرم — ۳۰۷

توجه کرد روح مرشد دین

بسوی عرش در ماه محرّم — (قاسم شیخؒ) — ۳۱۳

بهشت عدن که آدم بگندمی بفروخت

اگر وصال تو نبود به نیم جو نخرم — (کمال خجندیؒ) — ۲۷۳

بچنگم هر چه افتد می نوازم — (مصرع) — ۳۸۹

اگر پرسند تاریخ وفاتش

بگو ای دل برفته قطب عالم — (قاسم شیخؒ) — ۳۱۳

حجاب چهرهٔ جان می شود غبار تنم

خوش آن زمان که ازین چهره پرده برفکنم — (دیوان حافظ: ۱۷۳) — ۲۹۳

ای خدایا د صبر کن خامش نشین در کنج فقر
باشد آن کان ماه دو گوید که مهمانت شوم ۲۸۶

کار از دستم برفت واز پای هم
گر کنی لطفی شوم بر پای هم ۳۲۲

سرّیست درین سینه که لب محرم آن نیست
گر سر برود سرّ تو با کس نگشایم ۲۴۸

نمی پرسی ز احوالم که چونی
پریشان روزگارم با که گویم ۲۵۷

ز احوال غریب خود نپرسی
اسیر بند و زندان با که گویم (المؤلفه) ۲۵۷

شبها گذرد که دیده برهم نزنیم
تا پای برون زهر دو عالم ننهیم ۲۹۲

زنجیر در سرای شاهی مائیم
صندوق جواهر الٰهی مائیم ۱۳۳

از ماه گرفته تا بماهی مائیم
با این همه نور در سیاهی مائیم ۱۳۳

دل محبّ خدا روح روان
صاحب شوق و ذوق در همه آن ۷۷

آن یار که در زمان هجران
هم بر سرتست آن خداوان (للمؤلفه) ۲۷۶

غیرتم با تو چنان است اگر دست دهد
نگذارم که درآئی بخیال دگران ۲۶۹، ۳۷۰

مستقیم آن بود بدان که زبان
ذاکر حق بود درین دوران ۷۷

مردم از گفتن نه بیند جز زیان
دانش اندر دل بودنی در زبان (امیر حسینیؒ) ۲۸۹

گر کسی گستاخی دیوانگان
خویش را سوزند چون پروانگان ۲۷٤

اگر خواهی که گردی از محبّان
بزودی گیر پیری را تو دامان ۳۲۱

غریب و ناتوان در کوی هجران
همه واصل بتو ما غرق حرمان (للمؤلفه) ۲۵۷

بر چه یخشی پزیمان
بر چه بغدادی پزسمان ۱۲۹

هر چه او گوید چنان گردد چنان (مصرع)

چون بگوش مرغ جان آید صدای ارجعی
این قفص بشکستن وسوی تو پریدن توان ۲۹۶

گنج در ویرانه خود کردی نهان
این همه غوغا فگندی در جهان ۳۳۷
مرد را فرق مقنع داشتن
به بود زینسان مرقع داشتن ۲۹۲
هر کجا دل میکشد ناچار میباشد بدن (مصرع) ۴۳۳
در بحر محیط غوطه خواهم خوردن
یا غرق شدن یا گهری آوردن ۲۸۵
دل زپر گفتن بمیرد در بدن
گرچه گفتارش بود دُرّ عدن ۴۲۹
خیز جامی بال همّت باز کن
سوی وکر اصلیت پرواز کن (جامیؒ) ۲۷۱
نیست در من جنبشی از ذات من ۳۰۵
اوست در من دمبدم جنبش فگن
بی تکلف چون در آید ردّ مکن
حال مستان را بجهل خود مکن ۲۹۵
یک نظر سوی من غمخواره کن
چارهٔ کار من بیچاره کن ۳۲۲
یار پیلان چول لاردا بولسام چول دیمام
یار سبز بوستان دابولسام چول دامن ۳۱۶

من کیم لیلی و لیلی کیست من
(مصرع) (مثنوی، ج ۵، ص ۴۷۲) ۱۲۶، ۲۴۷

رفت پیش بوعلی آن بیره زن
کاغذ زرد بردکین بستان زمن ۲۵۵

ز اقلیم عدم تنها دمی هرگز قدم بیرون (مصرع) ۳۰۷

دنیا نک بوز لسون
آخر تینک قور لسون ۴۵۹

می بسوزم گر نمی گویم سخن
این سخن چون آب در آتش کهن ۲۹۹

روز و شب چون اسیر بند و حزین
میدوم در رکاب یار قرین ۳۳۰

گر شما هستید اهل جنگ و کین
این لباس از سر بیندازید هین ۲۹۲

تو زنی بشنو حکایت های او
وز فراق و ز شکایت های او ۸

خوب رویان آئینهٔ خوبی او
مهر شان پرتو مطلوبیٔ او (مثنوی ج ۶ ص ۶۰۸) ۲۴۴-۲۴۵

کار آسان نیست در درگاهِ او
خاک می باید شدن در راهِ او ۶۲

جہل عشقش بہ بود از علم تو
حسرتِ آرد عقل تو ہم علم تو (للمؤلفہ) ۳۵۷

شہا چون کوہ راسخ بودۂ تو
ہمہ اہل زمین خود سودۂ تو ۳۵۶

از من بگوی عالم تفسیر گوی را
تا در عمل بکوشی نادان مفسّری ۱۲۱

پیر باید راہ را تنہا مرو
از سر عمیا درین دریا مرو ۳۰۱

ترا گویند "زرّاقی و سالوس"
بگو "ہستم دو صد چندان" ومی رو (کلیات شمس(۵): ۱۷) ۱۶، ۳۲۶

نام تو کہ خاموشی نمی شاید ازو
بر سینہ در فتوح بگشاید ازو (جامیؒ) ۳۸۳

فریاد ہمی کنم باواز بلند
تا ہمچو زبان گوشش بیاساید ازو (جامیؒ) ۳۸۳

وگر از خشم دشنامت دہندت
روان شو خوش دل و خندان ومی شو
(خ.ل: اگر از..) (مولانای رومؒ) ۱۶، ۳۲۶

عقل گوید جبّہ و دستار کو
عشق گوید خانۂ خمّار کو ۳۵۷

اولیا را ہست قدرت از الٰہ

تیر جستہ باز گردانند ز راہ (مثنوی، ج ۱، ص ۴۵) ۱۷۱

چون رواجی دارد آنجا اشک و آہ

بندہ دارم این متاع اینجا پگاہ (عطارؒ) ۲۴۳

جان بر کف دست است مرا پیش تو ای شاہ

العبد و ما فی یدہ کان لمولاہ ۱۶۹

ای خدا داد فکر کن ہم در سر غوغای عشق

درمیان خلق فکر خویش بجان انداختہ (خدا دادؒ) ۲۷۰

ای خدا داد صبر کن در عشق او مردانہ وار

سر مردانرا نیابی جز زبان انداختہ (خدا دادؒ) ۲۶۵

جرمم از حد گذشت و جرمم بسیار شد

چون کنم حسرت مرا ہر دم فزون تر ساختہ ۲۹۷

غیرتش چون غیر را بگداختہ

دوست را با وصل خود بنواختہ ۵۱

زار نال ای دل کہ از کویش جدا افتادہ

ہیچ میدانی کجا بودی کجا افتادہ ۲۷۱، ۳۰۰

منزل اصلی فراموشت شدہ

گربت غربت ہم آغوشت شدہ (جامیؒ) ۲۷۲

از دیده بسی فرق بود تا بشنیده
بشنید که بشنیده بود نادیده ۲۹۸
تشنهٔ را اگر ز دریا قطرهٔ
بر دل آید بلکه برلب قطرهٔ ۲۴۴
اولیا را هست قدرت از آله
آب را جاری کنند ز امر آله
(مصرع اوّل: مثنوی، ج ۱، ص ۴۵) ۳۱۷-۳۱۸

جلجه بنشست و صوفی ره نیافت
چل چلی بهتر بود زان جلجله ۳۲۹
گوید نگار من چو ز هجران کنم گله
ان تائت ما یشاء انا اتیک هروله ۲۸۱
شرف نکمهٔ کلاه همه
ای آگهِ من و اِلهِ همه ۳۸۲
مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه (مصرع) ۴۱۰
تو درین ره مرد عقد و حلّ نهٔ
چند بینی غیر اگر احول نهٔ ۲۵۵
تا نکوبی از تکلف دست و پای
زآنکه این فسق است در راه خدای ۲۹۵

می عشقش دہد گرمی و مستی
دگر افسردگی و خود پرستی ٢٥٣، ٤٥
گر از چشم دوری بدل حاضری
الیک حضوری علیک مرادی ٣٤٣
مرید توام زآنکه جان را مرادی
الیک استنادی علیک اعتمادی ٣٤٣
گر نہ فضلت دستگیر ما شدی
وای بر ما زانکه رسوائی بدی ٣٧٤
اگر مجنون نہ می زین جام خوردی
کہ او را در دو عالم نام بردی ٢٥٣
ای وقت تو خوش کہ وقت ما خوش کردی (مصرع) ٣٧٢، ٢٢٨
چون تو مقبول سلیمان آمدی
ہرچہ گویم بیشتر زان آمدی ٢٧٨
تو بعلم ازل مرا دیدی
عیب من دیدی و تو بخریدی
تو بعلم آن و من بعیب ہمان
ردّ مکن چونکہ دیدہ بخریدی ٤٢٠، ٣
خود می کشی قاسم را خود تعزیہ داری (مصرع) ١٧٥

چه خوش باشد که بعد از انتظاری
بامیدی رسد امیدواری ۲۴۸

ازان خوشتر چه باشد در دو عالم
که ناگاهی رسد یاری بیاری ۲۸۵

وقت شد کز دوستان یاد آوری
رخت سوی منزل اصلی بری (جامیؒ) ۲۷۲

چیست دانش آنکه پی بیرون بری
تا بدانی کز همه نادان تری (امیر حسینیؒ) ۲۸۸

کعبه و دیر توئی دیر کجا کعبه کجا
نیست غیر از تو کسی غیر، کرا می شمری ۲۵۶

این درکمال صورت آرایش جهانی
وان درکمال معنی آسائش ضمیری ۲۰۶

زنده گشته مرده از لطفت بسی
چشم برلطفت نهاده هر کسی ۳۲۲

دادیم ترا از گنج مقصود نشان
گر ما نرسیدیم تو شاید برسی ۴۲۹

یک چشم زدن غافل ازان ماه نباشی
ترسم که نگاهی کند آگاه نباشی ۱۰۵

لذّت می نشناسی بخدا تا نچشی (مصرع) ۳۹۴

ای رسولی که هزاران چو بلالؓ حبشی
فی عبودیتکم کلّ غدات و ولیٌّ و تقیٌّ و عشیٌّ ۱۵۵
لیس فی قلبی سوی لیلای شیٔ (مصرع) ۳۵۹
تعلّق حجابست و بیحاصلی
چو پیوندها بگسلی واصلی (للمؤلفه) ۲۰۷
بیره زن فی الحال گفت ای بوعلی
از کجا آوردهٔ این احولی ۲۵۵
دیگران از خُمّ می مستند و من
مست لیلی ام نه خُم دیدم نه می ۳۵۹
من که بیهوده شدم بسیار گوی
واز شما یک تن نشد اسرارجوی ۲۶۳
بادی از خود یک دل ویکرو شوی
بلکه خود را محو سازی او شوی (جامیؒ) ۲۷۲
پیر باید تا درین دریا روی
ورنه بی ملّاح غرقش می شوی ۳۰۱
مرد قاضی ام نه مرد معنوی
زین مرقّع شرم میدارم قوی ۲۹۲
قیل وقالت ره نداند هیچ سوی
معرفت حاصل کن ای بسیار گوی (امیر حسینیؒ) ۲۸۸

عشق آمدنی بود نه آموختنی
زینهار که بی یاد خدا دم نزنی ۲٤۹

گوش تواند که همه عمر وی
نشنود آواز دف و چنگ و نی (عطارؒ) ۲۷٤-۲۷٥

رو بر در دلبر نشین کان دلبر خرگاهی
یا نیم شبی آید یا وقت سحرگاهی ۱۰٥، ۲۸٦

سر رشتهٔ دولت الٰهی
شوق است ترا اگر بخواهی ۷٦

شبها گذرد که دیده برهم نزنی
تا پای برون زهر دو عالم ننهی ۶۲، ۲۳۸



فہرست نام کسان

فہرست نام کتاب ھا



فهرست نام جای ها



مآخذ و منابع و اختصارات

منابع و اختصاراتی که در پیشگفتار و فهارس کتاب از آن ها بهره گرفته شده است.

آداب المریدین

تصنیف : ضیاء الدین ابو النجیب السهروردیؒ (م ۵۶۳ ھ.ق).
ترجمات : عمر بن محمد بن احمد شیرکان. با تصحیحات و استدراکات : نجیب مایل هروی.
انتشارات مولی، تهران، ۱۴۰۴ھ.ق/۱۳۶۳ھ.ش.

احادیث مثنوی

از بدیع الزمان فروزانفر (م ۱۳۴۹ھ.ش).
مؤسسهٔ چاپ و انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۷ھ.ش.

احوال و آثار میر سیّد علی همدانی

تألیف دکتر محمد ریاض.

چاپ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۔ اسلام آباد، ۱۴۰۵ھ.ق

احیاء علوم الدّین (جلد دوم)

تصنیف الامام ابی حامد محمد بن محمّد الغزالیؒ (م ۵۰۵ھ.ق) و بذیلہ

کتاب المغنی عن حمل الاسفار فی الاسفار. فی تخریج ما فی الاحیاء من الاخبار:

للعلامۃ زین الدّین ابی الفضل عبدالرّحیم بن الحسین العراقی المتوفی ۸۰۶ھ.ق.

چاپ المکتبۃ التجاریۃ الکبری، مصر.

ادبیات فارسی

تألیف: چارلز امبروز استوری (۱۸۸۸-۱۹۶۷م)

چاپ لندن، ۱۹۲۷م.

استوری جلد دوم: ادبیات فارسی

امثال و حکم (جلد یکم)

از علی اکبر دهخدا (۱۲۹۷-۱۳۷۵ھ.ق).

چاپ مؤسسۂ چاپ و انتشار امیر کبیر، تهران، ۱۳۳۹ھ.ش.

ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون. (جلد ثانی).

تألیف اسماعیل پاشا بن محمد امین بن میر سلیم البابانی، اصلاً والبغدادی مولداً ومسکناً.

طبع بعنایة وکالة المعارف الجلیلہ، ۱۹۴۷م/۶۶ ۱۳ھ. ق.

بخاری شریف: الصحیح البخاری...

تاریخ بخارا

تألیف: ابوبکر محمّد بن جعفر النرشخی (۲۸۶-۳۴۸ھ. ق).

ترجمۂ ابونصر احمد بن محمّد بن نصر القبادی.

تلخیص محمّد بن زفر بن عمر.

تصحیح وتحشیہ: مدرس رضوی.

انتشارات بنیاد فرہنگ ایران، تہران، ۱۳۵۱ھ. ش.

تاریخ مشایخ چشت

تألیف خلیق احمد نظامی.

چاپ دارالمؤلفین، اسلام آباد، (افست از چاپ ۱۹۵۲م).

تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی (جلد یکم)

از سعید نفیسی (م ۱۳۴۵ھ.ش).

کتابفروشی فروغی، تهران، ۱۳۴۴ھ.ش.

ترجمۂ رسالۂ قشیریہ

از ابی القاسم عبدالکریم بن ھوازن القشیریؒ (م ۴۶۵ھ.ق).

با تصحیحات و استدراکات: بدیع الزمان فروزانفر (م ۱۳۴۹ھ.ش).

چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵ھ.ش.

التصفیة فی احوال المتصوفة (صوفی نامه)

تألیف قطب الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر العبادیؒ (م ۵۴۷ھ.ق).

به تصحیح دکتر غلام حسین یوسفی.

انتشارات بنیاد فرہنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷ھ.ش.

تعلیقات "عروة": العروة...

دیوان حافظ

با تصحیح و سه مقدّمه و حواشی و تکمله و کشف الابیات باہتمام سیّد ابوالقاسم انجوی "شیرازی" انتشارات جاویدان علمی، تہران، ۱۳۷۵ھ.ش.

سفینۃ البحار و مدینۃ الحکم والآثار (ج ۲)

تألیف: شیخ عباس قمی.

چاپ دارالمرتضیٰ، بیروت، چاپ افست مروی (از چاپ دارالمرتضیٰ، بیروت، ۱۳۵۵ھ.ق).

سمریہ

تألیف: ابو طاہر سمرقندی (زندہ در ۱۲۵۱ھ.ق).
بکوشش: ایرج افشار.
انتشارات فرہنگ ایران زمین، تہران، ۱۳۷۳ھ.ش.

سنن ابن ماجہ

تألیف: امام ابو عبد اللہ محمّد بن یزید ابن ماجۃ الربعی القزوینیؒ (م ۲۷۳ھ.ق).

چاپ مطبعہ عمدۃ المطابع ... مولوی محمّد حسین، دہلی، ۱۲۷۳ھ.ق و

چاپ نور محمدؐ، کراچی.

الصحیح البخاری

از امام ابوعبداللہ محمدؐ بن اسمٰعیل بخاریؒ (م ۲۵۶ھ۔ق).

چاپ نور محمدؐ، کراچی.

طبقات انصاری : طبقات الصوفیہ

طبقات الصوفیہ

تقریرات : خواجہ عبداللہ هرویؒ (ربع چہارم قرن پنجم).

مقابلہ و تصحیح : دکتر محمد سرور مولائیؒ.

انتشارات طوس، تهران، ۱۳۶۲ھ۔ش.

العروۃ لاهل الخلوۃ والجلوۃ

تصنیف : احمد بن محمدؐ بن احمد بیابانکی معروف بہ علاء الدولہ سمنانیؒ (م ۷۳۶ھ۔ق)

بہ تصحیح و توضیح : نجیب مایل هروی.

انتشارات مولیٰ، تهران، ۱۴۰۴ھ۔ق/۱۳۶۲ھ۔ش.

القرآن الحکیم مع ترجمہ وتفسیر ماجدی (جلد اوّل ودوم).

ترجمہ وتفسیر مولانا عبدالماجد دریا بادیؒ (م ۱۳۹۷ھ.ق).

تاج کمپنی لمیٹڈ، کراچی، ۱۳۶۹ھ.ق/۱۹۵۰م.

قندیّہ

انتخاب کنندہ (درسال ۱۹۰۹م): ملّا عبدالحکیم سمرقندیؒ.

بکوشش ایرج افشار.

ناشر کتابخانۂ طہوری تہران، ۱۳۳۷ھ.ش.

قوت القلوب فی معاملۃ المحبوب ووصف طریق المرید الی

مقام التوحید. (جلد یکم)

للشیخ ابی طالب المکیؒ (م ۳۷۶ یا ۳۸۶ھ.ق).

چاپ دار صادر، مصر (ازروی چاپ ۱۳۱۰ھ.ق).

کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون (جلد ثانی)

تألیف مصطفی بن عبداللہ الشہیر بحاجی خلیفہ وبکاتب چلبی

(۱۰۱۷-۱۰۶۷ھ.ق)

بتصحیحه و تعلیق حواشیه ... محمد شرف الدین ...
طبع بعنایة وکالة المعارف الجلیله ... ، ۱۹۴۳م/۱۳۶۲ھ.ق.

کشف المحجوب

از ابو الحسن علی بن ابی علی بن عثمان الجلابی الهجویری الغزنوی اللاهوری
(م میان سالهای ۴۷۱ ... ۵ ھ.ق).
به تصحیح والنتین ژوکوفسکی.
لنین گراد، ۱۹۲۶م. چاپ افست تهران، امیر کبیر با مقدمه
محمد عباسی، ۱۳۳۶ھ.ش.

کلیات شمس یا دیوان کبیر

از گفتار مولانا جلال الدین محمد مشهور بمولوی (م ۶۷۲ھ.ق).
(جزو پنجم)
با تصحیحات و حواشی: بدیع الزمان فروزانفر (م ۱۳۴۹ھ.ش).
انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹ھ.ش.

فهرست نسخه های خطی فارسی (جلد دوم)

نگارنده: احمد منزوی.

چاپ مؤسسۂ فرہنگی منطقۂ تہران، ۱۳۴۹ھ.ش.

لمحات

چاپ تاشکند: (اطلاعاتی برمبنای) نامۂ آقای محمّد اقبال مجدّدی، مورخہ ۸/۸/۱۹۸۴م.

لمحات چ ح: لمحات... چاپ حاضر

مثنوی (با کشف الابیات)

از مولانا جلال الدّین محمّد بلخی رومیؒ (م ۶۷۲ھ.ق).
(بہ خط خوشنویس میر خانی).
چاپ اسلامیۂ تہران، ۱۳۷۴ھ.ق.

مرصاد العباد

از نجم الدّین ابوبکر محمّد بن شاھاور بن انوشیروان رازیؒ (م ۶۵۴ھ.ق) معروف بہ دایہ.
بہ اہتمام: دکتر محمّد امین ریاحی.
بنگاہ ترجمہ و نشر کتاب، تہران، ۱۳۵۲ھ.ش.

مشکوٰۃ المصابیح

از شیخ ولی الدّین محمد بن عبداللہ خطیب تبریزیؒ (تألیف ۷۳۷ھ.ق).

چاپ ایچ۔ ایچ۔ سعید کمپنی، کراچی۔

مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة

تألیف: عزّ الدّین محمود بن علی کاشانی (م ۷۳۵ھ.ق)

با تصحیح و مقدّمه و تعلیقات مرحوم استاد جلال الدّین همائی.

انتشارات کتابخانهٔ سنائی، تهران، ۱۳۶۵ھ.ق. (چاپ دوم).

معجم مفردات الفاظ القرآن

للعلامة الراغب الاصفهانی رحمه

تحقیق: ندیم مرعشلی.

چاپ مطبعة التقدم العربی، ۱۳۹۲ھ.ق.

المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی

عن الکتب الستّة وعن مسند الدارمی وموطّأ مالک ومسند احمد بن حنبل. رتّبه ونظمه لفیف من المستشرقین ونشره: الدکتور أ. ی. و نسنک (الجزء الاوّل)

چاپ مکتبۂ بریل فی مدینۃ لیدن، سنۃ ۱۹۳۶م.

الجزء الثانی، ۱۹۴۳م.

الجزء الثالث، ۱۹۵۵م.

الجزء الرابع، ۱۹۶۲م.

الجزء الخامس، ۱۹۶۵م.

الجزء السادس، ۱۹۶۷م.

المعجم المفہرس لألفاظ القرآن الکریم

وضعہ محمّد فؤاد الباقی.

دار مطابع الشعب (بیروت)، ۱۳۶٤ھ.ق/۱۹٤۵م.

مفردات: معجم مفردات الفاظ القرآن

مناقب الصوفیہ

تصنیف: قطب الدّین ابو المظفر منصور بن اردشیر العبادی المرزویؒ (م ۵٤۷ھ).

با مقدّمہ، تصحیح و تعلیق: نجیب مایل هروی.

انتشارات مولی، تہران، ۱٤۰۳ھ.ق/۱۳۶۲ھ.ش.

نامۂ آقای محمّد اقبال مجدّدی - لاہور، مؤرخہ ۸ ر ۸ ر ۱۹۸٤م.
(اطلاعات لمحات چاپ تاشکند از ہمین نامہ اخذ شدہ است).

نسخہ ھا ۲: فہرست نسخہ ھای خطّی فارسی

نفیسی ج ۱: تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی (ج ۱).



چاپ مکتبۂ بریل فی مدینۂ لیدن، سنۂ ۱۹۳۶ م
الجزء الثانی، ۱۹۴۳، ۱۹۴۸ م.
الجزء الثالث، ۱۹۵۱، ۱۹۵۵ م.
الجزء الرابع، ۱۹۶۲ م.
الجزء الخامس، ۱۹۶۵ م.
الجزء السادس، ۱۹۶۷ م.

المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم

وضعہ محمد فؤاد الباقی.

دار مطابع الشعب (بیروت)، ۱۳۶۴ ھ. ق/۱۹۴۵ م.

مفردات: معجم مفردات الفاظ القرآن.

مناقب الصوفیہ

تصنیف: قطب الدین ابو المظفر منصور بن اردشیر العبادی المروزیؒ
(م ۵۴۷ ھ).
با مقدمہ، تصحیح و تعلیق: نجیب مایل هروی.
انتشارات مولی، تهران، ۱۴۰۳ ھ. ق/۱۳۶۲ ھ. ش.